

جنايات و مكافات

2

شجاع الدين شفا

www.facebook.com/KhosroFravahar

www.youtube.com/fravahar

www.LibertyForIran.com/Fravahar

۶

وحشت بزرگ

در ایران امروز نه قانونی بمفهوم واقعی وجود
دارد و نه دولتی. آنچه امروز در ایران میگذرد یک
جریان ضدانقلابی است بمنظور نابودی همه
دستاوردهای ملی. بجای آن "تمدن بزرگ" که من
برای مملکت خواسته بودم، امروز ایران بجانبد
"وحشت بزرگ" میروند.

محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه مطبوعاتی در

"کونترپاواکا" (مگزیک)، ۱۳ ژوئن ۱۹۷۹.

"شیخ علی آقا تهرانی بمن گفت که در ایام حکومت مصدق جمعی از ما روحانیون به آیت الله عظمی بروجردی در قم مراجعه کردیم و بایشان گفتیم: آقا، ملاحظه میفرمائید که شاه دیگر نمیتواند حکومت کند، و مصدق هم دولتی قوی ندارد. چرا خود ما فرصت را مفتنم نشماریم و حکومت شرعی تشکیل بدهیم؟ آقای بروجردی با تعجب پرسید: یعنی ما، ما روحانیون حکومت تشکیل بدهیم؟ گفتیم: بلی، چرا نه؟ مگر فکر میفرمائید از عهده در دست گرفتن حکومت برنی آئیم؟ آقای بروجردی مجدداً پرسید: که ما، ما روحانیون حکومت تشکیل دهیم؟ باز با تأکید گفتیم: بلی، بنظر ما رسیده که فرصت مناسب بدست آمده است. این بار آقای بروجردی با لحنی قاطع اظهار داشت: آقا، ما آورندها صد بار از اینجا که حکومت می کنند آدمکش تر، ظالم تر و ... تر هستیم. بروید مشغول کارتان بشوید و دیگر دور این حرفها نگردید!"^۱

"یکی دو هفته پیش از بازگشت ما به ایران، یکی از نزدیکان خمینی از قول فرزندش آقامصطفی برای من نقل کرد که او گفته بود: من همیشه دعا میکنم ما بجای شاه زمامدار نشویم. این پدری که من میشناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت!"^۲

شاید آقامصطفی خمینی - که خودش پیش از زمامداری پدر ترک زندگی گفت - این دعا را از صمیم قلب نکرده بود، زیرا که علیرغم خواست او پدرش بجای شاه زمامدار شد، و نه تنها یدریغ آدم کشت، بلکه اعلام کرد که اصولاً آدم کشتن وظیفه شرعی همه پیغمبران، همه امامان، همه حکام شرع مبین، و همه مؤمنانی است که بخواهند براه رضای الهی بروند:

"اسلام میگوید: وقاتلو المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه. اسلام

۱- نقل از کتاب "خیانت به امید"، نوشته ابوالحسن بنی صدر، چاپ پاریس، ۱۳۶۱، ص ۲۳۶.

۲- همانجا، ص ۴۵۶.

میگوید: واقتلوهم حیث تقتلوههم واخرجوهم من حیث اخرجوكم. اسلام میگوید: وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم. اسلام میگوید: والخیر کله فی السیف و تحت ظل السیف ولا یقیم الناس الا السیف والسیوف مقالید الجنة والنار، وللجنة باب یقال له باب المجاهدين^۱.

"آن مذهبی که جنگ در آن نیست ناقص است. گمانم این است که اگر به حضرت عیسی سلام الله علیه هم مهلت می دادند، بهمین ترتیبی که حضرت موسی سلام الله علیه عمل کرد و حضرت نوح سلام الله علیه عمل کرد او هم همان طور عمل میکرد. این اشخاصی که گمان میکنند که حضرت عیسی اصلاً سر این کارها را نداشته و فقط یک ناصح بوده است، اینها به نبوت حضرت عیسی لطمه وارد میکنند، برای اینکه پیغمبر شمشیر دارد، جنگ دارد، جنگ میکند که مردم را نجات بدهد. حدود و تعزیرات را وضع میکند برای اینکه تربیت بشود این آدم... اگر امروز ما جنگ میکنیم این فقط یک ذره ای است، یک رشحه ای است از آنچه قرآن میگوید. تازه آنچه قرآن میگوید خیلی بیشتر از این حرفها است. غلط مهمی است که کسی خیال کند قرآن نگفته است جنگ جنگ تا پیروزی. این یک رحمتی است برای بشر که خدای تبارک و تعالی مردم را دعوت به مقاتله کرده است"^۲.

"جنگهای رسول اکرم رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. آنهایی که معتقدند اسلام نگفته است جنگ جنگ اشتباه میکنند. قرآن میگوید جنگ جنگ، یعنی کسانی که تبعیت از قرآن میکنند باید آنقدر به جنگ ادامه دهند تا فتنه از عالم برداشته شود. جنگ یک رحمتی است برای تمام عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی در هر محیطی که هست. این که پیغمبر رحمة للعالمین می فرماید "قاتلوهم حتی لا یتکون فتنه" بزرگترین رحمت است برای بشر. آنهاییکه میگویند اسلام نباید آدمکشی بکند، اینها نمیفهمند که این یک رحمت بزرگ است که در آنطرف ظاهر میشود"^۳.

۱- خمینی، در "کشف الاسرار"، ص ۲۳۱.

۲- خمینی، در دیدار با رئیس جمهوری و رئیس مجلس و نخست وزیر جمهوری اسلامی بناسبت سالروز تولد پیامبر اسلام، ۳۰ آذر ۱۳۶۳.

۳- در سالروز تولد پیامبر اسلام، ۳۰ آذر ۱۳۶۳.

"اسلام بسیاری از افراد را در مقابل مصالِح جامعه فانی کرده است. بسیاری از اشخاص را از بین برده است. ریشه بسیاری از طوایف را چون مفسده انگیز و برای جامعه مضر بوده اند قطع کرده است، چنانکه حضرت رسول یهود بینی قریظه را چون جماعتی ناراضی بودند از میان برداشت. اگر رسول الله فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل فرموده است. اگر چنین فرمانی ندهد خلاف عدالت است. حضرت امیرالمؤمنین نیز روزی شمشیر میکشد و افراد مفسد را با کمال قدرت از پا درمی آورد. مبنای عدالت همین است. اصولاً این از صفات مؤمن است که در اجرای عدالت هیچ عاطفه نشان ندهد".^۱

"روز خوارج روزی است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه شمشیرش را کشید و این فاسد را درو کرد و تمامشان را کشت. آنروز واقعا یوم الله بود. ایام الله روزهایی است که خدای تبارک و تعالی برای تنبیه ملتها یک زلزله ای را وارد میکنند، یک سیلی را وارد میکنند، یک طوفانی را وارد میکنند، خلاصه به این مردم شلای میزند که آدم بشوید. اینها همه روز خدا است".^۲

"شما آقایان علما نروید فقط سراغ احکام نماز و روزه، شما آیات قتال را در قرآن چرا نمیخوانید؟ چرا می آیات رحمت را میخوانید؟ قتال هم خودش رحمت است. قرآن میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید. شما فقط همان طرفش را گرفته اید که باصطلاح شما رحمت است. دست بردارید ازین رحمتهایی که خود شما هم میکنید. اینها رحمت نیست. مخالفت با خدا است. امیرالمؤمنین اگر بنا بود که می مسامحه کند، شمشیر نمیکشید هفتصد نفر را یکدفعه بکشد. تا آخرشان را کشت، الا چند نفر که فرار کردند و بعد هم همانها آمدند فساد کردند. بدانید که در حبس های ما همین اشخاصی که هستند مفسدند. اینها هر یکیشان که بیرون بروند آدم میکشند. آدم نشدند اینها".^۳

۱- در کتاب "ولایت فقیه"، ص ۵۸.

۲- سخنرانی بمناسبت گرامیداشت "شهدای" ۱۷ شهریور، مدرسه فیضیه قم، ۱۷ شهریور ۱۳۵۸.

۳- در دیدار با مدعوین بین المللی مراسم "دهه فجر" و مسئولان بلندپایه کشور، جماران، ۱۴ بهمن ۱۳۶۳.

... می‌بزرگد به قصاص تأمین کرد. زیر این قتل قصاصی
حیات توده شراییده است. ولکم فی القصاص حیوة. وگرنه با چند سال زندان
کار دست نمیشود. این عواطف کودکانه شماها هیچگاه بر قانون خرد
نیست^۱.

"ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. همانطور که رسول الله
صلی الله علیه وآله مجری قانون بود، دست می‌برد، حد می‌زد، رجم
می‌کرد، پس از رسول اکرم خلیفه هم همین وظیفه و مقام را دارد"^۲.
"محراب یعنی مکان حرب، مکان جنگ. از محرابها باید جنگ
پیدا بشود، چنانچه بیشتر جنگهای اسلام از محرابها پیدا میشد"^۳.
"اثنه ما همه جندی (سریاز) بوده اند، سردار بودند. جنگی بودند.
با لباس سریازی به جنگ میرفتند. آدم می‌کشتند"^۴.

البته "آیت الله العظمی" لازم به توضیح ندانسته است که از میان
اثنه دوازده گانه، بجز سه امام نخستین، یعنی از امام زین العابدین بیمار
گرفته تا امام دوازدهم، کدامیک جندی بوده اند؟ و کدامیک سردار جنگی
بوده اند؟ و کدامیک با لباس سریازی به جنگ رفته اند؟ و آدم کشته اند؟

* * *

هزار و چهار صد سال پیش، معاویه خلیفه مقتدر اموی، از مقرر
خلافت خود در شام دستورالعمل روشنی در باره روشی که باید حاکم
منسوب او در بصره برای حکومت بر ایرانیان در پیش گیرد، برای وی
فرستاده بود. توجه ساده ای بدانچه در سالیان دراز در جمهوری اسلامی
گذشته است و می‌گذرد، درک این نکته را آسان میکند که رهبر ولایت فقیه
در میان همه سرمشکهای تاریخ اسلام، کدام سرمشق را برای بهترین نحوه
حکومت بر همین مردم برگزیده است: "میخواهی اینها را بفرومان خود
داشته باشی؟ دانسته باش که اینان را جز با سیاست عمرین خطاب اداره

۱- در کتاب "کشف الاسرار"، ص ۷ و ۲۷۴.

۲- در کتاب "ولایت فقیه"، ص ۱۸.

۳- نقل از کتاب "خط امام، کلام امام"، نشریه جهاد سازندگی استان خوزستان، چاپ
تهران، پائیز ۱۳۶۰، ص ۱۴۰.

۴- در سالروز تولد پیامبر اسلام، ۳۰ آذر ۱۳۶۳.

نمی‌توان کرد. باید این مردم را ذلیل کنی، طوری سرشان را بکوبی که نتوانند سر بردارند، تا می‌توانی از درآمدشان بکاه و در تقسیم ارزاق از سهمشان کم کن، و همواره گرسنه نگاهشان بدار، زیرا که اینان چون سیر شوند بهوای عصیان می‌افتند. در جبهه‌های جنگ آنها را به صفوف مقدم بفرست تا نخستین هدفهای دشمن تازه نفس شوند. بکوش تا هرچه سختی و عذاب است نصیبشان گردد و سنگینی بارها هرچه بیشتر بر دوششان فشار آورد. باز می‌گوییم: این مردم را ذلیل کن و مورد تحقیر قرار ده. به درخواست‌ها و حوائجشان اعتنا مکن، و خواهی دید که بهتر سر به فرمانت خواهند داشت^۱.

نمونه‌ای دیگر از این سرمشق را از زبان "ولی فقیه" در همین عصر حاضر در دستورالعملی که به نواده اش حسین خمینی می‌دهد، می‌توان یافت. این "دستور" را، رئیس پیشین "حواریون" او چنین نقل کرده است: "اگر ایرانی‌ها از بابت رفع احتیاجاتی که دارند خیالشان راحت بشود دیگر برای پیروزی اسلام در ایران مبارزه نخواهند کرد. ما باید مکرر در مکرر شرایط بحرانی ایجاد کنیم تا به مفاهیم مرگ و شهادت اعتبار تازه بدهیم. سرنوشت ایران در این جریان مهم نیست، مهم این است که دنیا به بحران کشانیده شود تا انقلاب اسلامی ما بتواند صادر شود. در التهاب این بحران آنهایی که به صدور انقلاب خوانده شده‌اند تمایل ناپاک به رفاه و تنعم را کنار خواهند گذاشت^۲."

و "حواری" توضیح می‌دهد که: "بهمین دلیل است که امام نمیتواند آرام بنشیند، و بمحض آنکه صداها قطع میشود، حرف تازه‌ای می‌زند که باعث ایجاد بحرانی تازه شود، زیرا بدون بحران اسلام قوام نمی‌گیرد. ایران هر چه می‌خواهد بشود، بشود."

۱ - متن این فرمان معاویه، در کتاب "ناسخ التواریخ" (چاپ تهران، کتاب دوم، جلد ششم، ص ۴۷) از قول "ابان بن سلیم" نقل شده است، که گفته است: "این متن نامه‌ای است که معاویه برای زیاد بن ابیه به بصره فرستاد و من آنرا از دبیر او دریافت داشتم". متن حاضر از کتاب "معصوم چهارم" نوشته جواد فاضل (چاپ تهران، ۱۳۳۶، ص ۸۸) نقل شده است.

۲ - ابوالحسن بنی صدر، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۲۶ اسفند ۱۳۶۲.

ماهیت معاویه وار رؤیسی که با ظاهر "علی وار" به جانشینی سعد وقاص آمد، بر بیگانگانی نیز که هم مسلمانند و هم با تاریخ اسلام آشنائی نزدیک دارند، پوشیده نماند. یکی از این موارد تحلیلی است از دکتر عبدالعلیم مراد مشاور سالیان دراز عبدالناصر رئیس جمهوری مصر، که اکنون ریاست انستیتوی تحقیقات اسلامی مصر را به عهده دارد:

"خمینی در دسامبر ۱۹۷۸ با لباس علی در نوفل لوشاتو ظاهر شد، اما با تظاهر به غنای روحی و بی اعتنائی به دنیا، فریبکارانه چهره واقعی خویش را پنهان کرد. وی ارزشهای گمشده اسلام را وسیله کرد تا میلیونها مردم آزاده مسلمان را نه تنها در ایران بلکه در سرتاسر منطقه تحت تاثیر قرار دهد، و البته در اینکار هم موفق شد.

مردم ایران در این میان بیش از دیگران ساده دلی نشان دادند و با قبول حرفهای او، در حالیکه مشکل نان و آب نداشتند، تصور کردند ثروت ظاهری آنها با غنای باطنی که آیت الله به آنها خواهد داد تکمیل خواهد شد. و حال آنکه تصور خمینی از برپائی یک حکومت اسلامی احیای خلافت اموی بود نه برپا داشتن نظام علوی. علی و فرزندانش در صدر اسلام در جستجوی برپا کردن نظام ارزشهای انسانی بودند. خمینی با انکار حق اندیشه و انتخاب برای میلیونها ایرانی به راه علی نرفت، به راهی رفت که معاویه هنگام تشکیل دولت اموی در شام رفته بود. در آن نظام نیز تظاهر به دینداری، برپا کردن نماز جماعت و خطبه خواندن در مساجد رواج یافت. همچنانکه در نظام خمینی زنها را بجرم بیرون افتادن تار موشی شلاق میزدند، پاسداران دهانها را میبویند، هر جمعه نماز بزرگنی در دانشگاه اقامه میکنند و وسایل ارتباط جمعی را خطبای ریز و درشت - که همگی بر پایه ارشادات خمینی سخن میگویند - پر کرده اند. و درست همانند روزگار معاویه و جانشینانش - که همه گاه تنور جنگ را داغ نگاه میداشتند، حالا هم تنور جنگ داغ است".

طبعاً وقتی که سرمشق ولی فقیه سیاست معاویه باشد، سرمشق کار حکام شرع او نیز میتواند خطبه معروف حجاج بن یوسف به مردم بصره باشد: "بخدا سوگند چشمان شما مردم را میبینم که بمن دوخته شده است،

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ مهر ۱۳۶۴.

و گردنهای شما را میبینم که افراخته است. اما این گردنها مخصولی است که رسیده و آماده درو شدن است، و دروگر این خرمن منم. سرهائی را میبینم که وقت بریده شدنشان رسیده است، و خونهای را میبینم که میان سرها و شانه ها روان است.

* * *

فاشیسم های موسولینی و هیتلر و فرانکو و شاگردان مکتب آنها همه با چهره های باز بیدان آمده بودند، و در باره اندیشه ها و شیوه های کار و هدفهای خود جای ابهامی نگذاشته بودند. راهگشایان این فاشیسم ها نیز پیشاپیش میدانستند که راه را بر چه نوع حکومتی میکشایند، و اگر بدین میدان آمده بودند برای این بود که خود خواستار چنین حکومتی بودند. ولی نه آقای جیمی کارتر با فیوغ سیاسی محیرالعقول خود توانست بفهمد که راه حقوق بشر ناشیانه وی میتواند مستقیماً از ضدبشری ترین نوع فاشیسم سر برآورد، و نه نوابغ بزرگ و کوچک داخلی که دشمنی با شاه دیده آنانرا بروی درک هر واقعیت دیگری بسته بود. خواستند یا توانستند دریابند که راهی که در دنبال مقتدای کاخ سفیدنشین خود در پیش گرفته اند اعرابی را به کعبه نمیرساند، زیرا که این راه راه ترکستان است. آن روشنفکرانی هم که بادعای خود "از همان اول انقلاب صدای پای فاشیسم را شنیده بودند" نه خود از راه ترکستان باز گشتند، نه کوششی در باز گرداندن دیگران کردند.

"بسیار کم بودند کسانی که ظهور فاشیسم را در ایران به موقع تشخیص دادند. درست در همان موقع که استادان دانشگاهها و سیاستمداران عالیرتبه ما بکرات از نهضت خمینی بعنوان یک تلاش بنیادی مذهبی برای مطالبه حقوق بشر و دموکراسی یاد میکردند، نشانهای ایدئولوژیک و مظاهر عملی و محسوس بیش از پیش ماهیت فاشیستی این نهضت را روشن میکرد. انقلاب خمینی یک انقلاب فاشیستی تمام عیار بود که از طریق تحریک عقده های توده ها و با معیارهای آزمایش شده مذهبی انجام گرفت."

۱- William Lewis و Michael Ledeen، در کتاب Debacle، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۴۰.

در تاریخ تحولات اجتماعی قرن حاضر، در هیچ کشور جهان بجز در خود کشورهای فاشیستی، رژیمی که باندازه جمهوری اسلامی همه مشخصات یک رژیم فاشیستی را در خود گرد آورده باشد دیده نشده است، هر چند که رژیمهای حکومتی متعددی در بسیار کشورهای آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و اروپا در درجات مختلف ممیزات یک حکومت فاشیستی را داشته اند. البته وقتی که سخن از مشابهت رژیم جمهوری اسلامی با رژیمهای فاشیستی هیتلر یا موسولینی یا فرانکو می‌رود، نباید فراموش کرد که این مشابهت فقط در همان مقیاسی معتبر است که می‌تواند در مقایسه یک جامعه آخوندزده خرافاتی و غالباً بیسواد با جوامع پیشرفته اروپایی معتبر باشد. هنگام حمله غافلگیرانه آلمان نازی به سرزمین شوروی در سال ۱۹۴۱، استالین رهبر اتحاد شوروی در نخستین نطق دوران جنگ خود گفت: "این آقای آدولف هیتلر میبایست پیش از حمله به خاک ما سرنوشت ناپلئون را در حمله به همین سرزمین بیاد آورده باشد" ولی همانوقت افزود: "البته فراموش نکنیم که شباهتی که میان هیتلر با ناپلئون وجود دارد، از حد شباهتی که گریه با شیر دارد بیشتر نیست". و قاعدتاً این همان شباهتی است که میتواند میان صادق خلخالی و آلفرد روزنبرگ وجود داشته باشد.

با اینهمه یک فرق اساسی میان فاشیسم هیتلری و فاشیسم ولایت فقیه را نمیتوان نادیده گرفت، و آن جنبه مذهبی یا "مذهبی‌نمای" فاشیسم ولایت فقیه است که ترکیب همه زشتیهای یک فاشیسم سیاسی با همه زشتیهای یک استبداد مذهبی، آنرا بصورت نفرت انگیزترین نوع ممکن از فاشیسم درآورده است.

مقایسه ای ساده میان اصول فکری و حکومتی آلمان نازی با رژیمی که ظاهراً آمده بود تا آزادی و برابری و عدالت را برای ملت ایران همراه بیاورد - و بهر حال راهگشایان انقلاب آنرا به مردم ایران چنین عرضه داشته بودند - کافی است تا این شباهت همه جانبه را، لااقل در آنچه به جنبه های حکومتی و فکری رژیم نازی مربوط میشود، آشکار سازد. این اصول را پیش از این تحلیلگران متعددی، چه در خود آلمان و چه در دیگر کشورهای غرب به روشنی متذکر شده اند:

”جامعه ای که هیتلر بوجود آورده بود یک ”کشور رهبر“ Führerstaat بود که ساخته شده بود تا درست در اختیار پیشوا باشد، گفته های او را قانون واجب الاجرا بداند و در آن اراده وی قابل مخالفت و رفتار قابل چسب و چرا نباشد. از نظر روانی، رژیم بر تبلیغات گسترده و بر ترس دسته جمعی تکیه داشت. هیتلر خود گفته بود: ”نگرانی و ترس موثرترین وسیله ای است که قدرت فکر کردن را از افراد سلب کند“. بدین منظور انواع فشارها بر خانواده ها وارد می آمد: روشهای گوناگون شکنجه، اعدام، مرگ تدریجی در سیاهچالها، بطور گسترده ای در مورد مخالفان بکار گرفته میشد. نسبت به موجودات انسانی هیچگونه عاطفه و ترحمی ابراز نمیشد، تکیه بر تعصب کورکورانه اساس کار رژیم بود“^۱.

”هیتلر به راوشتینگ گفته بود: من جوانانی میخواهم خشن، بیرحم، پرخاشجو، سازش ناپذیر. جوانانی که احساسات خانوادگی را در راه حزب و آرمان آن فدا کنند و رسالت اصلی خودشان را اطاعت از رهبر بدانند. در آموزش سیاسی مدارس و مراکز حزبی، مرکز ثقل همه اصول مقدس، تجلیل بیقید و شرط از پیشوا و زندگی و شخصیت و افکار او بود، و بمواظبات آن تعلیم پیگیر و سرسختانه کینه توزی نسبت به دشمنان. هدف اصلی آموزش جوانان، آنطور که تعیین و اعلام شده بود، آماده کردن آنان برای جنگ در راه حکومت جهانی ”نژاد برتر“ بود“^۲.

”هیملر، رئیس مخوف سازمان گشتاپو، در تکاپوی پدید آوردن نوع تازه ای از انسان بصورت جوانان ”اس.اس“ بود که مینبایست جهان آینده را بنیانگذاری کنند، و آنانرا ”پاسداران نظم مقدس نوین“ مینامید. بهمین منظور وی سازمانی بنام ”چشمه زندگی“ ابداع کرده بود که نام دیگرش ”چشمه خون آریانی“ بود“^۳.

۱ - M. Broszat در کتاب Der Staat Hitlers، چاپ مونیخ، ۱۹۶۹، ص ۱۱۴.

۲ - W. Klose در Generation im Gleichschritt، چاپ هامبورگ، ۱۹۶۴، ص ۸۷.

۳ - D. Bracher در کتاب Die Deutsche diktatur Entstehung Struktur. Folgen des nationalsozialismus، چاپ کلن، ۱۹۷۲، ص ۹۴.

در سال ۱۳۵۶ من خود بازداشتگاه وحشتناک Auschwitz و کوره های آدم سوزی معروف آنرا از نزدیک بازدید کردم، با دخمه هایی که روزها و هفته ها در هر متر مربع آن چندین نفر در انتظار مرگ بهم فشرده میایستادند، و ویرترین هایی که برخی از آنها انباشته از استخوانهای فکین قربانیان بودند و برخی دیگر از موهای تراشیده سرهای این قربانیان، و برخی نیز از عینکهای آنان، و فرشهایی که از موهای گیسوان قربانیان بافته شده بود، و صابونها و شکلاتهایی که از جری و قند خون آنها تهیه شده بود، و فیلم مستند کودکانی که زنده زنده خوکچه های آزمایشی آزمایشگاهها میشدند و جز نمره های داغ خورده بر بازویشان مشخصه ای نداشتند، و کوره های آدم سوزی که سالها دود غلیظ دودکشهایشان متوقف نمانده بود.

و امروز میتوانم آگاهانه تر مسوالت کنم که آنانکه به بهانه بستن درهای ساواکی با چند ده یا چند صد زندانی، درهای ساواک دیگری را به پهنای سراسر کشور ایران، با صدها سیاهچال و هزارها شکنجه گر، و دهها هزار قربانی، و صدها هزار زندانی گشودند، اگر آتش بیاران "فاشیسم الله اکبر" نبودند، چه بودند؟

"در سال ۱۹۳۶ واحدهای ویژه "اس.اس" با علامت مخصوص جمجمه مرده، با وظیفه اداره زندانها و بازداشتگاههای رژیم تأسیس شدند. در این زندانها تعداد بسیاری انسان بی کمترین حمایت قضائی و قانونی بسر میبردند و مطلقاً دستخوش تصمیمات دژخیمانی بودند که شیوه کار آنها از سادیسم مطلق تا آزمایشهای طبیبی را بر روی آدمها، مشابه آنچه با خوکچه های هندی میشد، در بر میگرفت."

"Waffen S.S. ها غالباً از میان خشن ترین و بیرحم ترین افراد انتخاب میشدند، بهمین جهت اجرای مأموریتهایی که مستلزم بیرحمی و خشونت بود در درجه اول به آنها واگذار میشد. در دوران جنگ، همینها بودند که کار آتش زدن روستاها، کشتن زندانیان، اعدام زخمی ها، بازداشت و شکنجه مخالفان، سوزاندن یهودیان و

۱ - J. Billig در L'hitlérisme et le système concentrationnaire، چاپ پاریس، ۱۹۶۷، ص ۱۱۷.

کارهای مشابه را بعده داشتند. تبلیغات دولتی همیشه از آنها در برابر ارتش منظم جانبداری میکرد. در عوض تلفات جبهه نیز بیشتر مال آنها بود. دیویزیون جوانان اس.اس. هیتلری S.S. Hitlerjugend ۲۰٪ از تمام کشته‌ها و ۴۰٪ از همه زخمیها و ناپدیدشدگان جنگ نرماندی را در فاصله ۱۶ ژوئن تا ۱۱ ژوئیه ۱۹۴۴ در ترازنامه خود داشت. در دوران حکومت نازی، "سپاه پاسداران اس.اس" عملاً به صورت دولتی در داخل دولت درآمد بود.^۱

"رابطه پاسداران انقلاب اسلامی با نیروهای منظم ارتش ایران، چیزی درست همانند رابطه گارد مسلح "اس.اس." نازی با ارتش رسمی آلمان در آخرین مراحل جنگ دوم جهانی است."^۲

ولی شباهتهای جالب دیگری نیز در همین زمینه هست که اخیراً یکی از آنها را مجله معروف "هیستوریا" چنین نقل کرده است: "روز بیستم آوریل ۱۹۴۵، در آخرین روزهای پیش از سقوط نهانی آلمان نازی، هیتلر بمناسبت زادروز خود از نوجوانانی که داوطلب جنگیدن در جبهه شرقی در حومه برلین بودند رژه دید. بسیاری از این جوانان که در آنوقت هسته مرکزی نیروهای مسلح آلمان در جنگ با ارتش سرخ بودند حتی پانزده سال هم نداشتند."^۳

باز هم وجه مشترک دیگری میان فاشیسم نژادی هیتلر و فاشیسم مذهبی ولایت فقیه هست و آن بهره‌گیری بیش‌رمانه و فریبکارانه از احساسات مذهبی توده‌ها است، که نمونه‌ای از آنرا وزیر امور مذهبی آلمان نازی ارائه کرده بود: "همانطور که مسیح حواریسون دوازده گانه‌اش را بصورت یارانی مومن به گرد خویش درآورد و آنانرا تا سرحد شهادت راهبری کرد، ما نیز در مورد پیشوای خودمان شاهد تکرار همین اعجاز هستیم. ما در روح و قلب خود احساس میکنیم که پیشوا همان روح القدس است که این بار در قالب آدلف هیتلر تجلی

۱ - Henri Michel در کتاب Les fascismes، چاپ پاریس، ۱۹۷۷، ص ۵۵.

۲ - نقل از هفته‌نامه آلمانی Stern، ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۴.

۳ - نقل از مجله Historia، چاپ پاریس، "گزارش مصاحبه با دستیاران هیتلر"، آوریل ۱۹۸۵، ص ۲۱.

کرده است^۱.

چه جای شگفتی است اگر درست با همین قاطعیت، رئیس جمهوری ولایت فقیه در کشوری که این بار روح القدس آن بجای دوازده حواری، هفتاد و دو تن از یاران حواری خویش را یکجا به "شهادت" رهبری میکند، بگوید: "جامعه اسلامی ما سرفراز به رهبری امامی است که ملاک رهبری او جز با پیامبران الهی قابل مقایسه نیست"^۲.

و "آزادیخواه" عالیقدری در مقام اولین نخست وزیر منتخب او بگوید: "جهش های نوع آمیز رهبر انقلاب بازتاب هدف های بلندپروازانه ای است که بنظر می آید فراسوی رسالت پیامبران باشد، آنطور که در قرآن آمده است و آنطور که انبیا مجری آن بوده اند"^۳.

و نماینده ای از مجلس شورای همین جمهوری ولایت فقیه در باره همین پیشوای "پیامبرگونه" بگوید: "در سیمای امام بزرگوار ما، سیمای نورانی مبارک حضرت رسول خدا پیدا است"^۴.

و نماینده دیگری از همین مجلس، برای محکم کاری بیشتر، بدین گفته بیفزاید که:

"قائدا! رهبرا! ایمان مدارا! ما که در محضر آن امام بزرگوار شرف حضور داریم مردمی هستیم که به زعامت آن حضرت برخاسته ایم تا فرمان امام را اجرا کنیم، زیرا که نورالله را در زجاجة پیشانی بلند شما مینگریم. مصباح جانتان آنچنان میدرخشد که تاریکی زمان را درهم می پیچد. شما زیتونه مبارکه ای هستید که مصباح خودتان تجلی آیت الهی است. شما تجلی امت الهی هستید و توانستید مشیت الهی را در کره ارض تجلی بخشید.

۱ - Hans Kerll وزیر امور مذاهب، سخنرانی در اجتماع سالانه حزب سوسیالیست، برلین، ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۸.

۲ - علی خامنه ای، رئیس جمهوری اسلامی ایران، در خطبه نماز عید قربان، تهران، ۶ مهر ۱۳۶۱.

۳ - مهدی بازرگان، در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت"، چاپ تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱۳.

۴ - ولی زمانی نماینده بابل، نطق پیش از دستور در مجلس شورای اسلامی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۳.

ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری، ایران برای تو تنگ است.
که ارض ارزانی حکومتت باد! ای سلیمان زمان، بر مسند حکومت بنشین.
ای داود عصر، قضاوت کن...^۱

و در همان هنگام "روشنفکری" از جمع روشنفکران قاطعانه اعلام
دارد که: "امام خمینی در سالها و قرون و اعصار دیگر تالی نخواهد
داشت"^۲.

و "رهبر حزب الله" در لبنان، که حتماً اهل کفرگونی نیست صریحاً
در مصاحبه ای بگوید: "رهبر ما همیشه یکنفر بیش نیست. قبل از
خمینی، این رهبر پیامبر خدا بود. حالا ما از خطی که توسط امام خمینی
هدایت میشود پیروی میکنیم"^۳.

و آنجا که "رودلف هس" رهبر درجه اول آلمان نازی، در وصف
مقام "رهبر کل" گفته است: "با عقل و اندیشه خود قدرت درک
عظمت آسمانی پیشوا را نخواهید داشت، کاری کنید که با الهام از
خلوص قلبی خود چنین حد اعلای جلال را دریابید"^۴، چه جای عجب
است اگر آخوندی بنام "آیت الله مشکینی" نیز در مقام رئیس مجلس
خبرگان جمهوری ولایت فقیه بگوید: "خدا بدست این مردم گلستانی در
ایران درست کرده که امروز رهبری آنرا ابراهیم خلیل الله عصر ما در
دست دارد. شما ای ملت، کاری کنید که شایسته درک عظمت چنین
امامی باشید!"^۵

فراموش نکنیم که رهبران درجه اول آلمان نازی نیز غالباً از
خانواده های سابقه دار مذهبی برخاسته بودند. پدربزرگ هیتلر
رئیس مخوف گشتاپو مدیر یک مدرسه کاتولیکی مونیخ، و عموی او

۲ - فخرالدین حجازی، نماینده اول مجلس شورای ملی در مراسم معارفه نمایندگان
نخستین دوره این مجلس با خمینی، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۱.

۲ - روزنامه جنبش، ۳۰ مهر ۱۳۵۸.

۳ - حسین موسوی، در مصاحبه با نشریه لبنانی "التهار العربی الدولی"، چاپ بیروت،
۲۸ اکتبر ۱۹۸۵.

۴ - معاون آدلف هیتلر، در میتینگ سالانه حزب ناسازی، برلین، ۱۳ ژوئن
۱۹۳۴.

۵ - "آیت الله" مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم، ۱۹ مرداد ۱۳۶۳.

کشیشی عالی‌رتبه از فرقه ژزونیست (یسوعی) و برادرش کشیشی از فرقه بندیکتن بودند، و خودش نیز نزد یک اسقف یسوعی درس خوانده بود. یوزف گوبلس وزیر تبلیغات در مدرسه ژزونیست ها تحصیل کرده بود و پیش از عضویت در حزب نازی قصد داشت کشیش شود. خانواده رودلف هس معاون هیتلر سابقه ای معتد در فعالیت های مذهبی داشت. خود هیتلر نیز در باره ارتباطش با مذهب به "هرمان راوشنینگ" گفته بود: "من سازماندهی حزب نازی را بیشتر از هر چیز مرهون مکتب کاتولیک هستم. سازمانی که کلیسای کاتولیک در طول قرن ها برای استقرار نفوذ خود پدید آورده است، بهترین نمونه برای اداره توده ها است. من از همان آغاز دریافتم که باید حزب خودم را بر پایه همین نظم بنیادگذاری کنم".^۱

با بهره گیری از همین زیربنای دینی، سازمان تبلیغات آلمان نازی استفاده از "استعمار" مذهبی را در زمینه فعالیت های خارجی از اصول کار خویش قرار داد، و طبق همانطور که در سال ۱۳۵۷ باثبات رسید هیچ خاکی برای رشد و نمو بنر "استعمار مذهبی" مستعدتر از خاک ایران نبود: در زمان جنگ جهانی دوم در ایران شهرت یافت. که هیتلر مسلمان شیعه و مومنی بنام واقعی "حیدر" است که شصت هزار نفر از زائران او را در حال زیارت مرقد امام رضا دیده اند. عکسهایی هم از طرف گوبلس تهیه و به ایران فرستاده شد که هیتلر را در چهره امام تازه نشان میداد. حتی حساب شده بود که طبق احادیث موشق، امام غایب میبایست در حدود سال ۱۹۳۶ ظهور کند. بسیاری از مومنین در ایران شهادت میدادند که شبهای جمعه دیده اند هیتلر بصورت تیر شهابی از سمت غرب به شرق میروید تا به زیارت مشهد نائل شود.

در پنجاهمین سالروز تولد "پیشوا" روزنامه ارگان سپاه پاسداران آلمان نازی، سرود مخصوص این سالروز را که در آنروز توسط دهها میلیون جوان هیتلری خوانده شد، چنین نقل کرد:

۱ - Hermann Rauschning در کتاب Hitler speaks، چاپ نیویورک، ۱۹۳۹.

”در چنین روزی خودم را بیش از هر وقت با چهره تو رویرو می بینم، چهره ای با جلال فوق بشری، ماورای طبیعی، بی حد و مرز، سرسخت، پرشکوه، آسمانی، چهره کسی که هم پدر، هم مادر و هم برادر ما است. ای رهبر، تو بی آنکه نیازی به فرمان دادن داشته باشی فرمانروای ما هستی، تو مظهر زندگانی مائی، مظهر هر محبت و هر نیروئی. مظهر هر آزادی هستی. تویی که به ما احساس وظیفه شناسی دادی، ملت ما را از رنج کار ملال آور و عرق جبین نجات دادی، همین ملتی را که اکنون در سکوتی پرشکوه خودش را در کنار تو احساس میکند. تو امروز در پرستشگاهی جای داری که گنبد فروزانش بجانب آسمان سر برافراشته است و همیشه نیز در آن جای خواهی داشت. در این سالروز تولد تو، میلیونها قلب آلمانی تندتر و کوبنده تر از هر وقت دیگر در تپش است. اکنون که زندگی تو وقف ما است، امروز دیگر تنها سالروز تولد تو نیست، سالروز تولد همه ماست“^۱.

چه تفاوت زیادی میتوان میان این نوشته ارگان ”سپاه اس.اس.“ آلمان نازی، با این نوشته ارگان ”سپاه پاسداران“ جمهوری ولایت فقیه یافت:

”ای سرور سروران زمانی، ای تالی تلو معصوم، ای والاترین انسان پس از امام زمان، ای مصداق بارز ”ولقد کرمنا بنی آدم“، که استقامت را از ابراهیم، نبرد را از موسی، مهربانی را (۱) از عیسی، مکارم اخلاق را از محمد، شجاعت را از علی، بردباری را از حسن، خروش را از حسین، عبادت را از زین العابدین، دانش را از باقر آل محمد، شخصیت را از امام صادق، تحمل را از امام کاظم، سیاست را از امام رضا، سخاوت را از امام جواد، صفای دل را از امام هادی، متانت را از امام عسکری، و محبوبیت را از امام زمان فرا گرفته ای، تو آن انسان کاملی که تا قیام قیامت دم روح الهیت با فریادی رسا اعلام کند که دیگر هیئات من الذله“^۲.

۱- نقل از نشریه، ارگان سازمان ”اس.اس.“، شماره مخصوص پنجاهمین سالروز تولد آدلف هیتلر، ۲۰ آوریل ۱۹۳۹.

۲- نقل از ماهنامه ”پاسدار اسلام“، نشریه حوزه علمیه قم، شهریور ۱۳۶۳.

“علامه مهدی العلوی” روحانی شیعه عالیمقام لبنانی، که یکی از شرکت کنندگان کنگره جهانی چهار صد نفری ائمه جماعت در تابستان ۱۳۶۳ در تهران بود و بدعوت وزارت ارشاد مدت چهار هفته در تهران و قم و مشهد گذرانید، در زاه بازگشت به لبنان، طی مصاحبه ای با یک مجله عربی زبان چاپ قبرس گواهی عبرت انگیزی در مورد نوع حکومت جمهوری اسلامی داده است. وی در آغاز مصاحبه توضیح داده است که از جانب پدر خویشاوند علامه طباطبائی معروف بوده و قبلاً نیز مدت شش ماه در دارالتبلیغ اسلامی قم در نزد او درس خوانده است:

“در ایران پیش از انقلاب، من مدتی در قم و مشهد بودم. در آن موقع مسلماً مردم ناراضیهائی داشتند، ولی کسی درد دین نداشت، زیرا دولت شعائر مذهبی را گرامی می داشت و روحانیون نیز مورد احترام بودند. ولی در سفر اخیر دیدم که مردم با چه نفرتی به همین روحانیها نگاه میکنند.

ایکاش دیگر باره به ایران نرفته بودم. چهار هفته ای که بمنظور شرکت در کنگره جهانی ائمه جماعت در ایران گذراندم برایم سراسر کابوس بود. تهران را شهری دیدم که از آن بوی مرگ می آمد و به ماتمکده ای طاعون زده شبیه بود. حتی از بیروت خود ما وحشتناکتر بود. در شهر قم همه جا سایه مسلسل سنگینی میکرد و مردم حاضر نبودند با یک روحانی حرف بزنند. یکی از مدرسان فاضل حوزه علمیه قم بمن گفت: روزی هزار بار از خدا طلب مرگ میکنم، حتی خانواده من نیز به هر چه مربوط به روحانیت است ناسزا میگویند. انگار مردم همگی از دین برگشته اند.

گورستان بهشت زهرا، فواره و حوض خون، کالاشنیکف و مسلسل، نماد مرگ و نیستی، اینها که من در ایران اسلامی دیدم هیچکدام احساسی از اسلام نمیداد، احساس وحشتناک ترین نوع فاشیسم را میداد. و فقط آنوقت بود که مفهوم “وحشت بزرگ” را دریافتم^۱.

صاحبنظری ایرانی، چندی پیش با ترسیم تابلو گویانی از شباهتهای همه جانبه فاشیسم نژادی آلمان هیتلری و فاشیسم مذهبی ولایت فقیه، نتیجه گیری جالبی نیز کرد که بنویس خود رازگشا است:

۱ - مهدی العلوی، در مصاحبه با مجله “المنار”، چاپ نیکوزیا، اوت ۱۹۸۴.

"امروز ما را با دیروز ملت آلمان مقایسه کنید. خواهید دید که فاشیسم میتواند چهره های گوناگونی داشته باشد، بی آنکه ذات آن تغییر کند. در مقابل اوین ما، در آلمان هیتلری آوشویتس بود، و اگر امروز دختران نه ساله را در ایران به گلوله میبندند در کوره های گاز آلمان استادان دانشگاهی چون دکتر "منگله" دختران نه ساله را خفه میکردند. هیتلر چکمه و شلوار سواری میپوشید و آیت الله عبا و عمامه دارد. هیتلر فوج فوج نوجوانان آلمانی را در جبهه شرق در میان برف و بوران روسیه به کشتارگاه میفرستاد، و خمینی کروکد کروکد نونهالان ایران را در جبهه غرب در مردهای هورالعظیم میپوساند. اگر انبوه بیماران "هیستری دسته جمعی" هیتلر با نظم و ترتیب، مشعل بدست سرود "آلمان برتر از همه" میخواندند، حزب اللهی های آیت الله هم زنجیرزنان با ابتلا به همان بیماری فریاد "خمینی رهبر" برمیدارند.

پدیده همان پدیده است و فقط هنریشگان و صحنه نمایش دگرگون شده اند. و اما اگر غریبهها میخواهند که هیتلر فراموش شود ولی خمینی را هر روزه به رخ ما میکشند، تنها به این دلیل است که اولی اروپائی بود و دومی آسیائی است، و اگر از مردم با فرهنگ غربی چنین کرداری انتظار نمیرود از بربرهای شرقی هر چه بگویی برمی آید."

* * *

قبلاً از قول ناظم الاسلام کرمانی نقل کردم که: "آخوند همیشه بلند بوده است معلق بزند و اگر معلقش نگرفت وارویش را بزند". این درست امری است که در قبل و بعد از "انقلاب اسلامی" روی داد، و بهتر است توضیح آنرا از زبان اسرائیلی سرشناسی که از مجرای "موساد" معروف از نزدیک با این جریان در تماس بوده است بشنوید:

"یوری لورانی" کارشناس برجسته اسرائیلی در زمینه سیاست مذهبی بخصوص تشیع، که آخرین سفیر اعلام نشده اسرائیل در ایران بود، ضمن گفتگوی خود با ادوارد موریتیم خبرنگار تایمز لندن، فاش کرد که بسیاری از بلندپایگان معمم جمهوری اسلامی قبلاً بعنوان کارشناس مذهبی در ساواک خدمت میکردند و غالباً حقوقهای گزاف میگرفتند، و اینان تجربه و خبرگی

لازم را در امور انتظامی و سیاسی ضمن همین مدت خدمت خود در ساواک فرا گرفته اند. ساواک طی سالها تعداد زیادی از طلاب جوان را نیز به استخدام خود درآورده بود، و این طلاب که در تمام حوزه ها به ست مدرس و خطیب شرکت داشتند منظمًا ساواک را از جریانات حوزه ها باخبر می کردند و در عوض سیاستهای دولت را در این حوزه ها به اجرا می گذاشتند. این افراد در دوران خدمت در ساواک با شیوه های مدرن فعالیتهای انتظامی و تبلیغاتی آشنائی کافی پیدا کردند، ولی هنگامیکه تشنجات سیاسی توسط خمینی و اطرافیانش شروع شد، تقریباً همه آنان (مثل اینکه از جای مرموزی رهبری شده باشند) به گروه خمینی پیوستند و تخصص ها و اطلاعات خود را در خدمت انقلابیون بکار گرفتند. باید تذکر داد که دستگاه سنتی روحانیت در مورد شایعه پراکنی و استفاده از شیوه های جنگ روانی فاقد تخصص لازم بود، و همکاری روحانیون عضو ساواک با نهضت خمینی تأثیر عمده ای در پیروزی انقلاب داشت.

همین روحانیون بودند که بعداً مقامات انتظامی و پستیهای حساس را در آغاز کار جمهوری اسلامی در انحصار خود درآوردند و هیئت حاکمه کنونی ایران را تشکیل دادند^۱.

* * *

”روز ۱۲ فروردین (روز تأسیس جمهوری اسلامی) اولین روز حکومت الله در روی زمین است.“
روح الله خمینی، در پیام به امت اسلامی، بمناسبت اعلام تشکیل جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

”نظام سیاسی کشور ما نه دموکراسی است، نه سوسیالیسم، نه تنوکراسی یا خودمختاری. نظام سیاسی ویژه ای است که ما نامش را مونوکراسی یا حکومت خدای یگانه گذاشته ایم.“
سعید رجائی خراسانی، نماینده ایران در سازمان ملل متحد، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان، ۱۲ دسامبر ۱۹۸۴

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۵ اردیبهشت ۱۳۶۴.

وکالتنامه ای که ظاهراً جبرئیل از جانب خداوند برای بنیانگذاری "اولین حکومت الله در روی زمین" فرستاد - که بدین ترتیب حتی تکلیف دوران خلافت، علی در آن معلوم شده بود - خیلی دیر بدست "ولی فقیه" رسید، زیرا درست پنج قرن پیش از او، عالیجناب Savonarola فقیه اعظم کلیسای کاتولیک فلورانس نیز باستناد دریافت وکالت نامه مشابیهی اعلام کرده بود که "نخستین جمهوری الهی روی زمین" از روز اول ژانویه ۱۴۹۵ به ریاست عیسی مسیح فرزند خداوند، و نیابت ریاست خود فقیه اعظم در فلورانس برقرار شده است. تازه این عالیجناب هم اولین گیرنده این وکالتنامه نبود، زیرا که پیش از او صدها مدعی درشت و ریز دیگر در گوشه و کنار جهان و در قلمرو مذاهب و فرق مختلف دیگر تشکیل حکومتهای واقعی خدا را در روی زمین اعلام کرده بودند.

بهرحال، عالیجناب ساونارولا پیش از آنکه "ولایت فقیه" جمهوری اسلامی ایران پس از پانصد سال پا در جای پای او بگذارد، اعلام کرد که قوانین حاکم بر جمهوری الهی او قوانین ثابت و تغییرناپذیر الهی محسوب میشوند، و بموجب این قوانین جشنها و اعیاد غیرمذهبی باطل و شراب و موسیقی و بهره پول ممنوع است و تابلوهای نقاشی و مجسمه ها و کتابهای ضاله و آثار دوران طاغوتی از قبیل آلات طرب و اوراق گنجف و زینتهای زنان به آتش سپرده میشوند؛ زنان باید مقنعه بر سر کنند، و زناکاران و عاملین لواط در آتش بسوزند. بنیادی بنام "بنیاد محرومان" مالکیت اموال مصادره شده را عهده دار شد، و نظارت بر همه این مقررات به گروه "پاسداران جمهوری الهی" محول گردید که مقرر شد "تازمان ظهور عیسی مسیح" ناظر بر حسن اجرای آنها باشند.

با همه این محکم کاریها "جمهوری الهی فقیه اعظم" که قرار بود تا ظهور عیسی مسیح پایدار باشد، تنها چند سال بعد از اعلام آن به زیاده دان تاریخ فرستاده شد، که در آن جای مناسبی نیز برای "جمهوری الهی ولایت فقیه" - که ظاهراً میباید "تا انقلاب مهدی" بر سر کار بماند - محفوظ نگاه داشته شده است، زیرا که این سرنوشت الزامی هر حکومتی است که بر بهره گیری فریبکارانه از نام خدا و مذهب و بر مرگ و خون و تعصب و ریا بنیاد نهاده شده باشد.

آنچه از این "مجمع بزرگ خیانت و حماقت" در تاریخ ایران باقی خواهد ماند، خاطره شومترین و بدفرجام ترین آزمایش حکومتی این تاریخ خواهد بود، آزمایشی که در هیچیک از صفحات گذشته تاریخ این کشور حتی در دورانهای خونین تازی و مغول و تاتار نیز نظیر نداشته، زیرا که وقوع هیچکدام از آنها مقارن با دوران موفق ترین آزمایش سازندگی تاریخ هزار و چهار صد ساله اخیر ایران نبوده است. پیش از این، در پیشگویی این فاجعه، در اوستا (بهمن یشت) آمده بود: "و چون اهریمن چیره گردد، صد گونه، هزار گونه، ده هزار گونه دیو، از تخمه خشم و کین، بر ایرانشهر فرمان رانند... آزادی و مردانگی و بزرگی منشی و بهکشی و راستی و آسایش و شادی و همه آثار اهورائی را به تباهی کشانند، و با درندگی و ستمگری همه چیز را بسوزانند و نابود کنند".

ترازنامه "حکومت الهی" آخوند در ایران ترازنامه ای است که حتی یک قلم سود در کنار اقلام مراسر زیان آن نمیتوان یافت، باستثنای اینکه این حکومت توانسته است سرانجام بصورتی روشن و انکارناپذیر ماهیت راستین آخوند و ماهیت ادغام دین و حکومت را روشن کند، و شاید آزمایشی چنین تلخ ضرورت داشت تا سرانجام به عمر استعمار هزار ساله این مافیا پایان بخشد. آخوندها که میپندارند تاریخ را فریب داده اند در نهایت فریب خوردگان همین تاریخ خواهند بود، زیرا که چرخ تاریخ گردش قهقرائی ندارد.

از "آیت الله شهید محراب"، دستغیب شیرازی، که در همه عمر پا در جای پای مرحوم ملانصرالدین گذاشت، سخن جالبی بیادگار مانده است که علیرغم ظاهر کفرآمیزش هشداري گویا به همه آنهاست که میپندارند تاریخ را فریب داده اند: "منافقین بخیال خودشان میخواهند خدا و پیغمبرش را گول بزنند و آنها را بدوشند، در حالیکه این خود خدا است که به آنها نیرنگ زده یعنی آزادشان گذاشته است تا خلافتکاری نکنند و بعد به کفر برسند. منافقین بخیال خودشان به خدا حقه میزنند، غافل از اینکه خودشان از خدا حقه میخورند"^۱.

۱- نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۳ شهریور ۱۳۶۱.

شیطان در همه امور متخصص است. در هر فنی که بگوئید او متخصص است. مثلاً یک فقیه درجه یک را از همان راههائی که او میفهمد آلت دست خودش میکند. و لذا میگویند: "شیطان الفقهاء فقیه الشیاطین".

"آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان و امام جمعه قم، در دیدار با نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان سراسر کشور بمناسبت "سالروز تسخیر لانه جاسوسی"، قم، ۱۱ آبان ۱۳۶۳.

"خمینی نمونه بی همتائی است از دوروشی، فریب، خیانت، و نمونه ای بارز از ناسپاسی. مردی است که هرگز راه و روش پاسخ دادن جوانمردانه به محبتهای دیگران را نیاموخته است".^۱

"شک نیست که پس از ماجرای خونین کشتار فلسطینی ها بدست شیعیان در جنوب لبنان، نام خمینی نیز در کنار حافظ الاسد بعنوان قصاب فلسطین ثبت خواهد شد. حقیقت این است که در همان حال که آیت الله خمینی مدعی است که قصد تسخیر قدس را از راه کریلا دارد، در کریلای فلسطین دو رژیم تهران و دمشق ایفای نقش یزید و ابن زیاد را علیه ملت فلسطین بعهده گرفته اند... دیروز شارون و آدمکشان فالانژ او در صبرا و شتیلا به قتل عام فلسطینی ها دست زدند، و امروز حافظ الاسد و خمینی هستند که نقش ابن زیاده ها و یزیده ها را اجرا میکنند. ایکاش این آقای خمینی همانطور که در روزهای نخست ادعا میکرد واقعا بمصالح اسلام و بمصالح فلسطین علاقه داشت!"^۲

"خمینی فقط برای خراب کردن خوب است، ولی ساختن کار او نیست."^۳

۱ - یاسر عرفات، در مصاحبه با هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۶ خرداد ۱۳۶۳.

۲ - یاسر عرفات، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۰ تیر ۱۳۶۴.

۳ ، آیت الله طالقانی، در هفته نامه آلمانی Der Spiegel، بن، نقل از مجله اخبار ایران، ۶ دی ۱۳۵۸.

”خمینی پدیده ای است از ۱۴ قرن پیش که با سرعت گلوله به قرن بیستم برخورد کرده است، و آنچه از آن با عنوان بحران یاد میشود دقیقاً این است که این گلوله در مسیر خود چه چیزهایی را درهم خواهد کوبید. آنچه میان خمینی و ایرانیان تحصیلکرده میگذرد بحث یا گفتگویی بمعنای واقعی کلمه نیست، گفتگویی میان تاریخ و تعصب است“^۱.

”پرفسور ماروین زونیس استاد دانشگاه شیکاگو (که از مخالفان سرسخت شاه و از هواداران انقلاب ایران بود) در اوایل دسامبر ۱۹۷۸ در پاریس با آیت الله خمینی گفتگو کرده و ماحصل این گفتگوها را کمی بعد با بسیاری از مقامات وزارت امور خارجه آمریکا رضاشاه میان گذاشته بود. زونیس تذکر داده بود که خمینی را مردی بسیار غیرمنطقی یانته است که با او بهیچوجه بحث مستدلی نمیتوان کرد“^۲.

”در مدت ۵۲ سال عمر این مجله، هر سال مردی از افسراد سرشناس جهان بعنوان مرد سال از جانب تایم برگزیده شده است. در سال ۱۹۳۸ آدلف هیتلر و در سال ۱۹۳۹ جوزف استالین بعنوان مردان سالی انتخاب شدند که نقش آنها در سرنوشت دنیا نقشی کاملاً مخرب و منفی بوده است. انتخاب روح الله خمینی بعنوان مرد سال ۱۹۸۰ سومین انتخاب از این نوع است، و این موضوعی است که مورد اتفاق نظر کلیه مسئولان این نشریه در چنین انتخابی بوده است. خمینی در مقام رهبر انقلاب ایران درس وحشتناکی به قرن بیستم داد تا معلوم شود که قدرت اعمال غیرمنطقی و قبول تروریسم بعنوان یک سیاست رسمی دولتی، تا چه اندازه زیاد است“^۳.

”تحلیل و تجزیه روانی که پنج سال پیش توسط مقامات اطلاعاتی آمریکا در مورد روح الله خمینی بعمل آمد، وی را چنین توصیف کرد: انتقامجو، بدگمان، یکدنده، لجوج، لبریز از حس کینه توزی، در حدی که این حس در او جانشین تمام عواطف دیگر بشری شده است. وی این

۱ - محمد حسنین هیکل، در مصاحبه با Sunday Times، نقل از مجله اخبار ایران، چاپ بن، ۲۶ آبان ۱۳۵۸.

۲ - Michael Ledeen و William Lewis در نشریه Carter and the Fall of the Shah، چاپ واشنگتن، پائیز ۱۹۸۰، ص ۲۱.

۳ - مجله Times، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۹.

احساس کینه را به پیروان خود نیز سواست میدهد، زیرا فقط از این راه میتواند تعصب مذهبی آنان را در راه ارضای قدرت طلبی خود بکار گیرد^۱.

”یک منبع نزدیک به آیت الله خمینی گفته است که کوششهای زیادی در مشاوره با او انجام شده، بدین امید که وی از تعداد اظهارات ضد و نقیض و نسنجیده و خلاف مصلحت خود بکاهد، ولی بنظر نمی رسد خمینی آدمی باشد که بتواند ولو برای حفظ اعتبار خودش، در گفتن مطالبی که گاه جنبه پرت و پلا پیدا میکند زیانش را نگاه دارد“^۲.

”امروز دکتر فلاح بمن تلفن کرد و گفت که با خسرو اقبال که اخیراً با علاقمندی کامل در پاریس بملاقات خمینی رفته بود صحبت کرده است و وی بدو اظهار داشته که از جهل و بلاهت قرون وسطائی این آدم شدیداً جا خورده است. کمی بعد اقبال خودش بمن تلفن کرد، و در تأیید این نظر گفت: مثل این بود که با دیوار حرف میزد. نیمساعت تمام صحبت کردم، و او بربر نگاهم کرد“^۳.

”تصور اغلب ما این بود که خمینی پس از بازگشت به ایران به قم خواهد رفت و مردم گمشده خود را که سنتها و آداب ملی و مذهبی است پیدا میکنند و لیبرالها و ملیون نیز کشور را به آرامش بازمیگردانند. اما در عمل، کار شکل بکلسی دیگری بخود گرفت که به خشونتها و افراطکاریهای بسیار انجامید“^۴.

”وقتی که از پاریس به تهران بازگشتیم، پنداری زبان معنویت بکلسی برایش بیگانه و فراموش شده بود. حالا دیگر زیانش منحصرآ زبان تهدید و تطمیع بود. بارها از خودم پرسیدم: یک روحانی ۸۰ ساله که باید معنویت

۱ - US News and World Report، ۱۸ ژوئن ۱۹۸۴.

۲ - اسناد لانه جاسوسی آمریکا، سند ”خیلی محرمانه“ شماره ۳۰۱۶، ۱۲ مارس ۱۹۷۹، از سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه ایالات متحده در واشینگتن جهت اطلاع سفارتهای آمریکا در ابوظیبی و آنکارا و بن، جلد چهاردهم اسناد، ص ۵۰.

۳ - پرویز راجی، در کتاب In the Service of the Peacock Throne، چاپ لندن، ۱۹۸۳، ص ۳۰۸.

۴ - Anthony Parsons در مصاحبه با هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۴ تیر ۱۳۶۳.

خاصی داشته باشد، چطور ممکن است حتی یکبار به ایمان، محبت و اخوت اسلامی رجوع ندهد، و همواره از امکان حفظ یا از دست دادن مقام خود حرف بزند و به زندان و اعدام تهدید کند؟^۱

اگر آقای بنی صدر قبل از اینکه باعتراف خود، بخاطر ارضاء جاه طلبی خویش با خمینی بیعت کرد زحمت خواندن کتابهای او را بخود داده بود، درک این نکته برایش دشوار نبود که "این روحانی ۸۰ ساله مقام پرست" پاسخ سنوال او را پیشاپیش در "جهاد اکبر" و "ولایت فقیه" خود داده است:

"خدا نکند پیش از کسب ملکات فاضله، ریش انسان سفید و عمامه اش بزرگی گردد، که از تمام برگات باز میماند. تا ریش سفید نشده کاری کنید"^۲.

"گمان نکنید با تحصیل علوم شرعی و علم فقه که اشرف آنها است به وظایف و تکالیف خود عمل کرده اید. اگر برای کسب مقام و مسند و عنوان و شخصیت در این راه قدم گذاشته باشید فقط عامل وزر و وصال خواهید بود"^۳.

"اینها مقدسین ساختگی هستند که بنام اسلام به اسلام صدمه میزنند، روحیه مقدس نمائی دارند و از این راه افکار سوء خود را بنام اسلام در جامعه سرایت میدهند"^۴.

"بداد اسلام برسید. اسلام را دارند از بین میبرند. به اسم احکام اسلام و به اسم رسول اکرم اسلام را نابود میکنند"^۵.

۱ - ابوالحسن بنی صدر در کتاب "خیانت به امید"، چاپ پاریس، ۱۹۸۲، ص ۳۸۴.

۲ - در رساله "جهاد اکبر"، چاپ نجف، ص ۲۱۶.

۳ - همانجا، ص ۲۳۷.

۴ - ولایت فقیه، ص ۱۷۳.

۵ - همانجا، ص ۱۵۴.

"رهبر بزرگ ما که در رأس این انقلاب و این جمهوری قرار دارد، انسانی است، فرهنگی و ادیب و بسیار مطلع از تاریخ."

سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی، در کمیته عالی مشورتی کمیسیون ملی یونسکو، تهران، ۳۱ فروردین ۱۳۶۲

"این موضوع مربوط به امروز و دیروز نیست. دو هزار سال است آمریکا ما را استعمار کرده است".^۱

"سقراط فیلسوف عظیم الشان "الهی" حکمت را از فیثاغورث و از سالادوس آموخت، و به الهیات و اخلاقیات پرداخت و اعراض از دنیا کرد و در کوی و غاری به اعتزال پرداخت و مردم را از بتان و شرک به خدا نهی کرد، تا مردم سلاطین و پادشاهان را مجبور کردند".^۲

"افلاطون فیلسوف اعظم که معروف به توحید است و از اساطین بزرگ حکمت الهی است در زمان اردشیر بن دارا متولد شد".^۳

"بغیر اینها حکما و فلاسفه بزرگ دیگری مثل اسکندر و ارسطاطالیس بن نیکوماخوس هستند که ما ذکر آنها را لازم ندیدیم".^۴

"از غیبت صفری تاکنون هزار و چند صد سال میگذرد...".^۵

"شما یاهو گویان با زندگانی معنوی و حیات و سعادت اجتماعی یک گروه انبوه صدها هزار میلیون نفری بازی میکنید".^۶

"میلیونها میلیون سلاطین و بزرگان و فلاسفه در عالم آمدند و ما نام و نشان آنها را فراموش کردیم، ولی شما فقط در باره چند نفر اینهمه

۱- خمینی، در دیدار با "دانشجویان خط امام" بمناسبت گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران، ۱۹ آبان ۱۳۵۸.

۲- همانجا.

۳- همانجا.

۴- کشف الاسرار، ص ۳۳.

۵- ولایت فقیه، ص ۲۶.

۶- کشف الاسرار، ص ۵۳.

گفتگو راه انداخته اید^۱.

”مقصود این قلمهای خونین مسموم این است که خدمتگزاران به دین و آئین، یعنی چندین هزار میلیون بزرگان دین و آئین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را جماد و پوسیده بدانند“^۲.

”نمیتوانیم از نقل میلیونها روایت مسلمان و نصاری و یهود معجزات انبیاء خود را بطریق تواتر و تسلیم دست برداریم“^۳.

”میلیونها از مشاهدات مربوط به غیبگونی توسط تنویم مغناطیسی در کتب طب نوشته شده“^۴.

”از سرداران اسلام یاد بگیرید. یکی از آنها گفت ۳۰ نفر همراه من بیایند تا ۶۰,۰۰۰ نفر طلیعه لشکر روم را رد کنیم. چک و چونه زدند که آقا نمیشود. قبول کرد که ۶۰ نفر بیایند. ۶۰ نفر آدم رفتند و ۶۰,۰۰۰ نفر رومی را از دم شمشیر گذراندند و بازگشتند“^۵.

”ائمه ما علیهم السلام میخواستند علم را علنی کنند. ولی نگذاشتند، و نشد. این تأسف از همه تأسفها بالاتر است؛ این چه علمی بوده است که حضرت رسول نزدیک وفات خود بیخ گوش به حضرت امیر ابلاغ فرمود؟ این مورد تأسف است که مهلت ندادند به اینها، و نشد. و علم با خود آنها به ملاء اعلی رفت“^۶.

”شما بیخردان که در حدیثها شک میکنید پسا از گلیم خود دراز نکنید. علوم قرآن و حدیث برای همه کس نیامده است. چنانکه دولت بعضی تلگرافات رمزی دارد که صلاح کشور نیست که آنها را کشف کند، تلگرافخانه هم از آن تلگرافات چیزی نمیفهمد. و جمله کلام آنکه احادیث بسیاری که در اینگونه علوم وارد است مبتنی بر یک اصطلاحات و رمزهایی است که مردم نمیتوانند از آنها استفاده کنند، مانند اخبار گاو و

۱ - همانجا، ص ۷۴.

۲ - همانجا، ص ۱۷۶.

۳ - همانجا، ص ۴۰.

۴ - همانجا، ص ۵۴.

۵ - همانجا، ص ۷.

۶ - در دیدار با رئیس جمهوری و مقامات عالیله کشور، بمناسبت روز میلاد امام رضا، جماران، ۱۸ مرداد ۱۳۶۳.

ماهی و احادیث جابلقا و جابلسا، و حدیث رفتن شمس از آسمانی به آسمانی و رسیدن به زیر عرش و سجده کردن و مانند اینها^۱.

چه جای تعجب است اگر این آخوند "معین علم و مطلع و روشن بین" که احادیث جابلقا و جابلسا و گاو و ماهی و کوه قاف در سیر و سیاحت شمس را مفتاح درک علوم قرآنی میداند، "خدا" را نیز در مغز کوچکش یکی از حجت الاسلامهای مدرسه فیضیه مجسم کند که کارش دو دوزه بازی کردن و "پلتیک زدن" و منظمآ تغییر عقیده دادن است، درست بهمانسان که پیش از او بزرگواران دیگری چون ثقه الاسلام کلینی، از همین خدا، آنهم از زبان ائمه خویش، یک "پلتیک زن" مضحک ساخته بودند^۲:

"خداوند یک گروهی را خلق میکند، فردا از آن پشیمان میشود، آنوقت یک گروه دیگری خلق میکند و اینها را از میان میبرد. گناهکاران را تصمیم میگیرد عذاب کند، اما توبه میکنند به بهشت میبرد. یکی را چند روز شاه میکند و به مردم چیره میکند پس از آن به خاک ذلت او را مینشاند. ابراهیم خلیل الله را امر میکند اسماعیل را باید سر ببری. وقتی ابراهیم تصمیم به اینکار میگیرد فدائی برای او میفرستد. به موسی بن عمران وعده سی روزه میدهد، چون سی روز تمام شد ده روز دیگر اضافه میکند. تمام پایه عالم به همین تغییرات و تبدیلات برقرار است"^۳.

"شما تصمیم دارید که اگر بین قم و اصفهان ریل باشد مسافرت با قطار به اصفهان کنید. ولی چون ریل نیست با اتومبیل رفتید. اکنون شما از تصمیم اول برگشتید یا این تصمیم بجای خود باقی است ولی پیوسته به امری است که تا آن نشود این محقق نمیشود؟ و شما را وقتی میگویند از تصمیم خود برگشتید که اول تصمیم داشته باشید که اگر ریل باشد بروید و بعد رأی شما برگردد که اگر ریل هم باشد نروید. خدای عالم هم از اول تصمیم داشت که اگر واقعه کریلا واقع نشود امام آترمان را قائم به امر کند، ولی خودش از ازل میدانست که میشود. و هر چند غضب فرمود اما

۱ - کشف الاسرار، ص ۸۹.

۲ - رجوع شود به "توضیح المسائل، پاسخهای به پرسشهای هزار ساله"، صفحات ۳۴۷ و ۳۴۸ (در چاپ جدید).

۳ - کشف الاسرار، ص ۸۹.

در تصمیم او هیچ خللی وارد نیامد^۱.
 "... شما پسری دارید عزیز، بازیگوشی میکند. میخواهید او را
 بترسانید، چوب و ذلک حاضر میکنید و امر میکنید او را به فلک ببندند.
 خود اشاره میکنید میانجیگری کنند و با میانجی دیگران از
 دست میکشید. نه از اول تصمیم زدن داشتید و نه از تصمیم اولی که
 همینقدر اظهار زدن بود برگشتید. خدای تعالی هم همینطور است. گاهی
 یک چیزی را بواسطه یک مصالحی که علم بشر از فهمیدن آنها کوتاه است
 ظاهر میکند و نمایش میدهد، ولی نه آن کار را میکند و نه از اول
 میخواست آن کار را بکند"^۲.

* * *

"ما کی با مظاهر تمدن و تجدد مخالفت کرده ایم؟
 نهضت ما یک نهضت کاملاً پیشرو و مترقی است."
 خمینی، در نوفل لوشاتو، ۱۴ بهمن ۱۳۵۷

"این کشف حجاب ننگین برای کشور ضررهای مادی و معنوی
 دارد. این کلاه لگنی پس مانده اجانب و ننگ کشور اسلام است و استقلال
 ما را لکه دار میکند. این مدرسه های مختلط عفت و ریشه زندگی و قوه
 جوانمردی را میکشد و برای کشور ضررهای مادی و معنوی دارد"^۳.
 "دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرده و نوامیس
 مسلمین در شرف هتک است، زیرا این دستگاه جابر در نظر دارد تساوی
 حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند یعنی احکام ضرور به اسلام و قرآن
 را زیر پا بگذارد"^۴.
 "ما دانشگاهی را که شعارش این باشد که میخواهیم ایران متمدن
 و آباه داشته باشیم و رو به تمدن بزرگ برویم نمیخواهیم. ما اساتیدی را

۱ - کشف الاسرار، ص ۳۲.

۲ - همانجا، ص ۸۵.

۳ - کشف الاسرار، ص ۲۱۴.

۴ - در بیانیه "روحانیت مبارز" بامضای روح الله الموسوی الخمینی، بمناسبت عید
 نوروز ۱۳۴۲، قم، ۲۷ اسفند ۱۳۴۱.

میخواهیم که آتاتورک نباشند، تقی زاده هم نباشند^۱.
 "از جمله چیزهایی که مغز جوانها را خراب میکند موسیقی است. شنیدن موسیقی سبب میشود که مغز انسان تبدیل به یک مغز غیرفعال و غیرجدی شود و انسان تبدیل به موجود هزل و بیهوده شود. موسیقی فکر انسان را طوری میکند که دیگر نتواند در غیر محیط شهوت و سایر اموری که مربوط به موسیقی است فکر بکند. موسیقی با تریاک فرق ندارد. اگر میخواهید مملکت شما مستقل باشد از این بعد باید موسیقی را کنار بگذارید. موسیقی خیانت است به مملکت"^۲.
 "میگویند مغزها فرار میکنند. این مغزهای پوسیده بگذارید فرار کنند. بنشینیم غصه بخوریم که مغز فرار کرده؟ به جهنم که فرار کرده... باید هم فرار کند. اینها که همه اش دم از علم و تمدن غرب میزنند، بگذارید بروند. جای زندگی برای اینها نیست. ما این علم و دانش را نمیخواهیم. اگر شما هم میدانید که در اینجا جایتان نیست فرار کنید، راه باز است"^۳.

* * *

"آیا شما در تمام جهان معاصر سراغ دارید انسانی را که راست تر از خمینی گفته باشد؟"
 روزنامه کیهان، نشریه جمهوری اسلامی، ۵ شهریور ۱۳۶۰

"- در ایران اسلامی علما خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود. خود من نیز در حکومت اسلامی ایران هیچ مقام رهبری نخواهم داشت و تنها نقش ارشادی خواهم داشت^۴.
 - این را بدانید که فقط روحانیت میتواند در این مملکت کارها را

۱- در دیدار با مسئولان انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی دانشکده علم و صنعت، جماران، ۵ خرداد ۱۳۶۰.

۲- در دیدار با کارکنان "صدا و سیما جمهوری اسلامی"، قم، ۳۱ تیر ۱۳۵۸.

۳- روح الله خمینی، خطاب به اعضای کمیته امداد، جماران، ۸ آبان ۱۳۵۸.

۴- در مصاحبه با خبرگزاری های "رویتر" و "فرانس پرس"، نوفل لوشاتو، ۳ و ۴ آبان ۱۳۵۷.

"آنهايي که به خارج ميروند، هر جا ميروند وقت برگشتن ميگويند همه ملتها عاشق ايرانند".^۱

"بهرتر از ما کدام مملکت است در دنيا؟ همه جهاتش خوب است. وفور نعمت هم که بحمدالله هست. البته گراني هم هست. ولي خوب، اشکال ندارد. صاحب اين مملکت امام زمان سلام الله عليه است".^۲

"تمام جهان از ما خواسته اند در جبهه ما با عراق حاضر شوند و ما را از اين غائله نجات دهند. ولي ما احتياجي به آنها نداريم".^۳

"انحصارطلبي که يك امر فاسدي نيست. ليفبرها همه انحصارطلب بودند. خدای تبارک و تعالي هم انحصارطلب بود. آتاي بهشتي و ۷۰ شهيد مظلوم هم انحصارطلب بودند".^۴

* * *

"انسان امروز در اين مملکت، هويت ملي و فرهنگ و تاريخ خودش را در وجود امام متجلي مي بيند."
ماهنامه انقلاب اسلامي، شهريور ۱۳۶۱.

"ما تا حالا دچار بلندپروازيهاي محمد رضاخان بوديم، حالا گرفتار مليت و آزادي و اين حرفها شده ايم. نه آنها را بساور کنيد و نه اينها را".^۵

"اينها از پس مانده گبرها ميخورند و با اصل و اساس دين مخالفت دارند، ميخواهند برگردند به همان گبرهاي متعدي آدمکش قهار که صحبت از پان ايرانيسم (۱) ميکردند و از شئون ايرانيت".^۶

۱- در ديدار با مربيان امور تربيتي وزارت آموزش، جماران، ۲۸ شهريور ۱۳۶۱.

۲- در ديدار با مسئولان کميته هاي مرکزي انقلاب اسلامي، جماران، ۲۱ فروردين ۱۳۶۲.

۳- نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۸ دي ۱۳۵۹.

۴- در ديدار با اعضاي شوراي مرکزي حزب جمهوري اسلامي ايران، جماران، ۱۶ شهريور ۱۳۶۰.

۵- در ديدار با گروهی از ايرانيان مقيم اروپا، نوفل لوشاتو، ۹ بهمن ۱۳۵۷.

۶- در ديدار با گروهی از ايرانيان مقيم اروپا، نوفل لوشاتو، ۴ آبان ۱۳۵۷.

صادر کنیم. انقلاب ما تا بانگ آن در تمام جهان طنین نینداخته باشد، باید ادامه یابد^۱.

«ما قصد صدور انقلاب اسلامی را نداریم. اینها حرف دشمنان ما است. اسلام از اول هم تشیید بین مومنین و اخوت را سفارش فرموده است^۲».

«حق رأی دادن برای جمهوری اسلامی حقی است که برای همه آحاد و افراد این مملکت وجود دارد. چرا باید نظامیان از حق دخالت در تعیین سرنوشت خودشان ممنوع باشند؟ اینها از دوره طاغوت است^۳».

«برای سپاهی ها جایز نیست که وارد بشوند به سیاست. اون طرفدار اون یکی، اون طرفدار این یکی. به شما چه ربطی دارد که در مجلس چه میگذرد؟ در امر انتخابات هم بمن اطلاع دادند که بین سپاهی ها صحبت انتخابات است. خوب، انتخابات در محل خودش دارد میشود. این به پاسداران چه مربوط است؟ برای سپاه جایز نیست این. برای ارتش جایز نیست این^۴».

«حضور مبارک اعلیحضرت همایونی - تهران

پس از اداء تحیت و دعا، بطوریکه در روزنامه ها منتشر شده است، دولت در انجمنهای ایالتی و ولایتی به زنها حق رأی داده است، و این امر موجب نگرانی علماء و سایر طبقات مسلمین است. مستدعی است امر فرمائید این مطالب خلاف شرع را از برنامه های دولتی حذف نمایند^۵».

«شما خانمها باید در همه صحنه ها و میدانها آقندری که اسلام اجازه داده وارد باشید، مثل انتخابات در امروز. همانطور که مردها فعالیت میکنند برای انتخابات، خانمها هم باید فعالیت بکنند، برای اینکه فرقی مابین شما و دیگران در سرنوشتتان نیست. لهذا باید شما خانمها نقش

۱ - پیام رادیونی، بمناسبت دومین سالروز انقلاب اسلامی، ۲۱ بهمن ۱۳۵۹.

۲ - در دیدار با مسئولان " صدا و سیما ی ایران"، جماران، ۱۶ امرداد ۱۳۶۱.

۳ - در مصاحبه با خبرنگاری فرانسه، ۲۶ اسفند ۱۳۵۷.

۴ - در دیدار با رئیس جمهوری و نخست وزیر و مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی بمناسبت سالروز تولد امام رضا، ۱۹ امرداد ۱۳۶۳.

۵ - از تلگرام روح الله خمینی به محمد رضا شاه پهلوی، قم، ۷ آذر ۱۳۶۱.

بسیار فعال داشته باشید. با رفتن خودتان بر سر صندوقهای انتخابات
فعالیت‌های دشمنان اسلام را خنثی کنید. اگر این طور نکنید ما آرام نیست
دلمان^۱.

«هیچکس حق ندارد برای کشف گناه و جرم دنبال اسرار مردم
باشد و جاسوسی از گناهان غیر نماید. مرتکب این کار مجرم و مستحق
تعزیر شرعی است»^۲.

«دانش‌آموزان عزیز باید با کمال دقت اعمال و کردار دبیران و
معلمین خود را زیر نظر بگیرند و اگر در یکی از آنها انحرافی ببینند
بلافاصله بمقامات مسئول گزارش نمایند. خود دبیران و معلمین نیز باید با
هوشیاری مواظب همکاران خود باشند و انحرافات آنها را با قاطعیت با
مسئولان در میان بگذارند. فرزندان عزیزم خود نیز از یکدیگر به بهترین
وجهی مراقبت نمایند و در صورتیکه ببینند بعضی از دشمنانشان در لباس
دوست و همشاگردی می‌خواهند آنانرا منحرف کنند به مقامات مسئول
معرفی نمایند و البته سعی کنند این کار را بصورتی مخفی انجام بدهند.
مادران و پدران متعهد نیز از رفت و آمدهای فرزندانشان سخت مراقبت
نمایند و آنانرا زیر نظر بگیرند»^۳.

«پاسداران انقلاب، امروز مانند سربازان صدر اسلام خدمت
میکند»^۴.

«دولت انقلاب و ارتش انقلاب و پاسداران انقلاب، هیچکدامشان
کار انقلابی نکردند، انقلاب نبودند»^۵.

«خیال نکنید ما این درجه دارها، این افسرها، اینها را به دار

۱ - در دیدار با بانوان عضو کمیته های اسلامی قم و مسجد جامع نارمک، جماران،
۱۹ فروردین ۱۳۶۳.

۲ - از "فرمان هشت ماده ای رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی"، ماده
ششم، ۲۴ آذر ۱۳۶۱.

۳ - پیام به کلیه دانش‌آموزان و دانشجویان و معلمان کشور بمناسبت آغاز سال
تحصیلی، اول مهر ۱۳۶۱.

۴ - پیام رادیویی در باره ارتش و بخشایش گناهان صغیره ارتشیان، ۲۸ فروردین
۱۳۵۸.

۵ - پیام رادیو تلویزیونی به امت اسلام بمناسبت "روز قم"، ۲۶ امرداد ۱۳۵۸.

میزنیم. اینها حرفهائی است که دیگران درست کرده اند. ما نمیخواهیم وضع نظامی را بهم بزنیم. ما میخواهیم نظام محفوظ باشد^۱."

"این افسران بازداشت شده را باید از همان روز اول کشته باشیم. نه اینکه ما آنها را نگاه داشتیم و در زندانها زنده الان هستند^۲."

"من تعجب میکنم اینها (دولت شاه) چگونه فکر میکنند؟ از طرفی اگر برای ده گرم هروئین چندین نفر را بکشند میگویند قانون است. وقتی این قوانین خلاف انسانی جعل میشود بنام اینکه میخواهند جلو فساد را بگیرند میگویند خشونت ندارد! من نمیگویم هروئین بفروشند، لکن مجازاتش اعدام نیست، باید جلوگیری شود اما مجازاتش باید متناسب با آن باشد^۳."

"اینها که به فروش هروئین اقدام میکنند، اینها که با قاچاق و فروش مواد مخدر جوانان ما را معتاد میکنند، باید اعدام شوند، هیچ ترحمی در مورد آنها جایز نیست^۴."

"مالیات گمرکی و سرحدی خلاف شرع است. قانون گمرک که گرفتن مالیات قبل از تجارت و منفعت است زیانهای بسیار وارد میکند و برای کشور لازم نیست که هیچ، خیلی هم ضرر دارد و باید این قانون هرچه زودتر لغو شود. قوانین اسلام که مانند قوانین سایر کشورها نیست^۵."

"خوشبختانه در هفت ماه اول سال ۱۹۸۱، درآمد گمرکات از بابت مجموع واردات که ۷/۹ میلیارد دلار بوده نسبت به سال قبل در همین مدت ۲۲/۱٪ افزایش داشته است. در همین مدت کاهش صادرات غیرنفتی نسبت به سال قبل ۴۲/۹٪ بوده است^۶."

در مکتب "معاویه ای" یک بام و دو هوای "ولایت فقیه" و رهبر

۱- سخنرانی در گورستان بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۲- در دیدار با مقامات عالیرتبه کشور بمناسبت سالروز رفرائنوم در باره اعلام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸.

۳- ولایت فقیه، ص ۱۳.

۴- بیانیه "آیت الله" خمینی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۵- تحریرالوسیله، جلد اول، ص ۳۲۶، و کشف الاسرار، ص ۲۲۶.

۶- حسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، در مذاکرات طرح بوده چه سال ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی، ۱۴ آبان ۱۳۶۱.

عالیقدرش، روش ضد و نقیض به داخله مرزهای جمهوری اسلامی و حتی به چهار دیواری "جهان تشیع" محدود نمیشود، بلکه سیاست خارجی مملکت نیز بر آن پایه ریزی میشود. مثلاً اگر فردی از "اخوان المسلمین" در مصر رئیس جمهوری کشورش را بخاطر تخطی از موازین "اسلام مکتبی" بقتل برساند، چنین فردی در جمهوری اسلامی مقام "شهید" میگیرد و تصویرش نیز بر تمبرهای رسمی چاپ میشود، ولی وقتی که ژنرال حافظ الاسد در سوریه، جابجا ۲۰,۰۰۰ نفر از همین اخوان المسلمین را در عرض دو شبانروز در شهر "حما" قتل عام میکند، از دیدگاه ولایت فقیه و اسلام مکتبی آب از آب تکان نمیخورد. همچنانکه هیچ اشکالی از نظر اهانت به اصول عالیه تشیع دیده نمیشود، وقتی که سرهنگ معمر قذافی در مصاحبه با یکی از سرشناس ترین نشریات جهان عرب، مکتب تشیع را با صهیونیسم برابر میگذارد و صراحتاً میگوید: "این موضوع سنی گری و شیعه گری بعد از نازل شدن قرآن بوجود آمد. اینها هیچ ربطی با مذهب ندارد. اگر تسنن سنت پیغمبر است پس همه باید سنی باشند. این مسئله شیعه گری افسانه ای است که با علی بن ابوطالب پایان یافت. آنچه بعد از او بوجود آمد فاقد ارزش است. اگر رهبران ایران بگویند که انقلاب آنها انقلاب شیعه است، آنوقت طبعاً این یک جریان فرقه ای است، یک انقلاب نیست. از لحاظ من، فرقه گرایی شیعه و ارتجاع و فاشیسم و صهیونیسم یکی هستند".^۱

و اشکالی هم دیده نمیشود اگر همین جناب سرهنگ، در مورد "ولایت فقیه" که به تصریح مکرر خود خمینی "مخالفت با آن مخالفت با اسلام است" صاف و ساده بگوید: "موضوع تشیع بنظر من یک ماجرای اساطیری است که با مرگ علی خلیفه چهارم تمام شد، و همه آنچه بنام شیعه خوانده میشود بعد از علی ساخته شده که بنظر من ارزشی ندارد. ولایت فقیه هم از همین جعلیات است که در اسلام صحبتی از آن نشده است".^۲

* * *

۱ - معمر قذافی، در مصاحبه با روزنامه کویتی "القبس"، ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۵.

۲ - همانجا.

"آنهاى كه به خارج مىروند، هر جا مىروند وقت برگشتن مىگویند همه ملتها عاشق ایرانند".^۱

"بهرتر از ما کدام مملكت است در دنیا؟ همه جهاتش خوب است. وفور نعمت هم كه بحمدالله هست. البته گرانی هم هست. ولی خوب، اشكال ندارد. صاحب این مملكت امام زمان سلام الله علیه است".^۲

"تمام جهان از ما خواسته اند در جبهه ما با عراق حاضر شوند و ما را از این غائله نجات دهند. ولی ما احتیاجی به آنها نداریم".^۳

"انحصارطلبی كه يك امر فاسدى نیست. پیغمبرها همه انحصارطلب بودند. خدای تبارك و تعالى هم انحصارطلب بود. آقای بهشتی و ۷۰ شهید مظلوم هم انحصارطلب بودند".^۴

* * *

"انسان امروز در این مملكت، هویت ملی و فرهنگ و تاریخ خودش را در وجود امام متجلی میبیند."
ماهنامه انقلاب اسلامی، شهریور ۱۳۶۱.

"ما تا حالا چهار بلندپروازیهایی محمد رضاخان بودیم، حالا گرفتار ملیت و آزادی و این حرفها شده ایم. نه آنها را باور کنید و نه اینها را".^۵

"اینها از پس مانده گیرها میخورند و با اصل و اساس دیسن مخالفت دارند، میخواهند برگردند به همان گیرهای متعدی آدمکش قهار كه صحبت از پان ایرانیسم (ا) میکردند و از شتون ایرانیّت".^۶

-
- ۱- در دیدار با مربیان امور تربیتی وزارت آموزش، جماران، ۲۸ شهریور ۱۳۶۱.
 - ۲- در دیدار با مسئولان کمیته های مرکزی انقلاب اسلامی، جماران، ۲۱ فروردین ۱۳۶۲.
 - ۳- نقل از روزنامه اطلاعات، ۱۸ دی ۱۳۵۹.
 - ۴- در دیدار با اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی ایران، جماران، ۱۶ شهریور ۱۳۶۰.
 - ۵- در دیدار با گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، نوفل لوشاتو، ۹ بهمن ۱۳۵۷.
 - ۶- در دیدار با گروهی از ایرانیان مقیم اروپا، نوفل لوشاتو، ۴ آبان ۱۳۵۷.

میخواهیم که آتاتورک نباشند، تقی زاده هم نباشد^۱."

"از جمله چیزهایی که مغز جوانها را خراب میکند موسیقی است. شنیدن موسیقی سبب میشود که مغز انسان تبدیل به یک مغز غیرفعال و غیرجدی شود و انسان تبدیل به موجود هزل و بیهوده شود. موسیقی فکر انسان را طوری میکند که دیگر نتواند در غیر محیط شهوت و سایر اموری که مربوط به موسیقی است فکر بکند. موسیقی با تریاک فرق ندارد. اگر میخواهید مملکت شما مستقل باشد از این بعد باید موسیقی را کنار بگذارید. موسیقی خیانت است به مملکت^۲."

"میگویند مغزها فرار میکنند. این مغزهای پوسیده بگذارید فرار کنند. بنشینیم غصه بخوریم که مغز فرار کرده؟ به جهنم که فرار کرده... باید هم فرار کند. اینها که همه اش دم از علم و تمدن غرب میزنند، بگذارید بروند. جای زندگی برای اینها نیست. ما این علم و دانش را نمیخواهیم. اگر شما هم میدانید که در اینجا جایان نیست فرار کنید، راه باز است^۳."

* * *

"آیا شما در تمام جهان معاصر سراغ دارید انسانی

را که راست تر از خمینی گفته باشد؟"

روزنامه کیهان، نشریه جمهوری اسلامی، ۵ شهریور ۱۳۶۰

"- در ایران اسلامی علما خردشان حکومت نخواهند کرد و فقط

ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود. خود من نیز در حکومت اسلامی ایران هیچ مقام رهبری نخواهم داشت و تنها نقش ارشادی خواهم داشت^۴.

- این را بدانید که فقط روحانیت میتواند در این مملکت کارها را

۱- در دیدار با مسئولان انجمن اسلامی و جهاد دانشگاهی دانشکده علم و صنعت، جماران، ۵ خرداد ۱۳۶۰.

۲- در دیدار با کارکنان "صدا و سیما" جمهوری اسلامی، قم، ۳۱ تیر ۱۳۵۸.

۳- روح الله خمینی، خطاب به اعضای کمیته امداد، جماران، ۸ آبان ۱۳۵۸.

۴- در مصاحبه با خبرگزاری های "رویترز" و "فرانس پرس"، نوفل لوشاتو، ۳ و ۴ آبان ۱۳۵۷.

"این حسابهایی که پیش مردم مادی مطرح است که ما ایرانی هستیم و برای این باید بکنیم، این حسابها درست نیست. این قضیه ای که شاید صحبتش در همه جا هست که به ملت و ملیت گار داشته باشید، این یک امر بی اساس است".^۱

"ما چقدر سیلی خوردیم از این ملیت. این ملی گرانی نقشه ای است که مستعمرین کشیده اند. اینهایی که میگیرند ملیت، بروند گم شوند".^۲
"خیلی باید توجه داشته باشید که به اسم ایران و به اسم کشور ایرانی شیاطینی نخواهند شما را منحرف کنند از اسلام عزیز. هر فساد که هست از ملیت و ملیت گرانی است. بدانید که طرح این مسائل از باب تفرقه است".^۳

"از مسائلی که طراحان استعمار طرح کرده اند و تبلیغ میکنند قومیت است، و ملیت است".^۴

"نگوئید که لغت عربی از ما نیست. لغت عربی از اسلام است و اسلام از همه است. تا نویسندگان ما از این دام بیرون نروند، و کتابهای ما تصفیه نشود، و خیابانهای ما اسامی (فارسی) آنها تغییر نکنند، نمیتوانیم مستقل بشویم، در هیچ چیز نمیتوانیم مستقل بشویم".^۵
و بالاخره در هفتمین سالروز "انقلاب اسلامی"، رهبر کبیر انقلاب آب پاکی را روی دست همه ریخت و فتوای شرعی داد که: "ما اصولاً کشوری را بنام ایران نمیشناسیم".^۶

و قتیکه "مقام اعلای اجتهاد" چنین پیاوه هایی بگوید، نمیتوان از "مقلدان" زبان بسته او انتظار اظهار نظرهایی خلاف آنرا داشت، حتی اگر این زبان بسته ها در عرف بین المللی "نخست وزیر" و "قاضی القضاة" و رئیس یا نماینده "پارلمان" کشور خود باشند:

- ۱ - در دیدار با خانواده امام موسی صدر، جماران، ۶ شهریور ۱۳۵۸.
- ۲ - خطاب به "کنگره آزادی قفس"، حسینیه جماران، ۲۸ مرداد ۱۳۵۹.
- ۳ - در دیدار با افسران نیروی هوایی، جماران، ۱۹ بهمن ۱۳۵۹.
- ۴ - پیام به زائران بیت الله الحرام، بمناسبت مراسم حج، ۲۱ شهریور ۱۳۵۷.
- ۵ - در دیدار با گروهی از مقامات علمی و دانشگاهی، جماران، ۲۴ آذر ۱۳۵۸.
- ۶ - در دیدار با رئیس جمهوری و میهمانان خارجی "دهه فجر" بمناسبت هفتمین سالروز انقلاب اسلامی، جماران، ۲۱ بهمن ۱۳۶۴.

"استعمارگران میخواستند ملت ما را از هویت اسلامی خودش جدا کنند. این کار بطور سازمان یافته ای از کشور ما شروع شد و اثرات تخریبی بجای گذاشت. البته تنها سیاست اسلام زدائی نبود که در کشور ما پیاده میشد، همیشه حسابگریهایی هم برای آن وجود داشت مثل ناسیونالیسم. زنده کردن استخوانهای پوسیده و ارزشهایی که بر پایه آنها نظام مملکت بصورت جاودانه قلمداد میشد از مسائلی است که استعمارگران روی آن زحمت زیادی در کشور ما کشیدند. کار بجائی کشید که ما در عرصه فرهنگ و هنر یعنی در معماری میبایست از معماری دوران هخامنشی الگو میگرفتیم. ما برای اینکه بر این فاجعه فایق بیاییم شهید مطهری، شهید مفتح، شهید بهشتی، شهید باهنر و... را قربانی دادیم".^۱

"... مسئله اتکاء به نظام ارزشی ایران پیش از ظهور اسلام، یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشان و ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام در ایران بودند و نظامهایی که آن مواقع در ایران وجود داشتند در کشور ما سوغاتی بود که بمنظور اسلام زدائی از فرهنگ صادر شده بود. تکیه میشد بر ارزشهای ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون و خاک و عناصری از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد میکنیم. برگزاری هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت میگرفت توطئه ای از سوی غربی ها برای نابودی اسلام بود. همان موقعی که در ایران با توسل به باستانشناسی، خرابه های تخت جمشید از خاک بیرون کشیده میشد و تاریخی ساخته میشد تا ملت ما اجباراً به آن تاریخ افتخار کند، در حالیکه آن تاریخ کاملاً بیگانه ای از اسلام بود، تاریخ پیش از اسلام و ارزشهای آن هزاران سال بود که مرده بود و به این ترتیب دوباره احیاء میگشت. هنرمندان ایرانی از هنرها و ادبیات ایران صحبت میکردند ولی در تمام مجموعه های کارهایشان یک کلمه ای از داستان کریلا نبود".^۲

۱ - میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، در "نخستین گنگره شعر و ادب دانشجویان سراسر کشور"، تهران، ۲۶ آذر ۱۳۶۳.

۲ - میرحسین موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی، در مقاله هنر و ناسیونالیسم در روزنامه جمهوری اسلامی، نقل از هفته نامه ایران تایمز، ۲۶ شهریور ۱۳۶۱.

میلیون بشکه نفت خام به یک شرکت موهوم که فقط روی کاغذ وجود دارد حیف و میل شده است. ۱۳۰ میلیون دلار بابت توقیف ودیعه معامله نفت خام ایران توسط شرکت آمریکائی گیتی اویل ضرر خورده، ۹۰۸ میلیون دلار حقوق و مطالبات قانونی ایران از طرحهای مورد معامله که قراردادشان کان لم یکن اعلام شده پس گرفته نشده، ۴۶۰ میلیون دلار دیگر در جهت انجام تصفیه حساب بین معاونت بازاریابی بین المللی وزارت نفت و شرکتهای فوق لوطنی خور شده است.^۱

”۴۰ میلیون دلار سوء استفاده در وزارت نفت در مقابل ۷ میلیارد دلار معامله، میشود نیم درصد، و این چیز مهمی نیست که در باره اش سر و صدا بشود (۱) ولی آیا درست است که به امت حزب الله گفته شود این پول را بالا کشیده اند؟“^۲

”بررسیهای سازمان غله کشور حکایت از آن دارد که تنها در سال گذشته در این سازمان ۲۰۰ فقره دزدی و سوء استفاده صورت گرفته است.“^۳

”تبلیغات مربوط به شهادت بهشتی، آنچنانکه دولت جمهوری اسلامی آنرا ساخته و پرداخته تحویل میدهد، با گذشته این مرد جباه طلب اصفهانی کاملاً متناقض است، زیرا آنهائی که قبلاً با او سر و کار بسیار داشتند همواره او را آدمسی این الوقت، فرصت طلب و عاری از هرگونه پای بندی های اخلاقی یافته اند که بند و بست های سیاسیش بسیار بندرت جنبه عقیدتی و بسیار بیشتر جنبه تأمین منافع مادی او را داشته است.

این شاگرد زیردست مکتب ماکیاوول، در هنگام سفر رسمی شاه به هامبورگ توانست توجه بعضی از مقامات نزدیک او را بخود جلب کند، و از آن زمان بمقام امام مسجد شیعیان و رئیس مرکز اسلامی هامبورگ تعیین شد. پس از آنکه خمینی بقدرت رسید بهشتی با استفاده از موقعیت خود در دستگاه او، خود را بروی چریتترین لقمه ها انداخت. مثلاً سال گذشته

۱ - رشیدیان نماینده آبادان در مجلس شورای اسلامی، در جلسه علنی مجلس، ۲۲ امرداد ۱۳۶۳.

۲ - محمد غرضی وزیر نفت، در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، ۲۳ امرداد ۱۳۶۳.

۳ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۳ آبان ۱۳۶۳.

در روزهای عید کریسمس، نمایندگانی از جانب او در هامبورگ پارتی‌های بزرگ از فرشهای نفیس ایرانی را برای فروش عرضه کردند و همانوقت در روزنامه "دی ولت" آگهی شد که فرشهای ابریشمی بسیار نفیس کاخ شاه سابق ایران (با قید دقیق تعداد گره در هر مترمربع و مدت بافت هر قالی) برای فروش وارد بازار هامبورگ شده است. او از مقامش بعنوان عضو شورای عالی انقلاب مرتباً استفاده میکرد برای اینکه هم از خانواده مخالفان رژیم شاه برای آزادی رئیس خانواده رشوه بگیرد و هم این متهمان را محکوم به اعدام کند.

برای نقل و انتقالات ارزی، بهشتی از روابط دیرینه‌اش در هامبورگ استفاده میکرد. در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۷۹ مبلغ ۶/۲۴ میلیون دلار توسط وی به وسیله بانک ملی در تهران به شعبه این بانک در هولتس بروکه هامبورگ حواله شد، و در ۳۰ اکتبر همان سال باز ۳۰۵ هزار دلار و در ۱۹ دسامبر همان سال و در هشتم آوریل، در هر نوبت ۸ میلیون دلار (با شماره حواله‌های ۲۵۹۸۴۱ و ۲۶۳۲۱۱) به حساب او ریخته شد. این مبالغ ابتدا به حساب مرکز اسلامی در هامبورگ ریخته میشد و بعد بوسیله یکی از کسان بهشتی به حساب شخصی دیگر او در "دویچه بانک" انتقال مییافت. البته اینکه بهشتی تا این حد منافع شخصی خود را بر منافع عمومی ترجیح میداد کمتر مایه ناراحتی اطرافیانش میشد، زیرا خود اینها نیز، که سایر رهبران انقلاب بودند، هرچه را که دستشان رسید به جیب زدند^۱.

"- روز ۱۹ ژوئیه ۱۹۷۹ یک آیت الله معروف مجلس به عبا و عمامه با شهباز هواپیمای خصوصی شاه سابق به ژنو پرواز کرد و پس از تعویض لباس در هتل و پوشیدن لباس اروپائی، روز ۲۰ ژوئیه در یک بانک در ژنو یک حساب شخصی باز کرد و یک میلیون دلار را که همراه آورده بود در این حساب گذاشت. محافل بانکی احتمال میدهند که این مبلغ فقط قسط اول از یک مبلغ کلی باشد"^۲.

۱- هفته نامه آلمانی Der Spiegel، مقاله "انفجار بلب در حزب جمهوری اسلامی"، ۳۰ ژوئن ۱۹۸۱.

۲- نقل از مجله اخبار ایران، چاپ بن، ۵ آذر ۱۳۵۸.

دریا بدست می‌آورند، در صورتیکه قیمتشان بیشتر از یک دینار باشد (۱) باید خمس پیردازند، حتی اگر گوه‌های دریا با آلات و وسائل جدید و بدون غواصی استخراج گردند^۱.

”- معادن، مانند طلا، نقره، مس، آهن، شرب، فیروزه، عقیق، قیر، نفت، گوگرد، زاج، ذغال، سنگ، نمک، و بنا بر احتیاط معادن گچ، آهک، گِل سرشور، گِل سرخ، اگر منافع حاصله از آنها به ۲۰ دینار برسد (۱) (معادل ۱۵ مثقال معمولی طلای شکه دار) مشمول مالیات خمس میشوند^۲.”

”- مالیاتهای اسلامی باید مسخراً از یکی از سه راه خمس و زکات و جزیه یعنی مالیات بر نفوس و اراضی یهودیها و مسیحی‌ها که در پناه اسلام بسر می‌برند و خراج از اراضی کشورهایی که دولت اسلامی فتح کرده، وارث بلاوارث، وصول شوند. وصول هر مالیات دیگری برخلاف شرع است^۳.”

”- مال گنج، خواه در شهرهای کفار و خواه در شهرهای اسلام، چه در زمین بایر و چه در زمین مخروبه چه روی آن آثار اسلامی باشد و چه نباشد، متعلق به یابنده آن است و باید خمس آنرا بپردازد. آنچه در شکم حیوان خریداری شده پیدا شود نیز در حکم گنج است و آنچه در شکم ماهی پیدا شود احتیاج به شناسائی فروشنده ندارد^۴.”

”- احضار جن و تسخیر ملاتکه و ارواح حرام است. همچنین کهنات، و آن عبارتست از خبر دادن از آینده جهان، بگمان اینکه وی اخباری از آینده توسط اجنه دریافت میدارد^۵.”

”- معامله خرید و فروش صفحات موسیقی و نوار آنها حرام است. اما اگر آهنگی باشد که اخیراً برای آقای مطهری ساخته اند اشکال ندارد^۶.” بد نیست بدانید که اگر در سایر مسائل شرعی برای ”حضرت امام

۱- تحریر الوسیله، جلد دوم، ص ۶۲۶.

۲- همانجا، جلد اول، ص ۳۵۵.

۳- همانجا، ص ۳۳۵.

۴- همانجا، ص ۳۲۶.

۵- همانجا، ص ۵۰۰.

۶- سخنرانی در جماران، ۳ تیر ۱۳۵۹.

خمینی "مدعی پیدا نشده، در این زمینه "اقتصاد" (که برای آخوند
 اهمیتی استثنائی دارد) رقیبانی پر و پا قرص پیدا شده اند، که "حجت
 الاسلامی" از نمایندگان مجلس شورای اسلامی مراجعه به آنها را نیز
 شرعاً ضروری تشخیص داده است: "راه حل ایجاد یک اقتصاد سالم و
 شکوفا، مراجعه به تحقیقات و نظریات حضرت آیت الله العظمی منتظری و
 حضرت آیت الله مشکینی و خطبه های نماز جمعه آقای رفسنجانی است".^۱
 ولی آقای رفسنجانی، با توجه به اینکه بگفته مفسر کیهان شخصاً
 در سالهای اخیر در بیش از ۱۰۰ شرکت سرمایه گذاری کرده و طبعاً در
 این فن به درجه تخصص رسیده است، برای "افاضه" بیشتر مؤمنین به
 خطبه های نماز جمعه اکتفا نکرده و کتاب مستقل و جامعنی نیز در زمینه
 اقتصاد انتشار داده است، که روزنامه "معتبر" جمهوری اسلامی در باره آن
 چنین نوشته است: "در این هفته در تهران نخستین کتاب حجت الاسلام
 والمسلمین علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی
 تحت عنوان "سیاست اقتصادی" منتشر شد. حجت الاسلام والمسلمین در
 این کتاب یک خلاء بزرگ را پر کرده اند. بیا این کتاب ارزنده، آثار
 اقتصاددانان استکبار شرق و غرب و لاطانلانی که بوسیله مغزهای مخبطی
 چون آدام اسمیت و کارل مارکس نشر یافته بی اثر شده و آفاق جدیدی بروی
 مستضعفان عالم مفتوح میگرد. اجرای دقیق رهنمودهایی که در این
 کتاب عرضه شده است نه تنها جمهوری اسلامی را در مسیر صحیح رشد
 اقتصادی قرار میدهد، بلکه راه را برای نجات دنیا از ورطه بحران اقتصادی
 حاصله از استکبار نیز روشن مینماید".^۲
 راههایی که براساس این رهنمودها پیدا میشود و خواهد شد، طبعاً
 یکی و دو تا نیست، زیرا که نه تنها پای شکوفائی اقتصادی جمهوری
 اسلامی، بلکه پای "نجات دنیا از ورطه بحران اقتصادی حاصله از
 استکبار" در میان است. مورد زیر نمونه ای از این راههای نویافته مغزهای
 اقتصادی جمهوری اسلامی است: "در اطراف بیابانهای انارک و نخلک

۱ - "تبریزی" نماینده مجلس شورای اسلامی، سخنانی قبل از دستور، ۱۷ خرداد
 ۱۳۶۲.

۲ - روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری اسلامی، ۳ آبان ۱۳۶۳.

شترهای زیادی را مشاهده کردم که بطرف چشمه آب در حرکتند. این شتر خیلی مزایا دارد. گوشتش خیلی لطیف است و از کرکش عبای نائینی درجه یک درست میکنند که حالا هزار تومان و بیشتر بفروش میرسد. حیث که توجه مردم به بافتن قالی است، ولی صادرات عبا خیلی کم است. گویا در این زمینه هیچگونه فعالیت اقتصادی در بازارهای بین‌المللی از طرف دولت وجود ندارد، و این خیلی قابل توجه است، چونکه زمینه فروش عبا در اروپا مخصوصاً شوروی زیاد است. من خودم سی سال قبل که در اردبیل بودم با چشم خود دیدم که رئیس قشون روس روی اسب سوار بود و عبای مشکی بدوش داشت. اضافه بر آن اساتید دانشگاهها و قضات دادگستری اروپا هم در مجالس رسمی عبا بدوش میکنند. امروزه در تمام اطراف ایران میتوان گفت دویست هزار معمم عبائی عبا بدوش میکنند. اگر به صادرات عبا توجه شود یکی از آشمار ملی ما (۱) محفوظ بوده و استفاده کلانی هم عاید مملکت میشود.^۱

گزارشهای مربوط به "عملکرد" های رضایت بخش این رهنمودها را برای تأمین "اقتصاد شکوفای اسلامی"، بسته و گریخته از زبان بلندپایگان همین جمهوری میتوان شنید:

• مسئولان حکومتی ما فقط میدانند که باید نفت فروخت و از ترکیه و بلغارستان و نیوزیلند و اخیراً هندوستان گوشت و پنیر و کره و گندم و جو و علوفه و کود و سم و هزار زهرمار دیگر وارد کرد. ولی دست اندرکاران صنعتی شدن مملکت بفرمایند کدام صنعت این مملکت به سوددهی رسیده است؟ و یا مواد اولیه آن با ارز بیست سال از خارج وارد نمیشود؟ و یا کدام آنها هست که ضرر نمیدهد؟^۲

"در آخرین سال حکومت شاه ما فقط ۴۰۰,۰۰۰ تن گندم وارد میکردیم. حالا این رقم به ۳,۱۵۰,۰۰۰ تن رسیده است. واردات گوشت، روغن و علوفه نیز بعد از انقلاب ۴ تا ۵ برابر شده است. تولید ناخالص ملی ایران که در ۱۳۵۶ بیش از ۳,۹۲۲ میلیارد ریال بود سال گذشته به

۱- "حجت الاسلام" شیخ صادق خلخالی، در "خاطرات در تبعید"، چاپ تهران، اسفند ۱۳۵۹، ص ۲۲.

۲، محمدتقی رنجبرچویه، نماینده مجلس شورای اسلامی، در نطق قبل از دستور، ۱۱ بهمن ۱۳۶۳.

- ۳,۴۰۰ میلیارد ریال کاهش یافت، در صورتیکه جمعیت کشور حداقل ۴ میلیون نفر افزایش یافته، یعنی بدین ترتیب مردم ایران بعد از انقلاب مدام فقرتر و فقیرتر شده اند.^۱

”در سال گذشته در مقابل کمی بیش از ۲۰۰ میلیون دلار صادرات غیرنفتی، ۲۵۰,۰۰۰ میلیون (۲۵ میلیارد) دلار واردات داشته ایم.“^۲

”در ۵۲۴۷ کارگاه متعلق به بخش خصوصی هیچکدام سرمایه گذاری واقعی نشده، بلکه این سرمایه گذاریها فقط با استفاده از منابع بانکها بصورت وام و اعتبارات صورت گرفته است. برای نمونه ۴۵ واحد بزرگ صنایع تولیدی که با توجه به قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران مصوب شورای انقلاب تحت پوشش دولت در آمده اند در مقابل ۷۷ میلیارد تومان دارائی ۸۹ میلیون تومان بدهی دارند.“^۳

”- بجای اینکه صنایع نظامی خودمان را گسترش دهیم و تکنولوژی خود را غنی کنیم و نیروها را بکار گیریم، یکسره حذب بازارهای خارجی شده و باعث نیرومند شدن دلالها و سرمایه داران وابسته به صهیونیست شده ایم.“^۴

- در رشته آموزش و پرورش، اعتبارات فی المثل رشته فیزیک از ۱۷ درصد کل بودجه آموزشی در سال ۱۳۵۶ به ۵٪ در سال ۱۳۶۱ کاهش یافته و در عوض اعتبارات قسمت اداری از ۳۶٪ در سال ۵۶ به ۵۳٪ در سال ۶۱ افزایش پیدا کرده است، یعنی بودجه سنگین تر شده ولی نیاز کشور کمتر برآورده شده است. تعداد دانشجویان پزشکی از ۲۵ هزار نفر در سال ۵۷ به ۱۶ هزار نفر در سال ۶۲ کاهش یافته، و تعداد مهندس فنی از ۴۱ هزار نفر به ۲۵ هزار نفر، و مهندس کشاورزی از ۶,۴۰۰ نفر

۱ - ”آیت الله“ نادرى نماینده مجلس شورای اسلامی، نطق قبل از دستور، ۲۲ مرداد ۱۳۶۳.

۲ - حسن عابدى جعفرى، وزیر بازرگانان «جمهوری اسلامی»، در مجلس شورای اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۶۴.

۳ - محمدرضا واقفى نماینده مجلس شورای اسلامی، در نطق قبل از دستور، ۱۶ تیر ۱۳۶۳.

۴ - ”آیت الله“ نادرى نماینده مجلس شورای اسلامی، در مذاکرات جلسه علنى مجلس، ۲۲ مرداد ۱۳۶۳.

"و تئیکه من در کابینه خدمت آقای بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین بودم، ایشان را مخالف سرسخت مونتاز دیدم و میفرمودند کسی که در این راه قدم بردارد عمله امپریالیسم است. حالا متأسفانه در جانی که خودشان مصدر این کار شده اند می بینیم به مونتاز ارج فراوانی گذاشته میشود. چرا باید بعد از پنج سال آرزویمان این باشد که به صنعت مونتاز زمان شاه برسیم و هر وقت قدمی در این راه برداشته شد کف بزیم؟"^۲

حماقتهای مغزهای متفکر اقتصادی جمهوری اسلامی، که معلوم نیست عنوان صحیح ترش "خیانت" نباشد، در مورد قطع مهمترین برنامه های صنعتی و اقتصادی آینده نگرانه رژیم پیشین، و بعد از گذشت چند سال پشیمان شدن اجباری از این تصمیم های احمقانه و ویرانگرانه و کوشش در اجرای دوباره این برنامه ها - در شرایطی بسیار دشوارتر، فرصتی بسیار کمتر و با هزینه ای بسیار سنگین تر - امروزه بر کمتر کسی پوشیده است. این واقعیت نیز بر کمتر کسی پوشیده است که بسیاری از این پروژه های عمرانی، صنعتی، فنی و علمی که در دست اجرا بود و برخی از آنها تا مراحل نهائی پیشرفت کرده بود دیگر اصولاً قابل تجدید نیستند، زیرا که دیگر نه شرایط مالی و نه کادر متخصص فنی و علمی برای این کار وجود دارد. و فراموش نکنیم که غالب این پروژه ها بخصوص بنیادی ترین آنها را، آخوندها لغو نکردند، دکترها، مهندسان، و کارشناسان عالیقدر اقتصادی دولت موقت آقای مهدی بازرگان لغو کردند.

بیمورد نیست که بعنوان نمونه دو مورد "نیروگاههای برق اتمی" بوشهر و متروی تهران را برایتان نقل کنم:

"هزینه اولیه ایجاد نیروگاههای برق اتمی در بوشهر ۴ میلیارد دلار برآورد شده بود که مهندس سعابی وزیر مشاور و مدیر عامل سازمان برنامه در کابینه موقت بازرگان این طرح را زائد و بیهوده خواند و اظهار عقیده کرد که بهتر است از سیلوهای ساخته شده برای ذخیره گندم استفاده

۱ - همانجا.

۲ - نیکروش نماینده مجلس شورای اسلامی، در مذاکرات مربوط به بودجه، ۲۲ امرداد ۱۳۶۳.

شود، و با پیشنهاد او و تصویب دولت تکمیل و بهره‌برداری این طرح متوقف گردید^۱.

"برنامه‌های شاه برای انرژی هسته‌ای بلندپروازانه بود، بطوریکه پس از انقلاب این کار را متوقف کردیم. ولی به‌مراه حذف برنامه‌های زائد متوجه شدیم که این امپریالیزم بود که حذف برنامه‌های هسته‌ای را در کشور ما هدف قرار داده بود^۲."

"بمنظور بهره‌گیری از تکنولوژی پیشرفته در جهت توسعه صنعت و اقتصاد، پروژه نیمه تمام نیروگاه اتمی بوشهر پایان خواهد رسید. متأسفانه چون با پیروزی انقلاب اسلامی مدتی مسئله انحلال نیروگاه‌های اتمی مطرح بود واحدهای مسکونی این سازمان در اختیار برادران و خواهران مهاجر قرار گرفت. ولی اکنون با توجه به اهمیت مسئله، طرح تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر مورد تأکید مقامات بالای کشور قرار گرفته است^۳."

داستان متروی تهران، نمونه دیگری از هنرنماییهای جمهوری اسلامی است، که اخیراً رئیس محترم مجلس شورای اسلامی (که تا پیش از دریافت احتمالی حق و حساب کافی، خودش از زمره مخالفان آن بود) در باره آن گفت: "جنایتی کردند چند نفر چپ و توده‌ای و ناقدانی به داستان متروی تهران که آدم غصه‌اش میگیرد. مترو یک چیزی بود که در ایران و در شهری مثل تهران شکی نبود که لازم بود. با این وضع و این هوای آلوده و این تراکم‌ها و این تصادف‌ها و این قطعات ماشین‌ها، اما اینها آمدند و شعار دادند که وابستگی وابستگی، و یکی از کارشناسان مترو میگفت من رفتم در یک جلسه که از مترو دفاع کنم، دیدم آنجا آنچنان این بچه‌ها محیط را خراب کرده‌اند که من گفتم برای تشییع جنازه مترو به آنجا آمده‌اند^۴."

و حاصلی که این "لغو قرارداد" و "تجدید قرارداد" مترو برای اقتصاد "امت اسلامی" در برداشته، چنین است: "در سال ۱۳۴۵ برای

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۹ مهر ۱۳۶۳.

۲ - از گزارش رئیس سازمان انرژی اتمی ایران در باره فعالیتهای گذشته این سازمان، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۸ خرداد ۱۳۶۳.

۳ - از روزنامه کیهان، چاپ تهران، ۱۲ تیر ۱۳۶۳.

۴ - هاشمی رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه، تهران، ۵ بهمن ۱۳۶۲.

احداث متروی تهران با هفتاد کیلومتر شبکه، یک میلیارد و صد میلیون تومان پیش بینی شده بود. در سال ۱۳۶۳، بودجه ای معادل ۴۰ میلیارد تومان برای همین کار پیشنهاد شد، و آخرین اظهار نظر مسئولان دولتی ایران در این زمینه این بود که قائم مقام سازمان مترو، بودجه مورد نیاز مترو را بدون احتساب خرج های اضافی و حاشیه ای آن ۳۸ میلیارد تومان ذکر کرد. بدین ترتیب در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۵، بودجه مورد احتیاج برای ساختن متروی تهران به بیش از ۳۰ برابر افزایش یافته است.

و قتی که مهمترین برنامه های عمرانی و اقتصادی کشور به روزگار نیروگاه اتمی بوشهر و متروی تهران افتاده باشد، انتظاری جز این نیست داشت که اصولاً تمام برنامه های پنجساله - که سرنوشت آینده ایران مطلقاً به انجام آنها وابسته بود - بهمین حال و روز گرفتار شود: "اگر چه در ماه دهم سال ۱۳۶۰ برای اولین بار در مجلس شورای اسلامی مسائل برنامه ریزی با توجه به عوائد حاصله از فروش نفت مطرح شد و قبل از آن نیز این موضوع بتصویب هیئت دولت رسیده بود، ولی موقعی که ما برنامه پنج ساله را طراحی کردیم متوجه شدیم که برای پیاده کردن آن نه مدیریت داریم، نه متخصص، نه آمارهای مورد نیاز برای برنامه ریزی. و از همین جا برنامه پنجساله ضربه پذیر گردید، بطوری که هنوز یعنی شش سال پس از استقرار حکومت جمهوری اسلامی و صرف ۱۰۴ میلیارد دلار در وزارت برنامه کماکان در حال بررسی اصول این برنامه هستیم".

و نتیجه نهائی این بررسی، اندکی بعد توسط وزیر کشور جمهوری اسلامی چنین اعلام شد:

"دولت تصمیم گرفته است فعلاً کلیه برنامه های دولتی را متوقف اعلام کند. اصولاً شاید همه کارهای عمرانی کشور تعطیل شود و فقط باندازه خرج زندگی در حداقل ممکن یعنی فقط اینکه مردم زنده بمانند در

۱- از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۵.

۲- مسعود روغنی رنجانی، قائم مقام نخست وزیر و سرپرست وزارت برنامه و بودجه، در سمینار بررسی مسائل اقتصادی ایران، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۴.

بودجه در نظر گرفته شود^۱.

"توسعه طرحهای عمرانی را باید کنار بگذاریم. این برنامه ها ۲۳۰ میلیارد تومان هزینه دارد"^۲.

ولی "مقزهای متفکر" جمهوری اقتصادی که این طراییها را ببار آورده اند، بیکار نشسته و راه حل هائی هم برای آنها یافته اند، که کارگشایترین آنها را میتوان از زبان جناب وزیر نیروی جمهوری اسلامی شنید: "مشکل برق ما لااقل تا ۵ سال دیگر حل نخواهد شد. تنها کاری که میتوانیم بکنیم این است که صبور باشیم و دعا کنیم تا شاید خداوند گشایشی در کارها بفرماید. در هر صورت بالاخره اسلام پیروز خواهد شد"^۳.

* * *

"ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است، و آن با دست پاک روحانی تأسیس میشود... فسادها، دزدیها، جنایتها، خونریزیها، غارتگریها، همه از آندسته از افراد این کشور است که با روحانی سر و کار ندارند."

روح الله خنینی، در کشف الاسرار، ص ۲۰۲

"آقای رشیدیان نماینده مجلس شورای اسلامی در جلسه ۲۴ امرداد ۱۳۶۳، از ۳۰ مورد سوء استفاده تنها در وزارت نفت پرده برداشت"^۴.

"در رابطه با قراردادهای تصفیه نفت خام ۹۰۰ میلیون دلار طی یکسال و نیم به کشور زیان رسیده، ۵۰ میلیون دلار در رابطه با فروش ۴

۱ - ناطق نوری وزیر کشور جمهوری اسلامی، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۴.

۲ - محمدتقی بانکی وزیر مشاور و مدیر عامل سازمان برنامه، ۴ تیر ۱۳۶۴.

۳ - عباس غفوری وزیر نیروی جمهوری اسلامی، در کنفرانس مطبوعاتی، ۱۴ اسرداد ۱۳۶۳.

۴ - نقل از "روزنامه رسمی کشور"، شماره ۱۱۵۱۷، امرداد ۱۳۶۳.

"آیت الله محمود عقدائی که به اتفاق همسر و سه فرزندش دو هفته برای تفریح در کپنهاگ بود، به اتهام دزدیدن گلدان چینی هتل بازداشت شد و پس از ۷ ساعت آزاد گردید تا بتواند به سوئد سفر کند. وی گفت: واللہ نمیدانم چطور این گلدان در چمدان من پیدا شده است. عقدائی با گذرنامه سیاسی سفر میکند و به گفته مقامات اسلامی در کپنهاگ، مدت ۳ ماه مأموریت فرهنگی ویژه‌ای در ۱۱ کشور اروپایی دارد".^۱

"از سال ۱۹۷۹ تاکنون، در حدود ۱۰ میلیارد دلار ارز از ایران به حساب های خصوصی ملاهای سرشناس ایران به آمریکا انتقال یافته است، و البته این رقم غیر از مبالغی است که در سوئیس و کشورهای دیگر اروپایی به حسابهای ایشان منظور شده است".^۲

ماجرای شرم‌آور فروش غیرقانونی آثار عتیقه و هنری نفیس ایران در خارج از کشور به حساب های شخصی آخوندان دست اول "جمهوری الهی" از ننگین ترین رویدادهای عصر حاضر ایران و جهان است. این کار از همان هنگامی شروع شد که غارتگران اسلامی در فردای انقلاب دست به تاراج گنجینه هنری و تاریخی کاخ گلستان منجمله جواهرات تخت طساوس معروف زدند، و از آن وقت تاکنون بطور منظم هواپیماهای حامل این نوع آثار سرقت شده از کاخها و کتابخانه ها و موزه های دولتی و از منازل "طاغوتیان" هر چند یکبار محمولات خود را به مراکز بزرگ حراج این آثار در لندن و پاریس و زوریخ و وین و فرانکفورت تحویل داده یا مستقیماً توسط دلالان سابقه دار یهودی به کلکسیونرها فروخته اند. بعنوان نمونه این تاراجی که از زمان سعدین وقاص و غارتگری او در تیسفون، نظیر آنرا - که مطبوعات خارجی تاکنون صدها گزارش تکان دهنده در باره آن انتشار داده اند - در تاریخ ایران کمتر میتوان یافت، یکی از تازه ترین این گزارشها را برایتان نقل میکنم: "موزه آثار تاریخی اسرائیل در دوره حکومت خمینی به بیشترین و بهترین آثار کهن تاریخ ایران اعظم از قبل از اسلام و بعد از اسلام دست یافته است. این آثار که اکثراً مربوط به حفاریهای

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۱ تیر ۱۳۶۳.

۲ - Le Monde Diplomatique، سرمقاله شماره آوریل ۱۹۸۶.

تاریخی تخت جمشید، ایلام، تپه حسنلو، سستنج، روستای چیمه، شهر ری، اصفهان، کاشان و یزد است، از طریق بعضی از روحانیون دست اندرکار حکومت و پاسداران و معامله^۱ واسطه اعدام از یهودی و مسلمان خریداری شده و بتدریج از مرزهای غیرقانونی ترکیه به اسرائیل منتقل شده و پس از ورود به استانبول با هواپیمای "ال عال" به اسرائیل و مسوزه اورشلیم منتقل گردیده است، بطوریکه هم اکنون غرفه ایران در موزه اسرائیل از غنی ترین غرفه های این موزه بشمار می آید^۲.

* * *

"میبینیم تلاش میشود که القاء کنند نهادهای ناشی از امام غیرقانونی است، در حالیکه نمیفهمند امام اصولاً فوق قانون است."

سخنگوی شورای مرکزی انجمن اسلامی، در مسجد دانشگاه تهران، ۷ آذر ۱۳۶۳

"باین آسانی که در دادگاههای انقلاب، آدم میکشند گوسفند هم سر نمیرند"^۳.

"در کار دادگاههای انقلاب اسلامی بعد از تشخیص هويت مجرم و اثبات اتهامات وی، برای جزای او فرصتی جاتز نیست، یعنی اینکه اجرای حکم خدا در دادگاههای انقلاب تأخیر ندارد"^۴.

"در مارس ۱۹۸۲، تلویزیون فرانسه فیلم مستندی را از جنگهای خیابانی آمل نشان داد. قاضی شرع رأی داد که مجازات مظنونین به این بلوا را به مردم واگذار میکند. در یکطرف میدان شهر بیش از ۱۰ نفر متهم را گرد آورده بودند و در طرف دیگر گروهی از اوپاشان حزب جمهوری اسلامی را. در پاسخ به تنها سؤال قاضی شرع که "آیا متهمین مقصرند

۱ - نقل از نشریه روزنامه Jerusalem Post، چاپ اورشلیم، بمناسبت چهلمین سالروز پایان جنگ دوم جهانی، بخش ویژه موزه اورشلیم، اول مه ۱۹۸۵.

۲ - "آیت الله" ناصر مکارم شیرازی در حوزه علمیه قم، ۲۸ مهر ۱۳۶۳.

۳ - "حجت الاسلام" نجف آبادی رئیس دادگاه انقلاب اسلامی ارومیه، سخنرانی در مسجد اعظم ارومیه، ۲ آبان ۱۳۶۲.

یا نه؟" آنها گفتند: بلی. و بلافاصله مسلسلها بکار افتاد.^۱

"و تئیکه اینها را دستگیر کردید دیگر نباید معطل این بشوید که چندین ماه بخورند و بخوابند و از بیت المال مصرف کنند. اینها محاکمه شان همان توی خیابان است، بدون معطلی. همین که دو نفر پاسدار شهادت بدهند که آنها درگیر بوده اند کافی است و همانوقت باید اعدام شوند. من به شما دادستانهای شهرستانها هم اعلام میکنم که حتماً باید اینطور باشد و اگر نباشد خودتان مجازات خواهید شد."^۲

"البته دخترها و پسرهای ۹ ساله و ۱۳ ساله را هم در صورتیکه در دادگاه ثابت شود دارای رشد کافی هستند میتوان اعدام کرد."^۳

"ما در اینجا کسانی را در زندان داریم که حدود شش هفت ماه حتی یکسال است در بازداشت بسر میبرند و هنوز اسم خودشان را به ما نمیگویند. میگویند چهار ضربه شلاق هم به اینها ترزند؟ حتی اگر زیر تعزیر جان هم بدهند کسی ضامن مردن آنها نیست. این عین فتوایی است که امام داده اند. اگر فرض کنیم پانصد نفر اینها در زندان بمانند، کجای دنیا خراب میشود؟ این نقصانی در حکومت اسلام نیست."^۴

"دادگاههای انقلاب اسلامی مظلوم واقع شده اند. البته صحیح هم هست که کوتاهی کرده اند و از پیروزی انقلاب ببعد آن اندازه که باید اعدام کنند نکرده اند. ما از بابت این مسامحه کاری از فردم عذر میخواهیم."^۵

"گزارش خیلی محرمانه، از نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، رکن ۱، شماره ۲۶۳۴۵۰ - ۱۰ - ۱۱۱ مورخ ۶۳/۷/۱، بامضای سرهنگ صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی، برای تیمسار ریاست ستاد

۱ - کاظم رجوی در کتاب *La Révolution iranienne et les Moudjahédines*، چاپ پاریس، ۱۹۸۳.

۲ - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، در دیدار با دادستانهای شهرستانها، نقل از کیهان، ۲۹ شهریور ۱۳۶۰.

۳ - اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب تهران، در مصاحبه با روزنامه کیهان، ۷ مهر ۱۳۶۰.

۴ - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، در مصاحبه رادیو تلویزیونی، ۲۰ آبان ۱۳۶۱.

۵ - محمدی گیلانی حاکم شرع دادگاههای انقلاب اسلامی مرکز، سخنرانی رادیویی، ۲۶ آذر ۱۳۵۹.

مشترک ارتش جمهوری اسلامی و وزادت دفاع:

۱۶۸ نفر از پرسنل وظیفه ارتش جمهوری اسلامی به عنوان محارب با خدا و رسول صلی الله علیه و آله دشمنی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نایب برحقش حضرت آیت الله امام خمینی مدظله العالی، خائن به امت شهیدپرور و همیشه در صحنه و خائن به رزمندگان کفرستیز اسلام شناخته شده و محکوم باعدام شدند و در روزهای ۱۷ و ۱۸ و ۱۹/۶/۶۳ به کیفر اعمال ناشایست خود رسیدند^۱.

در نامه محرمانه شماره ر-ص- ۱۲۴ مسورخ ۱۳۶۳/۲/۱۰ سرهنگ صمیمی رئیس شهربانی کل کشور به "حضرت حجت الاسلام جناب آقای ناطق نوری وزیر محترم کشور و "حضرت آیت الله صانعی دادستان محترم کل کشور":

در مدت تصدی این جانب به بیش از ده هزار پرونده در رابطه با سرقت، مواد مخدر، و سایر جرائم که به امنیت عمومی ارتباط داشته رسیدگی شده و به مراجع ذیصلاح ارجاع گردید. لکن تعداد ۹۷۵ پرونده که متهمین آن اقرار به همکاری و دخالت مستقیم بعضی از اعضاء کمیته های انقلاب و سپاه پاسداران نموده بعلت عدم دسترسی به آنها که نقض پرونده را ناشی میشود راکد مانده است، چون این پرونده ها شامل اموری از قبیل سرقت از بانکها، سرقت منازل و قتل در رابطه با سرقت و حمل و توزیع مواد مخدر است کرارا طی نامه های متعدد چه از طریق شعبات آگاهی و چه از طریق دادیاران مقیم آگاهی از فرماندهی سپاه پاسداران و ریاست کمیته های انقلاب خواسته شده که این اشخاص را حداقل بعنوان مطلع و یا اینکه رفع تهمت از خود نمایند معرفی شوند. متأسفانه تمامی نامه ها بدون جواب مانده و چندین بار هم که اشخاص مذکور بوسیله متهمین شناسانده شده و با حکم دادستانی اقدام برای جلب آنها گردیده جز هتاک و اهانت و در بعضی موارد ضرب و جرح مأمورین نتیجه ای نداشته است. در دنباله نامه فهرست اسامی ۳۷ نفر پاسداران انقلاب و کمیته های انقلاب که براساس محتویات پرونده های موجود مجرم شناخته شده اند

۱ - نقل از روزنامه "نهضت" ارگان "نهضت مقاومت ملی ایران"، پاریس، ۶ دی ۱۳۶۳.

ضمیمه شده است^۱.

"در جلسه اخیر مجلس شورای اسلامی، صادق خلغالی نماینده قم اظهار داشت: "اینکه گفته شد چرا حقیر یکنفر قاچاقچی معروف به نام زنگنه را در گجساران محاکمه و محکوم باعدام کردم، ولی بعد قبول کردم در صورتیکه یک میلیون تومان جریمه بپردازد از اعدامش صرفنظر شود، و بعد از اینکه این پول را پرداخت او را اعدام کردیم، علت این بود که بعداً حقیر ملاحظه کردم که تخفیف خطا بوده. بدین جهت حکم اول را بدون تخفیف در مورد او که از پاچه پاره های درجه یک بود اجرا کردیم. این مطلب مطابق با شرع و جزو مسلمات مذهب شیعه است، که اگر حاکم شرع حکمی بکند و سپس خطای او ثابت شود آن حکم را باطل کرده و به حکم دیگر مطابق علم خود عمل میکند". البته آقای حاکم سابق شرع توضیح نداد که اگر اتفاقاً جریان بعکس باشد، یعنی اول قاضی حکم اعدام صادر کند و حکم اجرا شود، و بعداً مدارکی بدست بیاید که بطلان حکم آشکار شود، در آنصورت حکم قبلی چطور نقض خواهد شد؟"

"اعلامیه حقوق بشر سندی است معروف برداشت مادیگرا نه از فرهنگ "یهودی-مسیحی" که با افزایش چند تفسیر تنظیم شده است. بدین جهت از کسانی که در این زمینه از ما انتقاد میکنند خواهش میکنیم بخاطر نقض اصولی که اساساً قبولشان نداریم بما ایراد نگیرند".^۲

"براساس قانون تعزیرات و قصاص و حدود که اخیراً در یکصد و ده ماده و تبصره در مجلس شورای اسلامی تصویب و برای اجرا به دادگاهها و دادرهای کشور ابلاغ شد، شکستن گردن کسی بطوریکه گردنش کج شود دیه کامله دارد، یعنی ضارب باید ۱۰۰ شتر یا ۲۰۰ گاو و یا ۱,۰۰۰ گوسفند و یا ۲۰۰ دست لباس از حوله یمنی به مضروب بدهد. و اگر مثلاً چاقو یا چیز دیگر او بدرون بدن انسان برسد، ثلث دیه کامله باید پرداخت"^۳.

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۹ شهریور ۱۳۶۳.

۲ - از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۶ مهر ۱۳۶۳.

۳ - رجائی خراسانی سفیر جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، سخنرانی در مجمع عمومی سازمان، ۱۲ دسامبر ۱۹۸۴.

۴ - از مصاحبه رئیس دادگاه کیفری دادگستری مراغه با روزنامه اطلاعات، ۱۴ دی ۱۳۶۲.

”امروز بانوان ما بطوری غرق در نعمت خدا هستند که حدی ندارد. گمانم حتی خودشان هم از این همه نعمت های بزرگ الهی غافل باشند.“

روح الله خمینی، در پیام نوروزی سال ۱۳۶۲

”گشودن مباحثی بنام حقوق زن یک پدیده غربی ناشی از یک بینش غیرتوحیدی است که متأسفانه به جامعه ما نیز رسوخ کرده است. این پدیده نشانی از یک عارضه و بیماری فرهنگ غیرتوحیدی است.“^۱

”زنان باید از تفکراتی در مورد حقوق زن و مرد پرهیز کنند، زیرا این امر بمعهد روحانیون و آگاهان مذهبی است نه با خود آنها.“^۲

”ابرقدرتها میدانند که حجاب اساس حکومت اسلام است، و برای تصرف خلیج فارس و غارت منابع نفتی آن نخست باید حجاب را از میان ببرند.“^۳

”در پی اظهار نظر آیت الله موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی اسلامی کشور در خطبه نماز جمعه شهریور ۱۳۶۳ که گفته بود ”وظیفه زن در اسلام این است که کنیز مرد باشد“، خانم گوهرالشریعه دستغیب دختر آیت الله شهید محراب دستغیب شیرازی و نماینده مجلس شورای اسلامی در اعتراض به ”آنهاست که زن را در اسلام برده میدانند“ بطور غیرمستقیم از آیت الله اردبیلی دعوت کرد که از سخنانش پوزش بخواهد، اما آیت الله گفت: گفتن حقیقت که عذرخواهی ندارد.“^۴

”در آغاز سال انقلاب (۱۳۵۷) بیش از یکصد و بیست هزار زن در

۱ - از مقاله ”شناختی از اسلام راستین“، نوشته دکتر فرشته هاشمی، نقل از مجله ”زن روز“، تهران، ۲۹ دی ۱۳۵۸.

۲ - رئیس دانشگاه ”الزهر“، در سمینار زن در اسلام، ۱۶ فروردین ۱۳۶۲.

۳ - زهرا رهنوردی همسر میرحسین موسوی، در دیدار با گروهی از بانوان عرب، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ مرداد ۱۳۶۳.

۴ - از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۰ آبان ۱۳۶۳.

خدمات عمومی مشغول کار بودند که ۳۱۶ نفر از آنها در دستگاه قضائی و ۱,۷۰۰ نفر در سازمانهای آموزش عالی کار میکردند. پس از روی کار آمدن خمینی، خدمت در مراکز متعددی از قبیل ارتش، پلیس، وزارت امور خارجه، قضاوت، سازمانهای ایالتی برای بانوان بکلی ممنوع شد، و در بخشهای دیگر نیز، ایشان ناگزیر شدند به اشتغال در کارهای فرعی، و فقط در تماس با زنان دیگر، اکتفا کنند. جدائی زن و مرد در امور آموزشی، لغو قوانین حمایت خانواده، رسمیت صیغه شرعی، قوانین قصاص و سنگسار زنان زناکار و غیره، بدتر از همه الزام داشتن حجاب، از الزامات قاطع شناخته شد.^۱

* * *

”دانشگاه جای تربیت متخصص نیست. هدف نظام آموزشی ما باید پرورش ”خلیفه الله“ باشد.“
سید کاظم اکرمی وزیر آموزش و پرورش، در مصاحبه رادیو تلویزیونی، ۲۳ آبان ۱۳۶۳.

”امروز نزدیک به ۵ میلیون کودک ایرانی از تحصیل محرومند. یک میلیون نوجوان و جوان به آموزش دبیرستانی و عالی دسترسی ندارند. به دختران در این زمینه نیز مانند بسیار زمینه های دیگر بیش از پسران ظلم میشود. اگر وضع بهمین منوال ادامه یابد بیش از ۶۵٪ از مادران آینده ایران بیسواد خواهند بود.

هزاران مدرسه بسته شده، بیش از ۵,۰۰۰ استاد و استادیار و نزدیک به ۶۵,۰۰۰ دبیر و آموزگار ”پاکسازی“ شده اند. بودجه آموزش و پرورش در حال حاضر، با احتساب قدرت خرید امروز پول، کمتر از نصف بودجه ای است که پیش از انقلاب در این زمینه صرف میشد و تازه کافی هم نبود.

آنچه بیشتر نگران کننده است کیفیت آموزش و پرورش است. آیت الله نادرى عضو مجلس شورای اسلامی در این باره اعتراف کرده که ”وضع واقعا اسفبار است“. ولی او و امثالش شجاعت این را ندارند که

بگویند که کوییدن و لجن مال کردن ده ها هزار معلم و دبیر و استاد دلسوز و زحمتکش که مدارس و دانشگاههای ما را میگرداندند و کودکان و جوانانمان را در برابر دریچه ای گشوده بسوی جهان معاصر قرار میدادند جزئی از نقشه شوم استبداد سیاه برای نابودی فرهنگی ملت ایران بوده و هست، زیرا کوییدن و لجنمال کردن ده ها هزار معلم و دبیر و استاد دلسوز و زحمتکش لازم بود تا ارتجاع سیاه بتواند نظام آموزشی خود را براساس بت پرستی، کوردلی، بازگشت به قرون وسطی و خرافات بر توده های ایرانی تحمیل کند^۱.

"تاکنون بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر از معلمان اخراج شده اند، و گروه کثیری از بقیه به کارهای بیحاصل اداری گماشته شده اند - ۶۰۰ تن از آنها اعدام شده اند، ۲,۰۰۰ نفر در زندان بسر میبرند و ۱۰,۰۰۰ معلم دبیرستان و دانشگاه نیز به کشورهای بیگانه گریخته اند. بالغ بر ۴۰,۰۰۰ دانشجو و دانش آموز اعدام شده اند و در حدود ۱۰,۰۰۰ دیگر زندانی هستند"^۲.

"در دوران وزارت من ۲۰,۰۰۰ معلم از کار برکنار و پاکسازی شده اند"^۳.

"تمام مغزهای کشور در حال فطر هستند. از زمان انقلاب بتنهائی ۱۷,۰۰۰ پزشک و مهندس از ایران به کانادا گریخته اند"^۴.

"آماري که یک خبرنگار آلمانی در جریان سفر گنشر وزیر امور خارجه آلمان فدرال به تهران در مذاکره با مقامات جمهوری اسلامی تهیه کرده حاکی است که از سال ۱۹۷۹ تاکنون تعداد افراد تحصیل کرده و کارشناسان ایرانی که به خارج فرار کرده اند از مرز ۱,۵ میلیون نفر گذشته است"^۵.

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۹ مهر ۱۳۶۳.

۲ - از گزارش جامعه معلمان ایران، ۸ آذر ۱۳۵۸.

۳ - محمدعلی رجائی، وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۴ - صادق قطب زاده وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، در مصاحبه با روزنامه نگاران، کانادائی، ۲۸ اوت ۱۹۸۰.

۵ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ مرداد ۱۳۶۳.

"در رژیم گذشته ما سالی ۸۰۰ فارغ التحصیل پزشکی داشتیم. امروز ثلث آنها را هم نداریم و گرفتاریمان در این مورد خیلی زیاد است."^۱
"یکی از خاصیت‌هایی که در کار شما وجود دارد این است که ما را به خودکفائی نزدیک میکند، زیرا طیب محقق ایرانی از درون اسلامی خودش می‌جوشد! خوشبختانه وجود تعداد پزشکان مومن و متعهد در کشور برای حل کلیه مشکلات پزشکی کافی است."^۲

"در سال ۱۳۶۰ که مسئولیت وزارتخانه آموزش بهمه بنده گذاشته شد، یکسال بود همه دانشگاهها تعطیل بود، و به میزان قابل ملاحظه‌ای امکانات آموزشی را از دست داده بودیم. - ۴,۰۰۰ استاد یا اخراج شده بودند یا به خارج رفته بودند. بسیاری از ساختمانهای دانشگاهها در اختیار جاهای دیگر بود و از نظر مدیریت هم بهیچوجه از قدرت کافی برخوردار نبودیم."^۳

"در چنین جامعه‌ای... که تمام ساخته‌های مدیریت جامعه شعبه‌های امامت هستند، تخصص بهای درجه دو دارد. بهای درجه یک و بخش اصلی را می‌دهیم به مکتب... در جامعه‌هایی که مکتب الهی شکل و جهت آن جامعه را تعیین میکند در انتخاب افراد برای مشاغل و کارها سوال اول از پای بندی این افراد برای مشاغل و کارها میشود و سوال دوم از تخصص"^۴

"من بعنوان یک فرد و شهروند جمهوری اسلامی عقیده دارم که دانشگاه محل یک متخصص نیست، محل یک فرد مکتبی است که در ضمن تخصص را هم در آنجا فرا می‌گیرد. آن چیزی که در جامعه مخصوصاً رسانه‌ها باید مواظب آن باشند این است که ما مسئله مکتبی

۱ - دکتر میثاقی وزیر بهداری جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی، ۲۳ ارداد ۱۳۶۳.

۲ - سیدعلی خامنه‌ای رئیس جمهوری اسلامی، در دیدار با اعضای بنیاد اسلامی خدمات پزشکی امام خمینی، ۲۶ شهریور ۱۳۶۳.

۳ - نجفی وزیر فرهنگ و آموزش عالی جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی، ۲۳ ارداد ۱۳۶۳.

۴ - دکتر محمد بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، سخنرانی در حسینیه احمیه، ۳۰ آبان ۱۳۵۹.

بودن دانشگاهها را نمیتوانیم فدای هیچ چیز دیگری بکنیم. ما نمیتوانیم ارزشهای غربی را بخاطر اینکه نیروهای متخصص کم داریم یا اصلاً نداریم در دانشگاهها احیاء بکنیم. الان برای برنامه پنجم حدود ۲۶۰,۰۰۰ نفر نیروی انسانی کم داریم. برای دولت بطور طبیعی این سؤال مطرح است که چکار کنیم این نیروی انسانی را از دانشگاه بگیریم. ولی از آن دانشگاهی که در خط مکتب باشد^۱.

"خلبانان و همکاران آنها در هواپیما، در هر مسافرت به خارج از کشور با فرهنگهای مختلف برخورد میکنند، و باید بدانند که خطر فرهنگ بدتری آنها را تهدید میکند. شما برادران، باید در برابر فشار فرهنگهای دیگر از ارزشهای انقلاب اسلامی خود بعنوان حربه ای مده بگیرید. چگونگی این برخورد از دانستن فنون پیچیده پرواز مهمتر است"^۲.

"مایه تأسف است که نظام کنونی آموزشی ما قادر نیست "خلیفه الله" پروراند. از این ببعد باید کتابهای درسی ما طوری نوشته شود که نتیجه اس پرورش همین "خلیفه الله"ها باشد"^۳.

و پرورش خلیفه الله، طبعاً مستلزم این است که در عصر تکنولوژی هسته ای و کیهان پیمانی، دانشجویان دانشگاههای ولایت فقیه به سئوالاتی امتحانی از این قبیل پاسخ دهند:

"- شیطان نر است یا ماده، یا هیچکدام؟

- خوراکیهای بهشتی تقاله دارد یا ندارد، یا ممکنست داشته باشد؟

- اصحاب اولیه حضرت مهدی به عدد اصحاب کهف هستند یا

اصحاب بدر یا اصحاب کربلا؟

- روح داخل بدن است یا خارج از بدن، یا نه داخل و نه خارج؟

- شکل عزرائیل از نظر محتضرن خوب است یا بد است یا مختلف

۱ - میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، در مصاحبه با روزنامه کیهان، چاپ تهران، ۲۶ شهریور ۱۳۶۳.

۲ - میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، در دیدار با خلبانان و مهندسیین و خدمه پرواز هواپیمائی جمهوری اسلامی، ۲۷ شهریور ۱۳۶۳.

۳ - سید کاظم اکرمی، وزیر آموزش و پرورش، در مصاحبه رادیو تلویزیونی با صدا و سیما، جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۶۳.

تصور نکنید جمهوری اسلامی، در راه پرورش خلیفه الله بجای متخصصان فنی، به بستن دانشگاهها و سوزاندن کتابها و سرکوبی استادان و دانشجویان "غرب زده" اکتفا میکند، زیرا این جمهوری که در آن به فتوای رهبر کبیر انقلاب "باید علم از قم به تمام جهان صادر شود"، برنامه های سازنده ای نیز بجای آنچه خراب میکند دارد، که یکی از مهمترین آنها چنین است:

"بعد از تشکیل کمیته مسئول فهرست کردن و فیش نویسی مجلدات ۱۲۸ گانه افاضات ملا محمد باقر مجلسی، با عنوان "کمیته تدوین فهرست بحار الانوار" اخیراً شورای تازه ای تحت سرپرستی آیت الله منتظری در قم تشکیل شده است، که نامش "شورای معجم الفاظ احادیث شیعه" است و آیت الله آذری قمی رئیس جامعه مدرسان حوزه علمیه قم مسئولیت آنرا به عهده دارد. اعضای این شورا هفته گذشته ضمن ملاقات با آیت الله منتظری در زمینه کارهای وسیع تحقیقاتی خود روی احادیث و روایات گزارشی به وی دادند و او هم دستورهای اکیدی در باره ضرورت تدوین یک معجم عینی و مختصر از روایات و احادیث صادر کرد. غرض از انتشار این معجم که به قولی "دائرة المعارف" فیضیه نشینان خواهد بود، این است که در آینده کسانی که قصد تتبع در احادیث معتبره را دارند دچار اشکال نشوند، و مثلاً اگر خواستند افاضات علمای اعلام را پیرامون مقررات قصاص یا احکام حیض و نفاس بدانند بدون زحمت بتوانند با رجوع به این فرهنگ، منابع مورد نیاز را فوری بدست آورند".^۲

و تئیکه فرهنگی حاکم فاقد شعور اولیه برای درک واقعیات تاریخی باشد، و در نتیجه رهبر کبیر آن از استعمار دو هزار ساله ایران توسط آمریکا سخن بگوید و نماینده مجلس شورای آن اعلام کند که سوسیالیستهای فرانسه چند صد سال است دشمن اسلام هستند، دیگر

۱ - "تست" امتحانی تهیه شده توسط دفتر مسابقه معلومات مذهبی و تاریخ اسلامی، برای تجلیل از مقام شامخ شهید محراب حضرت آیت الله دستغیب شیرازی. آگهی در روزنامه های جمهوری اسلامی، ۲۴ دی ۱۳۶۳.

۲ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ آموداد ۱۳۶۳.

آگاهان تاریخ در جمهوری اسلامی نیز میتوانند به آسانی به کشفیاتی از این قبیل دست یابند:

"خواجه عبدالله انصاری در قرن سوم هجری یکی از عاملین برجسته استعمار بود. شهرستانی نیز که در قرن چهارم هجری میزیست تحت رهبری فکری استعمارگران کتاب ملل و نحل خود را نوشت. از دیگر صدمات استعمار تطبیق دادن فلسفه با منابع اسلامی بود که بدست ملاصدرا بوقوع پیوست"^۱.

"مارکس در واپسین سالهای زندگیاش نوشت: ایها الناس، بخدا قسم من مارکسیست نیستم"^۲.

"فتوای تحریم تنباکوی میرزای بزرگ شیرازی گلابستون نخست وزیر وقت انگلستان را واداشت که در مجلس بریتانیا بگوید: "مادام القرآن یقرء، و محمدی ذکر الکعبه یزار والخلیفه یطاع، ماتام الصلیب". یعنی تا زمانی که قرآن خوانده میشود و محمد یاد میشود و کعبه زیارت میشود و خلیفه اطاعت میشود، صلیب اقامه نمیشود"^۳.

"کوروش در ۲۵۰۰ سال پیش، از یک تیره وحشی برخاست و در دستگاه بهمن پادشاه ایران بخدمت مشغول شد. مادر کوروش یهودیه بود. بدین جهت کوروش در ۱۳ سالگی تورات را میدانست و با خط و زبان یهودی آشنا بود و سخنان دانیال و امثال او را درک میکرد و هم او بعدها دانیال را منصب قضا داد. خواندمیر میگوید که کوروش از اولاد لهراسب بود و مادرش دختر یکی از فرزندان اسرائیل بود و بهمن او را به دیار فلسطین والی گردانید. قزوینی گوید که اصولاً مادر کوروش یکی از انبیاء بنی اسرائیل بود (۱) و بعضی ها مادر بهمن را هم از اولاد یهود میدانند. برخی دیگر بر این عقیده میباشند که حمله کوروش برای آزادی یهود بدستور مادر وی میباشد.

کوروش چون سودای جهانگیری داشت با سپاه وحشی خود به جنگ با

۱- ا. ابیطحی در کتاب "استعمار ضد اسلام"، چاپ مشهد، ۱۳۶۳، ص ۵۴.

۲- علی اکبر کسمانی، در روزنامه اطلاعات، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۳ تیر ۱۳۶۴.

۳- شیخ صادق خلغالی در کتاب "خاطرات در تبعید".

همسایگان پرداخت. در گیرودار جنگ و قتل عام و از بین بردن قلاع، با دخترک زیبای یهودی که در تاریخ بنام استر معروف است روبرو گردید که بحکم جوانی و شهوت جنسی گرفتار عشق او گردید و همین امر موجب شد که او را سرگلی و معشوقه خود قرار دهد و نسبت به یهودیانی که در بابل اسیر بودند و اگر برای خاطر استر زیبا نبود بدست تیغ ستم سپرده میشدند محبت و کمک نماید.

در متون اخبار مسطور است که کورش از والده خود که از جمله اسیران بنی اسرائیل بود کیفیت عظم شأن و رفعت مکان بیت المقدس را شنید و با اموال بیحساب و سی هزار نفر استاد بنا و هنرمندان به بیت المقدس شتافت و تمام خرابی آنجا را مرمت نمود. بروایات دیگر مادر کورش اشین نام داشت و برادر این زن به کورش تورات آموخته بود.^۱ در صفحات بعد کتاب، "حجت الاسلام" اطلاعات جالب و دست اول دیگری نیز در باره همین "یهودی زاده" داده است:

"چون نژاد کورش از یهود و فارس است لذا او را قاطر یعنی دو رگه لقب داده اند. در تواریخ نوشته اند که کورش در جوانی از شدت احتیاج مجبور شد راهزنی پیش گیرد و لواط بدهد. چون به کارهای پست اشتغال میورزید مکرر تازیانه خورد. اصولاً این جور آدمها در تمام عمر خویش همیشه مبتلا به انحراف اخلاقی بوده و از تن دادن به انواع ذلت ها که لواط هم جزو آنها است مضایقه نداشته اند."

سیاست استعماری از قدیم در جهان وجود داشته است، انتهای امر اینکه شبکه ها و تور و تله های آن مختلف بوده است. یکی از این شگردها این بود که کورش برای برده کردن مردم سارد آنها را به فرا گرفتن موسیقی عادت داد تا در مقابل دشمن بتوانند شجاعت داشته باشند.

البته این معنی هم مخفی نماند که اصولاً کورش در روی زمین وجود نداشته است. در این باره رجوع شود به شرح تجرید علامه قرطبی که نقله بعدی تورات این موضوع را بعداً بفکر افتادند که بنویسند. علی ای حال، تمام آنچه در تورات در وصف کورش آمده است ساخته یهودیان آزاد شده بابل است که بفرمان داماد جدیدشان کورش عاشق و شوهر استر آنرا در کتاب آسمانی خود گنجانند و بخورد مردم دادند، توراتی که در حمله نبوکدنصر سوخته و از بین رفته بود.^۲

و نهایتاً "حجت الاسلام" از ماجرای کورشی که "اصولاً در روی زمین وجود نداشته" و با این وجود خودش حقایق پنهان ناشناخته زندگی او را دقیقاً شرح داده است، نتیجه گیری اخلاقی میکند: "از مطالب اخلاقی صحیح تواریخ ما مذکر سر هم کردن و اوهام و اباطین را بعنوان تاریخ ۲۵۰۰ ساله نوشتن و داستانهای سرپا دروغ اوستا و زرتشتی و آتش پرستی درست کردن برای این مملکت چه فایده ای داشته است غیر از ترویج فحشاء و منکر؟ غرض اینگونه افراد فقط ساختن افتخار دروغی است. مگر ملت ایران افتخارات راست و حقیقت ندارد که باید به خرافات و اوهام زرتشت و کتاب اوستا و تورات افتخار کند؟ مگر ملت ایران سرگذشت حماسه انگیز کربلا ندارد؟"

و سرانجام "حجت الاسلام" در رد نظریه "مولانا ابوالکلام آزاد" که "ذوالقرنین" قرآن را همان کورش کبیر دانسته است، دلائل محکمی ارائه میکند که ضمناً اطلاعات دست اولی نظیر آنچه برای خود کورش داده است همراه دارد:

"خومری الفروسی متوفی ۱۱۴ هجری قمری، در تفسیر "نورالثقلین" از امالی شیخ الطایفه به سند ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام نقل میکند که اولین دو نفری که با هم در دنیا مصافحه کردند ذوالقرنین و حضرت ابراهیم بودند، و آن حضرت به استقبال ذوالقرنین رفت و با او مصافحه کرد. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا! شما را بخدا کسی که حضرت ابراهیم به استقبالش میبرد آیا معنی دارد که کورش کبیر بوده باشد؟"

روایات در باره ذوالقرنین زیاد است و کسی که بخواهد به آنها مراجعه کند باید به بحارالانوار مرحوم مجلسی و به قصص الانبیاء همان علامه بزرگ مراجعه کند. عبدالله بن جعفر قمی ثقه که از اصحاب بزرگ و مومن امام حسن عسکری است در کتاب شریف خود "قرب الاسناد" که از کتب معتبره میباشد به سند صحیح از حضرت موسی بن جعفر نقل میکند که ذوالقرنین (که اولین بشری بود که با حضرت ابراهیم مصافحه کرد) غلام رومی (!) بود که بدربار پادشاهی رسید و شرق و غرب جهان را گرفت و سد را بنا نمود. و سید هاشم بحرانی در تفسیرالبرهان از ابی حمزه معالی از حضرت امام باقر (ع) نقل میکند که ذوالقرنین شرق و غرب عالم

را گرفت، در حالیکه همه میدانند کورش فقط سلطنت بر ماد و فارس داشته است^۱.

* * *

یاوه گویندی، گر جای سخن یابندی
مردم یاوه سخن را توان بست دهان
فرخی سیستانی

”متفکران و آزادیخواهان جهان بطور دسته جمع بما میگویند: شما ابرقدرت معنوی دنیا هستید“^۲.

”سپاه پاسداران اینک تأثیر تمسین کننده ای بر تمام معادلات و محاسبات سیاسی دنیا دارد، و اگر روزی این سپاه در جامعه نباشد ناگهان هیبت انقلاب اسلامی افت خواهد کرد، و معاملات سیاسی دنیا نیز بهم خواهد خوره“^۳.

”اندیشمندان سیاسی آمریکا در دوره دوم ریاست جمهوری ریگان ۱۳۰۰ طرح پیشنهاد برای توطئه علیه ایران و چند کشور انقلابی دیگر بعنوان ارمغان به جناب ریگان تسلیم کرده اند“^۴.

البته قاطعیت حجت الاسلام رئیس جمهوری اسلامی را در ذکر رقم دقیق این طرحهای ”کاملاً محرمانه“، نباید حمل بر این کنید که شاید طراحان این پروژه ها هر کدام یک فتوکپی از طرح خود را برای اطلاع ایشان فرستاده اند. حقیقت امر این است که آن مراجع روحانی عالیقدری که براساس افاضات غیبی بر تعداد دقیق حوریان بهشتی خاص هر فرد مؤمن در آن دنیا آگاهند (که رقم آن از قول امام جعفر صادق $۷۰ \times ۷۰ \times ۷۰ \times ۷۰$

۱ - برگزیده از کتاب ”تحلیلی از صادق خلخالی در باره کورش دروغین و جنایتکار“، چاپ تهران، ۱۳۶۰.

۲ - سیدعلی خامنه ای رئیس جمهوری اسلامی، در خطبه نماز جمعه، تهران، ۱۷ مهر ۱۳۶۳.

۳ - سیدعلی خامنه ای در دیدار با روسا و حکام شرع سپاه پاسداران انقلاب، ۱۳ اسفند ۱۳۶۲.

۴ - سید علی خامنه ای، در سالروز وفات علی بن موسی الرضا، ۱۰ آذر ۱۳۶۳.

یعنی اندکی بیشتر از ۲۴ میلیون حوری برای هر مؤمن تعیین شده است^۱، با همین افاضات میتوانند از رقم دقیق ۱۳۰۰ طرح توطئه، که شامل بیش از ۴ طرح در هر روز از روزهای دوره دوم ریاست جمهوری آقای ریگان میشود آگاه باشند.

”در کنار جنگ، ما خوشیهای فراوانی هم داریم. خوشی اینکه شروتهای این مملکت صرف آبادانی میشود، و خوشی اینکه ملت ما آزادترین ملت روی زمین است“^۲.

”ما نمیتوانستیم در رژیم سابق افراد مسلمانی را پیدا کنیم که حتی به حد مدیر کلی رسیده باشند“^۳.

”عده ای به ما نصیحت میکردند که برای مقابله با حملات هوایی عراق به شهرهای ایران بجای توسل به شهادت طلبی برویم و مدرن ترین سلاحهای جنگی را تهیه کنیم تا بتوانیم با این حملات مقابله کنیم. اگر جمهوری اسلامی به نصایح این افراد گوش داده بود هرگز نمیتوانست در جنگ با موفقیت پایداری کند. رجائی رئیس جمهوری شهید اسلامی گفته بود جنگ واقعی جمهوری اسلامی با دولت عراق موقعی شروع میشود که کلیه سلاحها و مهمات موجود در ایران تمام شود“^۴.

”سر و صدائی که در باره بدی توزیع هندوانه براه افتاده ناشی از انگیزه های سیاسی است. تقارن برپائی این مسائل با توطئه های وسیع ابرقدرتها و ایادی آنان در خلیج فارس بسیار جالب توجه است“^۵.

”کمبود دارو در کشور مربوط به مسائل ارزی نیست. در این کار

۱ - ”آیت الله“ دستغیب شیرازی، ”شهید محراب“، در کتاب ”معاد“، چاپ شیراز، ۱۳۵۷، ص ۱۳۹.

۲ - میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی، نقل از هفته نامه جبهه نجات ایران، پاریس، ۲۱ خرداد ۱۳۶۴.

۳ - میرحسین موسوی در کنفرانس کادرهای اسلامی عراق، در هتل هیلتن تهران، ۱۶ آذر ۱۳۶۳.

۴ - میرحسین موسوی در دیدار با کارکنان آموزش و پرورش تبریز، ۱۸ تیر ۱۳۶۴.

۵ - میرحسین موسوی، در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ مهر ۱۳۶۳.

غرض ورزیهای سیاسی وجود دارد^۱.

”دمکرات ترین کشور دنیا امروز ایران است. شما این را از ریگان، از میتران، از تاجر، و از هر کس دیگر که میخواهید پیرسید“^۲.

”مشکلات کشاورزی ما بحمدالله زیاد نیست. منحصر است به نداشتن تراکتور، نداشتن بذر، نداشتن کود شیمیائی، و کمبود دیگر وسایل کشاورزی“^۳.

”امروز ما از چنان قدرتی برخورداریم که آمریکا و شوروی مسئله تضاد با یکدیگر را از یاد برده اند و در حال حاضر هر دو ابرقدرت برای مقابله با قدرت روزافزون جمهوری اسلامی ایران در کنار هم قرار گرفته اند“^۴.

”سپاه پاسداران تاکنون موفق شده است نارتجک، خمپاره، آر-پی-جی بسازد، و مدت یکسال است که ساخت سلاحهای پیچیده را نیز آغاز کرده و تاکنون یک نوع سلاح پیچیده ضدتانک نیز ساخته است که در دنیا نظیر ندارد“^۵.

”سپاه پاسداران تحقیقات خود را در زمینه تولید موشک بانجام رسانیده است و بزودی دنیا با موشکهای اسلامی ما مواجه خواهد شد“^۶.

”برای اولین بار دانشکده خلبانی بصورتیکه پاسخگری نیازهای عقیدتی پرسنل باشد در جمهوری اسلامی تکمیل خواهد شد تا بتوانیم جهت زمینه سازی ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی اقدام کنیم“^۷.

”استعمار برای کشورهای جهان سوم برنامه ریزی میکند و یکی از

۱ - علیرضا مرتضی وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی جمهوری اسلامی، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات، ۲۸ فروردین ۱۳۶۵.

۲ - هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، در خطبه نماز جمعه تهران، ۳۰ مهر ۱۳۶۱.

۳ - وزیر کشور جمهوری اسلامی در بازدید استان لرستان، بروجرد، ۱۲ فروردین ۱۳۶۲.

۴ - محسن رضانی فرمانده سپاه پاسداران، نقل از هفته نامه ”ایران نیوز“، چاپ کالیفرنیا، ۱۱ مهر ۱۳۶۱.

۵ - محسن رضانی، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۳ مهر ۱۳۶۳.

۶ - محسن رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران، در مصاحبه با ماهنامه پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب، آذر ۱۳۶۳.

۷ - سرهنگ معین پور فرمانده نیروی هوایی، در مراسم تحلیف دانشجویان این نیرو، ۲۴ فروردین ۱۳۶۲.

برنامه هایش ورزش است، چرا که با بیان مسائل قهرمان پرستی و قهرمان پروری توانسته است فکر جوانان را منحرف کرده و با رسوخ در ورزش فکر آنان را به بطالت بگتراند. اگر توانستیم ورزش را در جهت هدایت کنیم که جهان را به زهد بکشاند، آنوقت است که ورزش ما دارای ارزش می باشد^۱.

"خبات ۳۰۰ ساله این روشنفکران غرب زده و شرق زده برای همه ما روشن است"^۲.

"سیاست ناشیانه و بیگانه سوسیالیست ها در مورد ایران، قرن ها است مورد انتقاد است"^۳.

"دولتهای شوروی و انگلیس و فرنگ (۱) بوسیله صهیونیسم از چهار دولت خونخوار حمایت میشوند"^۴.

"جامعه بشری بدون اصل ولایت فقیه مرادف با توحش است و با ولایت فقیه بریریت است، و هر دوی اینها انحراف و ضلالت است"^۵.

"دشمنان ما میخواهند پشتوانه های عبادی سیاسی نمازهای جمعه را از ما بگیرند تا سنگرهای این نماز عبادی سیاسی خلوت شود. خود ریگان هم مرتباً برای نماز جمعه ما نقشه میکشد"^۶.

"آزادی زن در جمهوری اسلامی الگویی برای همه زنان عالم شده است"^۷.

۱ - عاتقه رجائی همسر محمدعلی رجائی رئیس جمهوری پیشین و نماینده مجلس شورای اسلامی، سخنرانی گشایش چهارمین دوره مسابقات قهرمانی دختران در "مجموعه آزادی" (استادبرم سابق آریامهر) ۱۱ امرداد ۱۳۶۴.

۲ - علی رحیم یوسف پور نماینده مجلس شورای اسلامی از اردبیل، در جلسه مجلس، ۲۰ خرداد ۱۳۶۴.

۳ - سیدحسین شاهچراغی مخبر کمیسیون سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، در جلسه مجلس، ۳ شهریور ۱۳۶۴.

۴ - نماینده سنج در مجلس شورای اسلامی، ۲۲ فروردین ۱۳۶۲.

۵ - علی مشکینی رئیس مجلس خبرگان و امام جمعه قم، در مراسم گشایش سمینار ولایت فقیه در دانشگاه تهران، ۱۸ آبان ۱۳۶۳.

۶ - مهدوی کنی دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران، در مراسم بزرگداشت "شهادی جنگ تحمیلی"، ۴ آبان ۱۳۶۳.

۷ - "آیت الله" هادی خامنه ای برادر رئیس جمهوری اسلامی، در سمینار نقش زن در جامعه اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.

"تنها راه صحیح برای جوانان ما شهید شدن است".^۱
 "امروز تمام شرق و غرب عالم متحد شده اند که جامعه ای را که ۲۵۰۰ سال است بدون ولایت فقیه بوده و امروز ولی فقیه در رأس آن قرار دارد، از بین ببرند".^۲
 "تمام آفریده های مادی و ماورای آن به هم مرتبطند و در نتیجه همه به خدا نیز مرتبطند، از نعمتهای خدا پول است، که اگر کسی از آن استفاده نکند به خود و به آفریدگارش خیانت کرده است. از رسول اکرم نقل شده است که فرمود: چه چیز خویسی است پول، که با آن انسان میتواند سعادتش را بخرد".^۳
 "در رژیم طاغوت حتی یک پشه هم از مراسم نماز جمعه نمیترسید. ولی امروز تمام آمریکا از هیبت این نماز به لرزه درآمده است".^۴
 "از خدمتکار پدرم حضرت آیت الله شهید صدوقی شنیدم که روز جمعه دهم ماه رمضان آیت الله استخاره کردند که برای اقامه نماز جمعه به مسجد بروند و استخاره خوب آمد، رفتند و شهید شدند".^۵
 "میدانید چرا قیام خونبار مسجد گوهرشاد در زمان رضاخان به نتیجه نرسید؟ برای اینکه خدا نخواستہ بود. میدانید چرا این قیام در زمان پسر او به نتیجه رسید؟ برای اینکه خدا خواسته بود".^۶
 "گفته میشود چرا در ایران اینقدر ناراضی هست؟ مگر قرار بود ما در ایران همه را راضی کنیم؟"^۷

-
- ۱ - جنتی عضو فقهای شورای نگهبان، قانون اساسی در مراسم عزاداری "جمعیت حزب الله" در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۴ آبان ۱۳۶۲.
 - ۲ - "حجت الاسلام" هاشمیان امام جمعه رفسنجان، در خطبه نماز جمعه، ۳۰ شهریور ۱۳۶۳.
 - ۳ - "حجت الاسلام" امامی کاشانی امام جمعه موقت تهران، در خطبه نماز جمعه، ۳۰ شهریور ۱۳۶۳.
 - ۴ - امام جمعه بندر انزلی (بندر پهلوی سابق)، در خطبه نماز جمعه، ۶ مهر ۱۳۶۳.
 - ۵ - "حجت الاسلام" صدوقی فرزند "آیت الله" صدوقی، در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی.
 - ۶ - "حجت الاسلام" فلسفی، موعظه روز تاسوعا، ۱۴ مهر ۱۳۶۳.
 - ۷ - موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، در خطبه نماز جمعه تهران، ۹ مهر ۱۳۶۱.

"در محاکم قضائی ایران حتی یک قطره خون از بدن یک انسان یگانه‌ی ریخته نمی‌شود. زندانی سیاسی نیز اصولاً نداریم"^۱.

"میهمانان خارجی که به ایران می‌آیند می‌گویند و قشیکه وارد کشور شما میشدیم تصور نمیکردیم اینقدر محیط بانشاطی دارد"^۲.

"زندانی سیاسی کسی است که کارش کار سیاسی است"^۳.

"این اروپائی‌ها چون امام ندارند حزب درست میکنند"^۴.

"اسلام برای امنیت راههای هوائی اهمیت زیادی قائل شده. بهمین دلیل حداقل مجازات راهزن هوائی را اعدام قرار داده است"^۵.

"شرایط فرمانده مکتبی عبارت است از: قدرت بدنی و جسمی، اعتقاد به ولایت فقیه، عشق به شهادت، بردباری مونی وار، ارتباط نزدیک با روحانیون، شبانروزی نیمساعت مطالعه در تاریخ جنگهای زمان رسول اکرم و امامان علیهم السلام"^۶.

"- "جامعة الامام الصادق علیه السلام" در راه پیشبرد هرچه سریعتر جمهوری اسلامی، دانشجو در رشته ریاضی میپذیرد. مواد امتحان ورودی (تستی و توضیحی): اصول اعتقادات اسلامی، احکام اسلام، تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی، زبان عربی، معلومات عمومی"^۷.

"عامل رواج سگ بسازی و سگ پرستی در دنیا، از اول صهیونیست‌ها بودند"^۸.

"اگر میخواهید زیبایی و جاذبه همسر خود را با دیگران مقایسه

۱- موسوی اردبیلی، در مصاحبه رادیو تلویزیونی، ۲۰ آبان ۱۳۶۱.

۲- امام جمعه تهران، در خطبه نماز جمعه، ۱۲ آذر ۱۳۶۱.

۳- "حجت الاسلام" ریشهری وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، نقل از هفته نامه نجات، ارگان جبهه ملی نجات ایران، ۲۱ خرداد ۱۳۶۴.

۴- "آیت الله" صادقی، در خطبه نماز جمعه، ۱۶ فروردین ۱۳۶۴.

۵- یوسف صانعی دادستان کل کشور و امام جمعه موقت قم، در خطبه نماز جمعه، قم، ۶ مهر ۱۳۶۳.

۶- "حجت الاسلام" سیدرضا اکرمی، در ماهنامه "صف" ارگان ارتش جمهوری اسلامی، در باره "خصوصیات فرمانده مکتبی، شماره شهریور ۱۳۶۳.

۷- آگهی در روزنامه اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۶۱.

۸- از سرمقاله روزنامه اطلاعات، نشریه جمهوری اسلامی، ۵ اسفند ۱۳۶۳.

کنید به جهنم میروید. اگر با این هشدار ما قانع نشدید، لطفاً آدرس خود و همسرتان را بدهید تا بیائیم شما را قانع کنیم^۱.

* * *

”در تنظیم قراردادهای مالی ناشی از گروگان گیری،
گاه از بابت اینهمه ضرری که به ایران وارد میشود
دلَم بحال ایرانیها میسوخت

Jimmy Carter در کتاب Keeping Faith

وقتی که دکتر محمد مصدق مبارزه ملی کردن صنعت نفت ایران را آغاز کرد، در یکی از سخنرانیهای خود در باره سیدحسن تقی زاده و نقش او در قرارداد نفتی سال ۱۹۳۳، اظهار داشت: ”شاید مادر روزگار دیگر فرزندی نزاید که با یک امضا ۱۲۶ میلیون لیتر به کشورش زیان برساند.“ و گوینده خدا پیامرز این سخن نیدانست که در همان هنگام حجت الاسلامی در فیضیه قم وجود دارد که در دوران حکومت ”اللهی“ او با یک امضا بجای ۳۰۰ میلیون دلار ۱۱ میلیارد دلار از جیب همین کشور به صندوق دیگران خواهد رفت، و نوجوانی بنام بهزاد نبوی نیز وجود دارد که در مقام وزیر همین جمهوری ”الله“ با اجازه کامل چند دوجین آیت الله و حجت الاسلام والمسلمین و حجت الاسلام ”مجلس شورای اسلامی“ همین جمهوری، این امضا را در پای قراردادی ننگین - که میبایست قرارداد ترکمانچای را روسفید کند - خواهد نهاد و زیر سرپرستی پیامبرگونه و امام وار و با راهنمایی امدادهای غیبی، ”امت شهیدپرور“، هم تنه آبروی خود را در دنیا بعنوان ملتی گروگانگیر از کف خواهد داد و هم ۱۱ میلیارد دلار سرمایه ارزی خویش را که در رژیم گذشته با خون دل گرد آمده بود برایگان تقدیم دیگران خواهد کرد، یعنی مانند زمان دخو هم چوب را خواهد خورد و هم پیاز را، و هم کماکان فریاد ”الله اکبر، خمینی رهبر“ سر خواهد داد، تا افتخار بزرگترین حماقت را در تاریخ جهان داشته باشد.

۱ - نقل از مجله ”پاسدار اسلامی“ در بخش ”پاسخ به خوانندگان“، شماره آذر ۱۳۶۳.

"- در موافقتنامه آزادی گروگانها تصریح شده بود که:
 - ۷/۹۷ میلیارد دلار در یک حساب تضمینی بنام ایران در بانک انگلستان واریز خواهد شد.
 - از این مبلغ، ۳/۶۷ میلیارد دلار به حساب ویژه ای برای پرداخت تمام وام‌هایی که بانکهای آمریکائی و خارجی قبلاً به ایران داده‌اند اختصاص خواهد یافت.
 - بعد از تصفیه این حسابها، مبلغ ۱/۱۴ میلیارد دلار دیگر برای تصفیه وام‌های دیگری که مورد اختلاف بانکهای آمریکائی و دولت ایران است کنار گذاشته خواهد شد تا در صورت لزوم بمصرف پرداخت مطالبات این بانکها برسد.

- مبلغ ۲/۳۸ میلیارد دلار باقیمانده به ایران مسترد میشود.
 - به اختلافهایی که حل نشده باشد، توسط یک دادگاه حکمیت بین‌المللی مرکب از اعضای تعیین شده توسط آمریکا و ایران باضافه یک عضو بیطرف، رسیدگی خواهد شد و رای این دادگاه قابل استئناف نخواهد بود.
 - یک میلیارد از دارائی‌های راکد شده ایران به حساب مخصوص پرداخت هزینه‌های این دادرسیها اختصاص خواهد یافت. و اگر این مبلغ کفایت نکند، ایران حداقل ۵۰۰ میلیون دلار دیگر به این حساب واریز خواهد کرد."

"روز ۶ ژانویه، ایرانیها دیگر صحبتی از ۲۴ میلیارد دلار که قبلاً مطالبه میکردند نکردند و اطلاع دادند که به دریافت ۹/۵ میلیارد دلار راضی هستند. آمریکائیها اظهار داشتند که طبق محاسباتی که کرده‌اند، آزاد کردن بیش از ۷/۸ میلیارد دلار از اموال راکد شده ایران برای آنها ممکن نیست. روز ۱۵ ژانویه هیئت ایرانی مبلغ مورد مطالبه خود را به ۸/۱ میلیارد دلار پائین آورد."
 "افراد و مؤسسات آمریکائی در جریان گروگانگیری، در حدود ۳۰۰ شکایت علیه ایران به مراجع دادگستری تسلیم کردند، که جمع

۱- Pierre Salinger در کتاب The Secret America held Hostages. Negotiations، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.
 ۲- همان کتاب، ص ۲۹۰.

خسارات مورد مطالبه آنها ۶ میلیارد دلار میشد. نظر محاکم این بود که این مبلغ از ۸ میلیارد دلار دارائی راکد شده ایران در بانکهای آمریکائی تأمین شود. وارن کریستوفر به صادق طباطبائی گفت که برای حل مسئله گروگانها ممکن است دولت آمریکا از دعاوی حقوقی خود صرفنظر کند، ولی در مورد دعاوی خصوصی افراد و مؤسسات آمریکائی هیچ کاری نمیتواند بکند^۱.

”در دیوان دادگستری لاهه، کریستوفر پینور رئیس دیوان یادآور شد که جمعا حدود ۳,۸۰۰ شکایت از جمهوری اسلامی به این دیوان رسیده است که بیش از ۲,۸۰۰ مورد آن شامل درخواست خسارات کمتر از ۲۵۰,۰۰۰ دلار بوده است و تاکنون به ۶۵ پرونده از آنها رسیدگی شده است. هزار پرونده دیگر شامل خساراتی بیش از ۲۵۰,۰۰۰ دلار است که یکصد تا از آنها مورد رسیدگی قرار گرفته و رأی در باره آنها صادر شده است. جمعا در مورد ۱۶۵ پرونده که رسیدگی شده، جمهوری اسلامی به پرداخت ۲۰۰ میلیون دلار خسارت و غرامت و جریمه به شرکتهای آمریکائی محکوم شده است.

خسارات این شرکتهای از حساب ویژه سپرده ایران به مبلغ یک میلیارد دلار برداشت میشود^۲.

”آقای بهزاد نبوی وزیر مشاور، بابت اموال شاه و پولهای ما در آمریکا، مطالبه ۲۴ میلیارد دلار سپرده بعنوان تضمین میکند. ولی پس از آنکه از نو موج تبلیغات در جهان بر ضد رهبری انقلاب برمیخیزد که این بار باج میخواهند و بدنبال اولتیماتوم ریگان، ناگهان ۱۸۰ درجه عقبگرد میکند و راضی میشود که مبلغی از پولهای ما بعنوان وثیقه پرداخت مطالبات در بانک انگلیس سپرده شود. آقای بهزاد نبوی برخلاف قانون اساسی قرارداد الجزائر را امضاء میکند. آنقدر با دست و دل بازی پولهای ملت فقیر ایران را به آمریکا بذل و بخشش میکند که آقای کارتر بعدها میگوید: ”گاه از اینهمه ضرر که به ایران وارد میشد دلم بحال ایرانیان میسوخت!“ اما همان وقت آقایان رجائی و نبوی به مردم میگویند: چرتکه

۱ - همان کتاب، ص ۲۷۴.

۲ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۸ مرداد ۱۳۶۳.

”پس از تماس آقای بهشتی با آمریکائیان برای استقرار یک رژیم با ثبات در ایران، مسئله گروگانگیری با تسلیم کامل به آمریکائیان حل شد. اینک معلوم میشود که دو روز بعد از سخنرانی افشاگرانه ۱۷ شهریور ۱۳۶۰ آقای خمینی نگران موقعیت خویش گشته و با آمریکائیان برای حل مسئله گروگانها تماس گرفته است.

- پس از آن قراردادهائی نظیر قرارداد تالیوت بسته شدند. بعد نوبت به بازسازی بودجه رژیم پیشین و افزایش تولید نفت و کاهش قیمت آن رسید و از نو باج دادن به دو بلوک بحسب احتیاج رژیم حاکم شروع شد^۲.
- ”و امروز بنا بر اظهار مشاور کارتر، معلوم میشود که راکد کردن پولهای ایران و نتایج اقتصادی عمومی گروگانگیری، موجب پرهیز آمریکا از یک بحران اقتصادی شده است“^۳.

”آقای بهزاد نبوی در جلسه سری مجلس شورای اسلامی چهار ساعت صحبت میکند. میگوید گروگانها ”بنجل“ بودند و آمریکائیهها آنها را نمیخواستند و ناچار بودیم آنها را از سر باز کنیم. برای نمایندگان روشن میکند که کار را با هم کردیم و بنابراین از امام گرفته تا دولت و مجلس همه مجرمند، و این اعلام جرم در نهایت بر ضد امام است، و بنابراین باید بهر ترتیب جلو اینکار را گرفت، و رئیس مجلس برخلاف قانون اساسی جمهوری، حاضر نمیشود نوار این سخنرانی را در اختیار رئیس جمهوری بگذارد“^۴.

”بهزاد نبوی بخاطر امضائی که پای قرارداد مربوط به استرداد گروگانها به آمریکائیهها گذاشت سرانجام مورد انتقاد قرار گرفت، و بخوبی میشد احساس کرد که خود او نیز از وسعت گناهی که مرتکب شده آگاه است. هیچکس در سراسر تاریخ ایران با یک امضای ساده ۱۰ میلیارد دلار به ملت خسود ضرر نزده است. بدنبال عهدنامه تنگین ترکمانچای، هیچ قراردادی باندازه این ”موافقتنامه“ که با ”شیطان بزرگ“ امضاء شد منافع

۱ - ابوالحسن بنی صدر، در کتاب ”خیانت به امید“، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۱۵۷.

۲ - از همان کتاب، ص ۷۴.

۳ - همان کتاب، ص ۱۵۴.

۴ - همان کتاب، ص ۱۵۸.

وطن ما را بیاد نداده است^۱.

"در امر قرارداد آزادی گروگانها، من مخالف امضای این موافقتنامه بودم، ولی در مجلس از ما تعهد گرفتند که هرچه میگوئیم باید اجرا کنید. همینها که امروز علیه ما حرف میزنند ما را مجبور به امضای آن موافقتنامه کردند^۲."

"در شورای دآوری لاهه که مرجع رسیدگی به دعاوی شرکتهای آمریکائی علیه ایران براساس قرارداد منعقد در الجزیره پس از پایان گرفتن گروگانگیری است، رژیم جمهوری اسلامی مقررات کاپیتولاسیون را دوباره احیاء کرده است. در بسیاری از موارد در دعاوی که شرکتهای آمریکائی به ناحق علیه ایران داشتند، دولت بما دستور میدهد که پیشنهاد رسیدگی به این دعاوی در محاکم آمریکائی را بپذیریم در صورتیکه میبایست این دعاوی در دادگاههای ایرانی مطرح شود. ما صدها میلیون دلار به شرکتهای آمریکائی پرداختیم، چون مرجع رسیدگی به دعاوی دادگاههای آمریکائی بودند^۳."

"هنگام امضای قرارداد آزادی گروگانها، آقای بهزاد نبوی اظهار داشت: "قرارداد ۱۹۱۹ را وثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را بهزاد نبوی امضاء میکنند". بدین ترتیب وی میدانست که دارد خیانت میکند، و باز هم خیانت کرد. وقتیکه در مقام رئیس جمهوری به آقای رجائی نخست وزیر گفتم وزیر مشاور شما خودش اینطور گفته است، جواب داد: نمیدانسته که مخاطبش نامحرم است^۴."

"منابع بلوکه شده ایران شامل ۲/۵ میلیارد دلار اوراق بهادار، ۲ میلیارد دلار در حسابهای جاری بانکهای آمریکا، و ۴ میلیارد دلار در شعبات خارجی این بانکها بود. بهره منابع بلوکه شده بیش از ۱/۵ میلیارد

۱ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۸ شهریور ۱۳۶۳.

۲ - بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین جمهوری اسلامی، در مجلس شورای اسلامی، ۲۲ مرداد ۱۳۶۲.

۳ - محمود مصطفوی کاشانی، فرزند آیت الله کاشانی و نماینده ایران در دیوان دآوری لاهه و نامزد ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۴، در نشریه "ما چه میگوئیم؟"، چاپ تهران، مرداد ۱۳۶۴.

۴ - ابوالحسن بنی صدر، در "خیانت به امید"، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۱۵۷.

دلار در سال میشد.

علیرضا نویری مدیر کل بانک مرکزی ایران طی مصاحبه ای با روزنامه نیویورک تایمز (۷ نوامبر ۱۹۸۰) اظهار داشت که ایران سرمایه ای معادل ۱۰ میلیارد دلار تنها در بانکهای آمریکا دارد. کمپانیها و بانکهای آمریکائی در مسئله گروگانها توانستند نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار ثروت ملی ما را راکد کنند که بیش از ۵۰٪ کل درآمد نفت ایران در یکسال است. حتی پس از رهائی گروگانها از ۱۰ میلیارد دلار ثروتمان فقط ۲/۸ میلیارد دلار پرداخت شده و بیش از ۴ میلیارد آن را بالکل از دست داده ایم و سرنوشت بقیه نیز نامعلوم است، زیرا حدود ۳۰۰ مؤسسه علیه ایران اقامه دعوی کرده اند^۱.

* * *

”در سفری که اخیراً به عراق کردم، صدام حسین از من پرسید: دیگران در باره جنگ عراق و ایران چه میگویند؟ گفتم: از این ”دیگران“ هیچکس نه رژیم ایران را دوست دارد و نه رژیم عراق را. و بعد سخنی را که چند روز پیش از آن از یک سیاستمدار بلندپایه عرب شنیده بودم برایش بازگو کردم که به من گفته بود: ”بگذار افعی ها با زهر عقربها بمیرند. اینها را کس در منطقه دوست ندارد. بقیه دنیا نیز از هر دوی آنها بیزار است.“

منحمد حسنین هیکل، در مصاحبه با مجله لبنانی ”الشراع“، چاپ بیروت، ژانویه ۱۹۸۵

کمتر از دو سال پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی در ایران، ارتش عراق به خاک ایران حمله کرد و جنگی آغاز شد که اگر ارتش ایران از مقام نیرومندترین ارتش خاورمیانه که در زمان شاه داشت بمقام یکی از ارتشهای ضعیف ایسن منطقه سقوط نکرده بود هرگز آغاز نمیشد. با این وصف، مردم ایران پس از نخستین دوران غافلگیری، با

۱ - نقل از ”کتاب سیاه جبهه ملی ایران“، چاپ لندن، ۱۹۸۳، ص ۷۵.

احساس غریزی و ملی دفاع از مرز و بوم خویش - و نه بخاطر جنگ اسلام و کفر - یکپارچه بپا خاستند و ورق را برگرداندند و متجاوزان را تا آنسوی مرز عقب راندند.

و درست در آن هنگام، که ایران پیروزمند هم حق و هم قدرت را در جانب خویش داشت، رهبر کبیر انقلاب که به تازگی از خواب اصحاب کف بیدار شده بود و هنوز خود را در عصر شمشیرکشی صدر اسلام میپنداشت، اعلامیه ای بدین مضمون صادر کرد:

"ملت عزیز عراق! اکنون که برادران شما جان بر کف برای نجات برادران عزیز دریند خود بسوی شما آمده اند، قیام کنید و بر دشمنان اسلام بتازید که برادران عزیز شما و ملت شریف ایران از پشت جبهه ها به جبهه می آیند. ای اهالی غیور بصره، باستقبال برادران مؤمن خود بیایید و دست علفی های کافر را از بلاد خود کوتاه کنید. ای اهالی محترم اعصاب مقدسه، ای جوانان غیور، فرصتی را که خداوند به شما عنایت نموده غنیمت شمرید. ای ارتشیان گرفتار حزب کافر بعث، برادران ما برای نجات شما آمده اند تا این رژیم کافر و ستمگر را به جهنم بفرستند. شما نیز عزیزان دریند، بپا خیزید و خود و میهن خود را با کمک برادران ایرانی خود نجات دهید. تکلیف اسلامی و میهنی شما اقتضا دارد که بسوی جبهه ها جوانمردانه هجوم آورید و بکوشید تا جامه ذلت نپوشید. بسوی نبرد با کفر بشتایید و برادران عراقی خود را نجات دهید و برادران جان بر کف رزمنده جمهوری اسلامی را کمک کنید که فردا دیر است."

روح الله الموسوی الخمینی، ۲۳ تیر ۱۳۶۱،

۲۲ رمضان المبارک ۱۴۰۲

درست یک هفته پیش از صدور این رزمنامه "هل من مبارز"، سرهنگ سلیمی وزیر دفاع جمهوری اسلامی در گردهمایی "نمایندگان ادارات و نهادها و نیروهای مسلح نظامی و انتظامی برنامه بسیج امکانات کشور در خدمت جنگ" در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۱، بعنوان "پیش درآمد" فرمان "فرمانده کل قوا" چنین گفته بود: "برای آنکه جهان را متوجه خود کرده و از موهبات این انقلاب و نهضت آسمانی برخوردار شویم باید به آن مرحله برسیم که حضور نیروهای جمهوری اسلامی برای ابرقدرتها و دشمنان

خدا مسئله شود و لرزه بر اندام استکبار جهانی نیفتد، چون در قرآن آمده است که نیروهای مسئول و متعهد به اسلام باید محاسبه و طرح ریزی نموده و به مقابله دشمن بروند و در عوض خدا نیز با ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان کمبوده‌های آنها را جبران میکند. باید گفت که در حال حاضر ابرقدرتهای شرق و غرب هر دو از ورود سربازان اسلام به داخل مرزهای عراق وحشت دارند. ولی در شرایط فعلی این امر برای ما اجتناب ناپذیر است^۱.

اگر کارگردانان جمهوری اسلامی، و رهبر کبیر آن، کمترین احساس مسئولیتی در برابر ملتی داشتند که با آنهمه فداکاری از تمامیت سرزمین خود دفاع کرده بود، به آسانی نمیتوانستند درک کنند که درست آن هنگام که نیروهای ایران به مرزهای اصلی خویش بازگشته بودند مناسب ترین وقت برای انعقاد صلحی افتخارآمیز و پیروزمندانه بود که هم به ایران امکان دریافت غرامتی سنگین میداد، هم حیثیت بین المللی فراوانی برای آن تأمین میکرد، و هم وضع سیاسی را در داخله عراق بر هم میزد. ولی اینان، در همان موقع، فقط و فقط بخاطر حفظ حکومت خونین خود، راهی را در جبهتی کاملاً خلاف این برگزیدند که حاصل آن از یک طرف تبدیل ایران به یک کشور متجاوز و از جانب دیگر تشییع وضع دولت مرکزی عراق بود، و تازه این سیاست تهاجمی احمقانه بر اثر ناتوانی آموزشی و تسلیحاتی پاسداران بی تجربه در حصول پیروزی در جنگی بی مجوز آنهم در خاک کشوری بیگانه، بجای پیروزی سریع بزرگترین کشتار تاریخ بعد از مفسول را در ایران، و تلخ ترین انزوای سیاسی این کشور و محکومیت بین المللی آنرا همراه آورد.

”جنگ ایران عراق، و بمبارانهای هوایی و زمینی آنها، تاکنون صدها هزار کشته از دو طرف و حداقل سه برابر کشتگان زخمی به بار آورده است. از جنگ ویتنام تاکنون هیچوقت اینقدر پول در یک گرداب ریخته نشده بود. فاکتور خرید اسلحه برای دو طرف به بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار بالغ میشود، آنهم بدون احتساب خرابیهای ایران که در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار است^۱.”

۱- از هفته نامه فرانسوی L'Express، ۱۳ اوت ۱۹۸۳.

”درگیرهای جمهوری اسلامی و عراق که در حال حاضر ششمین سال خود را طی میکند تاکنون حدود یک میلیون کشته و سه میلیون آواره داشته و صدها میلیون دلار خسارت مادی بیار آورده است. با این وجود برای پایان بخشیدن به این جنگ از سوی ابرقدرتها کوشش موثری بعمل نیامده است، زیرا ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی و کشورهای همسایه ایران و عراق همگی بر این عقیده اند که مشغول نگهداشتن جمهوری اسلامی و عراق در جنگی پایان ناپذیر، امکان کنترل این دو کشور را برای آنها زیاده‌تر میکند. این موضوع را چندی پیش هنری کیسینجر چنین خلاصه کرد که ”سود نهانی ایالات متحده در این است که هر دو طرف درگیر در این جنگ بازنده شوند“^۱.

”منابع تحقیقاتی خارجی تعداد تلفات ایران را در جنگ با عراق چهار صد تا هشتصد هزار نفر و تعداد تلفات عراق را ششصد هزار برآورد کرده اند. بهر حال تعداد جمع هر دو، از تمام تلفات اروپای غربی در جریان جنگ جهانی دوم بیشتر است“^۲.

”اعزام چند صد هزار بچه به کشتارگاه از جانب جمهوری اسلامی ایران بزرگترین کشتار کودکان در تاریخ جهان است. در این فاجعه تاکنون ۳۰۰,۰۰۰ کودک ایرانی به قتلگاه فرستاده شده اند“.

”این کودکان غالباً از کلاسهای درس مستقیماً روانه این کشتارگاهها میشوند، و برای اینکه نگران دوری از مادران و پدرانشان نباشند، بدانها گفته میشود که پس از شهید شدن با کلیدی که از جانب نایب امام در اختیارشان گذاشته شده درهای غرفه‌های مخصوص خویش را در بهشت خواهند گشود و در آنجا آماده پذیرائی از خانواده‌های خود خواهند شد“^۳.

”چیزی که مسلم است این است که رژیم خمینی علاقه‌ای به پایان جنگ با عراق ندارد، زیرا آیت‌الله‌ها میدانند که جنگ بهر طرفی که کشیده شود، پایان آن بمفهوم پایان قدرتشان خواهد بود“^۴.

۱ - Los Angeles Times، ۱۵ فوریه ۱۹۸۶.

۲ - International Herald Tribune، ۷ اکتبر ۱۹۸۵.

۳ - هفته نامه VSD، پاریس، ۱۰ دسامبر ۱۹۸۴.

۴ - Figaro Magazine، ۱۷ مارس ۱۹۸۴.

"این بیمعی ترین جنگ عصر حاضر، که صدها هزار نفر تلفات و صدها میلیارد دلار ویرانی برای طرفین بیار آورده است، احتمالاً تا وقتی که نقش ابرقدرتها برقرار است و منافعتشان اقتضا میکند ادامه خواهد یافت".^۱

"بدیهی است آنهایی که با نفت ارزا، انرژی مورد نیاز صنایعشان را تأمین میکنند و با دلارهای دریافتی از ما کارخانه ها و بازارهایشان را زنده نگاه میدارند نفعشان در ادامه جنگ ما و عراق است، که علاوه بر جنبه های صنعتی و اقتصادی باعث انصراف ما از خودکفائی و خودسازی میشود و نیازمان را به آنها ابدی میسازد. همه پول ما صرف خرید اسلحه یا آذوقه میشود و در نتیجه پولی برای عمران و تولیدمان نمیماند، و تازه در صلح هم برای بازسازی کشورمان باید دست گدائی بسوی آنها دراز کنیم. یعنی چه فتح کنیم و چه شکست بخوریم آنها خوشحالند که "ز هر طرف که شود کشته سود کفار است". خلاصه، تداوم جنگ زمینه مطلوب مشترکی است که در داخل وسیله خوبی برای انحصار و اقتدار است، و در خارج رونق اقتصادی و توفیق سیاسی به دیگران میبخشد".^۲

"در حال حاضر کشورهای آمریکا، شوروی، چین، فرانسه، آلمان غربی، بریتانیا، آلمان شرقی، یونان، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا، چکوسلواکی، بلغارستان، لهستان، یوگوسلاوی، اتریش، سوئیس، اسرائیل، سوریه، یمن جنوبی، پاکستان، کره شمالی، کره جنوبی، فیلیپین، تایوان، ویتنام، الجزایر، لیبی، اتیوپی، افریقای جنوبی، آرژانتین و برزیل، به جمهوری اسلامی ایران اسلحه میفروشند".^۳

"ابرقدرتها، - چه شوروی و چه آمریکا - وابستگان آنها نه تنها به پایان جنگ خلیج فارس علاقه ای ندارند، بلکه در عمل هر دو طرف را به ادامه جنگ تشویق میکنند".^۴

۱ - Middle East Review، آوریل ۱۹۸۴.

۲ - مهدی باززگان، در کتاب "انقلاب ایران در دو حرکت"، چاپ تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۳.

۳ - از گزارش Stockholm International Peace Research Institute، استکهلم، ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۴.

۴ - از هفته نامه عربی "المجله"، چاپ لندن، ۲۳ مارس ۱۹۸۴.

"آمریکا برای حفظ موازنه ای که بدان علاقمند است طالب ادامه جنگ ایران و عراق است، و انجام این منظور هنگامی عملی است که قدرت هیچکدام از دو گلاویاتور بر حریفش نچرید".^۱

"ادعاهای پیاپی دولت انگلیس در عدم فروش اسلحه به ایران و عراق دروغ محض است. فهرستی که اکنون من ارائه میدهم، بتنهائی نشان میدهد که اخیراً دو کشتی جنگی و مقادیر زیادی تانک و توپ و سلاحهای پیشرفته مختلف از انگلستان به ایران فروخته شده است. ولی، آقای وزیر، دریافت این پول های آلوده به خون برای ملت انگلیس شرم آور است".^۲

"دولت انگلستان تصدیق کرد که قراردادی برای فروش موتورهای رولزرویس برای هواپیماهای نظامی و قرارداد دیگری برای فروش کشتیهای جنگی به رژیم جمهوری اسلامی ایران امضاء شده است".^۳

تذکر این نکته بيمورد نیست که این اعتراف درست در همانروزی صورت گرفت که دولت انگلستان بمناسبت ذبح یک گوسفند قربانی در یک خیابان لندن به سفارت جمهوری اسلامی یادداشت اعتراض فرستاده بود.

"سخنگوی وزارت خارجه انگلیس گفت که این خریدها از نظر ما خرید جنگی محسوب نمیشود، زیرا خریدارانی که برای امضای قراردادها به اینجا می آیند و میروند مسلح نیستند. یکی از سخنگویان حزب کارگر گفت: این حرف ریاکاری شرم آوری است، زیرا این قرارداد در واقع پول خون ایرانیانی است که در جنگ با عراق کشته شده اند، و من باز تکرار میکنم که ملت ما به این پولهای خون آلود احتیاج ندارد".^۴

"منابع دیپلماتیک در چین فروش ۱/۳ میلیارد دلار اسلحه ساخت چین را به جمهوری اسلامی بطور ضمنی تأیید کرده و اعلام داشته اند که این بزرگترین قرارداد نظامی است که در سالهای اخیر بین چین و یک کشور دیگر بسته شده است".^۵

۱ - سخنگوی حزب کارگر انگلستان، در مذاکرات مجلس عوام، نقل از بخش فارسی صدای اسرائیل، ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۴.

۲ - همانجا.

۳ - از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۲ مهر ۱۳۶۳.

۴ - همانجا.

۵ - خبرگزاری Reuter، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۴ آبان ۱۳۶۳.

”جنگ ایران و عراق یک موهبت الهی برای منابع نظامی ایتالیا و آلمان غربی و کشورهای متعدد دیگر بوده است. علت اینکه ابرقدرتها و دیگر کشورهای صادرکننده نمیخواهند جنگ ایران و عراق تمام شود این است که مایلند هر دو کشور منابع و صنایع خود را نابود کنند تا بعد از جنگ برای بازسازی کشور و تجهیزات نظامی خود احتیاج به ابرقدرتها و کشورهای دیگر صنعتی داشته باشند. این موضوع در کتاب اطلاعات عمومی در مورد اسلحه و جنگ در جهان در سال ۱۹۸۴ در فصل جنگ ایران و عراق به روشنی تصریح شده است. عراق منابع تأمین اسلحه خود را از ۳ کشور به ۱۸ کشور، و ایران از ۵ کشور به ۱۷ کشور افزایش داده اند. هر دو کشور گذشته از دولتها، به دلالت اسلحه نیز وابسته شده اند. و این باعث شده است که کشورهایی که این معاملات در آنها صورت میگیرد نیز خواستار ادامه این جنگ برای افزایش درآمد خویش باشند.“

”کشورهای منطقه خلیج تاکنون ۳۵ میلیارد دلار به عراق کمک کرده اند. همه پولهایی که ایران و عراق خرج کرده اند پولهای نفت بوده که بجای کمک به نوسازی کشورهاشان دود شده و بهوا رفته است، ولی پول سلاحهای خریداری شده دود نشده بلکه بچیب سوداگران اسلحه رفته است.“

و تئیکه کشورهایی برای خویش راهی برگزینند که آنان را دست بسته در اختیار بیگانگان گذارد، طبیعی است که این بیگانگان نیز در محاسبات سیاسی خود بدانان جز به چشم خوگچه های هندی آزمایشگاهها نخواهند نگرست...

و امروز، هم ایران و هم عراق، در گیرودار جنگی مرگبار و ویرانگر و مطلقاً بیحاصل، خود را درست دچار چنین وضعی کرده اند، یعنی باید هم نفت بفروشد و پول آنرا تقدیم سوداگران دولتی با خصوصی مرگ کنند، و هم برای اینکار حقیرانه به همه شرایط این سوداگران گردن نهند، تا به لطف آنان امکان نابودی بیشتر و بهتر همدیگر را در راه تأمین منافع همین بیگانگان پیدا کنند. این سرنوشت امروزی دو کشوری است که تا دیروز با پشتوانه طلای سیاه خود در جریان تبدیل به دو قدرت صنعتی

۱ - از همان هفته نامه، ۸ فروردین ۱۳۶۴.

۲ - ”صدای آمریکا“، برنامه خبری ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۴.

پیشرو و نیرومند منطقه بودند.

در تاریخ دهم اکتبر ۱۹۸۰، دولت شوروی بموجب بیانیه ای رسمی اعلام کرد که: "اتحاد شوروی به هیچیک از دو طرف این جنگ (ایران و عراق) اسلحه نداده است و در آینده نیز نخواهد داد".

و در روز ۲۰ آوریل ۱۹۸۲، صدام حسین رئیس جمهوری عراق، در مصاحبه مطبوعاتی خود تصریح کرد: "ما مسئله ای از بابت دریافت سلاح از اتحاد شوروی نداریم. مسکو رسماً متعهد شده است که قراردادهای پیشین خود را با عراق در این مورد کاملاً رعایت کند".

و در ۲۸ ژانویه ۱۹۸۲، روزنامه "دیلی تلگراف" براساس مدارک روشن، نوشت که: "از ۱۱ تا ۲۱ ژانویه جاری سیل بی حساب اسلحه از جانب اتحاد شوروی به عراق سرازیر شده و روز گذشته (۲۷ ژانویه ۱۹۸۳) پرزیدنت صدام حسین نیز این موضوع را مورد تأیید قرار داده است".

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۸۴، موافقتنامه تازه ای در مورد اعطای ۲ میلیارد دلار اعتبار از جانب اتحاد شوروی به عراق بمنظور خرید اسلحه از جانب این کشور، در مسکو امضاء شد.

اندکی پیش از آن، روزنامه "پراودا" نوشته بود: "روح انقلاب ایران از میان رفته و اصول هدفهای آن بر اثر یکدندگی و سماجت متعصبانه زمامدارانش در دستیابی به پیروزی در جنگی بی حاصل، فراموش شده است".

و همین دولت اتحاد شوروی، در ۲ فوریه ۱۹۸۶، آقای Komienko معاون اول وزارت امور خارجه خود را در رأس هیئت بلندپایه ای به تهران فرستاد و در آنجا اعلام شد که طرفین تصمیم به تشکیل کمیسیون مختلطی از وزیران اقتصاد و دارائی دو کشور گرفته اند. اندکی پیش از آن، در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴، آقای طارق عزیز معاون پرزیدنت صدام حسین در کاخ سفید کواشینگتن مورد پذیرائی پرزیدنت ریگان قرار گرفته بود.

در سال ۱۹۸۲، ژنرال آریل شارون وزیر دفاع وقت اسرائیل و مرد شماره ۲ حکومت آن کشور طی نطقی در بریجپورت آمریکا تصریح کرد که از همان آغاز جنگ ایران و عراق، دولت اسرائیل به جمهوری اسلامی ایران اسلحه فروخته و "تمام موارد این کار با اطلاع و با موافقت آمریکا صورت گرفته است". نشریات بسیار معتبر خود آمریکا، از قبیل نیویورک

تایمز، واشینگتن پست، لس آنجلس تایمز، کریسچن ساینس مونیتور، تایمز نیوزویک، اخبار آمریکا و گزارشهای جهان، بنویه خود به دفعات از معاملات پنهانی اسلحه بین آمریکا و جمهوری اسلامی پرده برداشته اند. و امروز هم، در همان زمانی که دو مقام مسئول و درجه اول آمریکائی در باره همین دولت جمهوری اسلامی میگویند:

”پیروزی ایران در این جنگ بنفع مصالح ملی آمریکا نیست. ایران توسط یک مشت مردم دیوانه و کور و متعصب اداره میشود و برای همه خاورمیانه خطری مسلم بشمار میرود“^۱، و ”ریشه اصلی تروریسم را باید در ایران جست“^۲،

روزنامه نگار سرشناس آمریکائی، جک آندرسن، در مقاله اساسی روزنامه واشینگتن پست فاش میکند که دولت آمریکا در جریان مذاکره با جمهوری اسلامی برای فروش دوباره اسلحه بدین کشور است، با این هدف که از این راه زمینه را برای نفوذ سیاسی خود در هیئت حاکمه ای که پس از مرگ خمینی جانشین وی خواهد شد، فراهم سازد: ”آمریکا در جریان از سر گرفتن ارسال سلاح به ایران است و بدین منظور بازگشائی خط لوله تسلیحاتی خود را به ایران مورد رسیدگی قرار داده است. ایران نیز احتمالاً از یک برنامه پنهانی دریافت اسلحه از آمریکا استقبال خواهد کرد. دلیل این تغییر روش آمریکا این است که واشینگتن، نظیر اسرائیل، امیدوار است از این راه مناسبات خود را با رهبران ”منطقی“ جانشین خمینی در تهران استحکام بخشد“^۳.

و در همین ضمن یک روزنامه معتبر عربی که ارتباط نزدیک با محافل آمریکائی دارد، خبر میدهد که آمریکا در برابر موافقت محرمانه دولت ایران برای اجازه نصب مجدد دستگاههای خبرگیری آمریکائی جهت کسب اطلاعات از شوروی، موافقت کرده است که از طریق پاکستان سلاحهای پیشرفته در اختیار ایران بگذارد.^۴

۱ - Caspar Weinberger وزیر دفاع آمریکا در سخنرانی ۴ ژوئن ۱۹۸۲.

۲ - George Shultz وزیر امور خارجه آمریکا، در سخنرانی ۲۴ ژانویه ۱۹۸۴.

۳ - Jack Anderson مفسر و روزنامه نگار برجسته آمریکائی، در مقاله منتشره در

۴۰۰ روزنامه این کشور ”ارسال مجدد اسلحه آمریکا به ایران“، ۳۰ آوریل ۱۹۸۶.

۴ - روزنامه ”الوطن“، چاپ کویت، ۲۶ مه ۱۹۸۶.

”خداوندا، اگر به من دوست دانا نیدی، لااقل دشمن نادان بده.“

طرب المثل قدیمی عبری

”باید صریحاً بگویم که جنگ ایران و عراق مستقیماً به منافع اسرائیل خدمت میکند.“^۱

”جنگ ایران و عراق مسلماً ما را به دردمرزمین دچار نمیکند. البته ایران مدعی است که میخواهد بیت المقدس را آزاد کند، ولی تا به آنجا برسد باید از عراق و اردن بگذرد، یعنی اول این دو کشور را ویران کند، و این درست همان چیزی است که ما میخواهیم، زیرا در این راه خود ایران هم ویران خواهد شد.“^۲

”در ارتباط با جنگ ایران و عراق، ما با دو رویارویی مختلف نظامی و ایدئولوژیک روبرو هستیم. امیدواری همه ما اسرائیلیان این است که نهضت بنیادگرای شیعه در این جنگ پیروز نشود، زیرا در اینجا احتمالاً ایدئولوژی مهمتر از استراتژی است، و ما میدانیم که در صورت پیروزی افراط گرایی شیعه، خاورمیانه در ظلمت قرون وسطائی فرو خواهد رفت. ولی البته من خواستار پیروزی عراق نیز نیستم، فقط خواهان شکست ایدئولوژیک تشیع ایرانی هستم.“^۳

”واقعیت این است که تنها برنده واقعی این جنگ، اسرائیل است. بهمین جهت است که زمامداران اسرائیل ادامه این جنگ پایان ناپذیر را با خوشوقتی بسیار خواهانند.“^۴

”این جنگ برای هیچیک از طرفین سودی ندارد، و تنها نتیجه اش

۱ - Yitzhak Shamir نخست وزیر اسرائیل، سخنرانی در واشینگتن، ۱۲ مه ۱۹۸۴.

۲ - Rafāel Eitan رئیس ستاد ارتش اسرائیل، سخنرانی در اورشلیم، مه ۱۹۸۲، نقل از Libération، چاپ پاریس، ۲۴ آوریل ۱۹۸۶.

۳ - Shimon Peres نخست وزیر اسرائیل، در مصاحبه با Politique Internationale، چاپ پاریس، تابستان ۱۹۸۵.

۴ - Le Monde، ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۴.

پیشبرد طرحهای تجزیه طلبانه در خاورمیانه و گسترش نفوذ اسرائیل در این منطقه است، تا از این راه بر شکاف میان کشورهای عربی، که برخی از آنها از ایران و برخی از عراق حمایت میکنند، بیفزاید^۱.

* * *

”ما با آمریکا رابطه ایجاد نخواهیم کرد مگر اینکه آدم بشود. این اسرائیل هم که اصلاً آدم شدنی نیست، معذک میبینید که شیاطین میگیرند ایران از اسرائیل اسلحه میگیرد و آمریکا هم در این امر دست دارد.“

روح الله خمینی، در دیدار با سفرای ایران در اروپا و آمریکا،
جماران، ۶ آبان ۱۳۶۳

”از سال ۱۹۸۱ جریان حمل اسلحه به ایران بطور مداوم ادامه یافته است. معامله اسلحه بین ایران و اسرائیل از آغاز بوسپله ”مردخای زیوری“ معاون وقت وزارت دفاع اسرائیل و نمایندگان آیت الله خمینی در ملاقاتی در پاریس صورت گرفت. این ملاقات در آغاز سال ۱۹۸۰ انجام شد، درست اندکی پس از دستگیری رئیس جامعه یهودیان ایران و اعدام او. زیوری مأمور شد به ایران پیشنهاد کند که انواع متعددی از سلاحها به قیمت بازار عادی در اختیار ایران گذارده شود. بموجب این معامله ایران موافقت میکرد از یهودیان ساکن ایران محافظت کند و اگر کسانی از یهودیان خواستند از ایران مهاجرت کنند به آنها اجازه این کار داده شود. اسرائیل از این معامله هم استفاده مادی کرد و هم استفاده سیاسی. اما اولین محموله سلاحها در سال ۱۹۸۰ و قبل از آزادی گروگانهای آمریکائی در تهران آماده حمل از بندر اسرائیلی ”ایلات“ به ایران بود. از هنگام اولین معامله اسلحه، صدها یهودی اجازه یافته اند که ایران را ترک کنند و هرگونه تعقیب یهودیان در ایران متوقف شده است. یهودیان ایران که از آن کشور خارج شده اند در اسرائیل و بعضی از آنها در ”یورلی هیلز“ در کالیفرنیا اقامت گزیده اند و یکی از آنها هتل شرایتون اورشلیم را نقداً

۱ - Moscow News، تفسیر ”ولادیمیر گورف“، مسکو، ۱۱ مارس ۱۹۸۴.

خریداری کرده است".^۱

"در همان گرماگرم حمله اسرائیل به لبنان، ایران بقیعت ۵۰ میلیون دلار سلاحهائی را که توسط اسرائیلی ها در لبنان از فلسطینی ها گرفته شده بود خریداری کرد".^۲

"صریحا اعلام میکنم که فروش اسلحه اسرائیلی به ایران که از سالها پیش شروع شده، با اطلاع کامل ایالات متحده صورت گرفته است. این کار علل متعدد داشته که اهم آنها جلوگیری از پیروزی عراق بوده است، زیرا از نظر ما امکان دادن به عراق برای کسب پیروزی یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی است".^۳

"معاملات پشت پرده رژیم خمینی با دولت اسرائیل برای خرید اسلحه واقعیت دارد. از آغاز جنگ میان جمهوری اسلامی ایران و عراق، دولت متبوع من مقادیر زیادی اسلحه به ارزش صدها میلیون دلار برای حکومت ایران ارسال داشته است".^۴

"وزیر دفاع ایران برای محکم کاری در مورد حفظ خودش، موضوع دریافت اسلحه از اسرائیل را به خمینی اطلاع داد. خمینی پرسید: آیا فروشنده ها خود اسرائیلی ها هستند؟ جواب داد: خیر. خمینی گفت: پس شرعا وظیفه ما نیست که از فروشنده ها بپرسیم این سلاح ها را از کجا آورده اند؟"^۵

"حتی در دوران حمله نظامی اسرائیل به لبنان در تابستان ۱۹۸۲، همکاری منظم تهران با اورشلیم در زمینه دریافت اسلحه متوقف نشد، هر چند که درست در همان موقع تهران شدیداً پشتیبانی خود را از فلسطینی ها اعلام میداشت، و بالاخره هم برای "نجات قدس" راه کرپلا را برگزید که راه مطلوب اسرائیل بود. در نتیجه این همکاری، ایران توانست معادل ۵۰

۱ - Sunday Times، چاپ لندن، ۲۸ اکتبر ۱۹۸۴.

۲ - Le Quotidien de Paris، ۳ مه ۱۹۸۲.

۳ - Ariel Sharon وزیر دفاع اسرائیل، سخنرانی در Bridgeport آمریکا.

۴ - Ovadia Sofer سفیر اسرائیل در فرانسه، در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، ۹ اکتبر ۱۹۸۳.

۵ - منصور فرهنگ رئیس پیشین هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، در سخنرانی در باشگاه آمریکن اینترپرایز، ژوئن ۱۹۸۴.

میلیون دلار سلاحهائی را که اسرائیل از ذخائر سازمان آزادیبخش فلسطین بغنیمت گرفته بود از این کشور تحویل بگیرد^۱.
"تا آغاز سال ۱۹۸۲، ارزش کلی سلاحهائی که اسرائیل به ایران سرازیر کرده بود از طرف کارشناسان به دست کم ۲۵۰ میلیون دلار برآورد شد"^۲.

"در تاریخ ۴ ژوئیه ۱۹۸۱، سرهنگ اسرائیلی Jacob Nimrodi وابسته نظامی غیررسمی اسرائیل در ایران در سال ۱۹۵۷، با سرهنگ دهقان معاون وزارت دفاع ایران قراردادی به شماره ۱۷۳۱۶۴ مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۱ در باره پرداخت ۱۳۵ میلیون دلار بابت خرید محموله‌های خمپاره و موشک ساخت آمریکا امضاء کردند. (متن قرارداد بصورت عکس برداری شده همراه رپرتاژ بچاپ رسیده است). بموجب این قرارداد، ۵ واحد موشک زمین به زمین MGM-52، ۴۰ واحد ۱۵۵ میلیمتری نوع Tampella، ۳۷۳۰ خمپاره مافوق مسدورن ۱۵۵ میلیمتری Herap و ۶۸ موشک زمین به هوای MIM ۲۳ Hawk از سلاحهائی که آمریکا در اختیار اسرائیل گذاشته بود توسط اسرائیل به ایران فروخته شده است"^۳.

"بین ایران و اسرائیل معامله اسلحه امضاء شده و اکنون برای اجرای این معامله روزانه ۴۰ کامیون سلاحهای اسرائیلی را به ایران حمل میکنند. این کامیون‌ها از مرز سوریه در نزدیکی قنيطرة وارد سوریه میشوند و پس از آن از راه ترکیه به ایران میرسند. این قرارداد در ماه ژوئن بین سرهنگ یعقوب نمرودی از اسرائیل، رفعت اسد رئیس سازمان امنیت سوریه، و معاون وزارت دفاع ایران در یک هتل زوریخ امضاء شد که بموجب آن وسائل مربوط به هواپیما و سایر وسائل نظامی به ایران توسط اسرائیل فروخته میشود"^۴.

۱ - Le Quotidien de Paris، ۲۱ اوت ۱۹۸۲.

۲ - از هفته نامه L'Express، بر مبنای گزارش مرکز مطالعات خاورمیانه دالاس آمریکا، تحت عنوان Iran and Persian Gulf Report; the Center for Middle East Studies, Dallas, 5 mail 1982، پاریس، ۳۰ آوریل ۱۹۸۲.

۳ - از روزنامه Libération، چاپ پاریس، ۱۲ ژوئیه ۱۹۸۳.

۴ - گزارش مشترک رادیو لوکزامبورگ RTL، ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۴ و روزنامه اسرائیلی Maariv، ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۴.

"اسرائیل تاکنون معادل ۵۰۰ میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته است. این خرید و فروش غالباً توسط اسلحه فروشان بین‌المللی در یونان، قبرس، سوئیس و هلند صورت می‌گیرد".^۱

"اسرائیل کمک‌های نظامی خود را به ایران افزایش داده است. هواپیماهای آواکس آمریکائی مستقر در ریاض هواپیماهای اسرائیلی را ردیابی کرده‌اند که با عبور از فراز لبنان و سوریه به جنوب ترکیه پرواز میکنند و بعد از آن رادار آواکسها را گم میکند. اما رادارهای عراق نشان داده‌اند که هواپیماهای اسرائیلی از آنجا به ایران می‌روند. نتیجه‌گیری من اینست که این "پروازهای روزانه" قطعات یدکی و سایر وسائل نظامی حمل میکنند، زیرا میتوان مطمئن بود که اسرائیل به ایران گل صادر تیکند".^۲

"براساس مدارکی که توسط کارشناسان ما دیده شده و مورد بررسی قرار گرفته است، قسمت اعظم خریدهای تسلیحاتی ایران از اسرائیل توسط فرخ عزیزی بازرگان ایرانی مقیم آتن صورت گرفته است. این مدارک نشان میدهد که عزیزی موشکهای TOW ساخت آمریکا را از اسرائیل در نوامبر ۱۹۸۲ خریده و توسط کشتی به آمستردام و از آنجا به تهران فرستاده است.

در سال ۱۳۶۰ محموله موشکهای Hawk آمریکائی توسط هواپیماهای کره جنوبی نیز به ایران حمل شد و این کار تماماً با اجازه دولت آمریکا صورت گرفت. در مورد یکی از این محموله‌ها به کارشناسان "تایم" گفته شد که شرکت ایتالیائی Augusta که طبق قرارداد با وزارت امور خارجه آمریکا و Bell Helicopter Textron Inc. فعالیت میکند قبلاً همین کار را کرده بود. نمونه‌های متعددی غیر از این دو نیز به خبرنگاران ما ارائه شده است".^۳

"در ملاقاتی که در سال ۱۹۸۱ بین نمایندگان ایران و دلالان اسلحه اسرائیلی در سفارت سوئیس در پاریس انجام شد طرفین در مورد فروش اسلحه و لوازم یدکی و هواپیماهای نظامی به ایران به توافق رسیدند.

۱- از روزنامه آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung، ۱۷ مارس ۱۹۸۴.

۲- هفته‌نامه آمریکائی Time، ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۳.

۳- از همان گزارش.

روز ۱۵ ژوئن، پیر ابرت وزیر خارجه سوئیس اعلام کرد که دستور داده است در باره این گزارش تحقیق شود. سخنگوی وزارت خارجه سوئیس در این زمینه گفت: دولت سوئیس نماینده ایران در اسرائیل است و بهمین دلیل اجازه داد که دیپلماتهای ایران و اسرائیل در روزهای ۸ و ۹ مه ۱۹۸۱ در آپارتمان متعلق به یکی از کارکنان سفارت سوئیس در پاریس با هم ملاقات کنند. قرار بود در این ملاقات در باره عقد یک قرارداد مذاکره شود، و از دولت سوئیس که بعنوان نماینده منافع ایران در اسرائیل دارای مسئولیت هائی است خواسته شده بود تسهیلات لازم را برای ملاقات نمایندگان ایران و اسرائیل فراهم کند، و تصریح شده بود که نمایندگان دو کشور در باره مسائل مربوط به اجرای یک قرارداد معوقه مذاکره خواهند کرد^۱.

"در دنباله افشاگری مجله فرانسوی "کانار آشنه"، سفارت سوئیس در پاریس تلویحاً اقرار کرد که این ملاقاتها در آن سفارت صورت گرفته است"^۲.

"از زمان کنگره وین در سال ۱۸۱۵، سوئیس کشور بیطرفی بوده است. اما همین دولت امروز به بخش خصوصی اجازه داده است هواپیماهای تعلیماتی BC 7 ساخت سوئیس را به ایران و عراق بفروشد. بهانه این است که این هواپیماها مسلح نیستند، اما کارشناسان آمریکائی میگویند طبق دلایل موجود ایران با تعبیه جایگاههای بمب و سیستم کنترل در این هواپیماها آنها را به هواپیماهای جنگی تبدیل میکند"^۳.

"سخنگوی وزارت جنگ سوئیس تأیید کرد که خلبانان نظامی سوئیس در اوایل ماه جاری هواپیماهای تعلیماتی Pilatus P.C. 7 را به ایران برده اند. ایران تاکنون بیش از ۸۰ فروند از این نوع هواپیماها را که میتوانند به بمب افکنهای سبک تبدیل شوند، از سوئیس خریداری کرده است."

۱ - هفته نامه فرانسوی Le Canard enchainé، چاپ پاریس، ۱۳ ژوئن ۱۹۸۴.

۲ - رادیو اتریش، وین، ۱۷ ژوئن ۱۹۸۴.

۳ - Washington Post، ۷ ژوئیه ۱۹۸۴.

ماجرای شگفت انگیز توطئه برای فروش غیرقانونی دو میلیارد و نیم دلار اسلحه به جمهوری اسلامی ایران، که یکی از بزرگترین معامله های تسلیحاتی قرن نامیده شد - و منجمده تحویل هواپیماهای جنگی و موشکهای پیشرفته و تانک و غیره را شامل میشد - میتواندست بهترین انشاگر ماهیت فریبکارانه و ننگین این جمهوری اسلامی از یکطرف، و بی پروائی سوداگران مرگ در کمک به ادامه این جنگ قرون وسطائی از طرف دیگر باشد...

"مقامات آمریکائی اعلام کرده اند که طبق قرآن موجود، دولت اسرائیل در جریان فروش دو و نیم میلیارد دلار اسلحه به ایران قرار داشته است. ساموئل کامینگر دلال بین المللی اسلحه در این باره توضیح داد که منطقی نیست کسی بتواند بدون دخالت دولت چنین مقدار اسلحه ای را بفروش برساند. آبراهام بارام ژنرال اسرائیلی که اکنون به مناسبت دلالی این معامله در بازداشت بسر میبرد دولت اسرائیل را تهدید کرده است که اگر به رهائی او کمک نکند هر چه را که میداند بروز خواهد داد".

"طبق اسنادی که در دست دادستانی آمریکا است، شبکه ای که یک ژنرال بازنشسته اسرائیلی و یک وکیل دعاوی آمریکائی مقیم لندن از جمله هفده نفر اعضای آن هستند، در نظر داشت بزرگترین معامله اسلحه قرن را به ارزش کلی دو و نیم میلیارد دلار با ایران انجام دهد. از جمله این سلاحها ۱۸ هواپیمای اف ۴، ۱۳ هواپیمای اف ۵، ۵ هواپیمای باری سی ۱۳۰ی، بیش از ۲۰ هلیکوپتر و هزاران موشک بود. ژنرال اسرائیلی آبراهام بارام و وکیل آمریکائی ساموئل اوانز نام دارند، و اوانز متهم است که از طریق اسرائیل با سه گروه فروش اسلحه آمریکائی همکاری داشته است. ژنرال آبراهام بارام سابقا فرمانده یک تیپ زرهی ارتش اسرائیل بوده است".

"پنج تن از متهمان قضیه فروش قاچاق اسلحه به ایران از اتباع اسرائیل هستند که گذشته از ژنرال آبراهام بارام که شخص سرشناسی است، یک روحانی اسرائیلی بنام اسحق هبرونی رئیس یک مدرسه مذهبی اورشلیم

۱ - هفته نامه Newsweek، ۲۷ آوریل ۱۹۸۶.

۲ - هفته نامه Time، ۲۷ آوریل ۱۹۸۶.

از زمره آنان است^۱.

”مقامات اداره گمرک آمریکا برای ماجرای فروش اسلحه آمریکایی از طریق اسرائیل نام ”عملیات خروج“ را ابداع کرده اند که اشاره ای است به ”سفر خروج“ تورات و ماجرای قوم بنی اسرائیل^۲.”

”ژنرال آبراهام بارام دلال اصلی معامله غیرقانونی ۲/۵ میلیارد دلاری اسلحه با ایران، یکی از ”قهرمانان“ ارتش اسرائیل است که ۳۰ سال سابقه خدمت نظامی دارد و از سال ۱۹۵۱ در تمامی جنگهای اسرائیل شرکت کرده است. در سال ۱۹۶۷ وی فرمانده نیروی مقدمی بود که راه کانال سوئز را گشود و بر اثر این پیروزی نشان افتخار گرفت. بعد از بازداشت اولین تلفن وی به ژنرال اورئو شیمونی وابسته نظامی سفارت اسرائیل در واشینگتن بود. کمی بعد، وی در مصاحبه با خبرنگار صدای اسرائیل در نیویورک صریحاً گفت که: ما میخواستیم سلاحهای متعلق به دولت اسرائیل را به ایران بفروشیم. برای این منظور دستگاههای دولتی متعددی دست اندرکار بودند و ما مهره هائی در این بازی بیش نیستیم. امیدوارم دولت اسرائیل ما را از این گرفتاری خلاص کند، وگرنه من مجبور خواهم شد همه چیز را رو کنم. و آنوقت دیگر آبروشی برای هیچکس نمیماند“^۳.

”پس از آنکه در اواخر آوریل ۱۹۸۶ ژنرال آبرام افسر ارشد بازنشسته ارتش اسرائیل با یک گروه ۱۷ نفری در رابطه با فروش دو میلیارد و نیم دلار اسلحه از طرف اسرائیل به جمهوری اسلامی ایران در آمریکا بازداشت شدند، هم مقامات جمهوری اسلامی ایران و هم دولت اسرائیل موضوع معامله و ارتباط خود را بنا افراد دستگیر شده تکذیب کردند، اما ژنرال آبرام دولت متبوع خود را تهدید کرد که اگر در حمایت از وی در آمریکا اقدامی نکند وی دست به افشاگریهای خطرناکی خواهد زد، و در نتیجه یک مقام برجسته ارتش اسرائیل با عجله و نگرانی اعتراف کرد که ژنرال بازنشسته از طرف ارتش اسرائیل مجاز بوده است برای فروش

۱ - Washington Post، ۱۴ آوریل ۱۹۸۶.

۲ - U.S. Today، ۲۴ آوریل ۱۹۸۶.

۳ - Shalom Cohen روزنامه نگار اسرائیلی، در Le Matin de Paris، ۲۴ آوریل ۱۹۸۶.

اسلحه با جمهوری اسلامی وارد مذاکره شود، و بعنوان اجازه برای انجام چنین معاملاتی مقامات ارتش اسرائیل نامه ای خطاب به تمام افراد و مقامات ذینفع و علاقمند صادر کرده و در اختیار ژنرال آبرام گذاشته بودند.

مقامات رسمی آمریکا فاش ساختند که ژنرال آبرام در سال ۱۹۸۲ که ارتش اسرائیل جنوب لبنان را اشغال کرد، شماره ۲ ارتش اسرائیل بود. وی در سال ۱۹۸۴ پیش از بازنشستگی رئیس ستاد نیروی دفاعی اسرائیل بود، و پس از بازنشستگی کماکان بعنوان مشاور درجه اول فرماندهی ارتش شمال اسرائیل همکاری داشته است. وی طوسی مصاحبه ای تلفنی که از زندان خود در جزیره برمودا با یک روزنامه چاپ اورشلیم انجام داد، صراحتاً اعلام داشت که سازمانهای دفاعی اسرائیل از عملیات گروهی که او بعنوان مشاور با آنها همکاری میکرده اطلاع گاما داشته اند. همین ژنرال در مصاحبه دیگری که از رادیو اسرائیل نیز پخش شد، علناً گفته است که آنچه ما سعی کردیم بفروشیم ساز و برگ نظامی دولتی بود. وی توضیح داده که اجازه نامه ای با مضای اسحق رابین وزیر دفاع اسرائیل در دست دارد.

یک قسمت از این معامله شامل فروش ۸۰۰ میلیون دلار موشک و هلیکوپتر و تانک و هواپیمای جنگنده بود که از طرف آمریکا به ارتش اسرائیل تحویل شده بود. از همه مهمتر اینکه عاملین اصلی قاچاق برای شناسائی اعضای گروه از سازمان اطلاعاتی "موساد" کمک گرفته اند. مقامات دولتی آمریکا با اتکاء بدین نکات، اظهار میدارند که بدون اطلاع دولت اسرائیل انجام یک چنین معامله ای غیرممکن بوده است، زیرا نمیتوان قبول کرد که مقادیر زیادی ساز و برگ ارتش اسرائیل از جمله تانک و هواپیماهای جنگنده و موشک از زرادخانه اسرائیل به ایران بطور مستقیم و یا غیرمستقیم صادر شود بدون آنکه دولت اسرائیل اطلاع داشته باشد.

بموجب ادعای نامه صادره از دادستانی نیویورک، قرار معامله برای صدور ساز و برگ جنگی به جمهوری اسلامی بشرح زیر بوده است: ۴۶ فروند هواپیمای بمب افکن "اسکای هاک"، ۳۰ دستگاه موشک "اسپاروپرستو" با سیستم هدایت کننده، ۲۰۰ موشک ا.آ.ام با دستگاه

هدایت کننده، ۲۰۰ بمب توریک با دستگاه هدایت کننده، ۶۰۰ موشک چاپارل، ۱۵,۰۰۰ موشک ناو، ۱۲ هواپیمای جنگنده اف ۴ و اف ۵، ۵ هواپیمای حمل و نقل نظامی سی ۱۳۰ هرکولس، روز سه شنبه مأموران پلیس گمرک و دادگستری آمریکا اعلام کردند که این دسته ۱۷ نفری را در حال عقد قرارداد معامله خرید و فروش ۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار اسلحه و صدور آن به ایران در برمودا و نیویورک در آن واحد دستگیر کرده اند. روزنامه واشینگتن پست سردای آنروز در گزارش مبسوطی نوشت که در جریان بازجویی، ژنرال اسرائیلی علنا اقرار کرده است که سازمانهای دولتی اسرائیل از معاملات مورد بحث کاملاً اطلاع داشته اند. به گفته منابع آگاه بیشتر این معاملات بین فروشندگان و دلالها و جمهوری اسلامی در لندن انجام میگردد^۱.

“رادیو اسرائیل اعلام کرد که بغیر از ژنرال آبراهام بسارام، دو قاچاقچی اسلحه دیگر اسرائیلی، بنام زیورایس سرهنگ سابق ارتش اسرائیل و جیل سیلوا در توطئه فروش دو و نیم میلیارد دلار وسایل تسلیحاتی به جمهوری اسلامی ایران شرکت داشته اند. همین رادیو گفت که ژنرال مناخیم مرون مدیر کل پیشین وزارت دفاع اسرائیل طی نوشته ای در روزنامه “معارف” چاپ تل آویو فاش ساخته است که قبلاً اسرائیل مقادیری قطعات یدکی و تجهیزات نظامی به ایران فروخته و در همان هنگام این موضوع را به آمریکا نیز اطلاع داده است. وی گفت که بعضی از انواع تجهیزات ساخت خود اسرائیل نیز بطور غیرمستقیم به ایران صادر شده اند”^۲.

در بازی موش و گربه کارگردانان سیاست جهان با دو کشوری که با دست خویش خودشان را به خاک سیاه نشانده اند، هر روز که میگذرد راز ناشناخته و غالباً غیرمنتظره ای از پرده بیرون میآید که آنچه در زیر میخوانید از تازه ترین آنها است:

“چند هفته پیش یک هیئت نظامی عراق مخفیانه به قاهره رفت و از مقامات مصری خواست با اطلاع دولت اسرائیل برسانند که عراق خواستار

۱- Washington Post، ۲۷ آوریل ۱۹۸۶، Sunday Times، ۲۷ آوریل ۱۹۸۶.

۲- نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، اول مرداد ۱۳۶۵.

آن است که مانند ایران از اسرائیل تجهیزات نظامی دریافت دارد، و نیز مایل است اسرائیل اطلاعاتی در باره نقل و انتقالات نیروهای ایران در اختیارش بگذارد، و در مقابل آماده خواهد بود پس از پایان جنگ خلیج فارس، اسرائیل را به رسمیت بشناسد. اسرائیل با مذاکره در این باره مخالفت کرد، ولی اطلاع داد که حاضر است از طریق یک طرف، ثالث چنین مذاکره ای را انجام دهد. در نتیجه طاهرالقیسی معاون وزارت امور خارجه عراق به نیویورک رفت و در آنجا با بنیامین تنینهاو سفیر اسرائیل در سازمان ملل ملاقات کرد و نوع سلاحهای درخواستی بغداد را به آگاهی او رسانید، و تقاضا کرد که چون اسرائیل بعثت کمکهای نظامی خود به رژیم خمینی اطلاعات مهمی در مورد نقل و انتقالات نیروهای ایران و سلاح های آن و طرحهای عملیاتی و تاکتیکهای جنگیش در اختیار دارد، آنها را به عراق نیز اطلاع دهد^۱.

"ایالات متحده، اسرائیل را برای فروش اسلحه به عراق، بخصوص هواپیماهای شناسایی بی سرنشین موسوم به "دورن" ساخت اسرائیل که به تجهیزات پیشرفته کنترل و ردیابی مجهز است و قادر است مواضع صحرانی ایران را شناسایی کند، زیر فشار گذاشته و از این کشور خواسته است که این هواپیما و سلاحهای مورد نیاز دیگر عراق را بدان بفروشد. بغیر از فروش هواپیماهای "دورن"، این امکان نیز وجود دارد که اسرائیل مجموعه ای از سلاحهای ساخت شوروی را که در جریان جنگهای مصر و لبنان بدست آورده به عراق بفروشد^۲."

"دولت ریگان بی سر و صدا اسرائیل و عراق را به انجام یک معامله تسلیحاتی تشویق میکند. یکی از دلایل این امر، دریافت گزارشهایی است که نشان میدهد اتحاد شوروی از طریق کره شمالی و احتمالاً چکوسلواکی به ارسال اسلحه بیشتری برای رژیم خمینی پرداخته و در مقابل از میزان سلاحهای ارسالی خود به عراق کاسته است^۳."

"آمریکا سعی دارد ظاهراً خود را در مورد جنگ ایران و عراق

۱ - Haaretz، چاپ تل آویو، ۷ مارس ۱۹۸۶.

۲ - Daily Telegraph، ۲۴ مارس ۱۹۸۶.

۳ - Jerusalem Post، چاپ اورشلیم، ۲۱ مارس ۱۹۸۶.

بیطرف نشان دهد، ولی برای اینکه به هدفهای درازمدت خود نسبت به ایران جامه عمل بپوشاند از متحدان خود استفاده میکند، و در این میان اسرائیل در خاورمیانه بعنوان متحد استراتژیک آمریکا از اهمیت خاصی برخوردار است.

اسرائیل و آمریکا برای نقش سیاسی و نظامی ایران بعنوان مخالف عراق اهمیت بزرگائی قائلند، چون این امر موجب میشود که از یکطرف اعراب بتوانند بطور موثر علیه اسرائیل در خاورمیانه وارد میدان شوند و از طرف دیگر درگیری ایران با عراق منجر به شکاف در دنیای اسلام خواهد شد. در ماه مه ۱۹۸۴، آرل شارون وزیر دفاع سابق اسرائیل طی یک سخنرانی در شهر بریجپورت آمریکا صریحا اعتراف کرد که سالهاست دولت اسرائیل با اطلاع و موافقت آمریکا به جمهوری اسلامی ایران اسلحه میدهد تا با یکی از رادیکالترین رژیمهای جهان یعنی عراق مقابله کند. روزنامه نیویورک تایمز در ماه مارس ۱۹۸۲ گزارش کرد که ایران در خلال ۱۸ ماه، سلاحهای بمبلغ صد تا دویست میلیون دلار خریداری کرده که نصف آنرا اسرائیل تدارک و یا تحویل کرده است. در مقابل ایران، از ماه اوت ۱۹۸۲ باینطرف نفت خود را به بهای ۲۵٪ ارزانتر از سایر خریداران در اختیار اسرائیل قرار داده است.

اسرائیل با حمایت مستقیم آمریکا، کمکهای نظامی خود را به ایران سال به سال افزایش داده است. شخصیت های رسمی اسرائیل آشکارا باین امر اعتراف میکنند که یک ارتش نیرومند ایران میتواند در خدمت منافع اسرائیل قرار گیرد^۱.

"به نگاه خیلی نافذ نیاز نیست که در پیش ظاهر غمخوار زمامداران بسیاری کشورها و در پس روی ترش و ابروی در هم رفته آنان، دم نامرئی آنان را در حال گرد و شکستن بشویند دید. در این حال تعجبی ندارد اگر رسانه های همگانی این کشورها گاهی شاخ در جیب خمینی و گاه در جیب صدام حسین میگذارند، زیرا تبلیغات در این کشورها به نحوی نمایان با آونگ سیاست آنها در قبال جنگ دو کشور همسایه و همکیش نوسان میکند. یکروز جمهوری اسلامی آنقدر نیرومند مینماید که دیر انقلاب آن

۱ - رادیوی "صدای آلمان"، ۷ نوامبر ۱۹۸۵.

تنوره کشان دارد از بصره تا بیت المقدس را بکام خود میکشد، روز دیگر لشکریان عراق چندان کار دیده و ورزیده میشوند که نه تنها در برابر قشون جمهوری اسلامی بلکه در برابر هر مهاجم دیگری میتوانند سد سکندر بسازند. این کلک سوار کردها و حقه بازی های تبلیغاتی رسانه های همگانی غربی البته بسیار ماهرانه صورت میگیرد، زیرا ارزشهای اخلاقی در سیاست کشورهای که در بازی بین المللی وزنی دارند مدتهاست جای خالی نشان میدهد. اگر از میان همه حرفهائی که بزرگان این قدرتها در باره این جنگ خانمانسوز گفته اند، قرار باشد فقط یکی را بعنوان نزدیکترین آنها به حقیقت انتخاب کنیم، همان حرف کیسینجر است که گفت: حیف که این جنگ نمیتواند دو بازنده داشته باشد!^۱

"ادامه جنگ ایران و عراق در حال حاضر هم بنفع آمریکا و اسرائیل و هم بنفع شوروی است، که علیرغم مخالفتهای ظاهری خود با این جنگ هیچکدام مایل به متوقف شدن آن نیستند، زیرا هر قدر طرفین در این جنگ ضعیفتر و کوفته تر شوند بنفع آنها است. اگر باید رژیم ملایان ساقط شود، این امر فقط بستگی به جنبش ملی خود مردم ایران دارد. ولی برای این جنبش، تنها داشتن عقاید مخالف رژیم کافی نیست، بایستی این عقاید مخالف، تبدیل به مبارزه و قیام عملی نیز بشوند."^۲

حتی شوم ترین تراژدیها، گاه با مضحکه همراهند. این همان نوع بازی هنر یونانی است که بدان "تراژدی کمیک" نام داده اند، و ترکیب کشتارها و جنایتهای جمهوری اسلامی با گفته ها و نوشته های احمقانه کارگردانان آن نمونه گویائی از همین "جمع اضداد" است، که شاید بارزترین جلوه آن فتوای شرعی جنگ ایران و عراق بعنوان "جنگ اسلام و کفر" باشد. صاحب نظران ایرانی بسیاری تاکنون در این باره اظهار نظر کرده اند که من یکی از تازه ترین آنها را بعنوان نمونه بقیه برایتان نقل میکنم:

۱ - از سرمقاله هفته نامه کیهان، چاپ لندن، "سپیده ای نمیدمد"، اول اسفند ۱۳۶۴.

۲ - Robert Dreyfuss، در سخنرانی برنامه ماهانه "گروه بحث آزاد"، در واشینگتن، ۱۹ مارس ۱۹۸۶.

”همیشه و همه جا گفته اید که جنگ شما با عراق جنگ اسلام و کفر است. اما دلیل این ادعا چیست؟ کدامیک از سران عراق اقرار کرده اند که مسلمان نیستند؟ صدی چند از سربازان اسیر عراقی که هم اکنون در اختیار دارید کافرند؟ آیا روزنامه های عراقی را نمی بینید که مصادران و پدران عراقی در آنها مرگ نابهنگام جگرگوشه های خود را در صحنه های نبرد اعلام میدارند؟ نام اغلب آنها احمد، علی، حسن، قاسم و نظائر اینها است. آیا اینها اسامی کافران است؟

ممکن است بگویند که هیئت دولت عراق و یا شخص صدام (که اتفاقاً نام پدرش حسین است) کافرند. خوب، درینصورت گناه ملت عراق چیست؟ و آیا شما فقط به این بهانه حق دارید صدها هزار نفر جوان مسلمان را به کشتن بدهید؟ چون صدام نیز شما را نامسلمان میدانند، آیا بهتر نیست شما دو نفر با هم بجنگید و حسابهای خصوصی خود را صاف کنید؟ گذشته از صدها هزار کشته و معلول و بیخانمان از هر دو طرف، خسارات مادی این جنگ طبق اظهار رئیس شورای دفاع شما حدود ۲۵۰ میلیارد دلار است، و تازه باید خسارات عراق را هم بر آن اضافه کرد تا دانسته شود خسارات این جنگ برای دولت مسلمان ایران و عراق چه مقدار بوده است؟ میتوانید جواب بدهید که کجای این جنایات بنفع اسلام است؟

شما جوانان بخت برگشت ایرانی را در صحنه های نبرد جمع میکنید و به آنها وعده بهشت میدهید و سپس از یک روضه خوانی به قتلگاه میفرستید. در عراق نیز جوانان شیعه ساکن نجف و کربلا را به طواف مرقد امیرالمؤمنین و سیدالشهدا میبرند و بعد آنها را روانه جبهه ها میکنند. آیا این ها را مسلمانان و برای اسلام میدانید؟^۱

”بارها گفته اید که این جنگ برکت است. راست هم گفته اید، ولی این برکت برای فریب خوردگان ایران و عراق نیست، برای آنهاست که میلیاردها ثروت ملل مظلوم و مسلمان را به جیب خود میریزند و در سایه همین وضع، آنها را بیشتر در جنگال خود نگاه میدارند“^۲.

۱ - امید پارسا، ”نامه سرگشاده به آیت الله خمینی: چرا جنگ شما با عراق جنگ اسلام و کفر است؟“، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۵.
۲ - همانجا.

"هر چند که تبلیغات رسمی این جنگ را جنگ کفر با اسلام یا جنگ اسلام علیه کفر میخواند، ولی در واقع این جنگ جنگ یک کشور وابسته با یک کشور وابسته دیگر است. وابسته از جهت اقتصادی به درآمد نفت از یکسو، وابسته به سلاحهای نظامی تولید شده در کشورهای صنعتی جهان از سوی دیگر. منتها عراق در مقایسه با جمهوری اسلامی ایران از این مزیت برخوردار است که خود را مجبور نکرده است بجای بازار معمولی و متداول اسلحه از بازار سیاه اسلحه فراهم آورد".

* * *

تا بدانند کافر و گبر و یهود
کاندرین صندوق جز لعنت نبود
مولوی

"گاهی میگویند وضع ایران حالا از زمان شاه بدتر است. آخر بی انصافها، این قانون اساسی، این مجلس شورای اسلامی، این شورای نگهبان، این شورای عالی قضائی، این قضاات شرع، این جهاد سازندگی، این سازمان تبلیغات اسلامی، این قاریان قرآن، این حج و کنگره اسلامی، این کاروانهای سوریه، این بنیاد شهید، این بنیاد مستضعفان، این دادگاههای انقلاب، این مجلس خبرگان، این کمیته های انقلاب، این حجاب، این نماز جمعه، این صورتهای نورانی، این صدور اسلام و انقلاب، این صدا و سیما، این سینماها، هیچکدام در زمان شاه نمونه ای داشته است؟"

(احمد آذری قمی، نماینده قم در مجلس شورای اسلامی، در سرمقاله روزنامه "رسالت"، "پاسخ به آنهاست که میگویند وضع در زمان شاه خیلی بهتر بود"، ۱۲ فروردین ۱۳۶۵)

"کارنامه دستگاه دولت جمهوری اسلامی در همه زمینه ها نشان بی لیاقتی، خیانت، سوء استفاده، فساد و پارتی بازی مسئولان است. در مدت شش سال سلطه جمهوری اسلامی، صنایع ایران از نظر تولید به میزان یک پنجم تولید پیش از انقلاب سقوط کرده است. وضع دانشگاهها از این هم اسفبارتر است، زیرا علاوه بر آنکه تعداد استادان نسبت به سال ۱۳۵۷ به ۱/۴ تنزل یافته است، سطح دانش و کیفیت تدریس نیز در این مراکز علمی بسبب سلطه عوامل حزب اللهی عامی و بیسواد به حلی پائین آمده که امروز وضع دانشگاه تهران حتی از دانشگاههای عقب مانده ترین کشورهای افریقائی نیز بدتر است. وقتی که استادان به کلاسها میروند، با افرادی روبرو میشوند که بجای علاقمندی برای آموختن علم، اندازه کفن و سنگ لوح را از استاد فیزیک اتمی سؤال میکنند.

تشکیلات دادگستری در رژیم گذشته نسبتاً پاک و دارای قضات و بازپرسان و کارکنان شریف، متدین و پاکدل بود. اما امروز نه در دادگاهها قانونی رایج است که قاضی پزیمبنای آن رأی دهد و نه پس از شش سال روشن شده که چه کسی واقعاً میتواند صلاحیت قضاوت و وکالت را داشته باشد. در یاره یک موضع واحد در یک شهرستان ۱۲ حکم مختلف صادر میکنند. فلان حجت الاسلام ۲۵ ساله مدعی است که چون مجتهد است حق دارد قانون وضع کند".

"امروز روزنامه های دولتی و رادیو تلویزیون فقط دستگاههای پخش دروغهای تکراری هستند. اگر قول این رسانه ها را قبول کنیم امروز ایران ارزاترین کشور دنیا است. اما واقعیت این است که توده مردم برای خرید یک کیلو گوشت که در سال ۱۳۵۷ سیزده تومان بود امروز ۷۰ تا ۱۵۰ تومان پول میدهند، و قیمت یک آپارتمان دواناقه از ۲۰۰ هزار تومان در سال ۵۷ به ۲ میلیون تومان در سال ۶۴ رسیده است، آنهم در شرایطی که حقوق کارمند و کارگر نه تنها افزایش نداشته بلکه کمتر هم شده است، و تنها چاره ای که دولت پیدا کرده این است که هرگاه با مشکل

۱ - محمود مصطفوی کاشانی، فرزند آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی، نماینده پیشین ایران در دیوان داوری لاهه و کاندیدای تایید شده شورای فقهای نگهبان برای انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۶۴، در نشریه "ما چه میگوئیم؟"، چاپ تهران، امرداد ۱۳۶۴.

کمبود پول روبرو ۱- اسکناس چاپ میکند. در مؤسساتی که پس از انقلاب بهنگ د... اند، نظیر بنیاد مستضعفان، بنیاد علوی و غیره میلیونها تومان پول بیت المال مردم به تاراج رفته است.^۱

”ما میخواستیم با انقلاب خود ارزشها را عوض کنیم، و جهانی دیگر و جامعه‌ای دیگر بسازیم. اما در برزخ انقلاب اوج تهمت، لجاجت، خیانت، جنایت، دناوت، زشتکاری و نفاق را از برخاستگان این ارزشهای نامطلوب منفی پیشین میبینید. در گذشته هزار فامیل وجود داشت. حالا این هزار فامیل در ده فامیل و بیست فامیل و متنها صد فامیل مشخص شده است.“^۲

”انقلاب اسلامی ایران بدلیل خصومتها و خشوتها و استقامجویی و روحیه مارکسیستی خفقان‌آور و انحصارطلبی‌ها و انحرافات و استکبارهای پیدا و نهان، بسیاری از اشتباهات انقلابهای دیگر را تکرار کرده است.“^۳

”پول نفت صرف هر کاری میشود جز برای مردم ایران. برای مردم ایران همانقدر پول خرج میشود که آذوقه تهیه شود. بقیه صرف انعقاد قرارداد تالپوت میشود که جلوی تعطیل کارخانه‌های انگلستان گرفته شود و یا خرید اسلحه که به وسیله دلالتان بین المللی با قیمت چندین برابر گرانتر انجام شود و کارخانجات اسلحه‌سازی بکار خود ادامه دهند و به کارخانه شانه‌سازی تبدیل نشوند.

اول انقلاب گفتند ایران اسلحه نمیخواهد، پول نفت را بدهیم آهن پاره بگیریم؟ ولی حالا این سلاح‌ها برای نابودی ملت ایران و عراق و به نفع اسرائیل لازم است، پس باید خریداری شود. جنگ ایران و عراق به نفع کیست؟ به نفع اسرائیل است، چون ز هر طرف که شود کشته، سود کفار است. از طرف دیگر این سلاح‌ها و کاربرد آنها باید آزمایش شود، در این صورت چه کسی بهتر از مردم ایران و عراق؟ چرا به کمکی که جمهوری اسلامی به آمریکا میکند توجه نکنیم؟ میدانیم که حدود ۲ میلیون افغانسی در ایران هستند و برای تعلیم آنها وسایل لازم است و برای نگهداری آنها

۱- همانجا.

۲- ولی الله زمانی، نماینده مجلس شورای اسلامی، در جلسه علنی مجلس، ۲۲ مرداد ۱۳۶۳.

۳- مهدی بازرگان، در ”نشریه نهضت آزادی ایران“، چاپ تهران، آبان ۱۳۶۲.

باید پول خرج شود. این پولها را از محل درآمد نفت ایران میدهند در حالیکه همین افغانی ها که در پاکستان هستند هزینه اسلحه و نگهداری آنها را آمریکا میدهد.

واقعا این سوال مطرح است که آمریکا دیگر چه میخواهد از این بهتر؟ گمان نمیرود بعدها ورود خارجیان به ایران بی استقبال برگزار شود. مگر نه اینکه گروگانهای آمریکایی را با زیانبارترین شرایط با موافقتنامه الجزایر تحویل دادند؟ چه معامله ای از این بهتر برای آمریکا؟ حال باید پذیرفت که همه از این انقلاب سود بردند جز مردم ایران که قربانی شدند^۱. پتر شولاتور روزنامه نگار آلمانی که اسلام آورده و مدتی از طرفداران پر سر و صدای خمینی بود، در سپتامبر ۱۹۸۴ در بازگشت از سفر به ایران، در مجله معروف "اشترن" نوشت:

"۱۲۰,۰۰۰ اعدام شده و ۳۰۰,۰۰۰ زندانی سیاسی، این حاصل کار پنج ساله حکومت این آیت الله در ایران است، یعنی در زندان بزرگی که در داخلش صدها زندان کوچکتر ساخته شده است"^۲.

"عده ای از نمایندگان مجلس شورای اسلامی کم کم دارند موفقیتهای دوران حکومت شاه را به رخ ما میکشند. خوب، بهتر است آقایان بگویند که این انقلاب اصلاً مملکت را خراب کرده است. آقایان، در این موقع که وضع مملکت بصورت شیشه شکننده درآمده است پیشرفتهای و موفقیتهای دوره شاه را مرتباً به رخ ما نکشید"^۳.

"در رژیم گذشته چون کالا در کشور بعد وفور موجود بود، بعضی مردم ساده اندیش راضی بودند. اما این کار باعث شد که ما از ساختن بنادر، راهها، سدسازی، صنایع برق و گاز و بسیاری از صنعت های مادر غافل بمانیم، تا وقتی که انقلاب شد و سیاست عوض گردید"^۴.

۱ - خواننده ای با "امضای محفوظ" از میسوری آمریکا، در مقاله "سود انقلاب".

تقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۲۹ فروردین ۱۳۶۵.

۲ - هفته نامه Stern، چاپ آلمان فدرال، ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۴.

۳ - هاشمی رفسنجانی، در جلسه معرفی هیئت دولت میرحسین موسوی به مجلس شورای اسلامی، ۱۹ آبان ۱۳۶۴.

۴ - هاشمی رفسنجانی، در دیدار با فرماندهان و مسئولان عقیدتی-سیاسی ژاندارمری جمهوری اسلامی، ۲۶ مهر ۱۳۶۳.

"عده‌ای از همدوره‌های ما در مدرسه فیضیه شب تا صبح دعا میکردند و نماز میخواندند و ذکر میگفتند، حالا اینها نه فقط ضدانقلاب بلکه ضداسلام شده‌اند"^۱.

"از مدتی پیش توهین به حزب الله از طرف ضدانقلاب رواج پیدا کرده است. اگر ما از طریق رعب و وحشت از این کار جلوگیری نکنیم فردا جلوی خود ما را هم در خیابان میگیرند و برایمان شاخ و شانه میکشند. این وضع دارد رشد پیدا میکند، و تنها راه جلوگیری از آن ایجاد رعب و وحشت بیشتر است"^۲.

"فرهنگی که رژیم جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از کلیه وسایل تبلیغاتی خود دم از آن میزند فرهنگی است غیرانسانی. این فرهنگ فرهنگ عزا و غم است. فرهنگ مرگ و نیستی است. فرهنگی است که در آن سرور و شادی برای مردم حرام است و دستیابی به این نوع مواهب جسمی یا روحی موجب عقوبت است. آنچه در لای حکومت جمهوری اسلامی ممنوع نیست مرگ است و بر جنازه مردگان گریستن"^۳.

"در ایران امروز تنها حرفه واقعاً پررونق، حرفه گورکنی است".

"هنگام گشایش گورستان بهشت زهرا در اوایل دهه ۷۰ - قبرستانی که اینک به شهر عظیم مردگان مبدل شده است - مقامات مسئول اعلام داشته بودند که این گورستان تا سال ۲۰۲۰ میلادی پاسخگوی نیازمندیهای شهر تهران خواهد بود. ولی آنها انقلاب اسلامی را با عطش پایان ناپذیرش برای شهیدطلبی پیش‌بینی نکرده بودند. در نتیجه از دو سال پیش بهشت زهرا بکلی اشباع شده و مقامات شهرداری ناگزیر شده‌اند منظم‌ا برای گسترش آن به مناطق مشرف بر این گورستان

۱ - هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه، تهران، ۱۱ دی ۱۳۶۳.

۲ - محسن رضانی فرمانده سپاه پاسداران، در سینه‌از "جوانان حزب الله"، تهران، ۱۸ آبان ۱۳۶۴.

۳ - فریدون تنکابنی، شاعر و نویسنده، در مصاحبه با مجله Iran، چاپ کلن، ۲۰ مهر ۱۳۶۳.

۴ - هفته نامه فرانسوی Paris-Match، پاریس، ۱۰ ژوئن ۱۹۸۳.

جنگ بیندازند^۱.

"کتابها را از چاپخانه ها و کتابفروشیها و کتابخانه ها بیرون میبرند و تبدیل به مقوا میکنند. آثار مربوط به تاریخ ایران را نابود میکنند. شاهد صادقی در مورد این ادعا ویران کردن کتابخانه شهر تبریز است، تا آنجا که حتی نماینده مجلس شورای اسلامی از تبریز توانست در قبال ویرانگری کتابخانه شهر خود خاموش بماند"^۲.

"انقلاب اسلامی بالهای بلند سیاست خارجی ایران را که یکی از موفقترین سیاستهای خارجی جهان بود شکست، و اکنون با این بال شکسته خود هوای بلندپروازی کرده است. این از رژیمی که نخست نیروی دفاعی کشور را از بین برد و سپس آنرا به ماجراجوییهای صدور انقلاب و جنگ کشانید چندان شگفت آور نیست.

سیاست خارجی یک دولت را نمیتوان از سیاست داخلی آن جدا شمرد. در دولتی که هیچ چیز سر جایش وجود ندارد، و معلوم نیست کی چکاره است، آیا میتوان سیاست خارجی در خور اعتماد و اتکانی داشت؟ تصمیم های مهم سیاست خارجی در جمهوری اسلامی در کجا گرفته میشود؟ در مجلس؟ در دولت؟ در وزارت خارجه؟ در بیت آیت الله منتظری؟ یا در بیت امام؟ در رژیمی که رهبر کبیر آن نداند که کشوری بنام ایالات متحده آمریکا تازه دوست سال است که بنیاد گذارده شده است، و مخبر کمیسیون سیاست خارجی آن نداند که از عمر سوسیالیسم فرانسه قرنهای میگذرد، رویکرد به مسائل سیاست خارجی چگونه خواهد بود؟

اگر در چنین شرایطی، رئیس جمهوری یا رئیس مجلس یا هر مقام دیگری را در این رژیم به دیدار میخوانند و به استقبال آنها میروند، نه از آنرو است که به خود آنها اهمیتی داده میشود. اهمیت از آن کشوری بنام ایران است که در اثر یک حادثه شوم بنام انقلاب اسلامی، به دست زیارتنامه خوانها و دعاویوها افتاده است"^۳.

۱ - Jean Gras مفسر فرانسوی در گزارش "ایران در چنگال جنگ"، نقل از روزنامه Le Monde، ۱۶ مه ۱۹۸۵.

۲ - فریدون تنکابنی، در همان مصاحبه.

۳ - از سرمقاله هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۶ دی ۱۳۶۴.

"در هفتمین سالگرد روی کار آمدن جمهوری اسلامی، بجز خمینی و شماری از آخوندهائی که در بهمن ماه ۱۳۵۷ بر موج انقلاب نشنند، از هیچکدام از چهره های سرشناس انقلاب اثری نمانده است. شماری که بحق فرزندان انقلاب نام گرفته بودند توسط انقلاب بلعیده شدند. به گفته ای تمام کسانی که از سال ۱۳۴۲ بعد در شکل گرفتن مخالفت های ضد شاه در همکاری با خمینی شرکت داشتند و از ماجراهای پس پرده آگاه بودند یکی پس از دیگری کشته شدند. بهشتی با بیش از ۷۲ تن در انفجار حزب جمهوری اسلامی قطعه قطعه شد. جنازه رجائی و باهنر را فقط از روی دندانهایشان شناختند. طالقانی با مرگ مرموز خاموش شد، چمران در جبهه با تیر غیب از پای در آمد. قطب زاده اعدام شد. مطهری، قره نی، مفتاح، قدوسی، هاشمی نژاد، دستغیب، صدوقی، اشرفی اصفهانی و... و... با گلوله فرزندان خود انقلاب از پای درافتادند. صاعقه نابهنگام در هوای صاف هواپیمای سرلشکر فلاحی، کلاهدوزان، سرهنگ فکوری و سرهنگ نامجو را بزمین کوبید.

از آنها که هنوز زنده مانده اند، جمعی طعم زندان انقلاب را میچشند، شماری نظام دموکراتیک خلقی در خارج از کشور بر پا کرده اند. یکی هم هنوز خود را رئیس جمهوری منتخب مردم در "ورسای" میخواند. دسته ای پشیمان از قماری که در بهمن ۱۳۵۷ بدان دست زدند، سیاست را رها کرده و به کاسبی پرداخته اند. یکی دو نفر هم مثل مهدی بازرگان و یزدی خسرال دنیا والاخره شدن خویش را پذیرفته اند."

"جمهوری اسلامی اساسا برای این جهان نیست. هدف نهائی آن مرگ و جهان دیگر است و این اشکال بنیادی دیگر مذهب رزمجو است: قدری بودن و مرگ پرستی و شهیدپروری، بی اهمیت دانستن جهان گذران و همه توجه را به آخرت بستن. جهان بینی اسلامی، چنانکه در ایران شناخته شده است، برای جان انسان و فردیت و بهروزی او ارزشی نمی شناسد. انسان مصرف کردنی ترین چیزهاست. آزادی و اراده او قدری ندارد، چنانکه رأی اکثریت به چیزی گرفته نمی شود. حق با انسانها نیست. الوهیت را چنان بکار می برند که جانی برای انسانیت نیست. با چنین جهان بینی، آسان

می توان مردم را پیوسته به کشتن و روانه گورستان کردن بشارت داد. آن "قاضی شرع" که بی تحقیق حکم به کشتن می دهد و استدلالش آنست که محکوم اگر گنهکار بوده بعثی نیست و اگر بیگناه بوده به بهشت می رود در واقع نتیجه منطقی را از یک دستگاه فکری می گیرد که فرد بشری در آن جایی ندارد و باید زندگیش را در این جهان گوسفندوار به تقلید و اطاعت بگذراند^۱.

"جمهوری اسلامی قمار خطرناکی با اسلام کرده و باخته است. اگر حکومت حق آخوند است و آخوند ثابت کرده است قادر به حکومت نیست پس فلسفه سیاسی او بی اعتبار است. ملایان حاکم اسلام را به آزمایشی کشانده اند که بخت برد نداشته است.

آن اکثریت از ایرانیان که بطور فعال یا غیرفعال به موج انقلابی پیوسته اند اکنون پشیمان و سرگشته اند. آنها خود را فریب خورده می دانند و حق دارند، چون نتایج انقلاب را نمی خواسته اند. اما این خودشان بودند که خود را فریب دادند. رهبران انقلاب جز چند دروغ تاکتیکی نگفتند. در سرسپردگی شان به اسلامی که خودشان تعبیر کرده بودند و در چگونگی آن اسلام جای تردید و ابهام نبود.

طبقه متوسطی که به نقش رهبری خود پشت پا زد و رهبری ملاهای بی فرهنگ و شاگرد حجره های بازار و اویاش محلات را پذیرفت و امروز برای زنده ماندن و نفس کشیدن نمی جنگد از ورطه میان نیات خود و نتایجی که بدست آورده گیج شده است^۲.

"قدرت انقلاب ایران از نظر کارگردانان آن در مقدار نیروئی بود که آتشفشان انقلاب آزاد کرده بود، و این راست است که آتشفشان یا زمین لرزه یا هر نیروی طبیعی دیگری دارای قدرت تخریبی کمایش بزرگی هستند که میتوان نیروی تخریبی انقلاب را با آن مقایسه کرد. اما محتوای اجتماعی یک انقلاب را نه این قدرت تخریبی، بلکه ظرفیت سازنده آن تعیین میکند. انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب ویرانگر بود، و هفت سال است که از فرط فوران نیروئی که در آن ذخیره شده بود دیگر

۱ - داریوش همایون، در کتاب "دیروز و فردا"، چاپ واشینگتن، ۱۹۸۱، ص ۹۹.

چیزی برای تخریب ندارد. دیگر هدفی نیز برای تخریب نمانده است^۱.
"جامعه ایران بهمان اندازه که غول تنوره کش انقلاب را جدی گرفت
و از آن تأثیر پذیرفت، گورزاد سازندگی را بچشم بی اعتنائی نگریست و
تقریباً هیچ تأثیری از آن نپذیرفت^۲."

"دو هزار و پانصد سال ما استبداد داشتیم. راستش را بخواهید این
استبداد که ما دانا به او لعنت میکردیم و فحش میدادیم اینقدرها هم چیز
بدی نبود. تضمین زندگی ما را کرده بود. زندگی مردم یعنی نان و آبشان
را، امنیتشان را، مدرسه شان را، بیمارستان و احتیاج و حفاظتشان را و
حفظ مرزهایشان را بعهده میگرفت. این معنی استبداد است... تعجب
نکنید اگر من عرض میکنم که اگر شاه میگفت من میخواهم شما را به
تمدن بزرگ برسانم این حقیقت بود. این باعباری از روی حسن نیت بود.
شاه واقعا دلش میخواست ملت ایران یکی از بزرگترین قدرتهای جهانی شود
و تمدنی پیشرفته داشته باشد. حتی گفته بود ملت ایران را علیرغم میل
خودش، یعنی به زور هم که شده به تمدن بزرگ خواهم رساند. در عوض
دولت موقت حتی نتوانست مأموریت اصلی خودش را که تشکیل مجلس
مؤسسان بود انجام دهد، چون آیت الله از بالای سر دولت زیر قول خود زد
و گفت: من ولی امرم، یک روز گفتم مؤسسان، امروز میگویم خبرگان، به
کسی هم ربطی ندارد^۳."

* * *

کیست که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، از این
دیوان بکشد، تا ناخوشیها را براندازد، تا مرگ را
براندازد، تا پستیاری را براندازد، تا دروغزنان را
براندازد، ستم پیشگان را براندازد، ناپاک نوادان را

۱ - نادر کوشان، در مقاله "آخرین تیر ترکش"، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۷
آذر ۱۳۶۴.

۲ - همانجا.

۳ - مهدی بازرگان، سخنرانی در استادیوم ورزشی تبریز، نقل از سرمقاله هفته نامه
کیهان، چاپ لندن، "چه کسانی از آتش پیاران انقلاب اسلامی باقی مانده اند؟"، ۱۷
بهمن ۱۳۶۴.

براندازد، ازدها نژادان را براندازد، گرگ نژادان را
براندازد، ستمکار نژادان را براندازد، تا تب را
براندازد، آشوب را براندازد، بدچشم را براندازد،
دروغزن ترین دروغزنان را براندازد، بدکار ترین
بدکارگان را براندازد...

کیست که هزار بار هزار، ده هزار بار ده هزار، از این
دیزادگان را بکشد، تا راه را برای سرنگونی اهریمن
نابکار، فریبنده ترین همه دیوان و پلیدترین همه
ناباکان، هموار سازد...

یشتها، اردیبهشت یشت، بندهای ۷ تا ۱۳

در سالهای اخیر، بسیار روزنامه نگاران یا پژوهشگران یا افراد
مختلف خارجی و ایرانی کوشیده اند تا چهره ای هرچه واقعی تر از جمهوری
ولایت فقیه را برای آنها تکیه در بیرون از قلمرو این جمهوری بسر میبرند
ترسیم کنند. برخی در این راه بیشتر و برخی کمتر توفیق یافته اند، کسانی
نیز اصلاً توفیقی نیافته اند.

ولی تعجب نکنید اگر بشنوید که اصیلترین تصویر این حکومت
صدر اسلامی، تصویری است که اجزاء مختلف آن در فرصتهای گوناگون
توسط خود رهبر کبیر انقلاب - که طبعاً بیشتر از هر کس دیگر با جزئیات
و کلیات نظم ولایت فقیه آشنا است - ترسیم شده است. بدین جهت بجای
هر نقل قول دیگری، توصیف دقیق این حکومتی را که دستاورد انقلابی
شکوهمند است، به خود او واگذار میکنم:

"حکومت فاشیستی نفسهای ملت را در سینه ها خفه کرده،
گورستانها از قبور فرزندان مملکت پر شده. میخواستند ایران را به ویرانه
و قبرستان تبدیل کنند. از چهره های کریم اینها پرده برداشته شده
است".^۱

"آیا حق این ملت این است که در تهران یک قبرستان شهید برای ما
درست بکنند و در جاهای دیگر هم همینطور؟ این آدم مملکت ما را خراب

کرد و قبرستانهای ما را آباد. الان تمام اقتصاد ما خراب و درهم ریخته است. فرهنگ ما یک فرهنگ عقب مانده است. نیروهای انسانی ما از بین رفته است^۱.

"مردم از تمام مظاهر حیاتی محروم شده و بحال عقب ماندگی تگه داشته شده اند. نظام موجود رشد را به همه ابعادش از ملت سلب کرده و جواب مردم که احقاق حق خود را میخواهند با مسلسل داده میشود. کشتارهایی که در این ماهها در ایران رخ داده روی تاریخ را سیاه کرده است. ایران اکنون مبدل به قبرستان شده است^۲."

"مملکت ما امروز بشکل ویرانه ای درآمده. تا این مملکت دویساره برگردد، مدتها باید مردم خون دل بخورند، جوانهای ما باید زحمت بکشند، متخصصین ما باید ذلت بکشند تا این مملکت را از این آشفتگی بیرون بیاورند^۳."

"زراعت ما بکلی از بین رفت، برای اینکه ما محتاج باشیم در اینکه گندم از آمریکا بیاوریم، برنج از او بیاوریم، تخم مرغ از او بیاوریم، یا از اسرائیل که دست نشانده او است وارد کنیم^۴."

"این نفت که باید بنفع ملت صرف شود، این نفت را می دهند و اسلحه میگیرند. این خیانت است که نفت را بدهیم و اسلحه بگیریم^۵."

"اعتراض این آقایان این است که مردم ایران چرا فریاد میزنند؟ باید توسری بخورند و فریاد نزنند، زیرا اگر حرف مخالف بزنند کشته میشوند. آیا این صحیح است که یک ملتی خیانت ببیند، سلب آزادی ببیند، اختناقها را ببیند، و اگر صدایش در آمد او را بکشند؟ مردم فریاد میزنند چرا میکشید اولادهای ما را؟ چرا به خانه های ما حمله میکنید؟ آیا این حرف غیرمنطقی است؟^۶"

"نقشه این است که ما را عقب مانده نگهدارند، بهمین حال که

۱- سخنرانی در گورستان بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۲- پیام ضبط شده در نوار برای مردم ایران، نوفل لوشاتو، ۲۵ مهر ۱۳۵۷.

۳- پیام از نوفل لوشاتو، ۲۵ آذر ۱۳۵۷.

۴- از سخنرانی در بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۵- در دیدار با هیئت روزنامه نگاران کویتی، ۶ اسفند ۱۳۵۷.

۶- در دیدار با گروهی از دانشجویان ایرانی اروپا، نوفل لوشاتو، ۲۵ آذر ۱۳۵۷.

هستیم و زندگی نکبت باری که داریم نگه دارند تا بتوانند از سرمایه های ما، از مخازن زیرزمینی و منابع انسانی ما استفاده کنند. میخواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم تا آنان زندگی مرفه خود را داشته باشند^۱.

"نفت ما را دادند و اسلحه گرفتند. اگر چند سال دیگر خدا نخواست این مرد عمر کرده بود مخازن نفت ما را تمام کرده بود"^۲.
"اگر آنوقت آدم میکشند و غارت میکردند، حالا هم آدم میکشند و غارت میکنند. بساط همان بساط است، فقط تغییر اسم داده است"^۳.

"حالا اجانب مهره دیگرشان را به صحنه آورده اند. ایشان از این مهره ها فراوان دارند که سالها با ماسک فریبنده در خدمت هستند، و وقتی که لازم بشود آنها را مورد تأیید قرار میدهند و به صحنه می آورند"^۴.

"شرق و غرب و قدرتهای وابسته بر آنها هرگز از توافق در مورد سرکوبی کشورهای جهان سوم و بخصوص کشورهای شروتمند اسلامی خودداری نکرده اند و نخواهند کرد. در گذشته رهبران این توطئه ها انگلستان و فرانسه بودند و حالا آمریکا و شوروی هستند، که برای رسیدن به هدفهای شوم خود کودتا (و انقلاب) راه میاندازند و رژیم ها را سرنگون میکنند و دولتهای مطلوب خود را روی کار می آورند، زیرا بحث آنها بر سر شریک شدن در غارت کشورهای جهان سوم است"^۵.

آنچه تا اینجا از گفته های رهبر انقلاب و ولی فقیه نقل شد، نیازی به هیچ توضیح یا تعدیل نداشت. ولی در مورد خاص که ذیلا نقل میشود، این تذکر کوتاه ضروری است که باید در آن کلمه "اسلام" را بجای کلمه

۱- در کتاب ولایت فقیه، ص ۱۴.

۲- سخنرانی در گورستان بهشت زهرا، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۳- در مصاحبه مطبوعاتی، نوفل لوشاتو، ۹ بهمن ۱۳۵۷.

۴- پیام به مردم ایران، پیش از عزیمت به تهران، ۱۰ بهمن ۱۳۵۷.

۵- پیام به زائران بیت الله الحرام بمناسبت مراسم حج سال ۱۴۰۵ هجری، که روز ۴ شهریور ۱۳۶۴ توسط نماینده حجاج ایرانی در مکه قرائت شد.

”ایران“ بگذارید:

”ایشان میگویند که اگر ایشان نباشند ایران نیست. همانقدر که ایشان سرشان را زمین بگذارند آن روزی که بالاخره ایشان خواهند مرد (هر چه زودتر!) آن روز به فرمایش ایشان دیگر ایرانی در کار نیست. بالاخره پس ایران از دست ما رفته است، چون کسی که ایران را نگه داشته ایشان هست و وقتی ایشان نباشد ایران دیگر نیست. تثبیت دومشان هم این بود که پناه به سرنیزه بزدند. الان در پناهگاه ایشان دارند: یکی چماق است، چماق اشرار با آنهایی که اجیر کرده اند، پول میدهند یک اشراری را اجیر میکنند و با چماق بجان مردم میاندازند. یکی هم سرنیزه است، با آن به جان اشخاصی که در خیابان عبور میکنند میزنند“^۱.

و تئیکه سخنان ولی فقیه در باره ”حال“ این چنین جامع و صائب باشد، میتوان احتمال داد که اظهار نظرهای او در باره ”آینده“ نیز بهمین اندازه صائب خواهد بود، زیرا که اصولاً رهبر کبیر نمیتواند سخنی نسنجیده بگوید. و بناچار در تحقق پیش یستی او نیز نیباید ابراز تردید کرد: ”از چیزهایی که موجب انفجار میشود زیادی ظلم و زیادی اختناق است. وقتی که اختناق زیاد شد از او انفجار ایجاد میشود. بدنبال اختناق طولانی دائماً عقده ها زیاد میشود، و منتظرند که یک صدائی درآید و دنبالش بروند“^۲.

* * *

برای حسن ختام، و در عین حال بمنظور تبرک و تیمن، بیمناسبت نیست که این فصل از کتاب را با نقل برگزیده ای کوتاه از حدیث مفصلی که علامه محمدباقر مجلسی در کتاب معروف و مستطاب ”بحارالانوار“ از قول حضرت امام محمدباقر در باره علام ظهور حضرت مهدی آورده است، پایان دهم:

”... و مقدمات خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه بسیار

۱- پیام از نوفل لوشاتو، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، اول شهریور ۱۳۶۴.

۲- مصاحبه با مجله ”المستقبل“، چاپ پاریس، ۶ نوامبر ۱۹۷۸.

است. و از آن جمله است قتل و فتنه فراوان در طائفه عجم، و خروج عرب بر شاه عجم، و استیلای ایشان بر شهرها، و خرابی و فتنه بسیار به قتل عام در ری و طوس... و درین زمان است که دجال علیه اللعنه خروج کند، و محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کند که به متابعت آن بدسگال شتابند خلقی بی پایان، حتی آنان که دانند او ساحر است و باطل است. و در باره محل خروج او احادیث مختلفه نقل شده، که به اصح روایات این مکان شهری از عراق است... و آن ملعون یک چشم دارد پر خون. و عجائب بسیار نماید. و آن می‌شوم چون خروج کند نمره ای زند که صدایش به هزار فرسخ برسد، و گوید: بیائید نزد من ای دوستان، که من خدای شمایم. پس خلایق بسوی او روند و ابلیس و شیاطین متمرده جملگی بصورت او خود را نمایند... و گمراه کند مردم را به اشد گمراهی... و اکثر لشکر او صاحبان کلاه سبز باشند. و به اندک زمان بگذرد بر تمامی بلاد سوار بر الاغ تیزرو که هر گامش به حدیث علوی ثلث فرسخ است. و به هر ولایت که گذارش افتد زلزله به کوه و دشت پدید آید، تا آنکه قائم آل محمد صلی الله علیه سه ساعت از روز گذشته یوم جمعه او را بکشد و بند از بندش جدا کند^۲.

... و امر دجال این است که وجودی امتحانی است از جانب خداوند برای آزمایش بندگانش، تا آنکس که راه باطل پیش گرفته یا به راه حقیقت می‌رود امتحان خود را بدهد. چنانکه قوم موسی بوسیله گوساله سامری امتحان شدند، جمعی گمراه گشتند و گروهی ایمان خود را نگاه داشتند^۳.

* * *

اجازه دهید نتیجه گیری نهائی از همه آنچه را که در صفحات

۱ - تصادف جالبی است که این رقم درست معادل فاصله جغرافیائی "بی بی سی" لندن با تهران است.

۲ - "بحار الانوار" علامه محمد باقر مجلسی، جلد سیزدهم، در علائم ظهور خلاصه کائنات. نقل از "مخزن العوارف و مجمع المعارف"، عین چهارم، جنول سوم.

۳ - ابن اثیر جزیری، در کتاب "النهایه فی غریب الحدیث" در تفسیر روایت دجال.

گذشته این کتاب در باره "انقلاب شکوهمند" سال ۱۳۵۷ ایران گفته شد، به این سخن شیوا و مثل همیشه "سهل و ممتنع" شیرازی محمول کنم که:

خرما نتوان خورد ازین خار که کشتیم دیبا نتوان کرد ازین پشم که رشتیم،
بر لوح معاصی، خط عنری نکشیدیم پهلوی کبائر، حسناتی ننوشتیم!
باشد که عنایت برسد، ورنه میندار با این عمل دوزخیان، گاهل بهشتیم!

کتاب دوم

... و آنچه در بیرون
خانه گذشت

تقسیم دنیا به دو اردوگاه آدمهای درجه یک و آدمهای درجه دو، تقریباً درست پانصد سال پیش، یعنی از همانوقت که اروپا برای دست اندازی به تمام سرزمینهای غیراروپائی جهان "شوشکه کشی" را شروع کرد آغاز شد. البته در این شوشکه کشی حتی باروتی هم که تنها عامل پیروزی توپهای آنها در پیکارهای مستمراتی بود کشف خودشان نبود، از چینی ها دزدیده شده بود.

موجودیت "باشگاه بزرگان"، با ثبت اساننامه باشگاه در دفتر اسناد رسمی حضرت پاپ اعظم رسمیت یافت. در سالهای نخست پاپ آلساندروی ششم و بعد از او پاپ کلمنتوی هفتم، پس از مدتی خلوت کردن با حضرت مسیح، منشورهائی صادر کردند که بموجب آن هر کشوری از "فرزندان عزیز کلیسا" که سرزمین تازه ای را در خارج از جهان مسیحیت کشف کند یا بتصرف در آورد، "تاابدالابد" (Aeternum Regis) مالک شرعی آن خواهد بود، و در همین منشورها قید شده بود که کلیسا در بهره گیری از اهالی این سرزمینها بصورت غنائم جنگی اشکالی نمیبیند. در اساننامه باشگاه هیچ شرطی در مورد صلاحیت اخلاقی این مالکان شرعی و داشتن گواهی نامه عدم سوء سابقه از جانب آنان تعیین نشده بود. در واقع این اساننامه چیزی شبیه به مقررات مسابقه ورودی دانشگاه فنی امام جعفر صادق در تهران بود که برای قبولی در کنکور آن، سابقه تحصیلات فنی دبیرستانی ضرورت ندارد، فقط دانستن اصول شرعیات لازم است.

طبعاً صدور این منشورهای خداپسندانه خیال اولیای محترم این کشورهای فرزند کلیسا را خیلی راحت تر کرد، زیرا هیچکدام از این مسیحیان دوآتشه حاضر به "حرام خوری" نبودند. و با این همه، کار آنها از همان اول جنبه حرام خوری داشت، زیرا که ظاهراً یا حضرات پاپ های اعظم نمیدانستند، یا میدانستند و بروی خودشان نمی آوردند، که اصولاً آنها حق دریافت چنین وکالتنامه بلاعزلی را از جانب عیسی مسیح نداشته اند. بدین دلیل ساده که هیچکدام از این سرزمینها بیصاحب نبودند و مالکان واقعی

آنها درست پانصد سال پیش از آن در مهمترین کتاب حدیث شیعیه معرفی شده بودند، آنجا که "اصول کافی" به روایت بسیار معتبر، از حضرت امام محمد باقر نقل کرده بود که "ما در کتاب علی علیه السلام، که آنرا پیغمبر صلی الله علیه وآله املا فرموده است، و کسی غیر از ما آنرا ندیده است، دیده ایم که کل زمین متعلق به خدا است، و خدا آنرا به خاندان ما واگذار فرموده است، و ما بنیم پرهیزکاران، و همه زمین از آن ما است".^۱

و در تأیید این روایت، در جای دیگر همین کتاب، این بار از زبان حضرت امام جعفر صادق نقل شده بود که: "نهر سینحان و نهر جیحان از آن ما است، و نهر شاش (شوش) نیز از آن ما است، و مهران که نهر هند است، و نیل به مصر و دجله و فرات، و غیر از آنها هر آنچه آب دهد و هر آنچه آب خورده، از آن ما است، و دریائی که خشکی ها را در میان گرفته است با همه خشکیهایش از آن ما است و دشمن علیه اللعنه ما را از آن بهره ای نیست مگر آنکه آنرا به زور و ناحق گیرد".^۲

بهرحال، این "سریازان مسیح" خود را بموجب منشور حضرت پاپ اعظم مالکان شرعی این سرزمین و ساکنان آن دانستند، و حاصل تقسیم این مالکیت، بزرگترین قتل عام تاریخی در کارنامه تاریخ جهان استعمار بود.

گزارشهایی که در این باره از مراجع عالیترتبه خود دولت اسپانیا در آرشیوهای این کشور در دست است، در حدی باورنکردنی وحشتناک است. هنگامیکه ماجراجویان اسپانیائی قدم به قاره نو گذاشتند، این قاره یکی از پرجمعیت ترین مناطق جهان بود، که طبق نوشته "لامس کاساس" اسقف اسپانیائی - که خودش اداره امور مذهبی سرزمینهای مکشوفه را عهده دار بود - دست کم یکصد میلیون نفر جمعیت داشت. همین اسقف، در کتاب معروفش بنام "گزارش کوتاهی در باره نابودی بومیان" که متن اصلی آن در سال ۱۵۵۲ انتشار یافت و بعد از آن به بسیاری از زبانهای دیگر اروپائی ترجمه شد، نوشت که تنها در عرض چند ده سال، نزدیک به یکصد

۱ - ثقة الاسلام ابن جعفر محمدبن یعقوب کلینی، در "اصول کافی"، کتاب الحججه، باب "ان الارض كلها للامام عليه السلام"، جلد دوم، ص ۲۶۶ تا ۲۷۲.
۲ - همانجا.

میلیون نفر مردم این قاره بدست فاتحان اسپانیایی، بطور مستقیم یا غیرمستقیم نابود شدند، و من باب نمونه متذکر شد: "جزیره ای که من شخصاً در آن بسر میبرد، در سال ۱۴۹۲ بر مبنای سرشماری دولتی ۲,۵۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت داشت، و حالا (در سال ۱۵۵۲) حتی یک نفر از این عده باقی نمانده است".

اسناد موجود در آرشیوهای محلی قرن شانزدهم مربوط به دو هزار شهر و دهکده بومی منطقه کارائیب که در آنها دقیقاً تعداد افراد هر خانواده و وضع خانوادگی آنها مشخص شده است تأیید میکنند که جمعیت این منطقه به تنهایی پیش از ورود جهانگشیان اسپانیایی ۲۵ میلیون نفر بوده است. این رقم در سال ۱۵۳۲ به ۱۶/۸ میلیون نفر رسید، و در سال ۱۵۸۵ به ۱/۹ میلیون نفر کاهش یافت. آنچه این فاجعه را باعث شد، گذشته از قتل عامها و کشتارهای بیایی بومیان توسط فاتحین، کارهای بدنی طاقت فرسا و بیماریهای گوناگونی بود که سوغات تازه واردان بود و تا آزمان بومیان با آنها آشنائی نداشتند.

"بسیاری از بومیان جزائر آنتیل پیش از آنکه بدست اربابان تازه وارد خود محکوم به مرگ تدریجی شوند، بچه هایشان را میکشیدند و بعد خودکشی میکردند. مورخ اسپانیایی معروفی در آن زمان در این باره نوشته است: بسیاری از بومیان خودشان را با زهر کشتند، و خیلی های دیگر خود را بدار آویختند".

در سال ۱۵۱۱، کشیش بنام آتونیو موته سینیو در کلیسای سن دومینیگ اظهار داشت: "شما با سنگدلی وصف ناپذیر خود نسبت به این بیگناهان مرتکب گناهی کبیره میشوید، آخر مگر اینها آدم نیستند؟" ولی در جلسه عالی کلیسا که در حضور کارل پنجم امپراتور اسپانیا و اتریش در سال ۱۵۱۹ در مادرید تشکیل شد، کودو اسکف کلمبیا در پاسخ این اعتراض فتوا داد که "خیر، این بومیان آدمهایی از درجه پائین هستند که اساساً برده آفریده شده اند". و پیرو مباحثاتی که در این زمینه درگرفت،

۱ - Las Casas در کتاب Brevísima Relación de la destrucción de las Indias، چاپ مادرید، ۱۵۵۳.

۲ - Gonzalo Fernandez de Oviedo در کتاب Historia general y natural de las Indias، چاپ مادرید، ۱۹۵۹، ص ۲۶.

۱۱- سرانجام پاپ پائولوس سوم در منشوری صادر کرد که در آن گفته شده بود: "بعد از تحقیقاتی که به امر ما انجام شد، معلوم شد که اینها نیز میتوانند کمابیش روح داشته باشند و آدم محسوب شوند".^۱

نامه ای از "شورای عالی سلطنت"، در بایگاسی اسکواریال وجود دارد که در آن، در پاسخ "لاس کاساس" کشیش اسپانیایی که به بیرحمی های فاتحان اسپانیایی در مورد بومیان از نظر مذهبی اعتراض کرده بود، نوشت: "پدر روحانی، از این بابت زیاد نگران نباشید. تحقیقات دقیق ما مسلم کرده است که این آدمها اصولاً ظرفیت درک برکات خداوند ما عیسی مسیح را ندارند، و نابودیشان لطمه ای به عالم مسیحیت نمیزند".^۲

در برابر این مرگ دسته جمعی بومیان، مبلغین کلیسا که همراه "سربازان عیسی مسیح" از اسپانیا بدین سرزمین ها آمده بودند، فیلسوفانه اعلام داشتند که کسی را بر مشیت های پنهان الهی آگاهی نیست، و فقط باید دعا کرد که خداوند این گمراهان را که توفیق درک جلال "خداوند ما عیسی مسیح" را نیافته اند، مشمول رحمت بخود فرماید: "فاتحان اسپانیایی، بعنوان کلیدداران تمدن مسیحی احتمالاً وظیفه مهم خود را این قرار داده بودند که این گمراهان جهان نور را بجانب عیسی مسیح هدایت کنند، ولی خیلی زود با توجه بمشکلات این کار - که ممکن بود آنها را از وظیفه اصلی جمع آوری طلا باز دارد - ترجیح دادند آنها را دسته جمعی بدنای دیگر بفرستند تا در آنجا خداوند و عیسی مسیح خودشان این کار را انجام دهند".^۳

تذکر این نکته بيمورد نیست که در حال حاضر، از همه آن ۱۰۰ میلیون نفر ساکنان تمدن مکزیک و پرو و آمریکای مرکزی که تمدنهای درخشان و کهنشان بدست "پرچمداران مسیحیت" عصر استعمار و نیاکانان بزرگوار پرچمداران کنونی حقوق بشر از صفحه روزگار برانداخته شد، تنها ۲/۵ میلیون نفر در هر یک از دو کشور باقی مانده اند که آنها نیز عموماً

۱ - François de Fontette در کتاب Le Racisme، چاپ پاریس، ۱۹۷۵، ص ۳۶.

۲ - Lewis Hanke در کتاب Colonisation، چاپ نیویورک، ۱۹۶۷، ص ۲ و ۳.

۳ - G.A. Otero در کتاب Vida social en el coloniaje، چاپ لاپاز، ۱۹۵۸، ص ۱۴۹.

در شرایطی بسیار نامطلوب زندگی میکنند.

ولی اگر این فلکزده‌ها بتشخیص شورای عالی کلیسا روح درست و حسابی نداشتند و در آدم بودنشان نیز حرف بود، در موقع مالیات دادن همه آنها آدمهائی تمام عیار بحساب می‌آمدند، درست مانند "ضعیفه‌های" جمهوری اسلامی ما، که در وقت شهادت دادن نصف مرد حساب میشوند، ولی موقع رأی گیری بنفع جمهوری اسلامی هرکدام یک رأی کامل دارند.

بر مبنای چنین منطقی بود که در سال ۱۵۰۸ بموجب منشور دیگری از پاپ اعظم، کلیه مالیاتهای وصولی از این "زاد و ولدهای کفر" واگذار شد که تا ظهور عیسی مسیح در روی زمین متعلق به خاندان او باشد.^۱ در همان وقت در قلمرو آخوندی عصر صفوی نیز قانون ابدالابادی بر این استوار بود که کلیه وجوه شرعی و بریات و سهم امام، تا وقت ظهور حضرت امام عصر ملک انحصاری آخوند خواهد بود.

"در سال ۱۵۸۱، فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا بموجب فرمانی که هنوز اصل آن در آرشیو سلطنتی اسکوریاال نگاهداری میشود، به "شورای عالی سلطنت" اطلاع داد که "چون تاکنون جماعتی کثیر از بومیان سرزمینهای کشف شده از میان رفته‌اند، مقرر فرمودیم آنهایکه زنده مانده‌اند مالیات مرده‌ها را هم بپردازند".^۲

نامه دیگری از نایب السلطنه اسپانیا در پرو در آرشیو سلطنتی اسپانیا نگاهداری میشود که در آن، تقریباً در همان زمان، وی با تعجب نوشته است:

"نمیشود اینهمه آدم مرده باشند. قطعاً در جانی پنهان شده‌اند که مالیات دولت را ندهند".^۳

"پیش از هر مالیات گیری تازه، فرماندهان نیروهای فاتح اسپانیایی بیانیه‌ای را با عنوان Requerimiento برای بومیان - که همه آنها را "به خط" کرده بودند - در حضور کشیش محل قرائت میکردند که مضمون آن

۱ - Vasquez Franco در کتاب La conquista justificada، چاپ مونتو ویدئو، ۱۹۶۸، ص ۱۷۱.

۲ - J.H. Elliot در کتاب La España imperial، چاپ بارسلونا، ۱۹۶۵، ص ۲۲.

۳ - همانجا.

چنین بود: "همه شما را دعوت میکنیم که با رضا و رغبت آئین مقدس کاتولیک را بپذیرید و مالیات قانونی خودتان را نیز به اعلیحضرت بپردازید. ولی اگر از این کار خودداری کنید، یا از روی بدطینتی قصد طفره رفتن داشته باشید، به عیسی مسیح قسم که دمار از روزگارتان بر خواهیم آورد و حساب همه را بیرحمانه خواهیم زدند، تا شما را چه بخواهید و چه نخواهید به اطاعت کلیسا و اطاعت اعلیحضرت وادار کنیم. البته در چنین صورتی خودتان و زنهایتان و بچه هایتان را با اجازه اعلیحضرت برده خودمان اعلام خواهیم کرد یا به خریداران خواهیم فروخت، و تمام دار و ندارتان را نیز خواهیم گرفت. هر بلای دیگری را هم که دلمان خواسته باشد بر سرتان خواهیم آورد".^۱

"آنها پالا آخرین پادشاه امپراتوری اینکا (پرو) به پیزارو فاتح اسپانیایی این سرزمین که او را در اسارت خود داشت پیشنهاد کرد که در مقابل دریافت همه طلاها و جواهراتی که اسپانیاییها مطالبه میکردند، از کشتنش صرفنظر شود. سردار اسپانیایی این شرط را پذیرفت، و وقتی هم که طلاهای انباشته شده در پای رسیده که قبلاً خودش تعیین کرده بود، خط را بالاتر برد، و باز هم اینکاها سطح طلاها را بدان حد رساندند. و درست در همین موقع پیزار دستور داد او را خفه کنند، زیرا عالیشاناب اسقف اعظم پرو، فرموده بود: "این کافر را بی گفتگو بکشید، شرعاً این اجازه را به شما میدهم". البته در این مورد سردار فاتح لطف خاص به هم نسبت بدو مبذول فرمود، بدین ترتیب که حاضر شد در صورت مسیحی شدن پادشاه اینکا، او را بجای اینکه زنده زنده بسوزانند، خفه کند، و بهمین ترتیب هم عمل شد".^۲

در مجموعه معروف Codex Fiorentino از جانب یک وقایع نگار فلورانس که خود در پرو حضور داشته، آمده است: "اسپانیایی ها وقتی که اینهمه طلا را دیدند، مثل میمون به جست و خیز افتادند و گویی سر تا پایشان منبسط و هرز شده بود. سرانجام به این نتیجه رسیدند که اینها

۱ - Daniel Vidart در کتاب Ideología y realidad de America چاپ مرته

ویدرتو، ۱۹۶۸، ص ۴۸

۲ - J.H. Elliot در کتاب La España imperial، چاپ بارسلونا، ۱۹۶۵، ص

در همان دومین سال هجوم جهانگشیان اسپانیائی به قاره نو، "دیاز د کاستیو" فرمانده نیروهای اسپانیائی مأمور تصرف مکزیک در خاطرات خودش که بعداً در مادرید چاپ شد، نوشت: "ما برای خدمت پارسایانه به خداوندمان عیسی مسیح و به اعلیحضرت پادشاه و علیاحضرت ملکه کاستیل به این سرزمین آمدیم، و ضمناً برای اینکه بما خبر رسیده بود که در اینجا طلا و نقره فراوان پیدا میشود".

قریب پنج قرن بعد از آن، تقریباً عین همین سخن را دکتر گریلس وزیر تبلیغات آلمان نازی - که برای یکبار در عمرش حرف راست میزد - تکرار کرد: "تردید نیست که ما در روسیه برای تأمین سروری نژاد آریائی و ارزشهای معنوی و جاودانسی آن میجنگیم، ولی البته به نفت و آهن و مواد معدنی و کشاورزی این کشور نیز علاقمندیم".^۲

در فاصله کاستیو و گریلس، این سخن عیناً از جانب "ابریاستمدار اروپا" بیسمارک شنیده شد: "دولت آلمان بنا به مقتضیات بشردوستانه موافقت خود را با تشکیل کشوری بنام کنگو تحت سرپرستی اعلیحضرت لئوپلد دوم پادشاه بلژیک که علاقه بزرگوارانه ای به برخوردار ساختن بومیان آن از مواهب تمدن دارند اعلام میدارد، و البته این موافقت را مشروط بدین میداند که در آن کشور برای آلمان امتیازات بازرگانی ویژه ای منظور و تضمین شود".^۳

صد سال بعد از بیسمارک، گزارش مشترک انستیتیوی هوور کالیفرنیا و دانشگاه جرج تاون واشینگتن که در سال ۱۹۸۱ به درخواست دولت آمریکا تهیه شد و از طرف همان دانشگاه انتشار یافت، چنین حاکی بود: "تقریباً در هر جای جهان سوم که انقلابی روی میدهد، یا دست شوروی در کار است یا شوروی از آن بهره برداری میکند. بدین جهت ما باید در درجه اول هر انقلابی را در هر جایی که باشد با کلیه وسائل ممکن سرکوب کنیم

۱ - Luis Nicolau d'Olivera در کتاب Cronistas de las culturas precolombinas، چاپ مکزیکو، ۱۹۶۳، ص ۱۲۴.

۲ - Joseph Goebbels، سخنرانی در میتینگ حزبی برلین، ۱۰ اوت ۱۹۴۲.

۳ - Otto von Bismarck در اعلامیه ۲۷ ژوئن ۱۸۸۴ بمناسبت تشکیل کنفرانس اروپائی برلین.

تا نظم آمریکائی را حفظ کرده باشیم. اما باید بلافاصله بعد از سرکوبی این انقلابها، سعی کنیم برتری انکارناپذیر اصل بازرگانی آزاد و مزایای فراوان پیروی از نظم اقتصاد آمریکائی را با راهنماییهای خیرخواهانه و مدبرانه واشینگتن به زمامداران این کشورها و به مردم آنها تفهیم کنیم، یعنی برایشان روشن کنیم که این روش بنفع خود آنها است، هر چند که البته منافع آمریکا را هم تأمین میکند^۱.

پیام آوردان تمدن و فرهنگ مسیحی و اروپائی، رسالت خود را به قاره نویافته آمریکا محدود نکردند، بلکه آنرا به سایر نقاط کشف نشده جهان نیز گسترش دادند، و طبعا در همه آنها این رسالت را بهمان طریقی ایفا کردند که در آمریکای جنوبی و مرکزی و شمالی کرده بودند. نمونه استرالیا یکی از گویاترین این "رسالتداری"ها است:

"هنگامیکه قاره استرالیا در سال ۱۷۷۰ توسط جیمز کوک انگلیسی کشف شد، این سرزمین مسکن بومیان aborigène بود که از دورهای بسیار پیش در آن میزیستند. اروپائیان در صورت امواج پیاپی بدین قاره آمدند و در آن ساکن شدند، تا "آئین مسیحیت" و "اصول عالی فرهنگ اروپائی" را به این فلک‌زده‌ها بیاموزند، تا سال ۱۸۵۱ منحصرآدمکشان، محکومان به اعمال شاقه و محرومان از حقوق اجتماعی بودند که از انگلستان آمده بودند، همانطور که نخستین مهاجران اروپائی در آمریکای شمالی گروه دزدان و آدمکشان بودند. و همانطور که فاتحان اسپانیائی که در آمریکای مرکزی پیاده شدند دزدان و آدمکشان بودند، اولین گروه مهاجران انگلیسی شامل ۱,۵۰۰ نفر بود که ۸۰۰ نفرشان مستقیما از زندانها به کشتی رفته بودند و به رهبری "ارثر فیلپ" در ۲۶ ژانویه ۱۷۸۸ قدم ب خاک استرالیا نهادند. تعداد کلی این مردمی که بعدا دسته دسته بدین سرزمین سرازیر شدند، در نیمه قرن نوزدهم به ۱۵۰,۰۰۰ نفر رسید.

شماره بومیان استرالیا بهنگام پیاده شدن نخستین مهاجران

۱ - P.-M. de la Gorce در کتاب Réflexions sur l'histoire de ce temps، چاپ پاریس، ۱۹۸۲، ص ۱۸۶.

انگلیسی بین ۳۰۰,۰۰۰ تا ۴۰۰,۰۰۰ نفر بود. این عده بجرم اینکه "نمی‌توانند خودشان را با فرهنگ غربی و با تعالیم مسیحیت تطبیق دهند" بدست همین آدمکشان و دزدانی که خودشان طبعاً خیلی در خط "تعالیم عالیہ مسیحیت" بودند بداخله قاره رانده شدند و در سرزمینهای خشک و بایر آن از میان رفتند، بطوریکه بنا به آمار رسمی، در حال حاضر بیش از ۴۰,۰۰۰ نفر از آنها باقی نمانده اند.^۱ عامل مرگ و میر آنها از یکطرف بیماریهای سوغات اروپائیان و الکلیسم، و از جانب دیگر قتل عام منظم آنان بود. گزارشی از نماینده تام الاختیار وزارت مستعمرات انگلستان در کونینلند استرالیا که در ۱۸۸۰ نوشته شده و متن آن بعدها در لندن بچاپ رسیده است، تصریح میکند که: "برای مطیع کردن هر نژاد وحشی، بخصوص این بومیان استرالیائی یک راه بیشتر وجود ندارد و آن بکار بردن حد اعلای خشونت است، یعنی باید بدانان فهمانده شود که ما اروپائیان آقایان بیچون و چرای آنان هستیم. مهاجران اروپائی خوب دریافته اند که بومی استرالیائی ذاتاً حیوان مزوری است که اگر دستش برسد به مرده و زن و بچه و گوسفند و اسب و خوک ما رحم نمی‌کند، و تنها راه آدم کردنش بکار بردن مشت آهنین است تا بفهمد که سفیدها حیواناتی خطرناکتر از خود او هستند و میتوانند به آسانی خورده شوند".^۲

در مصاحبه ای با تلویزیون فرانسه در باره وقایع مستعمره فرانسوی "نئول کالدونی" در اقیانوس کبیر، فرانسوا میتران رئیس جمهوری فرانسه در پاسخ این سؤال که استرالیا هم با مسئله بومیان مواجه بود و آنها حل کرد، گفت: "ولی استرالیا مشکل بومیان خود را به این نحو حل کرد که اصولاً آنها را از صفحه روزگار براندازد".^۳

"در جزیره کوچک و دورافتاده Pâques که در موقع کشف آن در سال ۱۷۲۲ توسط گروهی از دریانوردان هلندی ۲۰,۰۰۰ جمعیت داشت، در سال ۱۸۵۰ تنها ۱۱۰ نفر زندگی میکردند، و بقیه جمعیت یا بدست

۱ - مجله Australian Aboriginal Studies، چاپ کانبرا، پائیز ۱۹۸۳.

۲ - Xavier Pons در کتاب L'Australie et ses habitants، چاپ پاریس، ۱۹۸۳.

۳ - François Mitterrand در مصاحبه با کانال دوم تلویزیون فرانسه، ۱۶ دسامبر

اروپائیانها به بردگی برده شده و یا در خود جزیره بر اثر کار طاقت فرسا یا بیماریهای آرمغان تازه واردان، مرده بودند^۱.

نه تنها در آن زمان، بلکه در تمام دوران استعمار کلاسیک، همانند دوران امروزی استعمار نو، هر وقت که مسیح و طلا در دو جبهه رویارو قرار گرفته اند، کفه مسیح سبکتر و کفه طلا سنگین تر شده، و در این باره هر صفحه از این تاریخ، مدرک جداگانه ای بره این واقعیت ارائه کرده است: "در سال ۱۵۶۲، ناخدا جان هاوکنس انگلیسی سیصد برده سیاه را بصورت قاچاق از گینه پرتغال بیرون برد و فروخت. وقتی که خبر این کار به ملکه الیزابت رسید، با ناراحتی بسیار گفت "میتروسم با این کار نامشروع مستوجب غضب الهی بشوم". ولی ناخدا هاوکنس بدو توضیح داد که این سیاهها را در آنتیل با یک محموله نیشکر و پوست های کمیاب و مروارید مبادله کرده است. ملکه الیزابت نه تنها او را از این راهزنی بخشید و در باره امکان غضب الهی سخت نگرفت، بلکه با او یک قرارداد خصوصی همکاری تجارتی نیز امضا کرد^۲.

"عالیجناب" پدرو "آتونیل" کشیش عالیقدر^۳ فرقه ژزونیت نیز مانند علیاحضرت الیزابت اول خیلی از "کار نامشروع" و غضب الهی احتراز میکرد، ولی وقتی که پای بهره برداری از کارخانه های تصفیه نیشکر متعلق به خودش در برزیل بمیان می آمد، به مباشرانش توصیه میکرد: "مراقب باشید که موقع اوقات تلخی به شکم برده های حامله لگد زنید و به برده های مرد نیز از شکم به بالا چوب زنید، چون ممکن است آنها بچه سقط کنند و این ها مغزشان خراب شود، و هیچکدام به قیمت مرغوب فروش نروند^۴.

اخیراً در یکی از شماره های قدیمی مجله معروف آمریکائی

۱ - La Isla de Pascua (Ile de Pâques) در فرانسه، Easter Island در انگلیسی،

Österinsel در آلمانی، جزیره متعلق به شیلی در اقیانوس کبیر، در ۲,۰۰۰ مایلی قاره آمریکا، مرکز تمدن ناشناخته "مجسمه های جزیره پاک". نقل از Franz Kowaks در کتاب Le dossier secret de l'île de Pâques، چاپ پاریس، ۱۹۷۹.

۲ - Eduardo Galeano در کتاب Les veines ouvertes de l'Amérique latine، چاپ پاریس، ۱۹۸۱، ص ۱۱۲.

۳ - Roberto Simonsen در کتاب Historia económica de Brasil، چاپ سن پائولو، ۱۹۶۲، ص ۱۱۷.

"ریدرز دایجست"، ماجرای جالبی را خواندم که درست در همین محدوده است، و بد نیست فشرده‌ای از آنرا برای شما نیز نقل کنم: "مبلغین مسیحی اروپائی توانسته بودند در قرون شانزدهم و هفدهم ۵۰,۰۰۰ ژاپنی را مسیحی کنند، ولی وقتی رسید که دولت وقت که از نفوذ فکری بیگانگان ناخرسند بود، از آنها خواست که دست از مذهب مسیحی خود بردارند، و آنها از اینکار سر باز زدند و برای دفاع از خود به قلعه مستحکمی نزدیک دریا پناه بردند. اسلحه ارتش ژاپن برای سرکوبی این مشصنین سرسخت کاری و کافی نبود، و فقط توبه‌ای یک کشتی هلندی که در آن موقع در آنجا لنگر انداخته بود میتواندست قلعه آنها را بکوبد. ناخدای کشتی به دولت ژاپن پیشنهاد کرد که حاضر است اینکار را بکند مشروط بر اینکه اجازه یابد بجای سایر اروپائیهای اخراج شده در ژاپن بماند و تجارت کند. دولت پذیرفت، و در نتیجه آن پنجهزار مسیحی همگی اسیر و کشته شدند. در مقابل ناخدا اجازه یافت سالی فقط یک کشتی هلندی به یک بندر بخصوص برای حمل کالا بیاورد، مشروط بر آنکه در هر بار در برابر حاکم بندر بفاک بیفتد و باضافه علامت صلیبی را که روی زمین رسم شده زیر پا لگد کند. ناخدا با پیسرفتن همه این تحقیرها، توانست برای مدت سه قرن انحصار تجارت با ژاپن را برای هلندی‌ها تأمین کند".

سیصد سال پس از این ماجرا، انتشار گزارش زیر در مطبوعات متعدد آمریکائی، نشان داد که این سنت خداپسندانه با تغییر زمان و تغییر مکان، در "جهان بزرگان" ما تغییر زیادی نکرده است: "در سال ۱۹۷۰ Father Guido J. Garcich، رئیس کلیسای بالتیمور، اقدام به فعالیت تبلیغاتی وسیعی برای تهیه پول جهت کمک به بچه‌های گرسنه هند و آمریکای لاتین کرد. بموجب ارقامی که در روزنامه "بالتیمورسن" چاپ شد و منجر به دخالت دادگستری در این ماجرا گردید، از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۵، در پاسخ هزاران نامه ارسالی "پدر روحانی" ۵۶ میلیون دلار پول برای وی فرستاده شده بود. تحقیقات قضائی نشان داد که پدر روحانی و نزدیکانش ۹۷/۵ درصد از تمام این پولها را بحساب خودشان بالا کشیده اند. وقتی که با بالا گرفتن سر و صدا، اسقف بالتیمور در این ماجرا

دخالت کرد و هیتلی را مأمور رسیدگی به جریان کار نمود، معلوم شد که "عالیجناب" برای حقوق شخص خودش ۲۷۸,۰۰۰ دلار و برای منشی خصوصی و خواهرزاده اش هرکدام ۱۲۷,۰۰۰ دلار در سال منظور داشته و بقیه پول را نیز یکجا به معامله گذاشته بود. و نیز معلوم شد که از زمره استفاده کنندگان این معامله Marvin Mandel فرماندار "مریلند" و جانشین Spiro Agnew معاون ریاست جمهوری آمریکا در زمان پرزیدنت نیکسون بوده است. این آقای "مستضعف" به تنهایی ۵۰,۰۰۰ دلار از پولهای را که برای بچه های گرسنه هند و آمریکای لاتین رسیده بود به جیب زده بود!^۱

بدین ترتیب بود که تاریخ امپراتوریهای بزرگ و کوچک عصر استعمار، عملاً بصورت یک تاریخ بهم پیوسته غارتگری در آمد:

"در دوران غارتگری امپراتوریها، امپراتوریهای بودند که غارت کردند و موفق شدند، و امپراتوریهای هم بودند که غارت کردند اما موفق نشدند. اسپانیا نمونه امپراتوری غارتگری است که موفق نشد، یعنی به آمریکای لاتین رسید، و هرچه طلا در آنجا یافت تاراج کرد، اما همه این غارتگریها در زمانی صورت گرفت که هنوز انقلاب صنعتی آغاز نشده بود، در نتیجه همه طلاهای غارتی به کلیساها و کاخها رفت. انگلستان بالعکس از کشورهایی بود که غارت کرد و موفق شد. کشور هند را به معنای دقیق کلمه و بصورتی بیرحمانه تر از تمام غارتگران گذشته تاریخ غارت کرد. کسی که بخواهد در این باره تحقیق کند، باید برود و آمار بگیرد که از زمان آغاز کار "شرکت هند شرقی" چند کشتی از کلکته بطرف انگلستان حرکت کرده اند. با این کشتیها همه چیز برده شد، حتی نگین های گرانقیمت تاج محل، و بعد از غارت، نوبت بهره برداری رسید. انتقال همه این ثروتها به انگلستان با عصر نیروی بخار و انقلاب صنعتی مصادف شد. بالنتیجه با این ثروت یغما شده، لندن یک نهضت بیسابقه صنعتی بوجود آورد و نیروی نظامی مقتدری فراهم ساخت و امپراتوری عظیمی ایجاد کرد که دنیا را تکان داد. اما برای مردم هند، که هست و نیستشان در طول زمان به تاراج رفته بود، آنچه باقی ماند مردم گرسنه و

۱ - Léo Sauvage در کتاب Les américains، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۱۷۱.

فقیرش بودند و انبوه بیشمار مشکلاتش^۱.

”هند که ”گوهر گرانبهای تاج انگلستان“ لقب گرفت، در سال ۱۸۵۰ توسط ”کمپانی هند شرقی“ که مالک آن بود با همه مردم آن مانند یک کالای قابل خرید و فروش بعنوان هدیه تقدیم ملکه ویکتوریا شد، که ۲۷ سال بعد عنوان امپراتریس هند را به عنوان ملکه انگلستان ضمیمه کرد. وقتی که ملکه ویکتوریا در سال ۱۹۰۱ در جزیره وایت درگذشت، ۳۹۰ میلیون نفر از همه نژادهای روی زمین در چهار گوشه جهان در دنیائی که ۱،۵۰۰ میلیون نفر جمعیت بیش نداشت در قلمرو او بسر میبردند. در آستانه جنگ جهانی دوم، این امپراتوری که بقول معروف ”خورشید در آن غروب نمیکرد“ شامل ۳۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت بود و یک چهارم تمام مردم روی زمین جمعیت داشت، در صورتیکه خود بریتانیای کبیر کمتر از یک چهارم میلیون کیلومتر مربع مساحت و کمتر از یک شصتم مردم جهان جمعیت داشت، و این ۴۰۰ میلیون نفر اتباع مستعمراتی خود را بطور منظم غارت میکرد. امپراتوری انگلستان در آن هنگام نصف کلیه برنج و چای و کاکائو و کانوچوک و قلع و منگنز دنیا، سه چهارم تمام طلا و نیکل دنیا، ۱۰٪ محصول جهانی کنف، یک سوم قند و شکر و ذغال سنگ و مس جهان، ۱۵٪ همه گندم و گوشت و کره و پنبه و آهن و فولاد دنیا، و تمام نفت خاورمیانه را در انحصار خود داشت. در سال ۱۹۳۹ از ۲ میلیارد نفر جمعیت جهان، ۵۰۰ میلیون نفر اتباع انگلستان بودند که از آنها ۸۵٪ از نژادهای غیرسفید بودند و آینده همگی بسیار نامعلوم بود^۲.

”غارت هند قسمت اعظم از هزینه ای را که برای تحقق انقلاب صنعتی انگلستان ضروری بود تأمین کرد، و در همان حال هند و آمریکای لاتین بصورت بزرگترین بازارهای مصرف کالاهای این انقلاب صنعتی درآمدند، که اولی ۲۳٪ و دومی ۳۵٪ آنرا تأمین میکرد. بازار بزرگ سوم، بازار چین بود که در آن موقع هنوز مملکت مستقلی با سازمان اداری و اقتصادی سنتی و پابرجا بود. وقتی که ”دولت اعلیحضرت“

۱ - محمد حسنین هیکل، در مصاحبه با مجله الصیاد، ۳ ژوئن ۱۹۸۴.

۲ - Hubert Deschamps در کتاب *La fin des Empires coloniaux*، چاپ پاریس، ۱۹۷۶، ص ۳۲.

بریتانیای کبیر از "جیاکینگ" امپراتور وقت چین خواست که بازارهای کشور خود را بروی کالاهای بدیع و عالی ساخت انگلستان بگشاید، وی در نامه‌ای که در سال ۱۸۱۶ برای جرج سوم پادشاه انگلستان فرستاد، نوشت: "چطور میتوان قبول کرد که هر چه از طرف قلمرو تو روانه مملکت ما میشود بدیع و عالی است و ارزشی استثنائی دارد؟"^۱

در باره این کالاهای "بدیع و پرارزش" یک استاد اقتصاد انستیتوی ملی بررسی و اسناد فرانسه (INODEP) توضیح جالبی داده است: "وسائلی که برای سرازیر کردن کالاهای این انقلاب صنعتی به بازارهای چین بکار رفت، چیز ناشناخته‌ای نیست. رسوخ روزافزون تریاک در چین، موازنه بازرگانی این کشور را از سال ۱۸۲۵ بعمد بکلی برهم زد، و همین امر عکس‌العمل مخالف دولت مرکزی را برانگیخت و راه را بر دخالت نظامی انگلستان بر اثر دو شکست نظامی چین در سالهای ۱۸۴۲ و ۱۸۶۰ گشود"^۲.

جنگ معروف تریاک در چین بخاطر آن درگرفت که صندوقهای تریاک که علیرغم دستور دولت مرکزی چین بر منع ورود تریاک، توسط انگلیسها وارد این کشور شده بودند به فرمان امپراتور به دریا ریخته شدند. بعنوان تلافی، کشتیهای انگلیسی بنادر چین را به توپ بستند و از راه رودخانه تا خود پایتخت پیش رفتند، و در نتیجه با شکست چین عهدنامه ننگینی منعقد شد که بجای یک بندر مورد ادعا، ۱۰ بندر این کشور را در اختیار انگلستان گذاشت.

"در طول چهار قرن فاصله بین پیاده شدن نخستین جهان‌گشایان اسپانیائی در قاره آمریکا و اعلام الفای برده‌داری در همین قاره، بیش از ۲۰ میلیون مرد و زن و کودک آفریقائی از قاره و کاشانه خودشان بزور جدا شدند تا در قاره آمریکا با شلاق و گرسنگی و بیماری و شکنجه، در مزارع یا معادن بکار گماشته شوند. در توصیف سرنوشت اینسان، نویسنده

۱ - La Chine, des guerres de l'opium à la guerre franco-chinoise 1840-1885, چاپ پاریس، ۱۹۶۵.

۲ - Philippe Norel در مصاحبه با ماهنامه Le Monde diplomatique، مه ۱۹۸۵.

سرشناسی از سویس چند سال پیش نوشت: "اگر سرمشتق Auschwitz در برابر اروپائیان نبود، ممکن نبود بتوانند دریابند که خودشان با افریقائیا چه کرده‌اند".^۱

تمدنهای افریقائی، همانند تمدنهای کهن آمریکائی و تمدنهای مناطق استعمار شده آسیائی یا بکلی منقرض شدند و یا لطماتی جبران ناپذیر خوردند. با ورود کشتی‌های تولیدار اروپائی به سواحل افریقا در جستجوی طلا و برده، راههای بازرگانی دیرینه "صحرا" متروک شد و این امر انحطاط سیاسی این سرزمینها را بدنبال آورد. مناطق متعددی در جنوب "صحرا" بر اثر تجارت برده و از میان رفتن "نیروی کار" که منجر به نابودی تولیدات شد، به ویرانی کشانده شد. هجوم برای تقسیم مستعمراتی افریقا در قرون بعدی، تمام ساختار دیرینه و سنتی ارتباطی این قاره را برهم ریخت، زیرا از سال ۱۷۶۰ بعد یک سیستم جدید مبادله و بازرگانی صرفاً براساس نیازهای مستعمراتی و نه نیازهای محلی جانشین آن شد. فرآورده‌های قاره، بخصوص مناطق استوانی آن، بجای اینکه جوابگوی احتیاجات نواحی دیگر افریقا باشد، بجانب اروپا سرازیر شد. این کار عیناً در مناطق استعمار شده آسیا و آمریکا نیز صورت گرفت. مردم سرزمینهای پهناور در همه این نواحی بزور از دیار خود کوچ داده شدند تا در کشتزارهای مورد علاقه اربابان اروپائی بکار پردازند. افریقا و قسمت اعظم آمریکای جنوبی و آسیای جنوب شرقی بصورت "ضمائم" قدرتهای بزرگ دریائی و صنعتی غرب درآمدند، و وظیفه آنها فقط این شد که مواد اولیه کشاورزی و معدنی و محصولات غذایی مورد نیاز غرب را تأمین کنند.

منطق "تقسیم مردار میان لاشخوورها" مرزبندیهای مصنوعی را در سرزمینهای زیر سلطه دولتهای استعماری به‌مراه آورد. بخصوص در افریقا بر اثر "برش‌های" بی منطق که برخلاف تمام شرایط و واقعیتهای دیرینه محلی و قومی و صرفاً براساس جوابگویی به منافع "اربابان" ناخوانده با توافقه‌های بین خود آنان صورت گرفت، قبایل و طوایفی که قرن‌ها با هم

۱ - A. Métraux در کتاب *Haïti, la terre, les hommes, les dieux*، چاپ نوشتاتل (سویس)، ۱۹۵۷.

زیسته بودند و سوابق فرهنگی و قومی مشترک داشتند، با خطوط مرزی مصنوعاً از هم جدا شدند، و در عوض طوایف و قبایلی با سنتهای فرهنگی و تاریخی کاملاً مختلف و غالباً متناقض، بالاچاره اعضا یک جامعه واحد بشمار آمدند، و از این راه بذل اختلافات و زد و خوردها و کشتارهای پایان ناپذیر میان آنها پاشیده شد، که قسمت اعظم از گرفتاریهای کنونی کشورهای افریقائی - که متأسفانه بر پایه همین مرزها و تقسیم بندیها بوجود آمده اند - از همینجا سرچشمه میگیرد.

تقسیم بندی سرزمینهای پهناور آسیا و افریقا میان این امپراتوریها، غالباً چنان سهل و ساده صورت میگرفت که گویی این کلیدداران تمدن و فرهنگ، ارث پدری خودشان را تقسیم میکردند. در سال ۱۸۲۴ بموجب قراردادی که در لندن میان انگلستان و هلند امضاء شد، مقرر شد برای تعیین تکلیف تقسیم مجمع الجزایر وسیع مالزی در جنوب شرقی آسیا، یک کشتی بادبانی از کشتیهای بومی در تنگه مالاکا حرکت داده شود، و در طول مسیر آن هر قسمت از اراضی و جزایری که بمقتضای وزش باد در قسمت مقدم کشتی قرار میگرفت متعلق به انگلستان باشد، و هر قسمت که در قسمت عقب کشتی باشد به هلند تعلق گیرد. در ۱۸۹۰، قرارداد دیگری در هلینگولند میان انگلستان و آلمان منعقد شد که بموجب آن موافقت شده بود سرزمینهای پهناوری از افریقای شرقی (که قسمت اعظم از آنها را تا آنوقت نه انگلیسها به چشم دیده بودند و نه آلمانیها) برحسب قرعه میان این دو کشور تقسیم شود.

در ۱۹۰۵ فرانسه و انگلستان برای تقسیم مراکش به مناطق نفوذ خود بهمین ترتیب عمل کردند، و اندکی بعد، با همین شیوه، سرزمینی را بنام نیجریا بوجود آوردند که از نظر جغرافیائی در محلی بکلی غیر از محل زندگی قبائل نیجر قرار داشت. ولی غرامت این اشتباه را نه انگلیسها پس دادند و نه فرانسویها، بلکه پنجاه سال بعد از آن بیافرانیها با دادن دو میلیون نفر قربانی پس دادند.

آنچه دولتهای "متعدن" اروپائی بنام پیام آوران فرهنگ و پاسداران مسیحیت در دوران استعمار در قاره سیاه کردند لکه ننگی بر دامن تاریخ بشریت است. تاریخ استعمار در هر جای جهان تاریخ شرم و ننگ است، ولی در قاره افریقا این تاریخ تاریخ جنایت است. قانون واقعی جنگل در قاره

سیاه، قانون حاکم بر جنگلهای استوانی انبوه آن نبوده است، قانونی بوده است که جنتلمن های استعمارگر از طریق کشتیهای توپدار و مسلسلها و تفنگهای خود برای صاحبان هزاران ساله این سرزمینها به ارمغان آوردند، و به استناد این قانون کشتند و سوزاندند و دزدیدند و غارت کردند، و "سیاهان" نامتمدن را همانند گله های حیوانات بخريد و فروش گذاشتند یا به بیگاری گرفتند. در طول استعمار پانصد ساله، دست کم صد میلیون نفر از مردم این قاره نفرین شده بکام مرگ رفتند.

در مورد افریقای شرقی، بخصوص باید از "امپراتوری شیرازی" با پایتخت معروف آن "کیلوه" نام برد. این امپراتوری که در سال ۹۵۷ میلادی (۳۳۶ شمسی) بدست ایرانیانی که به رهبری فرزند عضدالدوله دیلمی از خلیج فارس آمده بودند بنیاد نهاده شد، منطقه پهناوری را از زنگبار گرفته تا دارالسلام کنونی شامل میشد و پایتخت پُروتنی آن در جزیره کیلوه مرکز بازرگانی وسیعی با کشورهای شرق بخصوص جنوب هندوستان و سوماترا و چین بود. ۵۲ پادشاه "شیرازی" تا زمان انقراض این حکومت بدست پرتغالیها بر این امپراتوری سلطنت کردند. و از یادگارهای بزرگی که بر جای گذاشتند زبان "سواحلی" است که اکنون زبان رایج افریقای شرقی است، و از ترکیب زبانهای محلی با عربی و فارسی بوجود آمده است.

در مورد این "امپراتوری شیرازی" که در کتابهای تحقیقی و سفرنامه های مربوط به افریقای خاوری بکرات از آن یاد شده، خود من چند سال پیش براساس مدارک تاریخی و بخصوص بر مبنای نسخه خطی منحصر بفرد "وقایع نامه کیلوه" در "بریتیش میوزیوم" لندن، که نام و نشان ۴۹ تن پادشاه از ۵۲ پادشاهی که در تاریخ این امپراتوری حکومت کردند در آن مشخص شده است، بررسی مبسوطی کرده بودم که متأسفانه فرصت چاپ آن در تهران حاصل نشد، و امیدوارم روزی این کار انجام گیرد.

شاید گویاترین نمونه این "منطق لاشخوران"، کنفرانس معروف سال ۱۸۸۴ برلین بود. صد سال پیش، در ۱۵ نوامبر ۱۸۸۴، بدعوت بیسمارک صدراعظم آلمان کنگره بزرگی بنام "کنگره برلین" که با شرکت مقامات بلندیابیه ۱۱ کشور اروپایی (آلمان، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، روسیه، اسپانیا، هلند، بلژیک، دانمارک، سوئد و نروژ، پرتغال) و کشورهای آمریکا

و عثمانی، بمنظور "تصمیم گیری در باره نظم سیاسی تازه قاره افریقا" در پایتخت آلمان تشکیل شد، و این کنفرانس تا ۲۲ فوریه ۱۸۸۵ ادامه یافت. هدف کنفرانس "توافق همه جانبه کشورهای عضو برای تقسیم دوستانه این قاره و جلوگیری از اختلاف فیما بین" بود، که البته اجازه ضمنی تقسیم سرتاسر قاره افریقا را میان قدرتهای غربی نیز خودبخود شامل میشد.

در این تقسیم بندی، همه شرائط و نکات حقوقی و قانونی رعایت شده بود، بی آنکه از خود افریقانیها دعوتی شده باشد یا کمترین نظری از آنها خواسته شده باشد. ملاک اساسی کار تنها توافق قدرتها بر مبنای معاملات فیما بین بود، یعنی دادن این سرزمین و گرفتن آن سرزمین دیگر، به نحوی که معامله سرانجام بصورت "مرضی الطرفین" جوش بخورد. ضمنا کلیه اعضای کنگره بر این اصل کلی توافق کردند - ولی البته آنرا بروی کاغذ نیاوردند - که در هیچیک از مستعمرات افریقائی آنها تشکیلاتی منطبق با نیازمندیهای مردم آن سرزمینها ایجاد نشود، و همچنین اقتصادی که بدانها امکان دهد که روزی بر پای خودشان بایستند بوجود نیاید.

بدین ترتیب "جنتلمن" های بزرگوار، خیلی با نزاکت و متمدنانه، ارث پدرشان را با یکدیگر تقسیم کردند، و وقتی که قولنامه به خیر و خوشی بامضا رسید، برای تیرک آن به کلیسا رفتند تا آنرا بامضای عیسی مسیح نیز برسانند، همچنانکه سیصد سال پیش از آن، اسپانیا و پرتغال، نخستین پیشگامان عصر استعمار، توافقنامه تصاحب قاره نو و بقیه نقاط جهان را توسط پاپ اعظم بامضای همین عیسی مسیح رسانیده بودند.

"در نخستین جلسه مجمع اروپائی که در سپتامبر ۱۸۷۶ در بروکسل تشکیل شد، پادشاه بلژیک اظهار داشت: تنها هدف ما برافراشتن پرچم تمدن در سرزمین افریقای مرکزی است. ولی در سال ۱۸۷۸ با دستکاری مختصری، منافع اقتصادی نیز بدین هدف ضمیمه شد، و به توصیه استانی کاشف معروف تصمیم گرفته شد شرکتی برای کشیدن خط آهن در مناطق معدنی کنگو و ایجاد اسکله های کشتیرانی برای حمل و نقل بازرگانی در روی رود کنگو تأسیس شود. در ۲۲ آوریل ۱۸۸۴ آمریکا نیز بدین شرکت پیوست. از سال بعد معلوم شد که بهره گیری

اقتصادی بصورت برنامه منحصر بفرد غرب در کنگو درآمده و "برافراشتن پرچم تمدن" بکلی از فهرست خارج شده است.^۱

"آنچه باعث اعلام جنگ "آزادی بخش" آمریکا به اسپانیا در پایان قرن نوزدهم شد، غرق یک کشتی آمریکائی توسط ناوگان اسپانیا نبود، جاذبه زراعت پرسود نیشکر کوبا بود که در آنوقت مستعمره اسپانیا بود. و آنچه در همان موقع انگلیسها را به اعلام جنگ با ترانسوال برانگیخت، این نبود که با کشته شدن یک سرباز انگلیسی بدست یکی از افراد پلیس ترانسوال به حیثیت ارتش انگلستان توهین شده بود، این بود که پرداخت مالیات معادن طلای ترانسوال برای انگلیسها خوشایند نبود."^۲

"هیچیک از جنگهای "آزادی بخش" کنونی افریقا نیز بخاطر آزادی بخشیدن به مردم آن صورت نمیگیرد، بخاطر ذخایر عظیم مس و الساس و طلا و کوبالت و منگائز و اورانیوم و فسفات و آهن و نفت که در مناطق مختلف این قاره به فراوانی وجود دارند، صورت میگیرد، زیرا همه این معادن مورد علاقه خاص ابرقدرتها و قدرتهای دیگر غرب و شرق قرار دارند."^۳

تصور نکنید حتی بلندپایه ترین مقامات همین جهان بزرگان، در اعلام آشکارای طرز فکر واقعی خویش در این زمینه اشکالی دیده باشند. تقریباً در آغاز قرن حاضر بود که William Taft رئیس جمهوری وقت ایالات متحده اعلام کرد: "آنچه برای ما اهمیت حیاتی دارد، حفظ سرمایه ها و بازارهای تجارتی آمریکا است. بهمین جهت هر زمان که این هدف ایجاب کند مداخله نظامی ما در آمریکای لاتین مورد تأیید خواهد بود."

ده سال بعد از او Calvin Coolidge رئیس جمهوری دیگر آمریکا، گفت: "حرفه واقعی ما آمریکائیها پیش از آنکه سیاست باشد پول است، و طبیعی است که سیاست آمریکا نیز بر همین پایه تنظیم میشود، از نظر ما

۱ - Le Monde، مقاله "صد سال پیش، کنفرانس برلن"، ۱۷ فوریه ۱۹۸۵.

۲ - Jules Sageret در کتاب Philosophie de la guerre et de la paix، چاپ پاریس، ۱۹۱۹، ص ۲۶۵.

۳ - André Fontaine در مقاله "سرخ ها و سیاه ها"، Le Monde، ۳۱ مه ۱۹۷۸.

۴ - G. Guapin در کتاب Forteresse America، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۲۱۹.

و تقریباً بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم، William W. Weak سناتور متنفذ کنگره آمریکا، طی نطقی در مجلس سنا اظهار داشت: “آنچه ما واقعاً می‌خواهیم این است که تمام دنیا بازار خرید کالاهای ما باشد. بقیه همه اش تعارف است.”

چندی بعد از این سناتور، John Ablink رئیس کمیسیون فنی آمریکا در برزیل در مصاحبه‌ای گفت:

“ایالات متحده باید از این پس پیوسته برای “هدایت” جریانهای صنعتی شدن کشورهای توسعه نیافته آماده باشد تا ناگزیر به تحمل یک “شوک” توسعه اقتصادی این ممالک در مسیری خلاف نظر خود نشود. در غیر اینصورت صنعتی شدن این جوامع خواه ناخواه بازارهای صادراتی آمریکا را کاهش خواهد داد، و چنین چیزی بهیچوجه مطلوب ما نیست.”^۲

“و تئیکه کوششهای مربوط به پایان جنگ بین کره شمالی و جنوبی در سال ۱۹۵۱ با شکست مواجه شد، روزنامه معروف “دیلی تلگراف” نوشت: “قیمت سهام در بازار نیویورک در حدی بالا رفته است که پیش از این دیده نشده بود. اگر آدمها کشته میشوند، لااقل بورسها بالا میروند.”^۳

در اواخر سال ۱۹۸۴، یک نماینده پارلمان انگلستان در اعتراض به معامله اسلحه کشورش با ایران و عراق گفت: “این طلاهایی که ما از بابت چنین معامله ننگینی میگیریم، طلاهای خونین است.” و متأسفانه وی تذکر این حقیقت دیگر را لازم ندانست که تمام طلاهایی که جهان استعمار و در درجه اول کشور خود او در طول پنج قرن تاریخ استعمار کهن و استعمار نو از دیگران دریافت داشته است و میدارد همین “طلاهای خونین” بوده است، و هست. و اگر رنگ خونین طلائی که بابت فروش اسلحه به جیب ده ها کشور اسلحه فروش جهان شرق و غرب سرازیر میشود بیشتر بچشم میخورد، بخاطر این است که با این سلاحها هر روز قربانیان تازه‌ای در گوشه و کنار جهان سوم بخاک میافتند. با اینهمه بسیار بیش از

۱ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله Politique internationale، پاریس، شماره پائیز ۱۹۸۴.

۲ - Jornal de Comercio، چاپ ریود ژانیرو، ۲۳ مارس ۱۹۸۰.

۳ - Daily Telegraph، ۳ اوت ۱۹۵۱.

آنان، کسانی در همین جهان سوم از گرسنگی، از بیماری، از بیخانمانی، از فقر میمیرند که مرگشان مرگ سرخ نیست، اما طلائی که این سودای مرگ به صندوقهای جهان بزرگان میفرستد همچنان طلاهای خونین است.

صد سال پیش، حتی قبل از ظهور راکفلرها و فرداها و کارنجی ها، و پیش از ظهور غولهای چندملیتی در میدان اقتصاد جهانی، استاندال نویسنده نامی فرانسه در بازگشت از سفرش به آمریکا نوشت: "در این سرزمین فرقه های مذهبی متعددی وجود دارند، ولی خدا یکی بیشتر نیست، و اسمش دلار است".

واقعیت این است که این سخن فقط در آمریکا مصداق ندارد، در سراسر جهان بزرگان اعم از غرب و شرق، مصداق دارد. در کتاب پسر سر و صدائی که چند سال پیش "جیم میک کنور" اقتصاددان مشهور حزب جمهوریخواه آمریکا بنام "بارتصالی و دلار" انتشار داد، به گزارش سخنرانیهای میزگرد بزرگی اشاره شده بود که در اواخر ماه مه ۱۹۸۱، در پنجمین ماه ریاست جمهوری پرزیدنت ریگان، با شرکت سید کارشناس برجسته اقتصادی منجمله نماینده ویژه کاخ سفید، در "آناهایم" (منطقه لس آنجلس) تحت عنوان "رابطه توسعه اقتصادی با رستگاری معنوی" برگزار شد، و در نطق افتتاحیه این میزگرد، "ویلیام واگنر" رئیس کنفرانس با حضور نمایندگان بسیاری از مملووعات و وسائل ارتباط جمعی آمریکا، با قاطعیت گفت: "برای ما جای تردید نیست که خداوند متعال بیش از هر چیز طرفدار موفقیت اقتصادی است، زیرا که میبینیم در سرتاسر کتاب مقدس فقط ۵۰۰ آیه به مقررات و تعالیم مذهبی اختصاص یافته، در صورتیکه بیش از ۲,۰۰۰ آیه در ارتباط با طلا و نقره نازل شده است".

و در همین میزگرد، "جان دانل" کارشناس مسائل مذهبی روزنامه "لس آنجلس تایمز" اعلام کرد: "فراموش نکنیم که خداوند فطرتاً سوسیالیست نیست، کاپیتالیست است، کاپیتالیست تمام عیاری هم هست".^۱

۱ - "The Lord is the all-time capitalist, not a socialist!" از سخنرانی M.

John W. O'Donnell، در میزگرد Anaheim، ۲۶ مه ۱۹۸۱

تقریباً در همان زمان بود که عالیجناب Jerry Falwell کشیش اعظم فرقه بنیادگرایان مسیحی آمریکا، در کتابی که از او انتشار یافت، نوشت: "سیستم بازرگانی آزاد صراحتاً در کتاب امثال سلیمان توصیه شده است و خود عیسی مسیح هم به روشنی فهمانده است که این روش جزئی از طرح آسمانی او برای اعتلاء جامعه انسانی است. سرمایه داری از اصول بنیادی کتاب مقدس است، و حسن مدیریت در راه تحصیل منافع بیشتر نیز قسمتی مشخص از هدفی است که خداوند برای قوم برگزیده خود خواسته است".^۱

بدین ترتیب بود که در "باشگاه بزرگان"، در قلمرو رسالت‌مندان جهان غرب مسیح و انجیل به استخدام شرکت‌های چندملیتی در آمدند، و در قلمرو رسالت‌مندان شرق، مارکس و انگلس تبدیل به حقوق بگیران K.G.B. شدند، درست با همان منطق که در مکتب آخوندان ما، امام جعفر صادق و اسلاف و اخلافش به تحصیلداری و جواهرات برده برای بیضه داران شرع مطهر گماشته شده اند.

کتاب جالبی که بتازگی بقلم یک نویسنده شوخ فرانسوی در بازگشت از سفری چند ساله به آمریکا، با عنوان "آمریکائیها" منتشر شده، حاوی تذکرات ظریفی در همین باره است، که نقل چند نمونه از آنها بی‌مورد نیست، منتها با این تذکر که آنچه وی در این کتاب در باره آمریکائیها مینویسد، در واقع مربوط به تمام جهان غرب است و اختصاص به آمریکا ندارد.

"دلار برای یک آمریکائی واحدی است قابل سنجش با همه چیز، و قابل انطباق با همه چیز؛ با درجه کمی یا زیادی زیبایی یک دختر، با مقیاس تندرستی، با حدود روشنفکری، با ارزشهای علمی و هنری، با مسائل ورزشی و حتی با شدت و ضعف وطن پرستی".

"بسیاری از آمریکائی‌ان، موقع صحبت از دختری با زیبایی چشمگیر، بجای اینکه بدن‌بال صفت‌های تازه و خاص بگردند، ترجیح میدهند بگویند: "مثل یک میلیون دلار است". و این تعریف تقریباً همان

۱ - Jerry Falwell در کتاب Listen, America! چاپ نیویورک، ۱۹۸۰.

مفهومی را دارد که در بقیه دنیا با صفت آمریکائی "سکسی" بیان میشود، ولی در خود این کشور، هنوز مرجع است که این زیبایی با یک بسته اسکناس بانگ سنجیده شود. البته این صفت "مثل یک میلیون دلار" میدان عمل بسیار وسیعتری دارد، مثلاً میتواند بهمین آسانی به دوستی که مدتی است او را ندیده اند، یا به بیماری که دوران نقاهتش را گذرانده است و میخواهند بدو بگویند که تندرستیش را کاملاً بازیافته است اطلاق شود. و قتی که در یک برنامه مجلل اپرا، دوستی قدیمی شما را به ملاقات ستاره اپرا میبرد و بدو معرفی میکنند، در بازگشت میتوانید به دوستان خود بگویید: "امشب برای من شبی یک میلیون دلاری بود!"

روزی که پاپ کنونی بدین مقام برگزیده شد، کانال تلویزیونی معروف NBC آمریکا رپرتاژ مفصلی را از رم در برنامه شبانه خویش پخش کرد. در این رپرتاژ خبرنگار تلویزیون از آمریکائیان کاتولیک فراوانی که برای حضور در مراسم دعای پاپ تازه به واتیکان آمده بودند، میپرسید که احساس آنها بعد از بوسیدن دست پاپ چه بوده است؟ و بسیاری از آنها بطور یکنواخت پاسخ میدادند: "عجیب بود! عجیب بود!..." و پس از قدری تأمل، غالبشان اضافه میکردند: "مثل یک میلیون دلار بود!" این برنامه را میلیونها بیننده در سراسر آمریکا تماشا کردند^۱.

شاید با توجه به نزدیکی بسیاری از برداشتهای دموکراسیها با مکتب آخوند - که قبلاً بدان اشاره شد - نقل این گفته آیت الله حسینعلی منتظری در همین زمینه بیمورد نباشد که: "اگر دیدید بعضی از برادران شما پول دارند و شما ندارید، هیچ ناراحت نباشید. چه بهتر که بعضی ها بیشتر داشته باشند تا اینکه نداشته باشند"^۲.

البته این نصیحتی است که فقط به بعد از انقلاب مربوط میشود، زیرا آنچه "حکام شرع" در دوران فاجعه افروزی به مؤمنین گفتند، درست خلاف این بود.

۱ - Léo Sauvage در کتاب Les Américains، پاریس، ۱۹۸۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

۲ - "آیت الله العظمی حسینعلی منتظری، قم، ۲۰ تیر ۱۳۶۳.

"کتاب پرنس" که پنج سال پس از مرگ مولف آن ماکیاوول در سال ۱۵۳۲ منتشر شد، در هنگام انتشار طوفانی از خشم و اعتراض در اروپا برانگیخت. کلیسا این کتاب را یک "اثر شیطانی" اعلام کرد و خواندنش را ممنوع دانست. مقامات رسمی در تمام اروپا آنرا محکوم کردند و نویسندگان و فلاسفه و متفکران یقیناً به نکوهش آن پرداختند... و با اینهمه در عصر ما، این کتاب "انجیل" واقعی حکومتها بخصوص همه دیکتاتوریها شده است، و تقریباً تمام جهانیان، اگر هم خودشان آنرا نخوانده باشند عملاً با این اساس فکری کتاب آشنائی یافته‌اند که تأمین منافع در هر حال بر رعایت اصول اخلاقی مقدم است، و هر زمامداری مجاز است بطور منظم و پیگیر برای پیشرفت مقاصد خود به حیل و فریب متوسل شود، و مخصوصاً اراده خود را برای حفظ قدرت بهر قیمتی که باشد بر هر اصل دیگری مقدم شمارد.

در قرن بیستم "ماکیاولیسم" اصولاً بصورت اصل بنیادی سیاستها و حکومتها در آمده است. هر فرد بشری امروزه میباید این واقعیت را بخوبی درک و هضم کند که هر زمامداری که بخواهد زمامدار بماند، و هر سیاستمداری که بخواهد سیاستمدار موفق باشد، میباید الزاماً هرگونه عاطفه و اخلاق و انسانیت را فراموش کند، یعنی بتواند در عین حال هم رویا باشد و هم شیر، رویا برای شناختن دامپاشی که بر سر راهش گسترده‌اند، و شیر برای ترساندن رویاها، و نیز باید بدین "قانون سیاست" جهان متعین توجه کامل داشته باشد که یک زمامدار یا سیاستمدار خوب، در آنجائیکه دریابد وعده‌های او با منافعش تطبیق نمیکند، یا آنکه جهاتی که او را به قبول چنین تعهداتی وادار کرده بود دیگر بقوت خود باقی نیست، میتواند بهر بهانه که باشد از انجام قول خود سر باز زند، منتها بهتر است برای اینکار دلالتی پیدا کند که ظاهری قانونی و اخلاقی داشته باشد.^۱

حتی پیش از تعالیم "اخلاقی" ماکیاوول، فرهنگ غرب از تعالیمی مشابه برخوردار بود. ارسطو "صنعت غارت" را یکی از صنایع بنیادی

۱ - Arthur Conte در کتاب Les dictateurs du XXe siècle، چاپ پاریس،

دانسته و آنرا همدیف کشاورزی قرار داده بود.^۱ و "سیسرون" تصریح کرده بود که: "کسی را که میتوانی با وجدان آسوده بکشی، بطریق اولی میتوانی غارت کنی، و این کاری نامعقول نیست".^۲ حقوقدانان اروپائی قرون هفدهم و هیجدهم حق یغما Jus praedarum را یک حق مشروع و قانونی میشمردند، و در توجیه این نظر بدین آیه تورات استناد میکردند که در آن خداوند بطور درست این حق را تجویز فرموده است: "...و چون یهوه خدایت آنرا بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکشی، و زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببری، و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت بتر دهد بخور".^۳

با همین منطق بود که اخیراً، در موقعی که برخی فعالیت‌های جاسوسی سازمان "سیا" مورد بحث و انتقاد قرار گرفته بود، "وال استریت جورنال" در توجیه این فعالیتها نوشت: "در تورات آمده است که خداوند به موسی توصیه کرد جاسوسانی برای خبرگیری به کنعان بفرستد".^۴

و مؤلف کتاب "رساله اقتصاد" که سالها در مدارس اروپائی تدریس میشد، با قاطعیت نظر داد که: "همانطور که خداوند به خادمان خود اجازه میدهد که خودشان آنچه را خوب و مفید است توسعه دهند، نباید تردید داشت که باریتعالی کوششهایی را نیز که در راه گسترش سرزمینهای مسیحی ما مبذول میشود مورد برکات کامله خود قرار میدهد، زیرا این مساعی جنبه‌ای پارسایانه و عادلانه و بشردوستانه دارد، هرچند که در عین حال برای ما ثروت و غنای مادی فراوانی نیز به‌مراه می‌آورد".^۵

نویسنده معروف ایرلندی الاصل انگلیسی، George Bernard Shaw، در نمایشنامه‌ای بنام "مرد تقدیر" (که سالها پیش خود من آنرا به فارسی ترجمه کردم) وصف ظریفانه و طبق معمول طنزآمیزی از روحیه کلی

۱ - ارسطو، در Politica.

۲ - Cicero در کتاب De officiis libris.

۳ - تورات، سفر تشبیه، باب بیستم، بند ۱۴.

۴ - Wall Street Journal، ۱۸ دسامبر ۱۹۸۴.

۵ - Antoine de Montchrestien در کتاب Traité de l'économie، نقل از

Encyclopaedia Universalis، چاپ ۱۹۸۰، جلد چهارم.

انگلیسیها در مورد نحوه تلفیق احساس استیلا طلبی با موازین جنگناهنسی دارد که بازتابی از همه تاریخ استعمار چند صد ساله غرب است، و البته انحصار به انگلستان ندارد، بلکه وجه مشترک کلیه اعضای درشت و ریز "باشگاه بزرگان" است. بجای هر تفسیر اضافی، قسمت کوتاهی از این گفته "برنارد شو" را عیناً برایتان نقل میکنم:

"انگلیسی، وقتی که میل شدید به تصاحب چیزی دارد، آنقدر این خواسته خود را سبک و سنگین میکند تا سرانجام این خواستن تبدیل به یک "ضرورت اخلاقی" میشود، یعنی وی به این نتیجه میرسد که اصولاً وظیفه اخلاقی و مذهبی او حکم میکند که آن چیزی را که مورد تمایل او است تصاحب کند، و اگر چنین نکند به شرافت و مذهب و وجدان خودش خیانت کرده است. با این معیار، وی در همان حال که خودش را "قهرمان آزادی" میشمارد نیمی از کره زمین را صاف و ساده تصرف میکند و جزو "امپراتوری بریتانیا" درمی آورد، منتها اسم اینکار را آباد کردن سرزمینهای متصرفی میگذارد. یا مثلاً وقتی که احساس میکند در کارخانه های منچستر کالاهای زیادی روی دستش مانده است که برای مصرف آنها بازارهای فروش تازه ای لازم است، یک کشتی سالخورده و محترم را برای تبلیغ مسیحیت به سرزمین دوردستی که هنوز در تصرف او نیست میفرستد. بومی ها از سخنان این میهمان ناخوانده خوششان نمی آید، و او را میکشند. آنوقت انگلیسی احساس میکند که مسیحیت به خطر افتاده است، و طبق وظیفه مذهبی خودش اسلحه بدست میگیرد تا صلح را که لازمه اساس مذهب مسیح است نجات دهد. البته بعد از آنکه بخاطر مسیح با بومیان مشرک جنگید و آنها را با سلاحهای پیشرفته خود مغلوب کرد، خاکشان را ضمیمه امپراتوری میکند و در نتیجه بازار فروش آنها نیز بدست میگیرد، ولی این بار وجدانش کاملاً راضی است، زیرا معتقدات مذهبی او دقیقاً رعایت شده است.

کارخانه های کشتی سازی انگلیس کشتیهای جنگی خود را فقط بخاطر "دفاع از کرانه های انگلستان" میسازند، و برای اینکه در این دفاع به کمک خداوند مستظهر باشند بالای دکل هرکدام پرچم انگلیس را برمیاورازند که زمینه آن صلیب مقدس مسیح است. ولی با همین کشتیها و با همین توپهای جنگی و با همین صلیب دریاهای سراسر جهان را

درمینورددند و هر کشتی را که مزاحم تشخیص دهند غرق میکنند و بقعر دریا میفرستند. انگلیسی ادعا دارد که هر بنده ای که پایش به خاک انگلستان برسد آزاد است و تابع هیچ قید و بندی بجز قانون نیست، ولی در خود همین انگلستان بچه های فقیران را در شش سالگی به کارخانه ها میبرند و روزانه شانزده ساعت از آنها کار میکشند.

در جای دیگر همین نمایشنامه، سیاست اصولی و تغییرناپذیر انگلستان چنین خلاصه شده است:

"اصولا هر کاری که انگلیسی میکند براساس منطق قانونی و مشروع خاصی صورت میگیرد: با منطق میهن پرستی با هر کس دیگری که از میهنش دفاع میکند به مبارزه برمیخیزد. با منطق معامله مال دیگران را میدزدد. با منطق استعمار ملل ضعیف را به اطاعت خود درمی آورد، و با منطق بشردوستی از استعمار دیگران جلوگیری میکند. شعار انگلیسی در همه احوال "انجام وظیفه" است، منتها هرگز فراموش نمیکند که هر ملت دیگری که انجام وظیفه اش با منافع انگلستان اصطکاک پیدا کند باید به جای خودش نشانده شود."

گمان میریم که این منطق فقط برای انگلیسی دیروز صادق بوده است، و فقط برای عصر استعماری صادق بوده است. بعضی منطق ها هست که بخاطر استمرار زمان را پشت سر میگذازد و تبدیل به جزئی جدائی ناپذیر از روحیات ملی و قومی میشود، و تازه در این مورد انگلستان فقط نمونه ای از تمام "غرب سرور" است. توصیف گویانی از این واقعیت را از زبان یکی از بزرگترین نویسندگان انگلستان امروز بشنویم: "همین انگلیسی جنتلمن، که برای زنش شوهری سریراه و برای بچه هایش پدری مهربان است، و با همسایه های خود دوستی صمیمانه ای دارد، و در کار اداری نیز بسیار شرافتمندانه عمل میکند، وقتی از رادیوی خانه اش میشنود که دولت انگلستان با یک مملکت ضعیفتر با توپ و تشر طرف خطاب شده و انعطاف ناپذیری او را تهدید به سرکوبی کرده است، غرق لذت میشود، در حالیکه در همان موقع در ته دل خود احساس میکند که حق با آن طرف ضعیفتر است".^۱

۱ - Aldous Huxley، در کتاب Ends of Means، چاپ لندن، ۱۹۳۷، ص ۹۸.

وقتی که در دسامبر سال ۱۹۸۳ فیلم Nevermore never جیمزباند را در انگلستان بروی پرده آوردند، موجی از اعتراض از جانب "انجمن دوستداران حیوانات" علیه آن برخاست، زیرا در این فیلم با یک اسب به نحو خشنی بدرفتاری میشد. همانوقت یک روزنامه انگلیسی نوشت: "جای تأسف است که ما یک انجمن دوستداران انسانها نیز در انگلستان نداریم تا اگر هم چیزی در باره سیاهان افریقای جنوبی و قحطی زدگان بیافرا نگوید، لااقل از گرسنگان خودمان چیزی بپرسد".

ایرانی صاحب‌نظری، در توصیف واقعیتهای مشابه، که به "شیرین کاری" سفارت جمهوری اسلامی در لندن مربوط میشد، نوشت: "مردم انگلیس آنقدر دل‌نازکند که از دیدن ذبح یک گوسفند در ملاء عام، تا آن حد اندوهگین و حشمگین شدند که به وزارت امور خارجه انگلستان و انجمن سلطنتی حمایت از حیوانات و پلیس اسکاتلند یارد شکایت بردند. و جای تعجب است که به همین کودکان انگلیسی خیرخواه و دل‌نازک در کلاس درس آموخته میشود که کره زمین میراث پدر جد آنها و سایر قدرتها و ابرقدرتها است. ولی بدانان گفته نمیشود که بعنوان مثال چطور ۲۲ میلیون سیاه‌پوست یک کشور مورد حمایت آنها که اکثریت جمعیت افریقای جنوبی را تشکیل میدهند باید در خاک و خون بغلظند و از تمام مزایای انسانی محروم باشند و حق مالکیت یک وجب زمین برای کسب و خانه خود نداشته باشند؟"

"ما از سالها پیش کوشیده بودیم کشورهای عضو بازار مشترک اروپا را از ضرورت تأمین کمک غذایی درازمدت - و نه کمکهای گاه بگاه غذایی - برای مبارزه با بحران گرسنگی در افریقا آگاه کنیم. عجیب است اگر فقط حالا بریتانیای کبیر نسبت به ارسال مواد غذایی به اتیوپی حساسیت نشان میدهد، زیرا تاکنون خانم تاچر همواره بما جواب میداد که دولت او خواستار کاهش کمکهای غذایی و اجرای اصل "تجارت و نه کمک" است".^۲

۱ - معصومه زراوندزچی، ایرانی ساکن ویرجینیا (آمریکا)، نقل از هفته‌نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۲۷ مهر ۱۳۶۳.

۲ - Edgar Pisani وزیر پیشین فرانسه و مسئول کمک و عمران بازار مشترک اروپا، در مصاحبه با هفته‌نامه Telerama، ۲۰ نوامبر ۱۹۸۴.

این منطق البته انحصار به انگلستان نداشت. منطق فرانسه، منطق آلمان، منطق روسیه، منطق ایتالیا، منطق آمریکا، منطق اتریش، بلژیک و همه اعضای دیگر "باشگاه بزرگان" نیز بود، همچنانکه امروز هم هست. سالها پیش از آن زمانی که برنارد شو سخنان نقل شده را در دهان ناپلئون بنایارت قهرمان نمایشنامه خود بگذارد، فردریک کبیر، پادشاه پروس، به حقوقدانان خود گفته بود: "ما خیال داریم بزودی دست به تصرف سیلزی بزنیم. شما از هم اکنون در باره توجیه حقوقی این اقدام و مشروعیت آن، مدارک لازم را تهیه کنید".^۱

"ریمون آرون" صاحبنظر معروف و فقیه فرانسوی با اشاره بدین گفته فردریک کبیر، نوشت: "این درست همان کاری بود که جان کندی در جریان بحران موشکی سال ۱۹۶۲ کوبا کرد، یعنی در جمع کارشناسان حقوقی وزارت امور خارجه اظهار داشت: چون ما در نظر داریم اقدام به محاصره دریائی و قرنطینه کوبا کنیم، شما از همین حالا مدارک لازم را برای توجیه مشروعیت این عمل فراهم کنید. و فراموش نکنیم که در سال ۱۹۶۵ پرزیدنت جانسن عینا همین دستور را پیش از اقدام به اشغال نظامی جمهوری سن دومینیک صادر کرد".

البته همه این استدلال‌ها تا وقتی معتبر است که پیروی از این روش از نظر پیشرفت کارها "صرف" بیشتری داشته باشد. ولی در جاییکه چنین حسابی در میان نباشد، به آسانی میتوان بهمان قانون دیرینه جنگل بازگشت. در این باره نمونه‌های جالبی در آرشیوها و کتابهای اروپائی و آمریکائی ضبط شده است:

"استحکام و امنیت قلمرو تحت فرمان شما، بسته به نحوه رفتاری است که در آنها میکنید. اگر میخواهید قدرتان مورد بحث قرار نگیرد، در هر جایی که مردمش قصد اطاعت نداشته باشند تعدادی از خانه‌های اهالی را آتش بزنید، و البته قبل از آن به سربازاتان دستور دهید که محتویات آنها را غارت کنند، زیرا سرباز نباید دست خالی برگردد. اگر باز هم سرکشی کنند، در هر دهکده و هر قریه، سه تا شش نفر را که احتمال

۱- نقل از Charles Zorgbibe در کتاب: La politique étrangère des grandes puissances، چاپ پاریس، ۱۹۸۴.

همکاریشان با شورشیان می‌رود و سرشناس‌تر هستند در ملاء عام بدار
 بزنید، و حتی کشیشها را هم استثناء نکشید. بیاد داشته باشید که من
 خودم در پلزانس و کرس چگونه عمل کردم^۱.
 "کسانی که حرفه آنها فقط رستگار کردن روح مؤمنین و تقویت
 ایمان آنها است، وقتی که بخواهند در مسائل نظامی اظهار نظرهای
 اخلاقی کنند حرفه‌ای من^۲ که اسمش "خریت" است، در اینصورت باید
 بدانان گفت: آقایان پدران روحانی، لطفاً پیازهای خودتان را پوست بکنید و
 به کار دیگران کار نداشته باشید!"^۳
 "شما سربازان مخصوصاً از توجه به مسائل وجدانی احتراز کنید.
 شما اینجا برای وجدان نیامده‌اید، برای کشتن آمده‌اید"^۴.
 منطق "حق داشتن" خواه ناخواه منطق دیگری را به نام "رسالت
 داشتن" نیز بدنبال می‌آورد، زیرا که اگر راهزنان دریائی یا تفنگداران فلان
 دولت اروپائی برای برخوردار کردن مردم سیاه و زرد و سرخ سرزمینهای
 دوردست شناخته یا ناشناخته؟ حقی بر آنها داشته باشند، وگرنه این سیاهها
 و زردها و سرخها نیز میتوانند چنین حقی را در مورد خود آنان برای
 خویش قائل باشند. براساس همین منطق بود که در تمام کشورهای بزرگ و
 کوچک این "جهان سروزان"، سیاستمداران، متفکران، دانشمندان،
 نویسندگان و شاعرانی کشف کردند که در این راه از جانب خداوند به
 ملتهای آنها رسالت خاصی در سرپرستی بشردوستانه این مردم جاهل و
 عقب مانده و تیره روز محول شده است. البته در عمل معلوم شد که خداوند
 بسیار سیاستمداران هر یک از آنها را جداگانه احضار فرموده و این رسالت
 را بطور اختصاصی بدو محول داشته است، بر آنکه دیگران را در جریان کار

۱ - نامه Napoléon Bonaparte به برادرش ژوزف بناپارت پادشاه ناپل، در سال
 ۱۸۰۶، در آرشیو Biblioteca nazionale Vittorio Emanuele III.

۲ - Amiral Marc de Joybert دریادار فرانسوی، در مصاحبه با کانال دوم تلویزیون
 فرانسه، کتاب Les seigneurs de la guerre نوشته Jean Bacon، چاپ
 پاریس، ۸۴.

۳ - Général "D" فرمانده فرانسوی در جریان جنگ مستعمراتی الجزایر، خطاب به
 سربازان فرانسوی، نقل از کتاب Le collier de Bellone نوشته Gustave Dupin،
 چاپ ارونویل، ۱۹۲۴، ص ۲۲.

گذاشته باشد.

بدین ترتیب هیچکدام از اعضای "باشگاه بزرگان" از این رسالتمداری برکنار نماندند:

Joseph Chamberlain رهبر بلند پایه انگلستان اعلام کرد: "ما ملت انگلیس برای سروری جهان ساخته شده ایم و رسالت انکارناپذیرمان این است که تمام دنیا را در زیر نفوذ خویش گیریم".^۱

Jules Ferry نخست وزیر فرانسه گفت: "ما فرانسویان بعنوان ملت برتر، حق ویژه ای بر ملتهای پائین تر داریم، و طبعا این رسالت را نیز داریم که بهمین دلیل آنها را از مواهب تمدن برخوردار کنیم".^۲

Otto von Bismarck صدراعظم آلمان اعلام داشت: "هدف ما از توسعه مستعمراتی ایفای رسالت برافراشتن پرچم تمدن و فرهنگ در سرزمینهای است که در آنها مردمی در بدترین درجات عقب ماندگی بسر میبرند".^۳

Vicenzo Giobrti فیلسوف، سیاستمدار و رهبر مکتب فکری نیرومند قرن نوزدهم ایتالیا، کشف کرد که: "ملت بزرگ کاتولیک ایتالیا از جانب خداوند برای فرمانروائی بر همه جهانیان اولویتی مسلم دارد".^۴

و در گوشه ای دیگر از جهان، ژنرال Araki رئیس دولت ژاپن که تازه بصورت عضو ناخوانده و نامطلوب به "باشگاه بزرگان" پیوسته بود، گفت: "ما مردم ژاپن از نسل خدایانیم، و رسالت ما این است که فرمانروای جهان باشیم".^۵

حتی کشور کوچکی چون بلژیک که خودش تنها در دهه سوم قرن نوزدهم موجودیت یافته بود، و سرتاسر خاکش از اندازه یک استان فرانسه یا آلمان تجاوز نمیکرد، بزرگوارانه ادعا کرد: "رسالت ما این است که این مردمی را (اهالی کنگو) که حتی تصور تیره روزی و عقب ماندگیشان

۱ - Encyclopaedia Universalis چاپ ۱۹۸۰، جلد ۴، ص ۷۰۵.

۲ - Pierre Domergue در Le Monde، ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۲.

۳ - از سخنرانی یسمارک در کنگره اروپائی "نظم نوین برای آفریقا"، برلین، ۱۵ نوامبر ۱۸۸۴.

۴ - Julien Teppe در کتاب Idôle Patrie، چاپ پاریس، ۱۹۶۷، ص ۱۵۶.

۵ - General Araki در مجله Kai Kosha، توکیو، اوت ۱۹۳۲.

برای ما دشوار است از نظر مادی و معنوی حیاتی دوباره ببخشیم.^۱ شاید از نظر درک این روحیه فراگیر "رسالت‌داری"، متن نامه پرنس Alexei Gortchakov که قریب سی سال در مقام وزیر امور خارجه دولت تزاری در روسیه کارگردان تمام الاختیار سیاست خارجی این کشور بود منعکس کننده تمام عیار آن طرز فکری باشد که ظاهراً در این مورد در جهان بزرگان عصر استعمار بصورت یک ایده‌می درآمده بود. این پرنس عالیهام در نامه‌ای که در تاریخ مکاتبات دیپلماتیک جهان نیسابقه است، و مشن آن از جانب وی به کلیه پایتخت‌های اروپائی فرستاده شد، حمله سرکوبگرانه و خونین نیروهای تزاری را به خان نشین های خیسو و بخارا در آسیای مرکزی (که تا آنوقت رسماً وابسته به ایران بودند) چنین توجیه کرد: "خوشوقتم باطلاعتان برسانم که کشور ما رسالت مقدس و الهی خود را در اینکه مشعل تمدن مسیحی را در سراسر آسیا برافرازد با موفقیت انجام داده است، زیرا وجود خان نشین های مسلمان آسیای مرکزی که قلمرو وحشی‌ها و دزدان بودند: برای روسیه مقدس، حامی و مدافع تزلزل‌ناپذیر تمدن مسیحی، قابل تحمل نبود، و البته تصرف سرزمینهای آنها امری بود که به ما تحمیل شد، کما اینکه همه میدانیم که پیشروی آمریکائیان به جانب غرب این قاره و سرکوبی سرخ‌پوستان، و نیز تقویت مواضع فرانسه در الجزائر و مواضع انگلستان در هند همه از اموری بود که اجباراً بدانان تحمیل شد، و آنها نیز نه از راه توسعه طلبی، بلکه بر اثر الزام و بخصوص برای دفاع از تمدن ناگزیر به پیشروی شدند، بطوریکه اکنون مهمترین مشکل برایشان این است که در کجا باید متوقف شوند؟" و همین پرنس بزرگوار در پایان نامه خود متذکر شده بود که: "بدیهی است تسهیل و توسعه تمدن مستلزم روابط بازرگانی است، و این واقعیتی است که میباید مردم نادان این سرزمینها تفهیم شود. البته هم ما و هم شما میدانیم که این تلاش نیز تلاشی با هدفهای خودخواهانه نیست، چنانکه دولت متبوع اینجانب در قبول این مسئولیت پرزحمت تنها منافع خودش را در نظر نمیگیرد، بلکه هدف اساسی دفاع از بشریت و تمدن را

۱ - Léopold II پادشاه بلژیک، سخنرانی بمناسبت انضمام کنگو به بلژیک، فوریه

دنبال میکنند. یقین دارم عالیجنابان فهمیده و نیک اندیشی که اینک سرنوشت اروپا را در کف کفایت خود دارند در تمام این مسائل با من هم عقیده اند.^۱

ولی میان همه کشورهای بزرگ و کوچک جهان "سروران"، کشوری که تب رسالت در آن از همه داغ تر بود آمریکا بود، زیرا در تمام طول قرون هیجدهم و نوزدهم باران رسالتداری از زبان و قلم رهبران سیاسی و مذهبی و فرهنگی این کشور باریدن گرفت. سه رئیس جمهوری اول و دوم و سوم تاریخ این کشور یکی پس از دیگری اعلام داشتند:

"آمریکا اورشلیم تازه ای است که از جانب خداوند رسالت یافته است جلوه گاه کمال اوج انسانی باشد و در آن دانش و آزادی و افتخار و سعادت در دامان صلح به شکوفائی رسد."^۲

"آمریکا جمهوری پاک و پارسائی است که از جانب خداوند رسالت حکمفرمانی و ارتقاء نوع بشر را به حد کمال خویش یافته است."^۳

"کشور ما سرزمینی جهانی است که پیام آور ارزنده ترین اندیشه های بشری بشمار میرود."^۴

"آنروز دور نیست که سه پرچم ستاره دار در سه نقطه مختلف روی زمین مرزهای واقعی ما را مشخص کنند: یکی در قطب شمال، دیگری در کانال پاناما، و سومی در قطب جنوب. در آنروز تمام نیمکره غربی که هم اکنون براساس برتری ما از نظر معنوی در تسلط ما است، از نظر سیاسی نیز متعلق به ما خواهد بود."^۵

"این سرزمینهای پورتوریکو و کوبا و فیلیپین با قانون جنگ باختیار ما درآمده اند، ولی این رسالت اخلاقی ما است که با کمک خداوند

۱ - Encyclopaedia Universalis، ۱۹۸۰، جلد چهارم.

۲ - George Washington، نقل از مقاله "آمریکا، حافظه جهان"، نوشته Pierre

Domergue، در Le Monde، ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۳.

۳ - John Adams، همانجا.

۴ - Thomas Jefferson، همانجا.

۵ - William H. Taft رئیس جمهوری آمریکا، در سخنرانی در سال ۱۹۱۲، نقل از

کتاب Gregorio Selser، Diplomacia y dolares en America latina، نوشته

چاپ بوئنوس آیرس، ۱۹۶۲، ص ۶۲.

و بغاطر ترقی بشریت و تمدن آنها را در دست خود نگاه داریم^۱.
"ما ملت آمریکا را می بجز این در برابر خویش نداریم که رسالت
والای خویش را در جهان ایفا کنیم؛ زیرا سرنوشت برای ما چنین خواسته
است، و ما چه بخواهیم و آنچه نتوانیم موظف به انجام این مأموریت
هستیم"^۲.

"ما آمریکائیان رسالتی خاص در پی ریزی آینده پرشکوه نسل
انسان بعهدہ داریم. ما باید حکومت خداوند را در روی زمین تحقق بخشیم
و در این راه سرمشق همه ملت‌های دیگر قرار گیریم. ما شالوده یک
امپراتوری را ریخته ایم که نژد گسترش مرزهای خویش را به همراه دارد.
هنگامی فرا خواهد رسید که ما فرمان خویش را به سراسر جهان و به
گاهنامه بشریت گسترش داده باشیم"^۳.

"هر شهروند آزاد قلمرو آمریکا میباید خویش را قانون‌گذار جهان
بشریت بشمارد، و هر زمان هم که به گسترش روابط بازرگانی خود با سایر
ملل میان‌دیشد، میباید عمیقاً این حقیقت را درک کند که از این راه به
جامعه بشری خدمت میکند، زیرا سیستم سیاسی و بازرگانی خرمندانه ما
ضامن تأمین سعادت همه جامعه بشری است"^۴.

"خداوند پیش از این قوم اسرائیل را با لطف خاص خویش مقامی
مافوق همه اقوام دیگر بخشید. امروز وی همین لطف را شامل ما مردم
آمریکا فرموده است"^۵.

"دیدگاهمان را به منافع که استقلال عاید ما کرده است، و به

۱ - William Mc Kinley رئیس جمهوری آمریکا، سخنرانی در کنگره ایالات
متحد، ژانویه ۱۸۹۹.

۲ - Theodor Roosevelt رئیس جمهوری آمریکا، نقل از کتاب Foteresse
America، نوشته J. Grapin، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۲۱۷.

۳ - David Ramsay متفکر و خطیب معروف زمان جرج واشینگتن، در خطابه ۱۴
ژوئیه ۱۷۷۸، نقل از نشریه United States Magazine، سال اول، ص ۱۰۹.

۴ - Joel Barlow شاعر و رهبر مذهبی زمان استقلال آمریکا در Oration، نقل از
Webster's spelling Book، ص ۱۶۹.

۵ - Amiel Abbott نیایش شکرگزاری Thanksgiving Sermon، چاپ بوستن،
۱۷۹۷، ص ۸.

بازرگانی خود و آزادیهای خود محدود نکنیم، بلکه قدرت و اثر همه آنها را در رستگاری تمام بشریت در همه ادوار آینده و در همه مناطق جهان در نظر داشته باشیم، زیرا رسالت ما این است که نهادهای سیاسی عالی ما در آینده تمامی جهان را دربرگیرد^۱.

”کجای دیگر دنیا، بغیر از سرزمین ما، پناهگاه امنی برای مذهب، اخلاق، هنر، وجدان، و نظم اجتماعی است؟ در آسیا مردم حیواناتی بیش نیستند، و در افریقا نیز وضعی بهتر از این ندارند. اروپا هم در مسیر ترقی خود متوقف مانده است و دارد به عصر توحش قرون وسطانی بازمیگردد“^۲.

”دنیای کهن در انبوه خودخواهی ها، فسادها و ستمگریهای خود غرق شده است. قوانینش منحرف، رسوم و آدابش عاری از تقوی و عفت، ادبیاتش منحل و طبیعت مردمش فاسد است. این رسالت آمریکای جوان است که چهره لطیف خودش را شاداب نگاه دارد و در تن نیرومندش تخم این تباهی را نباشد، زیرا که ما آفریدگانی جدا از دیگران هستیم“^۳.

تصور میکنیم که این تب ”رسالتمداری“ عارضه ای گذرا بوده که به عصر استعمار محدود میشده است. درست بعکس نه تنها در حد دوران استعمار متوقف نمانده، بلکه رسالتمداران قد و نیم قد تازه ای هم در عصر ”استعمار نو“ بیدار آمده اند که پیش از این خبری از آنان نبود. البته رسالتمداران پیش نیز میدان را خالی نکرده اند.

بر این مبنای کلی، روزنامه ”پراودا“ در ادامه میراث پرنس گورچاکف، نوشت: ”اتحاد شوروی به رسالت خود در اینکه پیام آور مترقی ترین آرمانها و پیشروترین تمدنهای جهان باشد وفادار است“^۴.

و جیمی کارتر در پیام سالانه خود به ملت آمریکا، در ادامه سنت پیشینیان خود اعلام کرد: ”رسالت ایالات متحده این است که ملت رهبر جهان باشد“^۵.

۱ - همانجا.

۲ - Noah Webster در کتاب Orations، چاپ بستن، ۱۷۹۸، ص ۶.

۳ - همانجا.

۴ - Observer، ۲۴ اوت ۱۹۴۷.

۵ - Jimmy Carter در Union Message، ۲۰ ژانویه ۱۹۸۰، نقل از لوموند، ۲۳

ژانویه ۱۹۸۰.

و "دین راسک" وزیر امور خارجه حکومت دمکرات کندی، گفت: "توجیه کننده اصلی این واقعیت که امروز اندیشه های آمریکائی نیرومندترین و فراگیرترین اندیشه های محرکه جهان بشری هستند فقط این نیست که ما نیرومندترین ملت دنیا هستیم، بلکه این است که ما "واقعا" صاحب عالیترین و بهترین اندیشه های جهانی نیز هستیم و از همه بهتر فکر میکنیم. ما رسالت داریم که اگر هم تاکنون روح و فکر سراسر مردم جهان را در تصرف خود نیاورده باشیم، این کار را هر چه زودتر به انجام برسانیم".^۱

و "جرج شولتز" وزیر امور خارجه حکومت جمهوریخواه ریگان بنویه خود تأکید کرد: "ما رسالتی خاص بر عهده داریم. درس بعد از جنگ آمریکا این است که این کشور باید رهبر دنیای آزاد باشد".^۲ جالب اینجا است که وقتی هم که خود این "رسالتمداران" موقتاً فرصت اندیشیدن به رسالت خویش را نداشته باشند، "کاتولیک تر از پاپها" یا "گاسه هائی گرمتر از آتش" پیدا میشوند که این رسالت فراموش شده را بیادشان بیاورند.

عالیجناب "سون میان مون" پیشوای میلیونر فرقه مذهبی مسیحی خاصی در کره جنوبی (که معتقد است مسیح این بار در کره جنوبی ظهور خواهد کرد) در جشنواره دوستمین سالگرد اعلام استقلال آمریکا که در ۱۸ سپتامبر ۱۹۷۶ در زیر مجسمه جرج واشینگتن در پایتخت آمریکا با حضور بیش از پنجاه هزار نفر برگزار شد، هشدار داد: "وقت بیداری فرا رسیده است. اکنون دیگر آمریکا باید تمام مسئولیتهای خود را بعهده بگیرد، زیرا خداوند این کشور را مسلح فرموده است تا تمام جهان را آزاد کند و بهشت موعود را در روی کره زمین بوجود آورد".

شاید هم شما با خواندن این خطابه غرا، بیاد بزرگواری بنام سیدفخرالدین ججازی وکیل مجلس شورای اسلامی افتاده باشید که در خطابه خود باصرار از خمینی میخواست تا با اعلام "هویت واقعی خود"

۱ - Dean Rusk در کتاب The Wind of Freedom، چاپ بستن، ۱۹۶۳.

۲ - George Shultz سخنانی در سن فرانسیسکو، ژوئیه ۱۹۸۵، نقل از کتاب Les

empires contre l'Europe، نوشته Régis Debray، چاپ پاریس، ۱۹۸۵.

دوالفقار را از نیام بکشد و کاری را که علی توانسته بود انجام دهد بسپایان
برساند.^۱ بموازات "تاواریش های مسکرو" و "boss های واشینگتن" و
"جنتلمن های لندن"، زمامداران افریقای جنوبی نیز - که طبعا مقام
شامخی در دفاع از "رسالت والای فرهنگ مسیحی" دارند - یکی پس از
دیگری از همین رسالت خاص ملت خودشان سخن گفتند:

در سال ۱۹۵۴، Daniel F. Malan نخست وزیر افریقای جنوبی - که
خودش هم قبلا کشیش بود - در پاسخ یک کشیش آمریکائی نوشت:
"اختلاف رنگ فقط جلوه ظاهری و مادی اختلافی است که بین دو دسته
مختلف از نژادهای انسانی و دو شیوه کاملا متناقض زندگی، یعنی بین
وحشیگری و تمدن، بین بت پرستی و مسیحیت وجود دارد، و ما رسالت
دفاع از ارزشهای این مسیحیت را داریم. از آغاز دنیا همینطور بوده است و
تا پایان دنیا نیز همینطور خواهد بود".^۲

در ۱۹۶۳، Hendrik F. Verwoerd نخست وزیر دیگر همین افریقای
جنوبی، اعلام داشت: "کافی نیست که سفیدها راهنمای سیاهان یا
زمامدار آنان باشند، آنچه لازم است این است که آقای آنان باشند و بر آنها
سروری مطلق داشته باشند... اگر قبول کنیم که ملت ما خواستار ادامه
حاکمیت سفیدپوستان است، باید بپذیریم که جز قبول تسلط بیقید و شرط ما
سفیدها بر سیاهها راهی برای این سیاه پوستان وجود ندارد".^۳

و در ۱۹۷۲، John B. Vorster، باز هم نخست وزیر دیگر همین
افریقای جنوبی، با تفاخر اظهار کرد: "بیاد داشته باشیم که ما ملت
خداوند هستیم، و در این راه رسالتی خاص از جانب پروردگار به ما محول
شده است".^۴

اشکال این است که در همان ضمن، در نقطه دیگری از جهان، یعنی
در منطقه پیغمبرخیز خاورمیانه نیز کسان دیگری ادعای همین رسالت را
داشتند. چنانکه Menahem Begin در سردر مقررکننده حزب خود بر پرچمی

۱ - François de Fontenette در کتاب Racisme، چاپ پاریس، ۱۹۷۵، ص
۱۶۸.

۲ - همانجا.

۳ - همانجا.

افراشته نوشت: "خدایا! تویی که ما را برای سروری آفریدی!"^۱
و خاخام "العاذروالمن"، مقام مذهبی بلندپایه اسرائیل، بدین شعار
اضافه کرد: "اسرائیل مأمور استقرار نظم تازه ای در خاورمیانه و در ورای
آن است که برای همه جهانیان "نظم نجات" خواهد بود. ما رسالت برقراری
چنین نظمی را، هم در خاورمیانه و هم در تمام دنیا داریم"^۲.
و در همان هنگام، آقای "مویوتوسسه سگو" رهبر عالیقدر و
آزادیخواه زنیر به نوبه خود یادآوری کرد که: "آخر من رسالتی والا بر
عهده دارم"^۳.

۱ - نقل از Le Monde، ۲۰ اوت ۱۹۸۳، و کتاب Les Palestiniens، نوشته Eric
Rouleau، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۱۷۲.
۲ - Rabbini Eliezer Walman در روزنامه Nekudah، اول سپتامبر ۱۹۸۲.
۳ - Arthur Conte در کتاب Les dictateurs du XXe siècle، چاپ پاریس،
۱۹۸۴، ص ۸۶.

... و نفت فتنه را آفرید

تاریخ نفت پرماجرترین فصل تحولات سیاسی و اقتصادی بسیاری از ملل جهان در عصر حاضر است. فصلی مملو از تحریکات، توطئه‌ها، نشیب و فرازها، سوءقضدها، کودتاها، انتلابهای خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت، و ماجراهائی که امروز ایران با آنها مواجه است، و اصولاً کلیه حوادث دیگر منطقه خاورمیانه، بدون بررسی دقیق مسئله نفت قابل درک و قابل تجزیه و تحلیل نیست. محمد رضا شاه پهلوی، در کتاب "پاسخ به تاریخ".

در منطقه خاورمیانه، مخلوط نفت و سیاست ماده منفجره وحشتناکی را بوجود آورده است که ریشه بسیاری از حوادث این منطقه را باید در آن جست.

Richard Nixon در کتاب "جنگ واقعی"

”خواهران نفتی“، بصورت کارتل چندملیتی
شماره یک جهان بطور جاری پادشاه و رئیس
جمهوری می‌آورند و می‌برند، و توطئه‌های
پشت پرده یا کودتاهای آشکار و یا انقلابهای
خونین ترتیب می‌دهند، و برای اینکار همیشه
تعداد کافی ژنرال و سیاستمدار و زوشنفکر و
جیمزباند در انبار ذخیره خود موجود دارند.
اینها صرفاً به اقتضای منافع خود تصمیم به
جنگ و صلح و انقلاب و کودتا می‌گیرند، و
مشروعیت این تصمیم را نیز به همه زیانهای
جهان توجیه می‌کنند، زیرا دستگاه عظیم
ارتباط جمعی دنیا به تمام زیانهای روی زمین
عملاً در اختیار آنها است. نیروی محرک همه
این کودتاها و ترورها و انقلابها نفت است،
بهمین جهت است که تاریخ نفتی کشورهای
صاحب این ماده، تاریخی لعنت شده است.

Eduardo Galeano نویسنده و روزنامه‌نگار

اوپوگوی، در کتاب ”رگهای گشوده
آمریکای لاتین“.

“خواهران هفتگانه نفتی” لقبی است که توسط “Enrico Mattei” سلطان معروف نفت ایتالیا به هفت شرکتی که جمعا کارتل غول‌آسای نفت، یعنی بزرگترین کارتل اقتصادی و بازرگانی جهان امروز را بوجود آورده‌اند، داده شد. این هفت شرکت به ترتیب اهمیت عبارتند از: اکسون، شل، بریتیش پترولیوم، گلف، تکزاکو، موبیل اویل، سوکال. از بعد از جنگ جهانی دوم شرکت فرانسوی اراپ نیز بدین جمع پیوسته و بدین ترتیب خواهران هفتگانه اکنون هشت خواهر شده‌اند.

این شرکتها عملا دایره فعالیت خود را محدود به استخراج و توزیع نفت نکرده‌اند، بلکه آنها به صنایع دیگر مربوط به انرژی از قبیل پتروشیمی، ذغال سنگ، انرژی هسته‌ای، محصولات پلاستیکی و کودهای شیمیایی گسترش داده‌اند. مجموع این صنایع، امپراتوری عظیم نفت را بوجود آورده‌اند که بقول شاه پیشین ایران “غیرانسانی‌ترین، بیرحم‌ترین و جهان‌خوارترین” امپراتوری است که تاریخ جهان بخود دیده است.

بنیانگذار واقعی این امپراتوری جان د. راکفلر بود که در اواخر قرن گذشته و آغاز قرن حاضر سلطان نفت آمریکا و جهان بشمار میرفت. این قدرت بی‌منازع از وقتی شروع شد که وی بجای استخراج نفت که بقول خودش “کار آدمهای مفلوک” بود، به کار تصفیه نفت پرداخت، و اولین پالایشگاه خود را در کلیولند آمریکا در ۳۰۰ مایلی چاههای نفت پنسیلوانیا تأسیس کرد. شرکت “استاندارد اویل” اوهایو در سال ۱۸۷۰ توسط وی بنیاد گذاشته شد.

در ۱۸۸۲ راکفلر به ایجاد “تراست” نفت پرداخت که با از میان بردن رقابت میان شرکتهای عضو، فعالیتهای دسته جمعی سازمانهای استخراج و حمل و نقل و تصفیه و توزیع نفت را در دست او متمرکز میکرد. با این ابتکار، وی کنترل ۸۰٪ صنعت تصفیه نفت و ۹۰٪ حمل و نقل نفت را از راه لوله در اختیار خود درآورد.

در اوایل قرن حاضر رقیبی بنام “زیوال دچ”، کمپانی نفتی هلندی که در ۱۸۸۳ تأسیس شده بود پا بمیدان گذاشت. این شرکت امتیاز

استخراج نفت اندونزی را که در آنموقع مستعمره هلند بود و هند شرقی هلند نامیده میشد در اختیار داشت. در سال ۱۹۰۷ شرکت رویال دچ با شرکت حمل و نقل "شل" که کار استخراج و حمل نفت را در خاور دور انجام میداد ائتلاف کرد و از آن پس دوران شکوفائی سریع آن آغاز شد. به رهبری "هنری دتزدینگ" که ناپلئون نفت لقب گرفته بود شرکت تازه "رویال دچ شل" تولید خود را بسرعت افزایش داد و در بازارهای جهانی با "استاندارد اویل" راکفلر سرشاخ شد. در جریان جنگ جهانی اول این شرکت که منظمأ به منابع نفتی خاور دور و مکزیک و آمریکای جنوبی دست انداخته بود ۷۵٪ تولید جهانی نفت را در خارج از آمریکا در دست خود گرفت.

در این گرماگرم، یک شرکت انگلیسی نفتی نیز براساس امتیازی که در سال ۱۹۰۱ توسط شاه ایران برای استخراج و فروش نفت این کشور به ویلیام دارسی ماجراجوی استرالیایی داده شده بود پا بمیدان گذاشته بود. این امتیاز در سال ۱۹۰۸ در اختیار شرکت "آنگلو پرشین اویل" قرار گرفت، و در آستانه جنگ جهانی اول به ابتکار وینستن چرچیل وزیر دریاداری وقت انگلستان به دولت انگلیس منتقل شد، و بدین ترتیب شرکت نفت انگلیس و ایران که استخراج آن بسیار توسعه یافته بود بنام بریتیش پترولیوم سومین شرکت نفتی بزرگ جهان شد.

در حال حاضر "امپراتوری" جهانی نفت در دست هفت شرکت است که نه تنها بزرگترین شرکتهای نفتی دنیا، بلکه در فهرست هزار شرکت درجه اول جهان هفت شرکت اول هستند، و این هفت شرکتند که مجتمعا کارتل جهانی نفت یا بقول ماتی هفت خواهران نفتی را تشکیل میدهند.

از این جمع، شرکت EXXON که در بازارهای بین المللی ESSO خوانده میشود، و قدیمی ترین شرکت نفت آمریکا است، مقام اول را دارد، یعنی هم بزرگترین شرکت نفتی جهان و هم بزرگترین شرکت چندملیتی جهان است. این شرکت بغیر از خود آمریکا در بیشتر از ۱۰۰ کشور شعبه دارد. دارای ۵۰۰ کشتی بزرگ یا بسیار بزرگ نفتکش، ۱۱۵ بندر نفتی برای صدور و ۲۷۰ بندر نفتی برای تخلیه در ۶۵ کشور است که بطور دائم ۱۶۰ نوع فرآورده نفتی در آنها بارگیری یا تخلیه میشود. سرمایه شرکت بتنهایی از تمام سرمایه بانک مرکزی (فدرال رزرو) آمریکا بیشتر

است. بموجب گزارشی که در ماه مه ۱۹۷۵ توسط مجله اقتصادی معروف "فورچون" انتشار یافت، این شرکت بزرگترین رقم فروش را نیز در میان همه شرکت‌های آمریکائی دارا است، بطوریکه درین مورد حتی "جنرال موتورز" را در پشت سر گذاشته است. ۱۴۰,۰۰۰ کارشناس و کارمند و ۶۰۰,۰۰۰ سهامدار دارد. سود خالص این شرکت در سال ۱۹۶۰ ۲/۸ میلیارد دلار بود و در ۱۹۸۰ این رقم به ۶ میلیارد دلار رسید. رقم پالایش سالانه شرکت در آمریکای جنوبی و خاورمیانه ۱۵۰ میلیون تن است.

گروه رویال دچ شل، دومین غول صنعت نفت، در سالهای دهه ۱۹۶۰ سود خالصی متجاوز از ۶ میلیارد دلار در سال داشت، و درآمد خالص شرکت بریتیش پترولیوم به ۴ میلیارد دلار در سال بالغ شد. کنسرسیوم نفت ایران که در سال ۱۳۳۳ شمسی (۱۹۵۴) برای یک دوره ۲۵ ساله با ایران قرارداد بست، مرکب است از پنج شرکت نفتی آمریکائی با جمع ۴۰٪ سهام، شرکت نفت انگلیس با ۴۰٪ دیگر از سهام، شرکت نفت هلندی شل با ۱۴٪ سهام و شرکت نفت فرانسه با ۶٪ سهام. این قرارداد براساس عاملیت و تقسیم بالمناصفه منافع تنظیم شده بود و تا سال ۱۹۷۸ اعتبار داشت^۱.

"ژان ژاک سروان شرایبر" شخصیت سیاسی سرشناس فرانسه و وزیر پیشین این کشور، در کتاب پر سر و صدای خود بنام "مبارزطلبی جهانی" که در سال ۱۹۸۰ انتشار یافت و به بیش از سی زبان ترجمه شد، در باره نقش نفت در تحول جامعه غربی در قرن حاضر، چنین مینویسد:

"در زمان جنگ جهانی اول، تعداد همه اتومبیل‌ها و کامیون‌های دنیا تنها ۲ میلیون بود. فردای جنگ جهانی دوم، این رقم به ۱۰۰ میلیون رسیده بود، و امروز از ۲۵۰ میلیون فراتر رفته است، که ۲۲۰ میلیون آنها بتهائی متعلق به ایالات متحده و اروپا است.

مقدار بترینی که در سال ۱۹۱۴ توسط این اتومبیل‌ها و کامیونها

۱ - Anthony Sampson کارشناس بسین المللی نفت، در کتاب The Seven Sisters; the Great Oil Companies and the World They Made چاپ نیویورک، ۱۹۷۵.

مصرف میشد سالانه ۶ میلیون تن بود. در ۱۹۶۰ این مقدار به ۳۰۰ میلیون تن رسیده بود، و در حال حاضر از ۵۰۰ میلیون تجاوز کرده است. در اشاره بدین ارقام، اخیراً ژان کلود بالاستانو، کارشناس انستیتوی دولتی نفت فرانسه، نوشت: وجود جامعه مصرفی از اول تا به آخر آن در گرو دستیابی بی حد و مرز این جامعه به نفت است. یک لحظه تصور کنیم که کشور فرانسه از دسترسی به نفت محروم شده است. چه اتفاق میافتد؟ از فردای آن، رفت و آمد در همه جاده ها متوقف میشود. اندکی بعد اصلاً جاده ای باقی نمیماند، زیرا جاده امروزی نیاز به اسفالت و گودرون (قطران) دارد. در همان موقع کار توزیع کالا و خواربار و همه لوازم دیگر زندگی نیز میخوابد. از تجارتخانه ها و فروشگاههای بزرگ گرفته تا خواربار فروشی های سر کوچه و میدانهای عمده فروشی و کشتارگاهها، یکی بعد از دیگری تعطیل میشوند. نه تراکتوری در مزرعه ای کار میکند، نه هواپیمائی در آسمان به پرواز درمی آید. کشتیهای بازرگانی در بندرگاهها متوقف میمانند و تنها قایقهای بخاری قدیمی و کرجی های تفریحی بادبانی نفس راحت میکشند. شوماژهای نفتی یعنی بیش از نیمی از شوماژهای همه خانه ها و دفاتر کار و مدرسه ها و بیمارستانها همچنان سرد میمانند. صنایع بزرگ و کوچک پشت سر هم فلج میشوند. کشاورزی به عصر گاواهن و خیش باز میگردد. و بدنبال اینها تقریباً همه مواد پلاستیک و الیاف مصنوعی از بازار ناپدید میشوند. دیگر نه فرآورده های نایلونی باقی میمانند، نه مدادهای خودکار، نه پیراهن، نه بارانی، نه صفحه موسیقی، نه کاست و ویدئو، زیرا که در یک دفتر کار امروزی از موکت گرفته تا دستگاه تلفن، و از کاغذ دیواری تا صندلیهای فلزی، و از سبد زیر میز تا پنکه سقف و چراغ روی میز، همه و همه محصول نفت هستند^۱.

”در کشورهای صنعتی، در کمتر از ۱۵ سال گذشته، مصرف انرژی ۱۰۰٪ و مصرف نفت ۱۶۰٪ افزایش یافته است. این کشورها در آغاز دهه ۱۹۶۰ سالانه ۶۵ میلیون تن نفت وارد میکردند و در اواسط دهه

۱ - Jean-Jacques Servan-Schreiber، در کتاب *Le défi mondial*، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۶۷.

۷۰، این رقم ۲۹۰ میلیون تن بود. در سال ۱۹۷۸، واردات نفت به ۴۱۰ میلیون تن رسید.

علت این مسابقه شتابزده در مصرف هرچه بیشتر نفت چه بود؟ این بود که جهان صنعتی غرب در طول دهه ها و دهه ها، این ماده حیاتی و "ما فوق گرانبها" را تقریباً مفت بدست آورده بود، یعنی در مدت هفتاد سال تمام، علیرغم ترقی دائمی سطح زندگی و افزایش ده ها برابر همه هزینه ها، قیمت یک بشکه نفت همواره بین ۱ و ۲ دلار نوسان کرده و هیچوقت از این رقم ۲ دلار بالاتر نرفته بود^۱.

"در سال ۱۹۰۰ بهای یک بشکه نفت ۱/۲۰ دلار بود. سی سال بعد در زمان بهمان اقتصادی معروف آمریکا و جهان غرب در ۱۹۳۰، قیمت همین بشکه نفت باز هم ۱/۱۹ دلار بود. در سالهای بعد از بحران، با پیروزی "نیروئیل" فرانکلین روزولت و آغاز دوباره رونق اقتصادی آمریکا، هر بشکه نفت ۱/۱۰ دلار قیمت داشت. در واقعه پیرل هاربر و ورود آمریکا در جنگ جهانی دوم، یک بشکه نفت ۱/۱۴ دلار فروخته میشد. پس از پیروزی متفقین در جنگ و برقراری سیستم مالی جهانی بر پایه دلار آمریکا و تشکیل سازمان ملل متحد و اجرای طرح مارشال در اروپا، بهای هر بشکه نفت ۱/۲۰ دلار بود. در دوران جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب در دو سوی "پرده آهنین" قیمت هر بشکه نفت ۱/۷۰ دلار و ده سال بعد، در هنگام پایه گذاری سازمان "اوپک" ۱/۸۰ دلار بود.

در تمام این مدت، شرکتهای نفتی میلیارد پشت میلیارد بر عوائد نفتی خود افزوده بودند. توسعه بیسابقه اقتصاد جهان غرب در پنجاه ساله ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰، ایجاد کارخانه های تازه، وسائل ارتباطی تازه، فعالیتهای صنعتی تازه، شهرهای تازه، دانشگاههای تازه، آزمایشگاههای تازه، و تمام جهش اقتصادی و صنعتی و فرهنگی تازه جهان غرب در این مدت، همه به برکت این عوائد بی حساب انجام گرفته بود، بی آنکه هرگز جایی برای کشورهای صاحب نفت در این حساب منظور شود، بخنانکه گویی بهره گیری یکجانبه از این منبع منحصر بفرد یک قانون ازلی و ابدی است

که در مشروعیت آن جای بحث نیست.^۱

در سال ۱۹۶۹، وزارت بازرگانی آمریکا با انتشار ارقام رسمی روشن کرد که مجموع سرمایه‌ای که در شرکت‌های بزرگ نفتی در کشورهای نفتخیز خاورمیانه به کار افتاده ۱/۵ میلیارد دلار است، در صورتیکه همین شرکتها سالانه ۱/۲ میلیارد دلار، یعنی هشتاد درصد از اصل سرمایه سود خالص می‌برند! طبق همین آمارها، سودمندترین صنعت در جهان صنعتی صنعت نفت است، زیرا سود استخراج سنگ معدن و ذوب آهن و فولاد بطور متوسط از ۱۳/۵٪ تجاوز نمی‌کند.^۲

“تنها در عرض ۱۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم جامعه غربی سه برابر ثروتمندتر شد، یعنی ثروتش ۴ برابر شد. در تمام تاریخ بشریت چنین سابقه‌ای دیده نشده بود.”^۳

“اقتصاد کشورهای پیشرفته صنعتی بر روی ماده حیاتی نفت پایه‌گذاری شده است. همین نفت بود که به آنها اجازه داد تا منابع ذغال سنگ خود را راکد گذارند و بجای آن باین ماده ارزان قیمت و پراورزی روی بیاورند. با بهره‌گیری از نفت ارزان بود که کشورهای صنعتی صنایع خود را توسعه بخشیدند و درآمد سرانه خویش را به نحو چشمگیری بالا بردند. درجه این تاراجگری بعدی بود که آنها نفت ما را تقریباً به رایگان می‌بردند و پس از تبدیل به فرآورده‌های پتروشیمی با بهای ۵۰ برابر به خود ما می‌فروختند.”^۴

در بازه همین واقعیت ثابت ماندن بهای نفت در طول سه ربع قرن، علیرغم افزایش منظم سطح زندگی و گسترش بی‌سابقه اقتصاد جهان صنعتی، محمد رضا شاه پهلوی در مصاحبه با یک روزنامه معتبر غربی گفته بود:

“در سال ۱۹۴۷ بهای اعلان شده هر بشکه نفت ۲/۱۷ دلار بود.

۱ - همان کتاب، ص ۲۶.

۲ - نقل از ماهنامه Le Monde diplomatique، آوریل ۱۹۸۵.

۳ - Yves Montand در برنامه ویژه تلویزیون فرانسه “بحران اقتصادی در جهان پیشرفته”، ۲۲ فوریه ۱۹۸۵، براساس گزارش گروهی کارشناسان.

۴ - محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه با رادیو تلویزیون ها و مطبوعات اتریش، وین، ۲۸ دسامبر ۱۹۷۳.

در سال ۱۹۶۹ این رقم بجای آنکه افزایش یابد توسط شرکتهای بزرگ نفتی به ۱/۷۹ دلار کاهش یافت، در حالیکه در این فاصله تورم بین المللی بین ۲۵۰٪ تا ۴۰۰٪ افزایش یافته بود. اگر ما امروز قیمت نفت را پائین تر بیاوریم، فقط کمپانیهای بزرگ نفتی هستند که از این بابت سود خواهند برد، کمالیکه در سالهای اخیر این کمپانیها استفاده سرشار خود را تا ۷۰٪ بالا بردند. بدنبال این امر طبعا دولتهای شما نیز عوارض و مالیات بر عوائد کمپانیها خواهند بست، و بدین ترتیب شما دولتهای مصرف کننده همانقدر از راه مالیات عایدی خواهید داشت که ما کشورهای تولید کننده از بابت فروش نفت خود داریم، در حالیکه این نفت دیر یا زود تمام خواهد شد^۱.

”موقعی که شرکت های نفتی تصمیم خود را به کاهش سهم پرداختی خود به کشورهای صاحب نفت اعلام داشتند، شاه ایران علیرغم آنچه از او بعنوان یک دوست نزدیک آمریکا انتظار میرفت، اعلام کرد: ”اگر هم این ابتکار شرکتهای نفتی بدلاتی که خودشان در مورد وضع بازار جهانی نفت ارائه میدهند از نظر آنها درست باشد، برای ما چنین تصمیمی که بدون مشورت با خود ما و بی موافقت ما گرفته شده است مطلقاً قابل قبول نیست.“ و با آنکه روابط شاه در آن موقع با دولت انقلابی وقت بغداد بسیار بد بود، وی تردیدی بخود راه نداد که بدون اطلاع قبلی به بغداد برود و در جلسه دولتهای نفتی عرب که بهمین مناسبت در آن شهر تشکیل شده بود شرکت کند^۲.

”بعد سیاسی عظیم نفت حاصل مستقیم تاریخ استعمار است، زیرا که بغاطر نفت و آزمندی حریصانه جهان غرب در دست انداختن بدان، همه کشورهای نفت خیز و بخصوص اعراب متحمل جنگها، تجاوزها، اشغالها، تحقیرها و غارتگریهای پایان ناپذیر شدند. از آغاز قرن کنونی، اربابان خارجی بر منابع نفت ما یکی پس از دیگری دست انداختند و در هر تلاش تازه ما را سرکوفته تر، ویران تر و ناتوان تر کردند. بدین جهت اکنون

۱ - مصاحبه با روزنامه Le Monde، ۲۵ ژوئن ۱۹۷۴.

۲ - J.J. Servan-Schreiber در کتاب Le Défi mondial، چاپ پاریس، ۱۹۸۰.

بازنشانند حق ما از این بابت تنها یک امر اقتصادی نیست، یک رسالت آزادی بخش برای تمام جهان سوم است.

Pérez Alfonso وزیر نفت ونزوئلا، در همین موقع اعلام کرد: "خالا که کمپانیهای نفتی بجای افزایش نفت خریداری خود به کاهش آن اقدام کرده اند، ما نیز باشگاهی از کشورهای صادر کننده نفت تشکیل خواهیم داد که ۹۰٪ نفت خام بازارهای جهان در کنترل آن خواهد بود." و اندکی بعد، در نخستین اعلامیه سازمان OPEC تصریح شد که: "کشورهای عضو این سازمان دیگر در برابر سودجوییهای شرکتهای نفتی خاموش نخواهند نشست و برای آینده حفظ قیثها و جلوگیری از بی بند و باریهای کمپانیهای بزرگ نفتی خواهند بود."

ولی قاطعترین و صریحترین هشدارها را در این زمینه، محمد رضا شاه پهلوی در تهران داد:

"روش کار شرکتهای بزرگ نفتی که همچنان به حفظ امتیازات نامشروع و باور نکردنی خود اصرار میورزند، نمونه بسیار روشنی از آن واقعیتی است که "امپریالیسم اقتصادی" نام دارد. ولی باید این شرکتهای دریابند که این امپریالیسم نوظهور نیز مانند خود استعمار کلاسیک محکوم به نابودی است. من در اینجا، در پایتخت ایران، صراحتاً بدانها میگویم که آن شرائطی که باعث بهره گیری یکجانبه آنها از نفت ما میشد دیگر وجود ندارد، و آنها راهی ندارند جز آنکه خودشان را با واقعیتهای تازه تطبیق دهند".^۱

"شرکتهای نفتی در وضع دشواری قرار گرفته بودند. تا آنجا که به شرکتهای عمده نفت مربوط میشد، میزان نفت تولیدی بسیار زیاد بود. با اینحال شاه مصمم بود درآمدهائی را که برای برنامه عمرانی چهارم کشورش بدانها نیاز داشت بدست آورد. او هشدار داد که اگر تولید کنسرسیوم درآمدهای لازم را تأمین نکند، حوزه های نفتی را تصرف خواهد کرد. در نتیجه کنسرسیوم با پول بیشتری جلو آمد. این یکی از نخستین گامهائی

۱ - نقل از مجله رسمی سازمان OPEC، سپتامبر ۱۹۷۹.

۲ - محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه با روزنامه The Times of India، ۳ ژوئن ۱۹۷۳.

بود که در بروز انقلابی در قیمت گذاری و کنترل نفت موثر بود، و این تحول در سال ۱۹۷۳ به اوج خود رسید^۱.

"جنگ معروف به "کیپور" فرصت مناسبی برای کشورهای تولید کننده و صادر کننده نفت پیش آورد که با نمایش قدرت خود وسیله افزایش بهای نفت را در بازارهای جهانی فراهم آورند. این کار در سال ۱۹۷۳ در کنفرانس سازمان اوپک در تهران، به رهبری شاه ایران صورت گرفت. در آن تاریخ قیمت هر بشکه نفت که تا آنوقت در حدود ۳ دلار بود، به حدود ۱۲ دلار افزایش یافت، یعنی بصورتی ناگهانی چهار برابر شد. انقلاب ایران و جنگ ایران و عراق یکبار دیگر این قیمتها را بالاتر برد، بطوریکه بهای نفت در آغاز دهه ۸۰ به بیش از ده برابر این بها در آغاز دهه ۷۰ رسید^۲.

از آن پس شاه مبارزه سرسختانه و پیگیری را با شرکتهای بزرگ نفتی و تبلیغات وسیع آنها آغاز کرد که از زمان ملی شدن صنعت نفت در ایران سابقه نداشت. صدای شاه در عین آنکه منعکس کننده خواستها و منطقیهای مشروع صدها میلیون نفر مردم کشورهای صاحب نفت و در سطحی فراتر از آن، بازتاب عصبان حقه سه میلیارد مردم جهان بود، بگوش کارتل مقتدر نفت و جهان صنعتی که این کارتل نماینده آن بود و منحصراً در راه تأمین منافع آن قدم برمیداشت روز بروز ناخوشایندتر می آمد. در این هفته ها و ماهها و سالهای پرکشاکش، شاه عملاً سخنگوی جهانی شده بود که برای نخستین بار بصورتی همدستان در برابر قدرت مطلقه امپراتوریهای اقتصادی عصر استعمار نو قد علم میکرد:

"بعضی ها میگویند کوشش ما در تعیین قیمت منطقی و معقول و عادلانه ای برای نفت موجب هرج و مرج در جهان صنعتی میشود. شاید این حقیقت داشته باشد، ولی باید جهان صنعتی درک کند که عصر پیشرفت فوق العاده بر مبنای نفت ارزان بسر آمده است. مردم این جهان صنعتی باید از یک طرف در صدد کشف و بهره برداری منابع جدید انرژی باشند و از طرف دیگر کمریندهای خود را محکمتر کنند، و سرانجام فرزندان خانواده های مرفه که هم خوراک فراوان دارند، هم اتومبیل دارند و هم

۱ - Barry Rubin در Paved with good Intentions چاپ پنسیلوانیا، ۱۹۸۰.

۲ - Le Monde, dossiers et documents گزارش ویژه در باره نفت، آوریل ۱۹۸۵.

گاه بگاه بمب در گوشه و کنار کار می‌گذارند، در باره بیعدالتیهای این جهان صنعتی خود بیشتر بیندیشند^۱.

"اگر جهان کنونی ما بیمار است و اگر گرفتار کمبودها و نقائصی است، نمیاید این مشکلات را بتدریج و عاقلانه از میان برداشت، وگرنه با انهدام کشورهای ضعیف هیچ مسئله‌ای حل نمیشود. افزودن بر فقر ملت‌های فقیر چه سودی دارد، اگر چند کشور معدود همه پول‌ها را در بانک‌های خود جمع کنند؟ وقتی که اقتصاد جهان از بنیاد مترلزل شود، ارزش این پول‌ها بیش از ارزش کاغذ‌هایی که روی آنها چاپ شده اند نخواهد بود^۲.

"ما را دائما تهدید میکنند که جهان غرب و کشورهای صنعتی میتوانند کشورهای تولید کننده نفت را سر جای‌شان بنشانند. باید بطور مسلم بدانید که دیگر نمیتوانید با تهدید اساس جهان را باین آسانی بلرزه درآورید. اگر کشورهای تولید کننده نفت تصمیم گرفتند اختیار ثروت و منابع ملی خود را در دست بگیرند، علت آن این بود که در گذشته شما بدترین استعمارگران و بدترین استثمارکنندگان بوده اید. هیچوقت نخواسته اید فکر کنید که با خرید نفت ارزان، به قیمتی تقریباً مفت، تا چه حد کشورهای صاحب نفت را استثمار کرده اید^۳.

"شما منتظماً در باره افزایش بهای نفت و زیانهای آن برای جهان صنعتی سخن می‌گوئید، ولی هرگز به افزایش قیمت کالاها و فرآورده‌های خودتان اشاره ای نمیکنید. آیا حساب کرده اید که شما به زیان ما چقدر پول بدست می‌آورید؟ میدانید ما بابت قند و شکر چه پولی به شما میپردازیم؟ مسلم است که به دانستن این رقم علاقه ای ندارید. بابت سیمان چطور؟ به دانستن آنهم علاقه ای ندارید. آیا میدانید بهای فرآورده‌های پتروشیمی که از خود ما میگیرید و به خودمان میفروشید، به ۳۰ تا ۵۰ برابر افزایش یافته است؟^۴

"در درجه اول من نمیفهمم چرا شما فقط از اقتصاد انگلیس سخن

۱- در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی بین المللی در کاخ نیاروان، ۲ دی ۱۳۵۲.

۲- در مصاحبه با هفته نامه آلمانی Der Spiegel، ۶ ژانویه ۱۹۷۴.

۳- همانجا.

۴- همانجا.

میگویند؟ اگر واقعاً مدعی هستید که حرف شما جنبه اصولی دارد، باید در باره اقتصاد جهانی حرف بزنید. در این صورت من بشما میگویم که منظور ما دشمنی با اقتصاد جهانی نیست، بلکه ما فقط از منافع خود و از منابع خود دفاع میکنیم. وانگهی چرا نمیگویند هنگامیکه شما قیمت گندم را سه برابر کردید، آیا علیه ما که ناچار به خریداری آن بودیم قیام کرده بودید؟ میتوانید بگویند وقتی که بهای فرآورده های پتروشیمی خودتان را تا سی برابر بالا بردید، علیه ما قیام کرده بودید؟ قیمت هیچکدام از کالاهائی که ما از شما میخریم، امروز حتی با دو ماه پیش قابل مقایسه نیست. آیا این نشانه دشمنی شما با ما است؟^۱

"چطور است که کانادا بهای نفت خود را افزایش میدهد و شما هیچ اعتراضی نمیکنید؟ خود شما انگلیسها نیز قیمت نفت دریای شمال را بالا میبرید و کسی حرفی نمیزند. از نروژها هم نمیپرسید که خیال دارید چه قیمتی برای نفت خود معین کنید؟ اما ظاهراً ما چنین حتی را نداریم. من نمیفهمم که چه فرق حقوقی بین شما مردم چشم آبی با ما مردم چشم سیاه هست؟"

"این شما هستید که تورم خودتان را بما تحمیل میکنید، ولی مانیم که باید مضرات جامعه بی بند و بار مصرفی شما را جبران کنیم. قیمت گندم و سیمان شما ۳ برابر و قیمت شکر ۱۶ برابر شده است، و شما تنها از افزایش بهای نفت انتقاد میکنید. کشورهای فقیر و در حال توسعه که نفت هم ندارند چه باید بکنند؟ آنها فقط به نفت احتیاج ندارند، به گندم و شکر و خیلی چیزهای دیگر هم احتیاج دارند."^۲

"از اول قرن حاضر تا آخر دهه ۶۰، بهای نفت در همین حد متوقف ماند، و سوخت ارزان قیمت ما اروپا و ژاپن را باین صورت که اکنون هستند درآورد. در حالی که در همین مدت بهای گندم ۳۰٪ افزایش یافت و قیمت شکر در شش سال گذشته ۱۶ برابر بالا رفت."

۱- در مصاحبه با خبرنگار سیاسی تلویزیون تجارتی انگلستان، سن موریتس (سویس)، ۲۹ ژانویه ۱۹۷۴.

۲- در مصاحبه با روزنامه انگلیسی Daily Telegraph، زوریخ، ۶ فوریه ۱۹۷۴.

۳- در مصاحبه با هفته نامه انگلیسی Sunday Times، ۱۲ مارس ۱۹۷۴.

۴- در مصاحبه با هفته نامه Time، ۲۸ مارس ۱۹۷۴.

"تصمیم راسخ دارم که با نفوذ ظالمانه کارتل‌ها و تراست‌ها مبارزه کنم. عمری طولانی داشته باشم - که البته تضمینی برای آن نیست - خواهم دید که تا به آخر در این راه خواهم کوشید".

"پیش از ۱۹۷۳، قیمت‌های بین‌المللی نفت منحصرأ توسط شرکت‌های چندملیتی عظیم نفتی - همان‌هایی که هفت خواهر نفتی لقب گرفته‌اند - تعیین میشد، و منافع این شرکت‌ها رابطه خیلی نزدیک با منافع کشورهای مصرف‌کننده صنعتی داشت. قیمت‌گذاری بسیار ارزان نفت توسط امپراتوری نفتی، و فراوانی این ماده در بازار جهانی، عامل اصلی رشد اقتصادی استثنائی و بی‌سابقه جهان پیشرفته صنعتی در سالیان دهه ۶۰ بود. ولی از اوایل دهه ۷۰ وضع خواب‌ناخواه تغییر کرد، زیرا که تدریجاً بر اثر زیادی روزافزون تقاضا ذخائر نفتی موجود دیگر پاسخگوی نیازمندی‌های دنیای صنعتی نبود و میبایست به فعالیت گسترده‌ای برای کشف منابع نفتی تازه و در عین حال دستیابی به منابع دیگر تولید انرژی اقدام شود، که این هم مستلزم هزینه‌های بسیار سنگین بود".

در آغاز دهه ۸۰ آمریکا - که کارشناسان نفتی آن افزون‌پایان یافتن ذخائر نفت خود این کشور و ذخائر نفتی جهانی را بیش از پیش متذکر میشدند - برنامه محرمانه ولی وسیع و حساب‌شده‌ای را بمنظور تشویق بررسی‌های مربوط به تولید انرژی از موادی غیر از نفت تنظیم کرد که بتواند جوابگوی نیازهای دوران "پس از نفت" باشد. لازمه اینکه شرکت‌های بزرگ نفتی و دیگر سازمان‌های اقتصادی ذینفع بدین تلاش دست بزنند این بود که نفت در سطحی باشد که سرمایه‌گذاری در راه تحقیقات مربوط به بهره‌گیری از منابع غیرنفتی انرژی برای این مؤسسات "صرف بکند"، و این مستلزم افزایش قیمت نفت از جانب تولیدکنندگان بود. این کار شود اساسی دیگری نیز برای آمریکا داشت، و آن سنگین کردن هزینه‌های کشورهای غیرنفتی جهان صنعتی بود که در بازارهای جهانی رقیب اقتصادی آمریکا بودند، در صورتیکه به خود آمریکا - که دارای نفت داخلی بود - از این بابت زیانی نمی‌رسید. بدین ترتیب شاه پیش از

۱ - در مصاحبه با هفته‌نامه آلمانی Die Zeit، ۵ آوریل ۱۹۷۶.

۲ - Le Monde, dossiers et documents، آوریل ۱۹۸۵.

دست زدن به مبارزه برای بالا بردن بهای نفت کشورهای اوپک از موافقت آمریکا اطمینان یافته بود: "در اتخاذ سیاست افزایش بهای نفت اوپک در سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ شاه قبلاً از پشتیبانی آمریکا اطمینان یافته بود. در جلسه اوپک که در دسامبر ۱۹۷۳ در تهران تشکیل شد، با پافشاری شاه قیمتها افزایش یافت. در این کار هدف شاه تحصیل اضافه درآمد نفت برای اجرای برنامه‌های صنعتی و اقتصادی ایران بود، ولی کیسینجر از جانب آمریکا فقط بنفع شرکتهای بزرگ نفتی اقدام میکرد".

اختلاف اساسی از اینجا بروز کرد که نرخ مورد علاقه مقامات آمریکائی در این مورد ۷ دلار برای هر بشکه، و آنهم برای یکبار افزایش قیمت بود، در صورتیکه شاه این رقم را به بیش از ۱۱ دلار بالا برد، و بعد از آنهم چندین بار دیگر برای افزایش بیشتر فشار آورد، و این هر دو امر تمام محاسبات اقتصادی آمریکا و شرکتهای نفتی را برهم زد.

از آن پس در اجلاسهای متعدد سازمان اوپک، ایران پافشاری میکرد که بهمان نسبتی که بهای کالاهای فروششی کشورهای غرب به ممالک نفتی و سایر کشورهای جهان سوم مصنوعاً از جانب این ممالک غربی افزایش داده میشود، بهای نفت نیز افزایش داده شود، زیرا که شاه همواره میان این دو ارتباطی قائل شده بود. در مصاحبه‌های مختلف خود تأکید میکرد که کشور او برای اجرای برنامه‌های وسیع عمرانی و صنعتی خود نیازمند درآمد مشروع و منطقی معینی از محل فروش نفت خویش است، بنابراین وقتیکه همه پیش‌بینی‌ها در این زمینه با تورم مصنوعی یا واقعی بهای کالاهای مورد نیازش برهم بخورد، چاره‌ای ندارد جز اینکه او نیز قیمت نفت خود را افزایش دهد، زیرا که اصل بر این نیست که این تورم بحساب کشورهای صاحب نفت جبران شود. این منطقی بود که نه تنها طبعاً خوشایند کشورهای صنعتی نبود، بلکه آندسته از ممالک نفت خیز نیز که بعلت کمی جمعیت یا نداشتن برنامه‌های وسیع عمرانی نیازمندیهای محدودتری داشتند، در همراهی با کشورهای صنعتی غربی با این سیاست شاه باطنی یا آشکارا مخالف بودند.

نقش تعیین کننده شاه در کنفرانس سال ۱۹۷۳ اوپک در تهران، که در آن تصمیم به ترقی بهای فروش نفت از جانب دولتهای عضو این سازمان از بشکه‌ای ۳ دلار به بشکه‌ای ۱۱ دلار گرفته شد، طوفانی از خشم و اعتراض در جهان غرب برانگیخت، و این طوفان اختصاصاً متوجه محمد رضا شاه شد. مخالفتها گاه حتی بصورت ناسزاگوئی در آمد، چنانکه ویلیام سایمن وزیر خزانه داری آمریکا، علیرغم نزاکت سیاسی و علیرغم مقررات جاری دیپلماسی، از شاه بعنوان "دیوانه زنجیری" نام برد. تقریباً همه روزنامه‌های اروپا و آمریکا، حتی معتبرترین آنها، در این ناسزاگوئیه‌ها شرکت کردند. از نظر همه آنها شاه ایران مردی معرفی شد که کمر به سقوط اقتصاد دنیای غرب و نابودی تمدن غربی بسته است. خود شاه بعد در همین باره نوشت:

"از همانوقت بود که جنگ روانی علیه من ابعادی گسترده تر یافت. رسانه‌های گروهی دنیای غرب در مبارزه‌ای بی‌امان، مرا دیکتاتوری مسبد و خون‌آشام خواندند و عامل شماره یک تخریب اقتصاد جهان غرب و برهم زدن توازن اقتصادی دنیا معرفی کردند؛ فعالیت‌های سازمانهای دانشجویی یا شبه دانشجویی علیه من نیز بشدت تشویق شد".

"نقش قاطع ایران در مراحل پیاپی افزایش بهای نفت اوپک، خشم بسیاری از محافل سیاسی و اقتصادی آمریکا را برمیانگیخت. جیمز اشلرنگر وزیر دفاع و بعداً جانشین او رانلد رادفیلد، همچنین ویلیام سایمن وزیر خزانه داری و گروهی دیگر از دولتمردان حکومت آمریکا، بکرات این مسئله را مطرح ساختند که حالا که ایران بهای نفت را یک جانبه بالا میبرد، آمریکا نیز باید بهای جنگ افزارهانی را کم ایران خواهان خرید آنها است بالا ببرد. در عین حال پس از افزایش بیش از انتظار بهای نفت در سال ۱۹۷۳، اشلرنگر قصد داشت سهمی را که ایران در پرداخت هزینه‌های مربوط به تحقیقات علمی و فنی در مورد نوع تازه هواپیماهای "اف ۱۴" سفارشی خود بعهده گرفته بود، افزایش دهد. با بالا رفتن دوباره قیمت بین‌المللی نفت در سال ۱۹۷۵ - که باز ایران عامل آن بود - ویلیام سایمن وزیر خزانه داری آمریکا خواستار برقراری محدودیتهای سنگین و

حتی قطع فروش مواد غذایی به ایران شد، تا از این راه فشار بیشتری از جانب آمریکا بر ایران اعمال شود^۱.

در همان موقع روزنامه "نیویورک تایمز" که ارتباط بسیار نزدیکی با کمپانیهای کارتل نفت دارد، در تفسیر مفصلی در همین زمینه، در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۴ نوشت:

"اکنون زمان آن رسیده است که آمریکا ابتکار عمل را بدست گیرد، و به ایران هشدار دهد که در صورت لزوم آمریکا و متحدان آن از راههای مختلف منجمد اعمال فشارهای بازرگانی و ممانعت از انتقال تکنولوژی مورد نیاز این کشور و از طرق متعدد دیگر اینکار را تلافی خواهد کرد. در عین حال آمریکا خواهد توانست با فرستادن نیروهای نظامی ویژه بدین منطقه، کمک بسیار مؤثری به تفهیم این هشدار بکند."

"دولت سعودی از بابت سیاست نفتی شاه بسیار نگران بود. نمایندگان خصوصی ملک فیصل بدفعات با من دیدار کردند و اظهار داشتند که باید بهر قیمت باشد کیسینجر وزیر امور خارجه را متقاعد ساخت که برای جلوگیری از افزایشهای پیاپی بهای نفت به شاه فشار آورد، زیرا در غیر اینصورت خطر بحران اقتصادی و تشنجات اجتماعی فاجعه انگیز در پیش خواهد بود. چندین بار بدانان گفتم که در مقابل سرسختی شاه از کیسینجر کار زیادی بر نمی آید، ولی آنان هر باره جواب میدادند: چطور ممکن است آقای کیسینجر تواند در این مورد کاری بکند؟"

ولی کیسینجر در این بازی بزرگ سیاسی و اقتصادی، سیاست خاص خودش را دنبال میکرد که "ژان ژاک سروان شرایبر" آنرا در کتاب "مبارزه طلبی جهانی" خود - که قبلاً ذکر آن رفت - چنین تحلیل میکند: "هنری کیسینجر بعنوان شاگرد زبردست مکتب مترنیخ، دقیقاً سیاست او را بکار میبست. سیاست مورد علاقه مترنیخ این بود که "حقیقتی" را با تراز روسیه در میان بگذارد، و در همان موقع "حقیقت" دیگری را با پادشاه پروس، و "حقیقت" سومی را با امپراتور فرانسه، با این اطمینان که

۱ - Barry Rubin در کتاب Paved with Good Intentions، چاپ پنسیلوانیا، ۱۹۸۰، ص ۱۵۴.

۲ - James Akins سفیر آمریکا در عربستان سعودی، در مصاحبه با New York Times، ۶ ژوئن ۱۹۷۶.

هر یک از آنها این حقیقت را برای خودشان محفوظ نگاه خواهند داشت و لااقل تا سالها بعد آنرا فاش نخواهند کرد، و در این فاصله خیلی از کارها آنطور که خواست مترنیخ است روبراه خواهد شد. کیسینجر نیز در سیاست خاورمیانه‌ای خود براه استادش رفت؛ حقیقت شماره یک را با سادات در میان نهاد، حقیقت شماره دو را با حافظ الاسد، حقیقت سوم را با ملک فیصل، و احتمالاً حقیقت اصلی را با شاه ایران، و در همه این موارد با این اعتقاد که هیچیک از اینها با سوء ظنی که بیکدیگر دارند چیزی از این بابت بدیگران نخواهند گفت، و برای مدتی معین خود کیسینجر "رهبر یازی" خواهد بود.^۱

سیاست شاگرد مکتب مترنیخ، مانند سیاست استادش غالباً با موفقیت همراه بود، ولی گاه نیز، نظیر سیاست خود مترنیخ با مشکلات پیش‌بینی نشده‌ای مواجه می‌شد.

کما اینکه این بار اتفاق تازه‌ای روی داد، بدین ترتیب که برخلاف سیاست "مترنیخی" وزیر امور خارجه آمریکا، شاه بمنظور تثبیت هماهنگی اعضای اوپک - که از نظر او ضامن اساسی موفقیت این سازمان بود - خودش گزارش مذاکرات محرمانه خویش را با کیسینجر برای ملک فیصل فرستاد، و از این گزارش معلوم شد که اساساً کیسینجر فشاری برای جلوگیری از افزایش پیاپی قیمت جهانی نفت بدو وارد نیاورده است. وقتی که کیسینجر یکماه بعد از آن به ریاض رفت، بهای بین‌المللی نفت به فشار ایران برای چهارمین بار افزایش یافته بود.

"پادشاه سعودی در این ملاقات بصراحت از آمریکا خواست که آشکاراً علیه سیاست نفشی شاه موضع‌گیری کند، زیرا که ادامه این سیاست نه تنها هماهنگی اوپک را متزلزل می‌کند، بلکه ثبات همه منطقه را نیز مورد تهدید قرار می‌دهد. "آنتونی سمپسن" کارشناس بین‌المللی نفت و نویسنده کتاب "هفت خواهر نفتی" جریان این گفتگو را که خود او نیز در آن حضور داشته، بتفصیل شرح داده است."^۲

۱ - J.-J. Servan-Schreiber در کتاب Le Défi mondial، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۱۰۹.

۲ - همان کتاب، ص ۱۱۳.

”سه روز بعد از ملاقات ریاض، کیسینجر با شاه ایران که در آن موقع در ”سن موریتس“ سوئیس بود دیدار کرد. ریچارد هلمز سفیر آمریکا در ایران که همراه وزیر امور خارجه کشورش در این دیدار حضور داشت، بعداً در باره مذاکرات این جلسه طی مصاحبه ای فاش کرد که کیسینجر در این گفتگوها اساساً موضوع خودداری از افزایش بهای نفت را بمیان نیاورد، زیرا میدانست که شاه سیاست خود را در این مورد تغییر نخواهد داد.^۱

اصول این سیاست و انگیزه آن را، خود شاه، بصورتی روشن و مشخص تشریح کرده بود:

”برای ما قبل از هر چیز مسئله دفاع از حقوق و از منافع مشروع خودمان مطرح است. تا چند سال پیش از این، فقط شرکتهای بزرگ نفتی بودند که خواستهای خود را در مورد قیمت نفت و تقریباً در همه موارد دیگر، به ما دیکته میکردند، و دولتهائی هم که این شرکتهای بدانها وابسته بودند وانمود میکردند که در این مورد کاری از دستشان برنمی آید، در حالیکه خود عملاً با آنها تبانی داشتند. اکنون نیز این شرکتهای با وجود همه جنجالهائی که براه انداخته اند - سودهای کلان خودشان را میبرند، ولی دیگر حق ندارند که سیاست خودشان را نیز به ما تحمیل کنند. من مسلماً دشمن اینها و دشمن جهانی که اینها بدان تعلق دارند نیستم، اما حاضر هم نیستم که از آنها زور بشنوم.“^۲

”در دنبال این دگرگونی پیش بینی نشده، مکتب اقتصادی و فلسفی تازه ای در جهان غرب بوجود آمد که یکی از رهبران اصلی آن پرفسور آدلمن، استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوستس (M.I.T.) و کارشناس بین المللی نفت بود. وی در تشریح اصول فکری مکتب خود به ایراد سخنرانیهایی و نگارش مقالات پیاپی در نشریات معتبر جهان غرب (منجمله در مجله معروف ”مسائل خارجی“) و چاپ کتابهای تحقیقی متعدد پرداخت که معروفترین آنها کتاب ”دنیا و بازار نفت“ است که توسط دانشگاه ”جان هاپکینس“ بجای رسیده است. ”دکترین“ پرفسور آدلمن

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۴.

۲ - در مصاحبه با William Smith رئیس بخش خاورمیانه Newsweek، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۷.

چنین خلاصه میشود:

در بازارهای جهانی عرصه نفت عملاً بر تقاضای آن فزونی دارد. بنابراین اگر کشورهای مصرف کننده بتوانند با یکدیگر هنداستان شوند و مشترکاً دست به اقدامات اساسی که کاملاً امکان آنها دارند بزنند، خواهند توانست وضع بازار جهانی نفت را هر موقع که مایل باشند تغییر دهند. این کشورها، هم میتوانند و هم وظیفه دارند سازمان اوپک را متلاشی کنند، زیرا که اساساً وجود این سازمان و نفوذ آن در امر استخراج و فروش نفت برای دنیای پیشرفته خطری جدی به شمار می آید. در این مورد، هم میتوان سرعت اقدام کرد زیرا اوپک سازمانی شکستنده است، و هم باید سرعت اقدام کرد، زیرا با گشت زمان ثروت عظیمی در دست اوپک متمرکز میشود، و این ثروت برای این سازمان قدرتی نگران کننده بوجود می آورد.^۱

در همان هنگام تحلیلگر سرشناس مسائل نفتی، والتر ج. لوی، از جانب خود نظری مشابه اظهار داشت که در نشریات انگلیسی زبان معتبر و متعددی به چاپ رسید. در این اظهار نظر آمده بود که: آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته غربی نه میتوانند و نه باید قبول کنند که یک مشت کشور عقب مانده خاورمیانه ای بصورتی ناگهانی و حساب نشده حق دسترسی ثابت آنها را به نفت بازبچه قرار دهند، زیرا در غیر اینصورت امنیت و حتی آزادی سیاسی دموکراسیهای صنعتی بطور صاف و ساده بخطر خواهد افتاد.

درست در همین موقع بود که "کلوب رم" نتیجه بررسیهای یکساله خود را بصورت یک "مانیفست جهانی" بر اساس همان نظراتی که توسط انستیتوی پژوهشی M.I.T. و پرفسور میداوز و چند گروه بین المللی دیگر ارائه شده بود انتشار داد. عنوان این مانیفست که در موقع انتشار خود جنجال فراوانی بپا کرد این بود: "جلو رشد جهان سوم را بگیرید".

مبنای فکری کار کلوب رم این بود که: "منابع طبیعی کره زمین نامحدود نیست، و در مورد هر کدام از آنها نیز میتوان برآورد کرد که چه

۱ - Jean-Jacques Servan-Schreiber در کتاب Le Défi mondial، چاپ پاریس،

مدت زمانی برای بهره‌گیری در اختیار ما خواهند بود. شتاب‌رشد اقتصادی جهان غرب در سی ساله گذشته چنان بی‌سابقه و در عین حال بی‌بند و بار بوده است که خطر اتلاف کامل ذخائر طبیعی جهان را نه که بسیاری از آنها اصولاً قابل تجدید نیستند نه در بر دارد. اینکار با چنان سرعتی انجام میگیرد که اگر بموقع از آن جلوگیری نشود این ماشین در بیست یا سی سال آینده و شاید حتی زودتر از آن، در میان فاجعه‌های غیرقابل پیش‌بینی طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، نژادی، بکلی متوقف خواهد شد.^۱

”کلوپ رم در نخستین گزارشهای خود هشدار میداد که ذخائر جهانی نفت با آهنگ کنونی استخراج و مصرف این ماده در حدود سال ۲۰۰۰ پایان خواهند رسید، یعنی این ماده‌ای که امروزه تمام جامعه صنعتی و اقتصادی جهان بر آن متکی است بیش از سی سال دیگر در اختیار این جامعه نخواهد بود. در چنین شرائطی میباید ما از هم‌اکنون بطور جدی در پی دستیابی به منابع انرژی و پی‌ریزی یک سازمان تازه صنعتی و یک روند نو توسعه باشیم و این کار را منتها تا پانزده سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۸۵ بسامان برسانیم، که بعد از آن دیر و حتی خیلی دیر خواهد بود، زیرا برای عملی کردن تصمیماتی که در این زمینه اتخاذ میشود، با توجه به پیچیدگی فراوان سیستم‌های کار، از هشت تا پانزده سال و گاه نیز بیشتر از آن وقت لازم است. بنابراین باید از هم‌اکنون تصمیم قطعی گرفت، یعنی یا روند کنونی توسعه و ترقی جهان را، با جلوگیری از صنعتی شدن ممالک جهان سوم، تا زمانی که هنوز فرصت محدودی باقی است تغییر داد و یا تسلیم هرج و مرج‌ها و انقلابات و جنگهای غیرقابل کنترل شد.“^۲

”شعار اصلی Aurelio Piccei بنیانگذار ”کلوپ رم“ این بود که تلاش کشورهای جهان سوم برای صنعتی شدن باعث بدبختی خود آنها و در عین حال مایه برهم زدن نظم کنونی جهان است، بنابراین جهان پیشرفته باید

۱ - از همان کتاب، ص ۸۷.

۲ - Philippe Braillard در کتاب *L'imposture du Club de Rome*، نشریه سازمان انتشارات دانشگاهی فرانسه، چاپ پاریس، ۱۹۸۲.

از کلیه راههای ممکن در پیشگیری از این خطر بکوشد. وی این نظر خود را بتفصیل در کتاب خویش بنام The Humanistic Revolution که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد تشریح کرد. برنامه دو مرحله ای کلوب رم در سال ۱۹۷۶ در دانشگاه کمبریج به ابتکار آوریویچی و لرد کارادون و دوالبی رهبر اخوان المسلمین شکل گرفت با این هدف که طرحی دقیق و حساب شده برای مقابله با توسعه دانش و تکنولوژی در کشورهای غیرصنعتی جهان تنظیم شود. متن این طرح در سال ۱۹۷۹ توسط انستیتیوی بین المللی بررسیهای مربوط به رشد زیر نظر "الکساندر کینگ" مشاور علمی اتحادیه پیمان اتلانتیک منتشر شد. در این طرح کلوب رم گناه تمام نابسامانیهای جهان امروز را به گردن گسترش علم و تکنولوژی در جهان سوم گذاشته بود. در سال ۱۹۷۷، یعنی دو سال پیش از انتشار این طرح، کنفرانسی بین المللی به سرپرستی "نهضت صلح و تفاهم مذاهب" در لیسن (پایتخت پرتغال) تشکیل شد که از طرحهای کلوب رم جانبداری میکرد. رهبران سه گانه این کنفرانس "سایرس ونس" وزیر امور خارجه آمریکا، رمزی کلارک، و یکی از مران کلوب رم بنام "لینوویتس" بودند^۱.

با همه این جنجالها، و علیرغم اتهامات پر سر و صدای رسانه های گروهی و مطبوعات بزرگ و کوچک جهان غرب در باره نقش مخرب شاه در افزایش بهای نفت و توطئه کشورهای نفتی برای نابودی اقتصاد غرب، خیلی زود ارقام منتشر شده از جانب خود شرکتهای نفتی و همچنین خزانه داری دولت آمریکا نشان داد که هم این شرکتهای بزرگوار و هم دولتهای آنها نه تنها این "ضررت" افزایش قیمت را عینا به مردم کشورهای خود منتقل کرده و از جیب آنها مایه گذاشته اند، بلکه سردهای اضافی بسیار کلاسی نیز از همین راه بدست آورده اند.

و یکبار دیگر معلوم شد که چندملیتی های بزرگوار و حکومت های حامی آنها، مثل گریه های مرتضی علی خودمان، هیچوقت طوری بزمین نمی آیند. آسیبی ببینند:

"جهش ناگهانی بهای نفت در دهه گذشته، بیش از هر چیز بِنفع

شرکتهای بزرگ نفتی تمام شد. در فاصله سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۸۱، رقم فروش دوازده کمپانی نفتی درجه اول جهان از ۶۱ میلیارد دلار به ۵۶۰ میلیارد دلار رسید و درآمد خالص آنها در همین مدت از ۵ میلیارد دلار به ۲۶ میلیارد دلار افزایش یافت. در حال حاضر این دوازده شرکت همگی جزو بیست شرکتی هستند که در طبقه بندی جهانی شرکتهای بین المللی مقام اول را دارند، در صورتیکه تا سال ۱۹۶۹ فقط شش تای آنها در این طبقه بندی قرار داشتند. بدین ترتیب علیرغم ملی شدن صنایع نفت در برخی از کشورها، و افزایش چشمگیر بهای نفت خام، و کاهش دامنه فعالیت این شرکتها در امر پالایش، کارتل "هفت خواهر نفتی" و پنج شرکت بزرگ نفتی همکار آن توانسته است در همین مدت با آهنگی سریعتر از کلیه رشته های دیگر اقتصاد جهانی رقم فروش و رقم سود و قدرت مالی خود را بالا برد. بزرگترین شرکت نفتی جهان، EXXON در تمام دهه ۱۹۷۰ بابت فعالیت های خود در رشته های غیرنفتی تولید نیرو (ذغال سنگ، اورانیوم، ترمودینامیک) ضرر داد و فقط در سال ۱۹۸۰ سود سالانه ای معادل ۳ میلیون دلار ازین ممر بدست آورد، در صورتیکه در همین سال سود خالص شرکت بابت نفت ۶,۰۰۰ میلیون دلار بود^۱ "پس از افزایش بیسابقه قیمت نفت توسط شاه در سال ۱۹۷۳، علیرغم همه جنجالهایی که وسایل ارتباط جمعی غربی در باره نابودی اقتصاد غرب براه انداختند، شرکت اکسون اعلام کرد که سود خالص آن در سه ماهه سوم ۱۹۷۳، ۸۰٪ بیش از سود آن در سه ماهه مشابه سال قبل بوده است، و شرکت گلف همین اضافه سود را در مورد خود ۹۱٪ اعلام کرد"^۲.

"گرچه های مرتضی علی" حتی در جنگ نفتکش های خلیج فارس نیز بجای زیان سود بردند:

"اگر بارگیری و حمل و نقل نفت در خلیج فارس علیرغم حملات هوایی به کشتیهای نفتکش و ناامنی رفت و آمد در خلیج کاهش نیافته، بدین علت است که این وضع راهگشای وضع تازه ای شده است که قبلا بدان

۱ - Le Monde, dossiers et documents, گزارش ویژه در باره نفت، آوریل ۱۹۸۵.

۲ - همانجا.

توجه نشده بود. این وضع تازه این است که با توجه به بیمه شدن کشتیها و شرکت مستقیم خود کشورهایمانند ایران و کویت در این بیمه گذاری، بسیاری از کشتیهای قدیمی و فرسوده که در نظر بود از گردش خارج شوند با قیمتهائی دو برابر یا بیشتر قیمت واقعی خود بیمه میشوند و برای بارگیری عمدا در منطقه "ناامن" خلیج برآه میافتند، غالبا با این امید که یک موشک عراقی یا ایرانی کار آنها را بسازد^۱.

"تقریبا همه این شرکتها از هم اکنون، برای رویارویی با تحولات آینده جهانی در زمینه انرژی، در رشته های مختلف دیگر تولید انرژی منجمله گاز و ذغال سنگ سرمایه گذاری کرده اند. ولی ۹۰٪ این سرمایه گذاریها همچنان به نفت و گاز اختصاص دارد، زیرا طبق تمام بررسیها و آزمایشها، تنها این دو رشته است که منافعی خیلی بیش از هر فعالیت اقتصادی دیگر عاید میکند. من باب نمونه، شرکت "کونوکو" متعلق به سازمان چندملیتی "دوپرن دونمور" از آغاز دهه گذشته تصمیم گرفت فعالیت خود را بطرز پنجاه پنجاه به دو رشته تولید انرژی از راه نفت و ذغال سنگ تقسیم کند. حساب سود شرکت در پایان دهه، نشان داد که در فاصله سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ منافع حاصله از بابت ذغال سنگ از ۳ سنت در هر واحد انرژی ذغال سنگ معادل یک بشکه نفت در سال ۱۹۷۱ به ۵۰ سنت در سال ۱۹۸۰ افزایش یافته، در صورتیکه منافع حاصله از بابت نفت در همین مدت برای هر بشکه از ۶۵ سنت در ۱۹۷۱ به ۵/۱۷ دلار در ۱۹۸۰ رسیده است"^۲.

بدین ترتیب گناه جنجال برانگیز محمد رضا شاه در بالا بردن بهای بین المللی نفت بالمال برای امپراتوری نفتی قابل بخشش بود، و شاید حتی شایسته جایزه ای نیز بود. در عوض آنچه مطلقا قابل بخشش نبود زمزمه بسیار نامطلوبی بود که شاه بمناسبت نزدیکی پایان دور اول قرارداد ایران با کنسرسیوم بین المللی نفت، آغاز کرد: "در سال ۱۹۵۴ ما قراردادی را در مورد نفت امضاء کردیم که مسلما ایدآل نبود، ولی در شرایط آنروز امضای قراردادی بهتر از آن برای ما امکان نداشت. اما ما دلایل کافی

۱ - همانجا.

۲ - Jean-Pierre Chevalier در "لوموند"، ۸ فوریه ۱۹۸۳.

داریم که قرارداد نفت خود را با کنسرسیوم که در ۱۹۷۸ پایان مییابد دیگر تجدید نکنیم، بدینمعنی که تا سال پایان قرارداد کنونی یعنی تا ۱۹۷۸ کمپانیهای عضو کنسرسیوم به کارشان ادامه دهند، ولی بعد از آن این کمپانیها فقط در صف طویل مشتریان نفت ایران قرار گیرند، و کبار بهره برداری از نفت ایران را، از چاه تا پمپ بتزین، شرکت ملی نفت ایران مستقیماً بعهده بگیرد^۱.

این برداشت "انقلابی" شاه از روابط آینده ایران با شرکتهای نفتی، بدعت تازه ای بود که در تاریخ صد ساله نفت گذاشته میشد، و عملاً دعوت به یک دوئل مرگ و زندگی بود. پیامدهای همین مبارزه طلبی، که صرفاً با انگیزه کوشش سرسختانه در راه تأمین حداکثر منافع برای کشور ایران و تثبیت مقام جهانی این کشور در صحنه سیاسی و اقتصادی بین المللی صورت میگرفت، طوفان سال ۱۳۵۷ را برانگیخت و بدنبال آن بحران همه جانبه ای را در این منطقه از جهان بوجود آورد که هنوز دنیا بسا پیامدهای آن دست بگریبان است.

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در سخنرانی گشایش کنگره دهمین سال انقلاب شاه و مردم، تهران، ۳ بهمن ۱۳۵۱.

جای پای کینگ کنگ

گفتم: "ژنرال، امیدوارم این گفته مرا حمل بر گستاخی مکنید، ولی ما در مرکز ستاد خودمان در لندن این احساس را داریم که شما آن اندازه که از جانب روزولت و چرچیل نگران هستید از جانب هیتلر نگران نیستید". دوگل مدتی خاموش به من نگریست. سپس با لحنی شمرده گفت: "اتفاقاً حق با شماست. علت این است که هم من و هم فرانسه تکلیف خودمان را با هیتلر میدانیم. ولی اگر بنا باشد با ساخت و پاخت هائی که در جریان است پس از سقوط هیتلر نصف اروپا طعمه خنرس روسیه شود و نصف دیگرش طعمه عقاب آمریکا، تکلیف اروپا و فرانسه چه خواهد شد؟ انگیزه جنگیدن من بازگرفتن آزادی و حاکمیت فرانسه است، و در حال حاضر احساس میکنم که این هر دو از طرف متحدان ما بیشتر مورد تهدید قرار گرفته است تا از جانب دشمنانمان. پلیا همانطور که گفتید من از طرف دوستان عزیزمان بیشتر نگران هستم".

David Schoenbrun رئیس ستاد

مطبوعات ژنرال آیزنهاور: "گفتگوی من با

ژنرال شارل دوگل، رهبر فرانسه آزاد، در

آستانه پیاده شدن نیروهای متفقین در خاک

فرانسه، لندن، ۱۹۴۳". نقل از کتاب

America Inside-Out، چاپ نیویورک،

۱۹۸۴.

اگر "واقعتهای اسرائیلی" فاجعه ۱۳۵۷ ایران ناشناخته‌ترین بخش "واقعتهای برون مرزی" این فاجعه اند، واقعتهای آمریکائی فاجعه بعکس آشکارترین این واقعتهای هستند، زیرا که بیش از هر گزارشگر دیگر، خود این برونمرزان آمریکائی در بلندترین سطوح ممکن بر این واقعتهای صحنه نهاده اند.

شاید هنوز هم کسانی از خود ایرانیان باشند که گمانان سهم دوستان ینگه دنیائی را در این ماجرا انکار کنند. بگذاریم اینان بر پندار خویش باقی بمانند، زیرا که اگر میتوانند جز این کنند تاکنون کرده بودند، ولی لااقل به "وقایع نگاران" دیگر نیز اجازه دهیم که آنها هم اگر شواهدی در جهت خلاف این پندار دارند، این شواهد را بر ما عرضه کنند.

آنچه در زیر خواهید خواند، نمونه‌هایی معدود از این شواهد بسیارند که صفحات محدود کتاب اجازه نقل بیش از آنها را نمیدهد، و اگر این نمونه‌های معین انتخاب شده‌اند، بخاطر این است که امضاء کنندگان آنها سه رئیس جمهوری، یک معاون ریاست جمهوری، دو وزیر امور خارجه، یک رئیس شورای ملی امنیت، یک وزیر مشاور، دو سفیر کبیر، یک مقام بلندپایه پیشین کاخ سفید، و چندین استاد دانشگاه و پژوهشگر سرشناس از خود آمریکا هستند:

"سیاست غلط ما در ایران که باعث سقوط شاه شد لکه تاریکی در تاریخ آمریکا است. بر اثر همین سیاست غلط بود که یک دیوانه متعصب توانست در ایران بر سر کار آید و با بی اعتنائی کامل به حقوق بشر هزاران نفر از مردم این کشور را بدست جوخه‌های اعدام بسپارد"

"این رئیس جمهوری آمریکا بود که فرش را از زیر پای شاه کشید... اظهارات ضد و نقیض او و شل کن سفت کن‌هایش خروج شاه را الزامی کرد، زیرا سیاست "نوسان پرشکوه" دولت آمریکا و تغییر جهت‌های

۱ - Ronald Reagan رئیس جمهوری آمریکا، در مناظره تلویزیونی با "والتر ماندیل" نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری، واشینگتن، نوامبر ۱۹۸۴.

منظم آن رابطه ایالات متحده را با متحدانش قطع کرد^۱.
"در مورد خاص ایران، عقیده دارم که ایالات متحده اشتباهات سنگین دیگری را نیز مرتکب شده است: در درجه اول با اتخاذ یک سیاست کاملاً متغیر و متزلزل، یعنی این سیاست که صبح ادعای پشتیبانی قاطع از رئیس این کشور را بکند و عصر او را با مشکلات تازه‌ای که خود برایش بوجود آورده است تنها بگذارد، و شب ژنرال هایزر را به کشورش بفرستد، با این مأموریت که ارتش ایران را فلج کند و صریحاً به فرماندهان ارشد آن بگوید که اگر پس از عزیمت شاه از ایران قصد تلاشی برای روی کار آوردن یک رژیم تازه هوادار غرب در این کشور داشته باشند نباید منتظر هیچ نظر موافقی از جانب آمریکا باشند^۲."

"در جریان حوادث ایران، من غالباً بر سر این دوراهی قرار می‌گرفتم که آیا در بحرانی که شاه با آن روبرو بود از او بطور کامل حمایت کنم، یا طبق سیاست مزورانه‌ای که سالیون سفیر ما در تهران به من توصیه میکرد به پشتیبانی لفظی از او اکتفا ورزم^۳؟"

"هنگامیکه بحران ایران در دستگاه حکومتی آمریکا بصورت یک کشمکش قدرت میان کاخ سفید و وزارت امور خارجه در آمد، اختیار بدست کسانی افتاد که مصمم بودند یک انقلاب کامل و تمام عیار در این کشور صورت گیرد... مثلاً پاسخهای وزارت امور خارجه به درخواستهای سالیون سفیر ما در تهران، بیش از هر چیز بر این تکیه داشت که ما باید شاه را برای تشکیل یک دولت ائتلافی در فشار بگذاریم، و حتی به او فشار بیاوریم که در مورد آینده سلطنت یک رفاندم ترتیب دهد، و نیز بر این تأکید کرده بود که حتماً یک رهبر مخالف نخست وزیری را عهده دار شود. از نظر من همه این خواستها صدور جواز برای براه انداختن یک قیام سیاسی همه جانبه علیه شاه بود

۱ - George Bush معاون رئیس جمهوری آمریکا، در مصاحبه با Washington Post، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹.

۲ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی *Politique internationale*، شماره بهار ۱۹۸۱.

۳ - Jimmy Carter در کتاب *Keeping Faith*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۴۴۳.

که تحت حمایت آمریکا انجام میگرفت^۱.

"... بر مبنای همه این محاسبات غلط، حکومت کارتر مخصوصاً وزارت امور خارجه آمریکا تدریجاً ولی بطور منظم از کمک و همکاری سیاسی و اقتصادی و معنوی خود با حکومت شاه کاست و در عوض آشکارا تبلیغاتی را که بر ضد شاه میشد مسرود تشویق قرار داد"^۲.

"چه بخواهیم و چه نخواهیم، باید دانسته باشیم که شاه در مدت ۳۷ سال سلطنتش متحد خوب ما در منطقه خاورمیانه بود، و با این وصف، فشارهای روزافزون ما بود که او را از تاج و تختش برکنار کرد. جای تعجب نیست اگر رهبران دیگر این منطقه از اینکه روزی آمریکا با آنان نیز همین معامله را بکند نگران شوند و به سراغ متحد قابل اعتمادتری بروند"^۳.

"ما با سیاست غلط خود، یا بعبارت بهتر با فقدان هرگونه سیاستی براساس سر باز زدن از روبروشی با واقعیت ها، توانستیم نیروهای چپ را برای مخالفت با حکومت ایران متحد کنیم و نیروهای راست را نیز به سردرگمی و بی تکلیفی بکشانیم. این ما بودیم که باعث سقوط شاه شدیم و ایران را به گورستان تاریخ فرستادیم"^۴.

"وقتی که تلگرام محرمانه و فوری وزیر امور خارجه را دریافت داشتم که خواسته بود شاه را از پشتیبانی قاطعانه آمریکا مطمئن کنم، فهمیدم که وی بتصور اینکه شاه ممکن است با یک اقدام سریع فرمان یک کودتای نظامی بدهد، خواسته است مزورانه با این نقشه افکار شاه

۱ - Zbigniew Brzezinski رئیس شورای امنیت ملی آمریکا، در کتاب Power and Principles، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۳۵۶.

۲ - Jane Kirkpatrick، وزیر و نماینده پیشین آمریکا در سازمان ملل متحد، در کتاب Dictatorship and Double Standards; Rationalism and Reason in Politics، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۸.

۳ - Henry Kissinger، در مصاحبه با مجله Economist، لندن، ۱۰ فوریه ۱۹۷۹.

۴ - Alexander Haig وزیر امور خارجه پیشین آمریکا و فرمانده پیشین نیروهای پیمان آتلانتیک در اروپا، در مصاحبه با فرهاد منصوریان سخنگوی سازمان گاما، در لوس آنجلس.

را منحرف کرده و از یک اقدام حاد نظامی از جانب او ممانعت کرده باشد. در این تلگرام اضافه شده بود که این تصمیم را رئیس جمهوری شخصا اتخاذ نموده است و دیگر مایل نیست نظریات مرا در این باره بشنود^۱.

... در رابطه با همین طرز فکر بود که در اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۱۳۵۷) هم وزارت امور خارجه آمریکا و هم سالیوان سفیر ایالات متحده در تهران، حتی با ارسال لوازم عادی مقابله با اغتشاشات خیابانی، از قبیل گاز اشک‌آور برای دولت ایران مخالفت کردند، با این استدلال که ارسال این وسائل احتمالا از پیشرفت روند برقراری سازش در ایران مانع خواهد شد... بتدریج که بحران آشکارتر شد، برای من مشخص گردید که دست اندرکاران عمده وزارت امور خارجه آمریکا، بویژه رئیس بخش امور ایران در این وزارتخانه، اصولا با انگیزه شخصی دشمنی با شاه خواهان برکناری او از قدرت بودند^۲.

”شاه بزودی دریافت که آمریکا نه تنها برنامه و طرح مشخصی در مورد ایران ندارد، بلکه اصولا فاقد یک سیاست مشخص و حساب شده در این زمینه است. حقیقت این است که سیاست ما در ایران فقط از روی خیالبافی و تصورات ذهنی برخی از رهبران آمریکا تعیین میشد^۳.”

”در تهران روابط محرمانه سفیر آمریکا با تندروترین مخالفان شاه آشکارتر و آشکارتر شد. دیپلماتهای متعددی، از سفیر آمریکا گرفته تا دیگران، علنا این مخالفین را به آشتی ناپذیری بیشتر تشویق میکردند. لحن گزافه‌ای که به واشینگتن فرستاده میشد پیوسته تندتر و انتقادی‌تر میشد، حتی در زمینه امنیت متقابل و همکاری نظامی که پیش از آن از طرف جهان غرب حیاتی تشخیص داده شده بود. گزارش مبسوطی که در ”اسناد لانه جاسوسی“ در تهران منتشر شده است این واقعیت را بطور

۱ - William Sullivan، نقل از کتاب ”سقوط شاهنشاهی ایران“، نوشته D. Shumer، چاپ لوس‌آنجلس، ۱۹۸۰، ص ۱۴۸.

۲ - Zbigniew Brzezinski در Power and Principles، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۳۵۵.

۳ - William Sullivan در کتاب Mission to Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۳۳۶.

مشروح روشن میکند^۱.

... حتی د... های نوامبر و دسامبر ۱۹۷۸ که رژیم شاه به آستانه سقوط رسیده بود، معاون اداره حقوق بشر در وزارت امور خارجه آمریکا به تهران رفت تا از جانب وزیر امور خارجه از سفیر آمریکا بخواهد که شاه را از هرگونه اقدام حادی علیه مخالفانش باز دارد^۲.

با تحول وقایع ایران، اینک برای بخش بزرگی از جهانیان مسلم شده بود که حکومت آمریکا نه تنها حکومتی سردرگم و بی هدف و بی‌عرضه است، بلکه در عین حال حکومتی ریاکار و مزور نیز هست، و این هر دو امر در سیاست ناشیانه و پر از اشتباهی که در مورد ایران پیروی شد به اثبات رسید. تمام این اشتباهات باعث شد که رئیس‌جمهوری آمریکا در همه مدت انقلاب ایران آدمی فلج شده باشد. پیروزی ملاًها بهیچوجه الزامی نبود، بشرط آنکه از همان سال ۱۹۷۸ از راههای ضروری در پیشگیری از آن اقدام میشد. ولی وقتی که رئیس‌جمهوری آمریکا هیچ سیاست روشنی در باره دفاع از منافع کشورش نداشته باشد همه چیز امکان‌پذیر است^۳.

”در عصر جدید، کمتر کشور متوسطی را میتوان یافت که توانسته باشد بدون اتکاء مقدماتی به یک قدرت بزرگ راه نوسازی و پیشرفت خود را هموار کند. پیمان امنیتی که بعد از جنگ جهانی دوم میان آمریکا و ژاپن امضاء شد بهترین نمونه تمرین‌خشی چنین پیوندی است. اگر ایالات متحده بهنگام بروز نخستین علائم تشنج‌ها و بحرانی‌های داخلی شدیدی که در ژاپن بعد از جنگ روی داد شروع به شانه خالی کردن از انجام تعهدات خود کرده بود، نتایج این امر میتوانست بهمان اندازه وخیم باشد که در ایران

۱ - اسناد لانه جاسوسی آمریکا، سند سری شماره ۲۳، از سفارت ایالات متحده در تهران به وزارت امور خارجه آمریکا در واشینگتن، برای بررسی و اقدام. موضوع: ارزیابی سالانه از سیاست و منابع ایران، ۵ آوریل ۱۹۷۷. جلد هشتم اسناد، چاپ تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۱۲ تا ۲۹۸. متن این پاراگراف از کتاب ”کالبدشکافی یک انقلاب“ نقل شده است.

۲ - از گزارش Disastrous Years در مجله Encounter، شماره نوامبر ۱۹۸۴.

۳ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۳۱.

وخیم شد. در ایران ما دوست و رهبری را در آن هنگام که پیش از هر وقت دیگر به دوستی ما نیازمند بود، بحال خود رها کردیم^۱.

”اشتباه بنیادی دولت آمریکا عدم درک این واقعیت بود که حکومت شاه - علیرغم هرگونه داوری در باره سیاست داخلی او - براتب بهتر از تمام راه حل های دیگری بود که بجای آن پیشنهاد میشد. اگر شاه مانده بود، نه مسئله افغانستان پیش می آمد و نه مسئله گروگانگیری. وظیفه ما بجای تضعیف او این بود که وی را در انجام تحولات مترقیانه ای که در کشورش در جریان بود یاری دهیم“^۲.

”از دیدگاه شاه، خطای اساسی و جبران ناپذیر حکومت آمریکا در جریان حوادث ایران کوتاهی این حکومت در حفظ شاه یا حتی کوشش حکومت آمریکا برای سقوط او نبود، بلکه تردید و تزلزل دانسی و پایان ناپذیر این حکومت بود. در تمام مدتی که آشوب و بلوا ادامه داشت، نیکروز رئیس جمهوری و مقامات مسئول بلندپایه آمریکا قول پشتیبانی قاطع و کامل به حکومت شاه میدادند، و فردای آنروز خودشان شایع میکردند که نمایندگان از جانب دولت آمریکا بطور محرمانه بمنظور تماس با مخالفان رژیم به تهران فرستاده شده اند. و روز بعد از آن، اعلامیه کاخ سفید تصریح میکرد که در صورت سقوط شاه ایالات متحده آماده برقراری رابطه با هر دولتی است که به خواست مردم جانشین آن شده باشد. یک حکومت آمریکای مورد و بی اراده، مسلما نمیتوانست تصمیم بگیرد که آیا باید شاه را بیقید و شرط مورد تأیید قرار دهد، یا او را به نوعی سازش با مخالفانش وادارد، یا بکلی ساقط کند، و در غیر اینصورت وی را در اتخاذ سیاست خود آزاد بگذارد“^۳.

”روز ۱۸ ژانویه (۲۸ دی ۱۳۵۷) یک یادداشت طولانی و شخصی برای رئیس جمهوری فرستادم که شامل هفت صفحه ماشین شده بود. در این یادداشت به رئیس جمهوری متذکر شدم که ما در ایران با یک ضیافت ساز و آواز روبرو نیستیم، بلکه با وضعی مواجه هستیم که وخامت تدرجی

۱ - Richard Nixon در کتاب Leaders، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۳۶۰.

۲ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی «Politique internationale»، شماره بهار ۱۹۸۱ و کتاب Leaders ص ۳۱۲.

۳ - همانجا.

آن در نهایت امر میتواند برای ایالات متحده نتایج بدیع‌المللی مصیبت‌باری ببار آورد، و هشدار دادم که بر اثر این روش ما ارتش ایران روز بروز بیشتر سیاست‌زده و روحیه‌اش ضعیف‌تر میشود و از هم میپاشد، و گفتم که ایران احتمالاً بتدریج جهت‌گیری مشابهی را با جهت‌گیری لیبی پیدا میکند^۱.

”به رئیس جمهوری گفتم: آقای پرزیدنت، بنده‌خانه اداره سیاست جهان همانند اداره یک کودکان نیست، و ما باید در نظر داشته باشیم که در صورت جلوگیری از ارتش ایران از دست زدن به یک اقدام قاطع، چه زیانهای جبران‌ناپذیری ببار خواهیم آورد^۲.

ولی برای ”آقای پرزیدنت“ کماکان طبق ”قانون کودکان“ میبایست ”بزرگ‌ها“ تصمیم بگیرند:

”در حالیکه من با نظر شاه موافق بودم که مسافرت او از ایران باید پس از تشکیل یک دولت ثابت و طبق برنامه و همراه با حفظ شئون او انجام گیرد، سالیون توصیه میکرد که با نظر شاه مخالفت کنیم و مصرأ از او بخواهیم بفوریت ایران را ترک گوید، و بموازات آن سعی کنیم با آیت‌الله خمینی دوستی و هم‌پیمانی برقرار کنیم^۳.

”با اطمینان میتوان گفت که در مورد مواجهه با انقلاب ایران، آمریکا دارای پنج سیاست کلی مختلف و غالباً متناقض بنا یکدیگر بود که در کاخ سفید و وزارت امور خارجه و پنتاگون و سیا و کنگره تعیین میشد، و هیچکدام از این سیاستها، جز در مورد متزلزل کردن وضع شاه، با یکدیگر نمیخواندند^۴.

”آمریکا خودش بطور مستقیم در سازمان دادن و آموزش افراد سازمان امنیت ایران شرکت داشت و در طول سالها، رویاهای بلندپروازانه شاه را برای تبدیل کشورش به یکی از قدرت‌های درجه اول جهان تشویق کرد. ولی بمحض آنکه وضع در ایران رو به وخامت گذاشت، شاه را رها

۱ - Zbigniew Brzezinski در کتاب Power and Principles، ص ۲۸۰.

۲ - همانجا.

۳ - Jimmy Carter در کتاب Keeping-Faith، ص ۴۴۳.

۴ - Michel Poniatowski وزیر کشور پیشین فرانسه، در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، ۶ نوامبر ۱۹۸۰.

کرد و پشتاب در صدد ایجاد یک سیستم "جانشین" برای رژیم سلطنتی برآمد^۱.

"ولادیمیر بوکوفسکی نویسنده نامدار روس که ۱۲ سال از عمرش را در زندانهای سیری گذرانده است و اکنون در تبعید بسر میبرد، طی سخنرانی تندی علیه "لیبرالهایی که با زندگی میلیونها انسان بازی میکنند" اظهار داشت که مسئول مستقیم بسیاری از مصیبتها، امروز جهان از جمله انقلاب فلاکت بار آیت الله ها در ایران، جیمی کارتر است. وی گفت: "لیبرالها کارتر را قانع کردند که باید شاه از ایران برود، و اطمینان دادند که با رفتن او انقلابی هم رخ نخواهد داد. اما در عمل صدها هزار تن کشته شدند یا مجبور به ترک وطن شدند، فقط بخاطر آنکه موعظه های اخلاقی لیبرالها و داوریهای بیرحمانه و احمقانه آنان چنین اقتضا میکرد"^۲.

"محاسبات غلط و خیالیافانه دولت آمریکا به خمینی اجازه داد تا با خیال راحت دست به فریبکاری بزند. همکاران وی گفتند - و وزارت امور خارجه آمریکا نیز باور کرد - که خمینی قصد دارد دو بازگشت به ایران دولتی از سیاستمداران میانه رو و غیرمذهبی تشکیل دهد و خود از دورادور بعنوان راهنمای سیاسی و معنوی انقلاب عمل کند. شاید این اطمینانها چندان هم ضروری نبود، زیرا وزارت امور خارجه - بی آنکه لزومی به تذکر آن باشد - جدا خواهان بقدرت رسیدن یاران آیت الله خمینی و نظارت عالیه وی بر یک "رژیم دموکراتیک بود" که میبایست منافع آمریکا را در منطقه حفظ کند"^۳.

کسی که بیش از همه در این باره حق اظهار نظر داشت، خود محمد رضا شاه بود که قربانی اصلی این "محاسبات غلط و خیالیافانه" شده بود. سیاست وی در طول سالها این بود که برای توازن و طبع حساسی که کشورش از نظر همسایگی مستقیم با ابرقدرت شوروی داشت با ابرقدرت

۱ - جعفر نمیری، رئیس جمهوری پیشین سودان، در کتاب "نظری استراتژیک به تهدیدهای علیه امنیت ملی در خاورمیانه در سالهای دهه ۸۰"، نشریه "انستیتی مطالعات سیاسی و استراتژیک سودان"، چاپ خرطوم، اکتبر ۱۹۸۴.

۲ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۰ آبان ۱۳۶۳.

۳ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle.

آمریکائی نزدیک باشد، و در این مورد حتی موفق شده بود یک پیمان تدافعی با آمریکا منعقد کند. ولی خود او در ماهها و هفته های آخر زندگی، با تلخی تمام به اشتباه خود اعتراف کرد:

”بزرگترین اشتباه توجه به توصیه های آمریکا بود که براساس آنها همه تروریست های آدمکش را آزار کردم و گذاشتم تا دسته های جنایتکار را برای آدمکشیهای تازه رهبری کنند. در آن موقع آمریکا مرتبا بمن فشار می آورد که به مخالفان آزادی عمل بیشتر و بیشتری بدهم، و چون خود من نیز تصمیم داشتم بهر قیمت باشد از خونریزی جلوگیری کنم اشکالی در پذیرفتن این نظر ندیدم. اما حالا میبینم که این سیاست غلط بوده است. امروز کم نیستند کسانی که معتقدند اگر در آن زمان نظم و قانون را بهر قیمت برقرار کرده بودیم، تلفات و خساراتی که به مردم ایران وارد شده است و میشود، صدها بار کمتر میشد“.

”فکر میکنم که احتراز از همه اینها امکان پذیر بود، اگر سیاست هماهنگی میان شیوه ها و خط مشی های مشوش و متناقض کشورهای دوست و متحد من وجود میداشت. در طول ماهها، فکر میکردم که چنین طرحی وجود دارد. بهمین جهت بارها و بارها در باره مقاصد واقعی غرب و سیاستهای آن در مورد ایران از خودم پرسش کرده بودم، ولی نتوانسته بودم پاسخ قانع کننده ای برای آن بیابم. با این همه، و علیرغم تمام بدیهیات، باز هم باور کردن این واقعیت برآیم دشوار بود که فاجعه ایران با همه عظمت خود نتیجه ساده سیاست کوتاه بینانه آمریکا یا اصولا فقدان هرگونه سیاستی از جانب این کشور بجز خرده حسابهای حل نشده میان اعضای موثر حکومت آمریکا باشد. متأسفانه ارزیابی منطقی و قایمی که قبل و بعد از گروگانگیری روی داد نتیجه ای جز این بدست نمیدهد“.

ظاهرا این داستانی بود که حتی با مرگ محمد رضا شاه هم پایان خود نرسید. گواهی آنها میتوان از زبان فرزندش رضا شاه دوم شنید: ”شگفت آور بود که در مورد انتشار بیانیه اعلام سلطنت من، آنقدر موانع

۱ - محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه با Washington Post، قاهره، ۲۲ ژوئن ۱۹۸۰.

۲ - از کتاب The Shah's Story: an Autobiography، چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۲۲۱.

گونگون در راه پخش این خبر، پیام من بوجود آمد که از خود میپرسم آیا اراده خاصی در مورد این اشکاترشی ها در کار نبود؟ آیا واقعا تصادفی بود که بطور ناگهانی آتن ها دچار نقص فنی شدند، ماهواره ها بی خبر را نادیده گرفتند، و با ادعای "اعتصاب هواپیماها" انتقال نوارها و عکسهای مربوط بدین موضوع ممکن نشد؟^۱

دردناکترین ضربتها، ضربتی است که از پشت سر، آنهم نه از جانب دشمن بلکه از جانب دوست وارد آید. هنگامی که گروه توطئه گران در راهرو سئای رم با شمشیرهای آخته بر سزار هجوم بردند، وی تنها در آندم که پروتوس فرزند خوانده خود را در جمع آنان یافت، دست از دفاع خویش برداشت و شغل بر سر کشید، زیرا ضربت روحی که خورده بود از ضربات شمشیر دشمن^۲ کشنده تر بود.

برای ایران عصر فاجعه نیز ضربت خوردن از کارتسل نفتی، از انگلستان، از شوروی، از فلسطینیان و از کشورهای عربی پشتیبان آنها، امری غیرمنتظره نبود. اما ضربت خوردن از دوست و متحدی بنام آمریکا، بهمان اندازه دردناک بود که نامنتظره بود. سفیر این کشور در ایران، احساس شاه را در این مورد در کتاب "مأموریت در ایران" خود چنین منعکس کرده است: "شاه سلسله تحریکات و خرابکاریهایی را که همزمان با یکدیگر و همه جا بطور یبمقدمه در نقاط مختلف مملکت روی داده بود برشمرد و بعد بمن گفت: برای من تردیدی نیست که چنین تقارنی زاده یک طرح دقیق و حساب شده است که در خارج طراحی شده است. البته تا آنجا که این امر با کشورهای چون انگلستان مربوط میشود، تعجبی نمیکنم. ولی آنچه برایم جنبه متعنا دارد روش سازمان "سیا" است. تمیضمم چرا این سازمان علیه من با این شدت به فعالیت برخاسته است؟ چه چیز باعث شده است که آمریکا در مورد ایران چنین سیاست پنهانی در پیش بگیرد؟"^۳

۱ - نقل از کتاب Reza Pahlavi، نوشته Alain Rodier با همکاری Christian

Malar، چاپ پاریس، ۱۹۸۶، ص ۱۱۳.

۲ - William Sullivan در کتاب Mission to Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص

بسیارند کسانی که میکوشند این نقش فاجعه انگیز سیاست آمریکا در ایران را، با این تذکر که در این مورد سوء نیتی در کار نبوده است، توجیه کنند و از سنگینی گناه بکاهند. ولی این منطق اگر برای طرف خطاکار قابل قبول باشد، برای آنطرف که قربانی خطا شده است بهمین آسانی قابل قبول نیست. یکبار دیگر سخن معروف "مانوتسه تونگ" را بیاد آوریم که: "ممکن است سر کنی را به اشتباه بریده باشی، اما یقین بدان که دیگر این سر به تنش باز نخواهد گشت".

و تئیکه نتیجه ملنوس و مسلم اعمال سیاستی از جانب یک ابرقدرت، سقوط فاجعه آمیز کشوری دیگر نه آنهم کشوری دوست و نه دشمن نه در ژرفای تباهی باشد، برای این کشور چه تفاوت میکشد که این سیاست از بدخواهی یا از ناشیگری مایه گرفته باشد؟ دیر زمانی است که گفته اند: "جاده جهنم نیز با حسن نیت فرش شده است".

در ارزیابی فاجعه ای چنین سرنوشت ساز، اشتباه یک ابرقدرت تفاوت زیادی با ویرانگری عمدی او ندارد. شاید روشنفکران بی مسئولیتی که در ایران صلاهی "مدینه فاضله" سر دادند ولی راه "ولایت فقیه" را گشودند، بتوانند بدین متعذر شوند که امکاناتشان در ویرانگری بهمین مرز فتنه انگیزی محدود میشده است، ولی آن "روشنفکر" مسئولی که در مسند رئیس جمهوری یک کشور ابرقدرت نشسته است، یعنی هم انجیل را دارد و هم چماق را، حق ندارد چماق خود را پشتوانه انجیل قرار دهد، مگر و تئیکه مطمئن باشد در پایان کار خود کشوری را به بنای صلیب نخواهد برد.

علیرغم هر کلاه شرعی که برای چنین توجیهی بکار گرفته شود، واقعیت انکارناپذیر این است که مسئول مستقیم و بنیادی فاجعه سال ۱۳۵۷ ایران سیاست غلط و کوتاه بینانه "جیمی کارتر" و بلندپایگان حکومت او بود. اگر این عامل ویرانگر پا بمیدان نگذاشته بود، نه زمینه سازیهای چندین ساله کارتل نفت، نه توطئه گریهای پشت پرده سیاست انگلستان، نه استیلا طلبی دیرپای شوروی، نه نقش احتمالی ناگفته اسرائیل، نه عریده جوشیهای سرهنگ قذافی و فتنه انگیزیهای یاسر عرفات و بازی دوبهلوی حافظ الاسد، نه فرصت طلبی ها و سودجویی های اعضای نامتجانس "رنگین کمان داخلی انقلاب"، هیچیک به تنهایی و حتی بطور

دسته جمعی توانائی چنین فاجعه انگیزی و فاجعه پروری را نداشتند. در شرائط نیرومندی ایران آنروز، چنین تلاش ویرانگری فقط در صورتی بخت موفقیت داشت که وزنه "کینگ کنگ" در کفه گذاشته شود، و درست هم وقتی چنین شد که کینگ کنگ پا بمیدان گذاشت.

ولی نقش کینگ کنگ اگر میتواند نقشی ویرانگر باشد، نمیتواند نقشی سازنده باشد. سیاست حقوق بشر جیمی کارتر نیز، بدانصورت ناشیانه و خیالبافانه ای که عرضه شد نمیتوانست در هیچ صورت به نتیجه ای مثبت بینجامد. بهمین جهت بود که این سیاست از همان آغاز در "جهان اول" یعنی در دنیائی که کشور خود آقای کارتر بدان تعلق داشت با ناباوری روبرو شد، در جهان دوم یعنی در اردوگاه کمونیست بدان پاسخ صریح niet داده شد، و کشورهای بزرگ و کوچک جهان سوم نیز، باستثنای ایران، در درجات مختلفی از نزاکت یا بی نزاکتی آنرا از سر باز کردند، زیرا برای هیچکدام از جهان سومی ها این "حقوق بشر" آن اولویتی را نداشت که برای آقای کارتر و برای روشنفکران اتوکشیده و خیالپرداز او داشت. این جوامع بسیار بیشتر از احتیاج به آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی انتخابات، احتیاج به برخورداری از ضوابط دیگر حقوق بشر در قلمرو فقر و جهل و گرسنگی و بیماری و بیسوادی داشتند. نیازهایی را داشتند که غرب اصولاً با آنها آشنا نیست، زیرا که از یکسو خودش از بابت هیچیک از آنها مسئله ای ندارد، و از سوی دیگر کارگردانش مبارزه با آنها را در دنیای درجه دوم ها با منافع اقتصادی و با امتیازات جهان اولی خود سازگار نمییابند.

به پیام "پیامبرانه" و جهانی آقای جیمی کارتر، عملاً تنها از جانب ایران ترتیب اثر داده شد، زیرا که در این کشور حتی پیش از روی کار آمدن آقای کارتر رژیم وقت با توجه به پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی و برای خنثی کردن تبلیغات بین المللی گسترده و هماهنگی که شاه از همان آغاز دست کارتل نفتی را در پشت آن میدید، خود تصمیم به اتخاذ فضای سیاسی بازتر گرفته و آنرا اعلام نیز کرده بود. بدین موضوع در کتاب "پاسخ به تاریخ" تأکید نهاده شده است. منتها شاه مانند هر زمامدار دیگری از جهان سوم، و مانند هر غیرزمامداری که در سیر تحولات اجتماعی مطالعه ای ولو سطحی داشته باشد، میدانست که این

“فضای باز سیاسی” را نمیتوان بصورتی “ضررتی” وارد زندگی یک ملت کرد. آنچه با سنتها، آداب و رسوم و شیوه های زندگی یک جامعه و با تفکر و روحیات مردم آن سر و کار دارد، همانطور که بطور تدریجی جا افتاده و قوام یافته است، بطور تدریجی نیز میتواند تغییر کند. تلاش ناشیانه برای شتاب بخشیدن مصنوعی بدین روند به پیروزی این تلاش میانجامد، به هرج و مرجی غیرقابل کنترل میانجامد.

این حقیقت پیش از این بارها آزموده شده است، و بعد از این نیز آزموده خواهد شد. ولی اشکال در این بود که این روند کار، هر قدر هم که منطقی و طبعی بود، با خواستها و نیازهای انتخاباتی آقای جیمی کارتر و گروه همکارانش نمیساخت. وی که موفقیت انتخاباتی خود را بر بهره گیری از “عقده گناه” جامعه آمریکائی در پیامد ویشنام و واترگیت و سر وعده های موکد در استقرار نظم نویسی براساس عدل مسیحی و تعمیم جهانی حقوق بشر استوار ساخته بود خود را ناگزیر میدید که تا پیش از انتخابات میان دوره ای سال ۱۹۷۸ و بخصوص تا انتخابات عمومی سال ۱۹۸۰ کارنامه رضایت بخشی در مورد اجرای این مواعید به مردم آمریکا عرضه دارد، و چون در تمام تلاشهای دیگر تیرش به سنگ خورده بود همه توجه خویش را بر تنها کشوری متمرکز ساخت که در این باره به وی پاسخ مثبت داده بود. خواست او این بود که ترازنامه مثبت کارش را در این کشور نهایتاً تا اکتبر ۱۹۷۸ ارائه داده باشد، و از همینجا بود که در دروسها شروع شد. اندکی بعد ریچارد نیکسن، رئیس جمهوری ماقبل او، در ارزیابی این دروسها در کتابش نوشت: “نه تنها توقع برقراری دموکراسی نوع آمریکائی در جوامعی که اصولاً آماده چنین دموکراسی نیستند توقعی غیرمنطقی است، بلکه حتی در مورد آن جوامعی هم که کم و بیش این آمادگی را از خود نشان میدهند، برای اینکار ضرب الاجل ۴۸ ساعته نمیتوان تعیین کرد.”

و متأسفانه آقای جیمی کارتر و روشنفکرانش نه تنها این ضرب الاجل ۴۸ ساعته را تعیین کردند، بلکه تمام وزنه سیاست آمریکا را باضافه برهان قاطع “چماق” در همین راه در کفه گذاشتند، بدین ترتیب که از یکطرف بطور پیگیر برای بازگذاشتن دست مخالفان در داخل و خارج از کشور به شاه فشار آوردند، و از جانب دیگر بطور پیگیر دست نیروهای

انتظامی ایران را در برابر فتنه انگیزهای مخالفان بستند.

از داستانهای ظریف ادب پارسی است که بامداد یکی از روزهای زمستان مردی به گرمابه میرفت. در راه سگان بدو حمله بردند. خواست تا سنگی از زمین برگیرد و بر آنان زند، اما زمین یخ بسته بود و سنگ از آن جدا نمیشد. بانگ برداشت که: "چه ناکس مردم مانند که سنگ را بسته و سگ را گشوده اند!"

آقای کارتر و دستگاه سیاسی و اطلاعاتی او، با آنکه احتمالاً این داستان پرمعنی را نخوانده بودند، در سیاست "ایرانی" خود درست بهمین راه رفتند. سگ را گشادند و سنگ را بستند، زیرا ظاهراً کشف کرده بودند که این از بهترین شیوه های دفاع از حقوق بشر است.

طبعاً برای بسیاری، خواه ناخواه این پرسش پیش می آید که چرا شاه در چنین شرایطی با این سیاست مماشات کرد و هنگامیکه هنوز دیر نشده بود واکنشی نشان نداد؟ مسلماً این اشتباهی از جانب شاه بود، و اشتباهی بزرگ و سرنوشت ساز، که خودش نیز بعدها آنرا صادقانه پذیرفت.

با اینهمه واقعیتی اساسی را که در این جریان نقش قاطع داشت نادیده نمی باید گرفت، و این واقعیت وضع ژئوپلیتیک ایران بود. مقابله موثر با سیاستی که حکومت جیمی کارتر در این مورد در پیش گرفته بود، با توجه باینکه کارگردانان این سیاست عموماً دشمنان اعلام شده یا پنهانی شاه بودند، مستلزم اضطکاکی اجتناب ناپذیر با دستگاه حکومتی آمریکا بود. و این مسئله ای است که حتی رئیس شورای ملی امنیت آمریکا که یکی از سه چهار مقام بلندپایه درجه اول این کشور بود بارها بر آن تأکید نهاده است. چنین آزمایشی در شرایط امروزی جهان از جانب هیچ کشور کوچک و حتی متوسط بخت موفقیت ندارد، مگر آنکه این کشور برای حفظ توازن از وزنه سیاسی یک ابرقدرت در برابر قدرت دیگر کمک گیرند. این مانور را پیش از آن دولتهای متعدد دیگری با کامیابی انجام داده بودند که دو نمونه از تازه ترین آنها جهت گیری سیاسی مصر عبدالناصر پس از پاسخ منفی آمریکا به طرح ساختمان سد اسوان، و جهت گیری سوریه حافظ الاسد پس از شکستهای جولان و دره بقاع بود. این هر دو برای مقابله با ابرقدرت آمریکائی رو به ابرقدرت شوروی آوردند و هر دو نیز بیش و کم نتیجه رضایت بخش گرفتند.

ولی این مانوروری که برای مصر و سوریه قابل آزمون بود، برای ایران شاه بهمین آسانی آزمودنی نبود، زیرا که مصر و سوریه هیچکدام همسایه مستقیم و دیوار بدیوار ابرقدرت شمالی نبودند، در صورتیکه ایران با آن ابرقدرت ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک داشت، با اضافه قراردادی معتبر که اختیار و اجازه قانونی مداخله نظامی در کشور ایران را بدان میداد، و این خطر جوئی خطر جوئی چنان بزرگی بود که هیچ زمامداری به آسانی نمیتوانست مسئولیتش را بپذیرد. سرنوشت همسایگان متعدد دیگر این ابرقدرت از لهستان و مجارستان و بلغارستان و مغولستان گرفته تا تازه ترین نمونه آن در افغانستان، گویاتر از آن بود که رهبر ایران احتمال افزایش یک "ایرانستان" را بدین جمع نادیده بگیرد.

مشکل دیگر این بود که حکومت کارتر تا روز آخر خط مشی صریح و مشخصی در مورد بحران ایران از خود نشان نداد تا ایران نیز ناگزیر گردد که راه مشخص خود را برگزیند. سیاست کارتر و گروه دست اندرکاران او تا به آخر آن سیاست متزلزل و متغیری باقی ماند که به گفته نیکسون "صبح به شاه اطمینان میداد که در هر حال پشتیبان او است، عصر خودش رایج میکرد که دولت آمریکا با مخالفان شاه به مذاکره پرداخته است، و شب ژنرال هایزر را برای فلج کردن ارتش شاه به تهران میفرستاد". سیاست کارتر فقط آنوقت قطعی شد که دیگران در گوادلوپ برایش تصمیم نهائی گرفتند، زیرا که بگفته یک پژوهشگر اروپائی سرشناس "خود کارتر از اول تا به آخر فقط رئیس جمهوری ضعف و تردید بود".

نتیجه سیاستی چنین غیرواقع بینانه، ناشیانه، کوتاه بینانه، حسابگرانه و پر از ضعف و تردید و تغییر جهت نه تنها برای ایران فاجعه ای را در برترین ابعاد ممکن ببار آورد، بلکه خود آمریکا و صلح و ثبات جهانی را نیز در پیامدهای بحران زای آن - که همچنان ادامه دارد - به بحرانهای پیگیر گشاید. در پیش بینی این وضع، محمد رضا شاه گفته بود: "مطمئن باشید که اگر وضع ایران دگرگونی اساسی پیدا کند، پیامدهای آن به مرزهای ایران محدود نخواهد ماند، بلکه در وضع تمام خاورمیانه و در دنبال آن در معادلات سیاسی سراسر

جهان اثر خواهد گذاشت^۱.

تحولات سالهای بعد از فاجعه در خاورمیانه، و پیامدهای این تحولات در بقیه جهان، درستی این پیش بینی را نشان داد. اگر فاجعه ایران روی نداده بود، نه جنگ مرگبار ایران و عراق آغاز میشد، نه حزب الله در لبنان دست به کشتار ۲۸۰ تنگدار آمریکائی و ۱۸۰ سرباز فرانسوی میزد، نه تروریسم اسلامی در جهان اوج میگرفت، نه اسرائیل به لبنان حمله میکرد، نه پای شوروی به سوریه و به خلیج فارس گشوده میشد، نه محیط سیاسی جهان عرب بدین حد از پراکندگی و تشنج میرسید، نه واپسگرایان در جهان اسلامی چنین نیرو میگرفتند، نه شوروی به افغانستان حمله میکرد و نه خود آقای کارتر بر اثر گروگانگیری در ایران در انتخابات ریاست جمهوری شکست میخورد و جای خود را به ریگان و سیاست اقتصادی او میداد که اگر هم برای آمریکا شمریخش باشد، برای جهان سوم فاجعه انگیز است.

چندی پیش یاسر عرفات، رهبری که روزگاری نقشی کارساز در پیشبرد فاجعه ایران ایفا کرده بود به تلخی گفت: "جنگ عراق و ایران به تمام معنی فاجعه ای برای ملت فلسطین بود. اگر این جنگ شوم پیش نمی آمد، نه اسرائیل به لبنان حمله میکرد، نه فلسطینی ها در طرابلس قتل عام میشدند، نه جبهه مبارزه برای آزادی فلسطین دچار تفرقه میشد، نه جهان عرب بدینطور رویاروی هم قرار میگرفت. این جنگ لعنت شده فقط منافع صهیونیست ها را تأمین کرده است."

ولی این رهبر سرخورده بدین واقعیت دیگر اشاره ای نکرد که اگر او و آقای جیمی کارتر از دو قطب مخالف فاجعه آفرینی و اخلال را در ایران سال ۱۳۵۷ سامان نداده بودند، اساساً این جنگ ایران و عراق پیش نیامده بود تا چنین پیامدهائی داشته باشد.

ضرب المثل دیرینه پارسی است که: یک دیوانه میتواند سنگی را در چاه بیندازد که هزار عاقل توانائی بیرون آوردنش را نداشته باشند.

۱ - KR. Karanjia در کتاب The Mind of a Monarch، چاپ لندن، ۱۹۷۷.

کشیشی در کاخ سفید

در سال ۱۹۶۲ با یک کشیش عالیقدر فرقه
باتیست که برایش احترام فراوان داشتم، در
باره قصد خودم برای شرکت در انتخابات
سنای ایالت جورجیا مشورت کردم. بمن
گفت: "پسر جان، من اصلاً کار سیاست را به
صلاح نمیدانم، زیرا تو این کاره نیستی،
هم دیگران را بدردت سر خواهی انداخت و هم
خودت بدنام خواهی شد. اگر واقعاً قصد
خدمت داشته باشی، یک کار تمیز بکن، مثلاً
کار خیریه یا امور اجتماعی. و اگر هم اینها
را نمیخواهی، چرا کشیش نمیشوی؟"

Jimmy Carter، در مصاحبه با مجله

"تایم"، ۱۰ مه ۱۹۷۶

در سال ۱۹۷۶، ملت آمریکا که اکثریت افسراد آن از بابت دو
آزمایش ناگوار ویتنام و واترگیت شدیداً احساس گناه میکردند، آقای را به
نام جیمی کارتر به ریاست جمهوری خود برگزیدند که در تمام نطقهای
انتخاباتی خود برایشان مرعظه مذهبی کرده و از ضرورت بازگشت به
مکتب مسیح سخن گفته بود. این عالیجناب خودش یک کشیش آماتور
فرقه باتیست بود که از راه کشت و فروش بادام زمینی اعاشه میکرد. در
اولین نطق انتخاباتی خویش در کلیسایی در شهر ایندیاناپولیس در ماه مه
۱۹۷۶ اظهار داشت: "پیش از اینکه فعالیت انتخاباتی خودم را شروع
کنم، به ناصره رفتم و بحرالमित را زیارت کردم. به بیت ثیل رفتم و در
محلی که حضرت یعقوب با ملک مقرب کشتی گرفته بود دعا خواندم. به
اورشلیم رفتم که در آنجا عیسی مسیح تمثیلات خود را در مذمت غرور و
ستمگری بیان داشته بود، و حالا همه اینها را برای شما بارمغان آورده‌ام."
ناگفته نماند که در دسرهای عالیجناب نیز از همین نخستین مرعظه

انتخاباتی او آغاز شد، زیرا در این سخنرانی زائر بیت المقدس ناگزیر به اعتراف حقیقتی شد که چندان با تعلیمات عیسی مسیح سازگاری نداشت. یک خبرنگار فضول از او پرسید: "آیا راست است که شما در کمیسیون دانشگاهی ایالت جرجیا که بمنظور جانبداری از سیاست تبعیض نژادی علیه سیاه پوستان این ایالت تشکیل شده بود عضویت داشته اید؟" و عالیجناب با ناراحتی جواب داد: "متأسفانه این موضوع واقعیت دارد، و من در این کمیسیون که از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ فعالیت داشت عضو بودم. شاید برای کشورمان بهتر بود که من در چنین کمیسیونی شرکت نکرده باشم، ولی واقع این است که عضو آن بودم، و تا به آخر هم عضو آن ماندم."

بهر حال، بعد از این سخنرانی، عالیجناب جیمی کارتر به عنوان "مرد خدا" و "پیام‌آور مسیح" پا به صحنه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا گذاشت، هر چند که به گفته خودش مدتها پیش از آن یک مرد خدای دیگر (که گفته او در بالا نقل شد) او را از چنین کاری برحذر داشته بود. با اینهمه آنچه بعدها گذشت نشان داد که اگر "عالیجناب" در همان موقع نصیحت این کشیش خدا بیامرزش را بکار بسته بود، چه اندازه بنفع خودش و بنفع مملکت خودش، و احتمالاً بنفع همه دنیا کار کرده بود، و بهر حال چطور توانسته بود بزرگترین فاجعه تاریخ ایران را بوجود نیآورده باشد.

در روزهای بعد از این نخستین نطق انتخاباتی، "عالیجناب نورسیده" اطلاعات دست اولی در باره خودش در اختیار مؤمنین قرار داد: "من یک مرد خدا هستم. در سال ۱۹۶۷ عیسی مسیح را ملاقات کردم، و او بود که مسیر زندگانی مرا عوض کرد. از آن موقع تاکنون در جریان تمام فعالیتهای روزانه خودم هر روز دست کم بیست و پنج بار به گوشه خلوتی میروم، با عیسی مسیح دیدار میکنم و دعا میخوانم."

چند هفته بعد از این مصاحبه، خبرنگار مجله معروف "پلی بوی" (که البته برای مصاحبه با مرد خدا صلاحیت خاصی داشت) در همین باره از او پرسید: "راست است که شما روزی ۲۵ بار با عیسی مسیح ملاقات میکنید؟" و عالیجناب جواب داد: "کس دیگری هم که اسمش بیادم نیست همین سؤال را از من کرد. راستش این است که هیچوقت تعداد دقیق این

دیدارها را نشه ده ام، اما مخصوصاً در روزهای پرنجبال، باید در همین حدود با^۱

ولی بوجود همه این ملاقاتها - که احتمالاً وقت حضرت مسیح را با توجه به سایر گرفتاریهایش خیلی میگرفت - عالیجناب گاهی هم آنطور که باید در خط مسیح نمیرفت. مثلاً دو سال بعد، در دوران ریاست جمهوری خودش در مصاحبه ای با مجله "تایم" گفت: "روت (خواهر کارتس) از من پرسید که آیا حاضریم دار و ندارم را در راه عیسی مسیح نثار کنم؟ گفتم: بلی! پرسید که آیا حاضریم از هر چه داریم و خواهم داشت بخاطر او بگذریم؟ با قاطعیت گفتم: بلی! دویاره پرسید که آیا حاضریم سیاست را نیز در راه عیسی مسیح کنار بگذاریم؟ مدت زیادی فکر کردم، بعد گفتم: نه، گمان نمیکنم حاضر باشم!"^۲

بجز مورد سیاست، موارد دیگری نیز در زندگی این عالیجناب وجود داشت که وی به اعتراف خودش درست به راه عیسی مسیح نرفته بود. یکی از این موارد را خود او در مصاحبه معروفش با مجله "پلی بوی" (که قبلاً بدان اشاره شد)، درست در گرماگرم روزهای انتخابات ریاست جمهوری، چنین نقل کرد: "البته من خیلی سعی میکنم که عالماً و عامداً مرتکب گناه نشوم، ولی میدانم که این کار را خواهم کرد؛ زیرا مسیح از ما توقعاتی کرده است که رعایتشان تقریباً غیرممکن است. مثلاً گفته است که هرکس به زنی با نظر ناپاک نگاه کند یا او زنا کرده است، و راستش را بخواهید من به خیلی زنها با نظر ناپاک نگاه کرده ام، بدتر از آن اینکه در عالم خیال با آنها زنا هم کرده ام. خدا خودش میداند که این کار را کرده ام، و میداند که باز هم خواهم کرد"^۳.

با این وصف، وی اطمینان داد که بعضی گناههای بدتر از این را مرتکب نشده است. مثلاً در مصاحبه ای که متن آن در نشریه رسمی سفارت آمریکا در پاریس زیر عنوان "اسناد آمریکا" بچاپ رسیده و مربوط به برگزاری کنگره بین المللی همجنس بازان در سن فرانسیسکو

۱ - نقل از مجله Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۲ - همانجا.

۳ - نقل از مجله Time، ۲۴ مه ۱۹۷۶.

میشود، چنین گفت: "هر وقت صحبت از همجنس بازی میشود من دست و پایم را گم میکنم، زیرا خودم هیچ تجربه‌ی همجنس‌زدایی ندارم و نمیدانم چگونه باید اظهار نظر کنم. البته خیال میکنم این موضوع به سابقه کشیشی من مربوط میشود".^۱

براساس این زیربنای محکم مذهبی و اخلاقی، رئیس جمهوری آینده آمریکا قولهای موکد و اطمینان بخشی به رأی دهندگان خود داد: "مطمئن باشید که در همه دوران ریاست جمهوری خودم، نه دروغ خواهم گفت و نه دورویی خواهم کرد".^۲

"خیال نمیکنم هیچوقت روش جانسن یا نیکسون یعنی دروغگوئی و تقلب و قلب و قلب حقایق توسط من تکرار شود. اصلاً صفات اخلاقی من به من چنین اجازه ای را نمیدهد".^۳

"میخواهم وقتی که مقام ریاست جمهوری را ترک میکنم، همه بتوانند در باره من بگویند: مردی بود که همیشه راست میگفت".^۴

"اگر به ریاست جمهوری برگزیده شوم، هر کار که بکنم کار خوبی خواهد بود، زیرا در هر مورد درست به همان راهی خواهم رفت که خدا میخواهد".^۵

– "میخواهم آشکارا بدانید که من رئیس جمهوری بسیار خوبی خواهم بود، زیرا به فضایل خودم ایمان کامل دارم، بخصوص توانائی خاصی در رهبری ملت آمریکا نشان خواهم داد".^۶

– "البته خیال نمیکنم خداوند در کار ریاست جمهوری من دخالتی بکند، اما میدانم که مسئولیتهائی را که بعهده خواهم گرفت صرفاً در چهارچوب رابطه شخصی و نامحدود خودم با خداوند انجام خواهم داد".^۷

۱- نقل از بولتن U.S.A. Documents، نشریه سفارت آمریکا در پاریس، شماره ۲۴۷۲.

۲- نقل از Time، ۳۰ اوت ۱۹۷۶.

۳- نقل از Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۴- از مجله Time، ۳ ژانویه ۱۹۷۷.

۵- از کتاب Why not the Best? تألیف Jimmy Carter، چاپ نیویورک، ۱۹۷۶.

۶- از مجله Time، ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶.

۷- از International Herald Tribune، آوریل ۱۹۷۶.

... بموازات این قولهای موکد، آقای کارتر در باره نحوه حکومت آینده خودش نیز اطمینانهای بسیار محکمی داد:

— "برای من این مسئله که ما در کشورهای دیگر عملیات پشت پرده ای ترتیب دهیم تا حکومتهای موجود آنها را ساقط کنیم اساساً مطرح نیست. ما آماده کمک به تحولات مسالمت آمیز در این کشورها هستیم، ولی خواستار کمک به ایجاد انقلاب در آنها نیستیم".^۱

— "چیزی که میتوانم با اطمینان بگویم، این است که خیال ندارم برای کشورهای دیگر تکلیف معین کنم".^۲

— "این امری مطلقاً مخالف با روحیه آمریکائی است که در تحولات سیاسی یک ملت دیگر دخالت کند".^۳

— "ملت ما اکنون این درس را آموخته است که دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر دیوانگی است. وقت آن است که دولت ما هم این درس را بیاموزد".^۴

هنگام عزیمت به نخستین دوره سفرهای خارجی خودش در دوران ریاست جمهوری، که با سفر او به ایران در شب اول ژانویه سال ۱۹۷۸ آغاز شد، کارتر اعلام داشت:

— "روش من در حکومت روشی بسیار قاطع خواهد بود. آنچه میتوانم با اطمینان بگویم، این است که من رئیس جمهوری بیعرضه ای نخواهم بود".^۵

— "خیال ندارم در دوران ریاست جمهوری خودم هیچ اشتباهی بکنم".^۶

— "تصمیم قاطع دارم که به تمام وعده هائی که داده ام وفا کنم".^۷

-
- ۱ - از مصاحبه جیمی کارتر با پیر سالدیجر، نقل از مجله فرانسوی Express، ۲۳ اوت ۱۹۷۶.
 - ۲ - از مجله Time، ۳ ژانویه ۱۹۷۷.
 - ۳ - از International Herald Tribune، ۴ آوریل ۱۹۷۶.
 - ۴ - از Le Monde، سخنرانی انتخاباتی جیمی کارتر در نیویورک در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶.
 - ۵ - از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.
 - ۶ - از مجله U.S. News and World Report، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۷.
 - ۷ - از همان نشریه، ۱۳ دسامبر ۱۹۷۶.

— "نقطه ضعف اساسی جerald فورد در مقام ریاست جمهوری
بیمرضگی او است. مسلماً من چنین نقطه ضعفی را نخواهم داشت"^۱.
از جمله تعهدات صریحی که در آن هنگام آقای جیمی کارتر
براساس همین روح "صداقت و اخلاق و قاطعیت" به عهده گرفت، تعهداتی
از این قبیل بود:

"— امروز سفری را به چند کشور دوست آغاز میکنم که از یکسو
نشانه تنوع جهانی است که ما در آن زندگی میکنیم، و از سوی دیگر
نماینده توانائی و تمایل فراوان ملت خود ما در این باره است که برای همه
ملتها سازندگی و ثبات به ارمغان آورد"^۲.

و در همین بیانات، در مورد خاص ایران تصریح کرد: "در سفر به
ایران، در باره روابط اساسی اقتصادی با مقامات مسئول مذاکره خواهیم کرد، و
در این باره پافشاری خواهیم داشت که پیشرفتهای چشمگیری که اکنون از نظر
استقرار صلح و آرامش در منطقه خاورمیانه حاصل شده است ادامه یابد"^۳.
شاید نقل چند نمونه از سایر کلمات قصار "عالیجناب" کاخ سفید،
که به موارد دیگری مربوط میشود، از نظر شناسائی بهتر این زمامداری
که میبایست نقش اصلی — و مخربترین نقش ها را — در تاریخ معاصر
ایران ایفا کند بی مورد نباشد:

"— آنچه مرا بیش از هر چیز امکان داد که خرسی را از بسدی
تشخیص بدهم، آوازه های دوست خودم "باب دایلن" بود، زیرا که با شنیدن
تصنیفهای او توانستم با تمام ریزه کاریهای تحولات اجتماعی در یک
جامعه مدرن آشنا شوم"^۴.

"— شش ماه پیش، وقتی که لایحه سیاست انرژی خودم را به اکتگره تقدیم
کردم پیش بینی کردم که هیچکس از این سیاست راضی نخواهد شد. می بینید
که این پیش بینی من مانند همه پیش بینی های دیگرم درست از کار در آمد"^۵.
— "موقع سخنرانی برای شنوندگان خودم، برحسب اینکه سیاه باشند

۱ - از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.

۲ - مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سفید، ۲۹ دسامبر ۱۹۷۷.

۳ - از همان مصاحبه.

۴ - پیام رادیو تلویزیونی به ملت آمریکا، ۸ نوامبر ۱۹۷۷.

۵ - سخنرانی در دانشگاه "جورجیا" در تابستان ۱۹۷۴، نقل از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.

یا یهودی یا سرخ پوست، نوع حرفه‌ای را که به آنها میزنم عوض میکنم. البته منظور بدی نیست. من می‌خواهم سخن را به پایان خسته کننده نرسانم.^۱

— "در دنیای من گناه بر آن حکم‌شمارا است، جز از راه پیروزی در انتخابات نمیتوان عدالت را مستقر کرد."^۲

"— موضع گیریهای من در زمینه حقوق بشر، بطوریکه میبینید ضرورتاً بسیار محتاطانه، و در عین حال همیشه سازنده بوده است."^۳

— "نیش از پیش اطمینان پیدا میکنم که من آدمی سرسخت، پرخاشگر و انعطاف ناپذیر هستم."^۴

* * *

در دوران تصدی مقام ریاست جمهوری، این رهبر "انعطاف ناپذیر، پرخاشگر و سرسخت"، در اجرای قولهای موکد خود مبنی بر اینکه روشی بسیار قاطع خواهد داشت، و هیچ اشتباهی نخواهد کرد، و مطلقاً رئیس جمهوری بی‌عرضه‌ای نخواهد بود، آزمایشهای بسیار جالبی داد. منجمله برای حل مسائل و مشکلات غیرمنتظره، راه‌های بی‌سابقه و ابتکاری در پیش گرفت، که نمونه‌ای از آنها را "جودی پاول" مشاور مطبوعاتی کاخ سفید در کتاب خود نقل کرده است: "جلسه امروز صبح ما در کاخ سفید، با دریافت گزارشهای مربوط به گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان اسلامی، در محیط غم‌انگیزی آغاز شد. رئیس جمهوری در حالیکه سرش را بزرگ افکنده بود برای سلامتی گروگانها دعا میکرد، و هر بار ما آمین میگفتیم."^۵

ظاهراً جناب رئیس جمهوری از میان تمام رهبران سرسخت و قاطع و انعطاف ناپذیر گذشته تاریخ، مرحوم شاه سلطان‌حسین را بعنوان سرمشق برگزیده بود.

۱ - از مجله Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۲ - از National Review، ۱۲ نوامبر ۱۹۷۶.

۳ - از U.S. News and World Report، ۲۴ اوت ۱۹۷۸.

۴ - از New Republic، ۵ ژوئن ۱۹۷۶.

۵ - Jody Powell، مشاور مطبوعاتی کاخ سفید، در کتاب The Other Side of the Story، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۴۴.

چندی بعد، همین جناب تصمیم گرفت از راه عملیات محیرالعقول طبس در نجات گروگانهای آمریکائی اقدام کند. این بار، شرح این ماجرا را از زبان آقای "همیلتن جردن" مشاور ویژه کاخ سفید بشنویم: "پرزیدنت کارتر گفت: حالا که کار به اینجا کشیده است، بنظر من هم چاره دیگری غیر از این عملیات (عملیات طبس) نمیرسد. باوجود این قبیل از اتخاذ تصمیم نهائی در این باره، من اساسی ترین کار را انجام خواهم داد، یعنی در تعطیلات آخر هفته برای موفقیت در اجرای این نقشه دعای خواهم کرد. بعد از آن در اوایل هفته آینده بمنظور اخذ تصمیم قطعی جلسه ای تشکیل خواهیم داد".^۱

البته معلوم نشد که چرا، با همه خلوص قلب این زانسر بیت المقدس، دعای او مستجاب نشد و عملیات محیرالعقول طبس که بسیار واقع بینانه طرح ریزی شده بود ناکام ماند. این بار نتیجه نهائی این عملیات را خود کارتر حکایت کرده است: "سرهنگ بکویت، فرمانده عملیات طبس که از این تلاش ناکام به آمریکا بازگشته بود، مردی واقعا پولادین بود. سابقا هم که در تیم فوتبال دانشگاه جورجیا بازی میکرد همینطور بود. وقتی که مرا دید چانه اش میلرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود. او را در آغوش گرفتم، و مدتی من و او های های گریه کردیم".^۲

ولی رئیس جمهوری در این میان دلیلی برای خوشحالی نیز یافته بود. خودش در این باره چنین گفته است: "بکویت که به دفتر من آمده بود، از من ستایشی کرد که فکر میکنم هیچوقت بهتر از آن چیزی نخواهم شنید. با کمی خجالت گفت: من و نفرا تم در این عملیات باین نتیجه رسیدیم که رئیس جمهوری کشورمان مردی مانند فولاد سخت و قوی است".^۳

۱ - Hamilton Jordan مشاور ویژه کاخ سفید، در کتاب Crisis, the last year of the Carter Presidency، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۲۵۱.

۲ - Jimmy Carter در کتاب Keeping Faith; Memoirs of a President، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۵۱۹.

۳ - همانجا.

همین رئیس‌جمهوری پولادین، بلافاصله پس از شکست عملیات طبس، این دستور را صادر کرد:

”به دستور رئیس‌جمهوری به استنفانی تلفن کردم، و باو گفتم: وکلای فرانسوی دولت ایران را پیدا کنید و به آنها اطمینان بدهید که ما در کاری که در طبس صورت داده ایم بهیچوجه قصد بدی نداشته ایم و نمیخواسته ایم تهدید یا تجاوز کنیم. این کار ما فقط کوششی از جانب ما برای رهانی گروگانها بوده است، لطفاً از این بابت ناراحت نشوید و فکر بدی نکنید“^۱.

هوشمندی و دوراندیشی آقای رئیس‌جمهوری در مواردی مشابه نیز به اثبات رسید. یکی از این موارد را هیلتن جردن، مشاور ویژه کاخ سفید، در کتاب خود چنین نقل کرده است:

”گفتم: آقای رئیس‌جمهوری، موضوع این است که شاه خودش را در پاناما در خطر احساس میکند و به میزبانان خود چندان اعتمادی ندارد. از این نگران است که پانامائی‌ها با بند و بستهای قبلی یا به ابتکار خود، او را به ایران مسترد کنند و یا ترتیب ریودن او و تحویلش را به دولت ایران بدهند. مثلاً بعضی از مقامات پانامائی یا گارد محافظ او با پول تطبیع شوند و با طرح توطئه‌ای او را در دل شب بریايند و با هواپیما به ایران بفرستند... رئیس‌جمهوری لحظه‌ای به فکر فرو رفت. سپس گفت: خوب، از طرف من به شاه پیغام بده که اگر پانامائی‌ها دست به چنین کاری بزنند، من به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا دستور خواهم داد هواپیما را سرنگون کنند“^۲.

در مورد مبارزه با مسئله گروگانگیری نیز رئیس‌جمهوری آمریکا راههای ابتکاری بسیار قاطعی پیدا کرده بود که شرح یکی از آنها را میتوان از زبان ریچارد نیکسون رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا شنید:

”جیمی کارتر به عنوان یک اقدام قاطع برای آزادی گروگانهای آمریکائی در تهران از آمریکائیان دعوت کرد که چراغهای اتومبیلشان را به نشان نارضائی خود از این عمل همیشه روشن نگاه دارند، و تا مدت چند

۱ - Hamilton Jordan در کتاب Crisis، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۲۷۷.

۲ - همان کتاب، ص ۱۸۷.

ماه این نوشته در همه جاده های آمریکا دیده میشد که: «برای مبارزه با خمینی از سرعت ۵۵ مایل در ساعت تجاوز نکنید»^۱.
پرزیدنت بعدها در کتاب خود نوشت که در تمام مدت گروگانگیری، این موضوع همه فکر و ذکرش را بخود مشغول داشته بود. ولی خودش در همان کتاب اعتراف کرد که در همین هنگام مسائل مهم دیگری نیز مورد توجه وی بوده است:

«در حالیکه لحظه بلحظه در انتظار دریافت آخرین خبرهای مربوط به آزادی گروگانها بودم که میبایست از الجزائر برسد، به اطلاق مخصوص توالت رئیس جمهوری رفتم که حمام هم در آن قرار داشت. متوجه شدم که این حمام اطاقکی است راحت، با چندین ردیف پریشهای برق، که آنها را در زمان ریاست جمهوری لیندن جانسن نصب کرده بودند، زیرا وی یک روز متوجه شده بود که به هر پریشی یک وسیله الکتریکی جداگانه وصل شده است و دیگر پریش آزادی وجود ندارد، باین جهت دستور داده بود که پریشهای متعدد در آنجا کار بگذارند. تا بعد از آن پریشهای آزاد نیز در این محل در دسترس باشد»^۲.

صداقت و بیغرضی پرزیدنت، بعدها بصورتهای مختلف به اثبات رسید. مثلاً معلوم شد که چگونه مسئله آزادی گروگانها برای او صرفاً جنبه انسانی و نوع دوستانه داشته است. در این باره هیلتن جردن مشاور ویژه او چنین نوشته است:

«وقتیکه در بازگشت از آلمان هواپیمایمان وارد آسمان آمریکا شد و به جانب جورجیا تغییر مسیر داد، کارتر آهی کشید و گفت: فکرش را بکن، اگر بخت با ما یاری کرده بود و در مارس یا آوریل گذشته موفق به آزاد کردن گروگانها شده بودیم، امروز بجای جورجیا بطرف واشینگتن پرواز میکردیم»^۳.

* * *

۱ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی *Politique internationale*، چاپ پاریس، پائیز ۱۹۸۴، ص ۲۱۱.

۲ - Jimmy Carter، در کتاب *Keeping Faith*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۶۸.

۳ - Hamilton Jordan در کتاب *Crisis*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۴۱۶.

بارزترین نمونه این دوگانگی گفتار و کردار، این معیارهای دوگانه - که شاه آنها را از مشخصات کلی و همیشگی سیاست آمریکا شمرد - در سفر رسمی جیمی کارتر به ایران ارائه شد. در این سفر در همان حالیکه طبق تمام مدارک معتبری که بعداً انتشار یافت محیط سیاسی کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا از دشمنی با شاه اشباع بود، کارتر در ضیافت رسمی شام کاخ سلطنتی در تهران در شب اول ژانویه ۱۹۷۸ خطاب به شاه گفت:

”برای ما بسیار مهم است که کماکان از نظرات صائب و از راهنماییهای خردمندانه شما برخوردار باشیم. هیچ مملکت دیگری نیست که ما با آن تبادل نظرهای نزدیکتر از آنچه ما و شما در مسائل منطقه ای مورد نظر خودمان داریم داشته باشیم. هیچ زمامدار دیگری در جهان نیست که من برایش دوستی شخصی خالصانه تر و ستایشی عمیقتر از آنچه نسبت به شما دارم احساس کنم. بهمین جهت است که امروز به ایران آمده ام تا از فیض رایزنی با آن اعلیحضرت و برخورداری از نظرات صائبان در مسائل بین المللی برخوردار شوم.“

و همین حضرت پرزیدنت، هفت ماه پیش از آن، در ماه مه ۱۹۷۷، هنگام ملاقات با حافظ الاسد رئیس جمهوری سوریه در هتل انترناسیونال ژنو خطاب به وی عیناً گفته بود:

”شما، حضرت رئیس جمهوری، به علت تجارب خود و به سبب بزرگی کشورتان، و توجه خاصی که نسبت به مسائل بین المللی ابراز میدارید، و با روحیه حساس و ظریف خودتان، و کاردانی فراوانتان، و سرانجام به علت حسن نیت بیارتان، و علاقمندی خاصی که در امر صلح دارید، میباید نقش بزرگی در سیاست خاورمیانه ایفا کنید. من از رهبری به عظمت شما در این زمینه انتظار پشتیبانی دارم، و امیدوارم هرچه بیشتر از راهنماییهای خردمندانه و دایمانه شما بهره مند شوم.“

اشکالی در این نیست که این عالیجناب جز مدل واحدی برای ابراز احساسات خود نداشته باشد، ولی اشکال در این است که این همین آقای

۱ - Eric Rouleau، در کتاب Les Palestiniens d'une guerre à l'autre، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۱۴۹.

حافظ الاسد بود که فقط چند ماه پیش از آن، در ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۶، پانزده هزار زن و بچه فلسطینی را در اردوگاه تل زعیت در لبنان قتل عام کرده بود، و هم او بود که بعداً، در فوریه ۱۹۸۱، بیش از بیست هزار نفر از مردم خود سوریه را در شهر حما قتل عام کرد که هزاران زن و کودک از زمره آنها بودند، و در مورد کشور همین ژنرال بود که سازمان عفو بین الملل و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد بارها از زندانهای سیاسی، قتل‌ها، شکنجه‌ها و اختناق گزارش داده بودند. و آقای کارتر، که در جهاد مقدس خود برای حقوق بشر ایران را در خط مقدم جبهه قرار داده بود، اصلاً فراموش کرده بود که ممکن است کمترین نشانی از همین مورد در سوریه هم پیدا شود. بهمین دلیل اعتراضی نیز، در تمام مدت زمامداری خود، از این بابت به آقای حافظ الاسد نکرد.

”جیمی کارتر رئیس جمهوری ضعیف و تردید بود. در قلمرو دیپلماتیک، وی در آن واحد دست کم از سه سیاست مختلف پیروی میکرد که هیچ وجه اشتراکی میان آنها نبود، و حتی در برخی موارد درست در نقطه مقابل یکدیگر بودند. حکومت او توالی تناقض‌ها، خطاها و ناشیگریهای پیاپی بود که نتیجه آن بی اعتباری دولت ناهماهنگ او و بی اعتباری جهانی سیاست آمریکا بود. نمیتوان فهمید که چگونه ممکن است رهبر کشوری در آن واحد بخواهد هم از سیاست سخت و قاطع ضد شوروی برژنفسکی رئیس شورای امنیت ملی، هم از سیاست احساساتی و جهان سومی و متمایل به چپ آندریو یانگ نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد، و هم از سیاست سازشکارانه و ملایم سائیرس ونس وزیر امور خارجه خود پیروی کند. و این درست همان کاری بود که جیمی کارتر در تمام مدت ریاست جمهوری خود کرد، که آشکارترین جلوه شکست آن سیاست حقوق بشر وی بود.“

Keeping Faith !

کتاب Keeping Faith آقای جیمی کارتر در باره دوران ریاست جمهوری، با این جملات پایان مییابد:

”در آخرین ساعات ریاست جمهوری من، ماکس کلیند یک سریاز قدیمی جنگ ویتنام در کاخ سفید بیدارم آمد و لوحه ای را از جانب سریازان سالخورده جنگ بمن تسلیم کرد که در آن گفته تماس جفرسن حکاکی شده بود:

”تسلای من در این است که در تمام دوران حکومتم قطره خونی از بدن شهروندی با تیغ جنگ بر زمین ریخته نشده است“.

ولی آقای کارتر، رئیس جمهوری ”صلح“، با آنکه بیش از هر رئیس جمهوری دیگری در تاریخ آمریکا دم از خلوص و ایمان مسیحی خود میزد، این نکته را فراموش کرده بود که در قاموس خود مسیح و در قاموس هر صاحب ایمانی، قطره خون آمریکائی رنگین تر از قطره خون غیرآمریکائی نیست، و نمیتوان فی المثل سیل خونی را که بر اثر سیاستهای ناشیانه همین پرزیدنت پارسا در سرزمین دوردستی بنام ایران روان شد و هنوز هم روان است، از ترازنامه خارج کرد و آنرا نادیده گرفت.

شاید تنها اطلاق عنوان ”ناشیانه“ برای تحلیل کامل سیاست این رئیس جمهوری پارسا کافی نباشد، زیرا که سیاست دولت دمکرات جیمی کارتر تنها سیاست شخصی او نبود، ادامه سیاست خصمانه ای بود که از سالها پیش توسط حکومتهای دمکرات آمریکا در مورد ایران اجرا میشد، و بارزترین نمونه آن سیاست دولت دمکرات جان کندی در این زمینه بود. دولت کندی، از همان آغاز ریاست جمهوری وی روش دخالته آشکار در امور ایران را در جهت تضعیف موقعیت شاه در پیش گرفت. کتاب جالبی بنام ”اعتلاء و سقوط شاه“ که در سال ۱۹۷۹ در دانشگاه پرینستون انتشار یافت، در این باره مینویسد:

”وقتی که اورل هرین فرستاده ویژه جان اف کندی اندکی پس از انتخاب وی به ریاست جمهوری آمریکا به ایران آمد، روزنامه های آمریکا نوشتند که وی مأموریت دارد شاه را برای دموکراتیک کردن سیستم سیاسی

کشورش در فشار بگذارد. خود شاه علی الاصول با این امر مخالف نبود، اما نحوه انجام شتابزده و ناگهانی اصلاحات مسرود نظم را صحیح نمیدانست. درست در همان موقع بود که تظاهرات وسیع خیابانی در تهران با کارگردانی شخصیهائی که به هواداری از آمریکا شناخته شده بودند آغاز شد، و در همان اوان خبر رسید که پریزیدنت کندی در واشینگتن ملاقاتی طولانی با تیمور بختیار رئیس ساواک ایران که از مدتها پیش در روزیای کودتائی علیه شاه بود انجام داده است.^۱

در آوریل سال ۱۹۶۲، شاه بمنظور تلاش در رفع سوء تفاهم ها سفری رسمی به آمریکا کرد، و در این سفر، پریزیدنت کندی طسی نطقی در کاخ سفید، تجلیل بیسابقه ای از شاه ایران کرد که احتمالا پانزده سال بعد از آن رئیس جمهوری دیگری از حزب دمکرات، آقای جیمی کارتر، در سخنان ستایش آمیز خود در ضیافت شام شب اول ژانویه ۱۹۷۸ در تهران، کلمه بکلمه از آن الهام گرفت. در این نطق کندی شاه را خردمندترین، شایسته ترین و دوراندیش ترین زمامدار خاورمیانه توصیف کرد و از بابت توفیق برخورداری از راهنماییهای او بخود تبریک گفت.

ولی آقای ویلیام داگلز رئیس دیوان عالی کشور آمریکا، در کتابی که چند سال پیش نوشت فاش کرد که درست در همان موقع در کاخ سفید طرحهای جالبی برای ساقط کردن شاه در دست تنظیم بوده است:

”بارها فرصت یافتم که در بازه ایران با جک (جان کندی) صحبت کنم. وی بر اساس همین گفتگوها، در سفر رسمی شاه بنا او در کاخ سفید مذاکرات مفصلی انجام داد و بعد بمن گفت که شاه آدمی نیست که بتوانیم با او اطمینان کنیم. حاصل بررشیهای ما این شد که کمک مالی آمریکا به ایران را قطع کنیم تا از این راه شاه را به استعفا واداریم و سلطنت را به فرزند یکساله اش بسپاریم. و در دوره رشد قانونی او نایب السلطنه ای را تعیین کنیم که البته او را از همانوقت در نظر گرفته بودیم. جان کندی در موقع مرگ ناپهنگامش فعالانه روی این موضوع کار میکرد.“^۲

۱ - Amin Saikal در کتاب The Rise and Fall of the Shah، چاپ پرینستون، ۱۹۷۹.

۲ - William Douglas در کتاب The Court Years (1939-1957)، چاپ نیویورک، ۱۹۷۶، ص ۲۰۳.

در همین موقع بود که سناتور "هیوبرت همفری" معاون ریاست جمهوری حزب دمکرات، در جلسه محرمانه سنای آمریکا که بعدها گزارش آن در نیویورک تایمز بچاپ رسید، پیش‌بینی کرد که: "احتمالاً همین روزها شاه با گلوله‌ای بقتل خواهد رسید و شاید این گلوله در کارخانه‌های ما ساخته شده باشد". بعدها برادر همین پرزیدنت کندی، که خود نیز در سال ۱۹۸۰ نامزد ریاست جمهوری کشورش شد، در باره همین پادشاه در هنگامیکه وی در بیمارستانی در نیویورک بستری بود، اظهار داشت:

"شاه مخلوع ایران یکی از خشن‌ترین رژیمهای تاریخ بشر را رهبری میکرد و نسبت به ملت ایران شدیدترین روشهای سرکوبگرانه را بکار میبرد."

با روی کار آمدن دولت دمکرات، جو سیاسی واشینگتن چه در کاخ سفید و چه در وزارت امور خارجه، سرعت در مورد ایران تغییر یافت. این دگرگونی تنها از سیاست "حقوق بشری" کارتر مایه نمیگرفت، بلکه محاسبات داخلی و موضع‌گیریهای خصوصی بلندپایگان نورسیده این establishment بنویه خود نقش قاطعی در این مورد داشت. جالب است که در گروه کارگردانان تازه حتی یک نفر نبود که نه تنها در این مورد بیطرف باشد، بلکه مخالف یا دشمن آشکار نباشد. ارزیابی بسیار روشن و دقیقی را از این موضع‌گیری تازه میتوان در کتاب معروف "هزیمت" یافت:

"در مورد خاص ایران، دولتمردان "سیاست ساز" پیرامون کارتر و "اندیشمندان" مورد مشاوره او، در عدم دوستی با شاه و گاه در دشمنی با او، اشتراک نظر داشتند. در تابستان ۱۹۷۶ در یک ضیافت در واشینگتن، خانمی ایرانی در باره مسائل ایران از Richard Holdbrooke سردبیر مجله معروف "سیاست خارجی" - که اندکی پس از آن مشاور وزارت امور خارجه در امور آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام شد - نظر خواست، و وی با بی‌تراکتی جواب داد: "از ایران با من صحبت نکنید. من ازین مملکت کیف متنفرم". William C. Miller رئیس متنفذ دبیرخانه کمیته اطلاعاتی سنای آمریکا، پنج سال در ایران بعنوان دستیار سفیر و بعد بعنوان رئیس اداره گزارشهای سیاسی مربوط به ایران کار کرده بود، و یک همکار نزدیک او در کنگره اظهار میداشت که: "در گزارشهای پنج ساله وی حتی یک گزارش که با نظر مخالف نوشته نشده باشد ندیده است."

همین میلر بعداً رئیس بخش ایران در وزارت امور خارجه آمریکا شد، و موقعی هم که از این مقام تغییر یافت نقش قاطعی در انتصاب Henry Precht به جانشینی خود ایفا کرد، که بزرگترین مقام مخالف شاه در دستگاه حکومتی کارتر بود. "میلر" این کار را به توصیه یکی از استادان دانشگاه "جرج تاون" واشینگتن انجام داد که تمایلات شدید طرفدار خمینی داشت. "پرکت" اصولاً با سیاست نوآوری و تجدیدطلبی شاه مخالف بود و از همان آغاز کار خود "بخش امور ایران" در وزارت امور خارجه آمریکا را بصورت یکی از مراکز اصلی کارشکنی علیه رژیم ایران درآورد، بطوریکه یکی از ستایشگران او در وزارت خارجه اظهار داشت: "وی تا به آخر مثل ستون استواری در دشمنی با ایران ثابت قدم ماند".

David Aaron دستیار ویژه پرزیدنت کارتر در امور امنیت ملی، که مسائل مربوط به ایران در کاخ سفید مستقیماً به او مربوط میشد، قبلاً مشاور سناتور "والتر ماندیل" معاون رئیس جمهوری در زمان کارتر (و نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۹۸۴) در مسائل امنیتی بود. "هارون" و "ماندیل" تماس منظم با روشنفکرها، تکنوکراتها، سیاستمداران و دانشجویان مخالف شاه که در آمریکا بسر میبردند داشتند. David Aaron بارها با سر و صدای فراوان دشمنی علنی خود را با شاه اعلام داشته بود، منجمله در اوائل سال ۱۹۷۷، موقعی که هنوز بلوا در ایران آغاز نشده بود، در یک اجتماع سیاسی گفته بود: حکومت کنونی از آن حکومتها نیست که شاه خیال میکند. اگر او فکر میکند که ما با او مثل قبلی ها خواهیم بود گور خوانده است". باید گفت که در این طرز فکر و طرز بیان اعضای موثر دیگر شورای امنیت ملی، منجمله Jessica Tuchman و Gary Sick با او کاملاً هماهنگ بودند، و تازه همه نظریات آنها عیناً بازتاب افکار Walter Mondale بود. همه اینها آشکارا اظهار میداشتند که: "مسئله اساسی ایران، وجود خود شاه است".

William B. Quandt افسر نیروی دریایی که مشاور مسائل نظامی رئیس جمهوری بود، و Robert E. Hunter مشاور سابق سناتور ادوارد کندی در امور سیاست خارجی، که بعداً مشاور شخص پرزیدنت کارتر در این زمینه شد، بکرات دشمنی خود را با شاه ابراز داشته بودند، هر چند که این آقای "هاتر" در زمان مسافرت سناتور کندی به ایران خود را به عنوان

میهمان شاه به تهران رفت و در آن سفر برای کسیه اجازه "شرفیابی خصوصی به پیشگاه شاهنشاه" تلاش بسیار کرد.^۱

یک مقام وزارت خارجه آمریکا - که خواسته است نامش فاش نشود - در باره این گروه اظهار داشت: "عقیده اینها این بود که عامل اصلی مشکلات وجود خود شاه است، بنابراین بقای او در این مقام اصولاً مطلوب نیست، و آنچه مطلوب است یک دگرگونی بنیادی بصورت منظم و سازمان یافته است که توسط آمریکا کنترل شود. برخی از اینها در مذاکرات خصوصی تأیید میکردند که از مارس ۱۹۷۷ سیاست آمریکا در مورد ایران بصورت سیاسی شدیداً ضد شاه درآمده که تمام دستگاه در آن سهیم شده است". همین مقام اضافه کرد که: "نه تنها این گروه خواستار برکناری شاه بودند، بلکه گروههای دیگری نیز در وزارت امور خارجه در واشینگتن و در سفارت آمریکا در تهران با آنها توافق نظر و همکاری کامل داشتند، بطوریکه به تأیید بسیاری از ناظران، برنامه ریزان سیاست خارجی کارتر در سقوط نهائی شاه نقشی اساسی داشتند".^۲

"رابرت هاتر از دوستان نزدیک والتر ماندیل و دیوید آرون بود، و او نیز در محافل سیاسی به دشمنی آشکار با شاه و با رژیم ایران شهرت داشت. هاتر که قبلاً دستیار اصلی سناتور ادوارد کندی در مسائل سیاست خارجی بود در زمان کارتر عضویت "شورای امنیت ملی آمریکا" (NSC) برگزیده شده بود. در این شورای امنیت ملی جدید دیوید آرون کارگردان اصلی بود. البته رئیس رسمی شورا برژنسکی بود، ولی آرون از بالای سر او پشتیبانی بیقید و شرط والتر ماندیل را برای خود جلب کرده بود، و ماندیل دست کم در دو ساله اول ریاست جمهوری کارتر، یعنی در زمانی که حوادث ایران اتفاق افتاد، مهمترین عاملی بود که در سیاست خارجی کباخ سفید نفوذ داشت. در بازه سیاست ماندیل در مورد ایران، ویلیام کنت یکی از همکاران بلند پایه وی از جانب او به خبرنگاران گفت: میتوانید

۱ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American

Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۷۵ و ۷۶.

۲ - Carter and the Fall of the Shah، نشریه مخصوص Washington

Quarterly، چاپ واشینگتن، بهار ۱۹۸۰.

یادداشت کنید که روش ما در مورد ایران بکلی فرق کرده است و دیگر آن نیستیم که بودیم^۱.

”مابین مقامات عالی‌رتبه حکومت کارتر، بسیار بودند کسانی که از مشکلاتی که شاه با آنها مواجه شده بود اظهار خوشوقتی میکردند. یکی از این اشخاص George Ball بود که حتی پیش از آنکه پرزیدنت کارتر از او خواسته باشد که مسئله ایران را مورد بررسی قرار داده و نتیجه را بدو گزارش دهد، در این مورد بطور اصولی اقدام کرده و گزارش خود را نیز تهیه کرده بود. همه نتیجه‌گیریهای آقای جرج بال بر این اساس بود که سقوط شاه اجتناب‌ناپذیر است و کار حکومت آمریکا باید فقط این باشد که ترتیب انتقال قدرت را در دوران بعد از شاه بصورت رضایت‌بخشی بدهد. توصیه او در این مورد این بود که یک ”شورای خبرگان“ براساس قانون اساسی ۱۹۰۶ تشکیل شود و برای عضویت آن بعنوان تنها شخصیت‌های کشور که از تجربه سیاسی کافی و اعتبار ملی لازم برخوردارند پیرمردهای بازمانده دوران مصدق را پیشنهاد میکرد که همچنان در انتظار فرصت در صحنه باقی مانده بودند. همه اینها هفتاد هشتاد سال داشتند، ولی جرج بال قاطعانه نظر میداد که آمریکا باید در روابط آینده خود با ایران فقط روی این افراد حساب کند“.

”جرج بال در گزارش خود نتیجه‌گیری کرده بود که اگر شاه بلافاصله حکومت واقعی را به یک قدرت غیرنظامی که جانشین همه اختیارات او باشد واگذار نکند، کارش تمام است“.

”مقامات تازه وزارت امور خارجه آمریکا و کاخ سفید دشمنی خود را با شاه ایران پنهان نمیکردند، و رئیس‌جمهوری نیز در این دشمنی با آنها شریک بود. در نوامبر ۱۹۷۷، در جزایر دیدار رسمی شاه از واشینگتن، جینی کارتر (چنانکه بعد در خاطرات خود فاش کرد) - به همتای ایرانی خود با لحنی تلویحاً خشونت‌آمیز گفته بود: من با

۱ - از همان نشریه.

۲ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American

Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۴۵ و ۱۶۰.

۳ - Cyrus Vance در کتاب Hard Choices: Critical Years in America's

Foreign Policy، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۲۳۰.

پیشرفتهای عمده ای که در کشور شما انجام گرفته و میگیرد آشنا هستیم، اما استنباط من این است که بیشتر اغتشاشات در میان طبقه رهبران مذهبی و دانشجویان ایرانی در ایران و خارج برای دستیابی آنها به نفوذ بیشتر سیاسی است و اگر این نظر آنها تأمین شود، این تشنج‌ها نیز حل خواهد شد. لازم بتذکر است که تمامی این استنباط‌ها در مورد هدفهای طبقه متوسط و "رهبران مذهبی" و نظایر آن از برداشتی نادرست در مورد خصوصیات سیاست ایران و مقایسه ای ناآگاهانه بین این سیاست و سیاست کشورهای غربی سرچشمه میگرفت."

"ریچارد هلمز سفیر ایالات متحده در ایران، به وزارت امور خارجه آمریکا گزارش داده بود که رؤسای جبهه ملی و رئیس حزب ناسیونالیست با گروه مجاهدین خلق و حزب توده و احزاب چپگرایی دیگر از یکطرف و روحانیون از طرف دیگر برای برهم زدن وضع ایران تردید کرده و سازش کرده اند، و اگر اقدام موثری نشود اشکالات بزرگی ایجاد خواهد شد. چند نفر از دیپلماتهای برجسته کاخ سفید نیز به کارتر تذکر دادند که عده ای از روحانیون ایران که خود به تنهایی قادر به انجام کاری نیستند دانسته یا ندانسته با گروه چپگرایان همکاریهای وسیعی را در مخالفت با شاه پی ریزی میکنند که بالمال کشور ایران را آماده نفوذ شورویها خواهد کرد. کارتر از همه این گزارشها چنین نتیجه گرفت که باید به نظریات مخالفان شاه گوش شنوایی داشته باشد."

"با آنکه ایران در سالهای دهه ۷۰ پایگاه اصلی سیاست غرب در خاورمیانه بود و یک "متحد طبیعی" آمریکا بشمار میرفت، بعلمت سیاست استقلال طلبانه و ملی شاه، کارتر در مبارزات انتخاباتی خود شاه را بکرات مورد حمله و اعتراض قرار داد. عده ای از شخصیتهای جناح چپ حزب دموکرات که مخصوصاً در وزارت امور خارجه نفوذ داشتند، و نیز چندین روزنامه متنفذ آمریکائی، آشکارا با شاه مخالف بودند و علناً دشمنان او را تشویق میکردند. این طرز عمل مایه اصلی سیاست کسانی بود که در

۱ - Elie Kadourie در گزارش تحقیقی U.S. Disastrous Years; when Foreign Policy Fumbled & Stumbled، نقل از مجله Encounter، شماره نوامبر ۱۹۸۴.

۲ - David Shumer در کتاب سقوط شاهنشاهی ایران، چاپ لس آنجلس، ۱۹۸۰.

۲۰ ژانویه ۱۹۷۷ د واشینگتن بر سر کار آمدند، و کوشش آنها بر این مصروف میشد که بهر قیمت شده باشد نشان دهند که راه و روش آنها در سیاست خارجی بکلی با حکومت پیشین فرق دارد.^۱

”در ۲۶ دسامبر سالیون گزارش داد که شاه دوباره در باره تشکیل یک شورای نیابت سلطنت و اتخاذ یک سیاست اعمال قدرت فکر میکند. این تلگرام ما را سخت در واشینگتن ناراحت کرد. در ۲۸ دسامبر من و ستادم رونویس تلگرامی را تهیه کردیم که در آن به سالیون دستور داده شده بود صراحتاً به شاه اطلاع دهد که ایالات متحده با سیاست اعمال قدرت بکلی مخالف است، و بالعکس جداً معتقد است که باید سیاست باز هم ملایمتری اتخاذ شود.“^۲

”وقتی که سناتور ”برد“ رئیس اقلیت سنای آمریکا در سفر خود به تهران از من در مورد اغتشاشات اخیر سؤال کرد، وضع را برایش بطور کامل تشریح کردم. بسیار متعجب شد و گفت که در واشینگتن تصور بسیار خوشبینانه‌تری از اوضاع ایران دارند. در جواب گفتم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ زیرا من بطور مکرر همه چیز را به واشینگتن گزارش کرده‌ام. فکر میکنم دست‌های در کار است که نمیگذارند گزارشهای من به اطلاع کنگره برسد، چرا؟ آیا دلیل خاصی برای کار آنها وجود دارد؟“^۳

”اگر ما هشیاری بیشتری نشان داده بودیم سیاست آمریکا در جریان وقایع نافرجام ایران میتواند صورت دیگری داشته باشد.“^۴

بعد از اغتشاشات تبریز در ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶، حزب رستاخیز نیز در اواخر بهار ۱۳۵۷ میتینگی به طرفداری از دولت تشکیل داد که آقای آموزگار نخست‌وزیر شخصاً برای شرکت در آن به تبریز رفت و سخنرانی‌هایی صورت گرفت. چند روز بعد، در جشن روز استقلال آمریکا در سفارت آن کشور در تهران که من هم در آن بسمت فرمانده ژاندارمری کشور دعوت شده

۱ - از همان کتاب.

۲ - Cyrus Vance در کتاب Hard Choices، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۳۲۲.

۳ - William Sullivan در کتاب Mission in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۱۹۷.

۴ - دریادار Stanford Turner رئیس سازمان سیا، در مصاحبه با Newsweek، ۵ مارس ۱۹۷۹.

بودم، شخصی نزد من آمد و خود را جرج لامبراکیس مشاور سیاسی سفیر آمریکا معرفی کرد، و بعد از معاينه اظهار کرد: میخواستم از شما سوال کنم که چرا در کشور شما مأموزین ژاندارمري و ساواک دهقانان را به اجبار از دهات جمع کرده و به شهرها می‌آورند تا بنام اهالی شهر در تظاهرات شرکت کنند، در حالیکه اهالی شهرها مایل نیستند در این قبیل اجتماعات دولتي شرکت نمایند؟ سوال کردم: مقصودتان چیست؟ جواب داد: منظورم میتینگ اخیر تبریز است، زیرا من گزارش دارم که در آنجا بهمین ترتیب عمل درده اند. فکر نمیکنید اینکارها بیفایده است و مردم را بیشتر ناراضی میکند؟ گفتم گزارشی در این مورد بمن نرسیده و فکر نمیکنم چنین چیزی صحت داشته باشد. اظهار کرد: خیر، من اطلاع دقیق دارم که بهمین صورت که گفتم انجام گرفته است. سپس اضافه کرد: چرا اطرافیان اعلیحضرت اینقدر مردم را اذیت میکنند؟ چرا زمینهای مردم را بزور از دستشان میگیرند و ایجاد ناراضی بین مردم میکنند؟ من که از شنیدن اعتراض خلاف نزاکت یک خارجی، آنهم عضو رسمی یک سفارت، خیلی ناراحت شده بودم گفتم: شما هم فکر نمیکنید که این قبیل مسائل حتی در صورت صحت فقط مربوط به امور داخلی کشور و دولت ایران باشد؟ و بلافاصله میهمانی را ترک کردم... بعدها، وقتی که کتاب "پاسخ به تاریخ" را خواندم، دیدم اعلیحضرت از قول همین شخص نوشته اند: "... در اواخر آذرماه یکی از سناتورها بمن گزارش داد که جرج لامبراکیس دبیر اول سفارت آمریکا به وی گفته است: بزودی در ایران یک رژیم جدید روی کار خواهد آمد".^۱

توجه به درجه بیخبری و ناآگاهی مراجع و مقامات مسئول و عالیرتبه آمریکا از ماهیت رژیمی که اندک اندک در ایران بر سر کار می‌آمد، واقعا شگفت آور است، و بدیهی است که وقتی مراجع مسئول در چنین بی‌اطلاعی باشند از مردم و افکار عمومی انتظار بیشتری نمیتوان داشت. متأسفانه این اشکال، که حتی از جانب کشورهای بسیار کوچکتر و

۱ - ارتشید عباس قره باغی، در کتاب "حقایق در باره بحران ایران"، چاپ پاریس، ۱۳۶۳، ص ۵۱ و ۵۲.

غیرمسئول تر نیز قابل بخشش نبود - هر چند که اصولاً ممکن نبود هیچ کشور دیگری تا بدین حد در این زمینه اشتباه کند - از جانب ابرقدرت اول جهان با همه سازمان سیاسی و خبری و اطلاعاتی آن، میبایست یک فاجعه بحساب آید.

"در واشینگتن هیچ اطلاعی در باره فاشیسم مذهبی که سنگ بنای تمام نوشته های خمینی بود وجود نداشت، و این بی اطلاعی از واقعیتها و اشتباه محاسبه در تحلیل و تجزیه وقایع، در واکنشهای آمریکا بهنگام فاجعه ای که بدنبال آمد کاملاً نمودار شد. بنظر میرسد که هیچکس در حکومت کارتر و در وزارت امور خارجه آمریکا کمترین اطلاعی از جنبه افراطی و خشن اندیشه ها و خواست های آیت الله خمینی نداشت، و اگر کسی در باره او چیزی میگفت فقط بر این اساس بود که او را چهره ای مذهبی، البته کمی عجیب و غریب، اما باطننا دوست داشتنی و قابل احترام معرفی کند. کسانی هم بودند که از این حد فراتر رفتند و همانند آندریو یانگ سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد او را "مرد مقدس" نامیدند. این تمایل ذهنی به ارائه تصویر خمینی بصورت رهبری - اگر هم نه چندان دموکرات ولی کاملاً قابل قبول - چنان شدید بود که وقتی که چند روزنامه معتبر آمریکائی برگزیده های مشروحی از نوشته های قبلی وی را منتشر کردند، هم مسئولان وزارت امور خارجه و هم متصدیان سازمان اطلاعاتی "سیا" سخت ناراضی شدند، زیرا وی در این نوشته ها آدمی شدیداً ضد دموکراتیک، ضد غربی و ضد یهود جلوه میکرد.

عجیب این بود که تحلیلگران آمریکائی حتی یک نسخه از نوشته های خمینی را در دسترس نداشتند. مسئولان سفارت آمریکا در تهران، در اوایل پائیز همان سال یعنی در دوره بسیار پیشرفته ای از حوادث، از وزارت امور خارجه کشور خود خواسته بودند که منتخبات مبسوطی از مطالب این نوشته ها را برای آن سفارت بفرستند، ولی هیچ وقت پاسخی بدین درخواست داده نشد. همان موقع "روزنفلد" مفسر مطالب مربوط به ایران در روزنامه واشینگتن پست از جانب سازمان سیا تلفنی دریافت داشت که در آن از وی درخواست میشد در صورت امکان نسخه ای از یکی از کتابهای چاپ شده خمینی را بدان سازمان امانت بدهد، زیرا در بایگانی خود "سیا" کمترین مطلبی در این زمینه وجود

در همین موقع، اشتباه مقامات خبری آمریکا در مورد ماهیت اپوزیسیون ضد رژیم شاه توسط دانشگاههای آمریکائی نیز تکرار شد. برخی از کارشناسان این دانشگاهها عضو مراکز مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه جرج تاون بودند که عمدتاً با کمک مالی سرهنگ تذفانی از لیبی اداره میشد. دست کم دو تن از استادان مطالعات اسلامی این دانشگاه نیز شخصاً روابط نزدیکی با خمینی داشتند، که یکی از آنها پرفسور مهدی حائری فرزند شیخ عبدالکریم حائری بود که در زمان حیاتش مرجع اصلی تقلید در قم و استاد مستقیم خمینی بود، و دیگری پرفسور تامس ریکس که از طریق قطب زاده با خمینی در نجف تعامل های منظم داشت. حائری به کمیسیون بررسی مجلس سنا که مستقیماً با کارشناسان وزارت امور خارجه همکاری داشت اطلاعات میداد، و شاید بهترین نمودار طرز فکر و آگاهی او در این زمینه، مطالبی باشد که وی طی مصاحبه ای در باره مطالب منتشره در مطبوعات آمریکا به عنوان "برگزیده هائی از نوشته های خمینی" در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۷۸ به روزنامه واشینگتن پست اظهار داشت. در این مصاحبه وی گفت: "مطالبی که نقل شده بکلی باور نکردنی است و حتی یکی از آنها در کتابهای خمینی وجود ندارد. کسانی که این مطالب را منتشر کرده اند اصلاً به متن نوشته های او دسترسی نداشته اند. اما من خودم متن تمام سخنرانیها و دروس مذهبی او را به فارسی خوانده ام، و هیچ موردی که مثلاً این گفته های ضد صهیونی او را تأیید کند در آنها نیافتم. من همه این خطابه ها را در اختیار دارم. اصل کتابها را هم دارم."

در این بی اطلاعی شگفت آور از واقعیت فاشیسم مذهبی خمینی و ملاها، مسئول ترین مقامات وزارت امور خارجه آمریکا منجمده هنری برکت رئیس اداره امور ایران در این وزارتخانه کاملاً سهیم بودند، هر چند که در همان زمان اصولاً در جامعه آمریکائی عقیده تقریباً عمومی بر این بود که آثاری که در مطبوعات مهم آمریکا از نوشته های خمینی نقل شده یا بکلی جعلی و یا دست کم بسیار مبالغه آمیز است، و یا در درک معنی آنها اشتباه شده است. البته این طرز فکری بود که تمهیداً از طرف هواداران خمینی تلقین و پراکنده میشد، ولی اتفاقاً درست همین افراد بودند که به

عنوان منابع موثق در زمینه کسب اطلاع از ماهیت مذهبی حوادث ایران و اظهارات طعم جو باره آنها منظمأ مورد مشورت دوست آمریکا قرار میگرفتند. حتی در اولین هفته سال ۱۹۷۹ (پایان سال ۱۳۵۷) که آیت الله خمینی در آستانه بازگشت به ایران بود، هنری پرکت رئیس اداره ایران در وزارت امور خارجه آمریکا طی یک "میتینگ آزاد" در وزارت امور خارجه خطاب به ۳۰۰ نفر حاضران جلسه گفت که: این گزارشها کاملاً گمراه کننده است، و حتی سرمقاله نویس واشینگتن پست را متهم کرد که عمداً مطالبی را بعنوان برگزیده هائی از کتاب ولایت فقیه آیت الله خمینی منتشر میکند، در صورتی که چنین کتابی وجود خارجی ندارد. در بهترین فرضیه مجموعه ای از یادداشتهای طلبه ها است، و در بدترین فرضیه کتابی است که از قول آیت الله جعل شده است. باید توجه داشت که پرکت خودش فارسی نمیدانست، و تمام اطلاعات او از کسانی می آمد که بدو گفته بودند هیچیک از مطالب منتشره نیویورک تایمز و وال استریت جرنال و واشینگتن پست در این زمینه اصالت ندارد. معهذاً بمحض روی کار آمدن خمینی، همه این کتابها در ایران تجدید چاپ شدند، و معلوم شد که متن بعضی از مطالب اصلی بسیار زننده تر از آن بوده که بعنوان ترجمه آنها در مطبوعات منتشر شده بود، ولی آقای پرکت و دیگر مقامات وزارت امور خارجه که اطلاعاتشان را از او میگرفتند، همچنان بر جعلی بودن آنها اصرار داشتند.^۱

"بطوریکه ویلیام لیونیس از قول پرفسور ریچارد کاتم استاد حقوق دانشگاه پیتربرگ آمریکا گفته است، دانشگاه نامبرده که با سازمان "سیا" ارتباط نزدیک دارد با اشخاصی بنام دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده و امیرانتظام تماس منظم داشت، که از طرف سازمان "سیا" برای انجام طرحهای انقلاب تقویت میشدند. آنها از این سازمان حقوق دریافت میداشتند بدین منظور که به موقع خود - و البته در آینده ای نزدیک - آماده انجام مأموریتهای سری باشند".^۲

۱ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American

Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲ - نقل از کتاب سقوط شاهنشاهی ایران، نوشته David Shumer، چاپ لس آنجلس، ۱۹۸۰، ص ۹۸.

”پس از بازداشت پر سر و صدای فرزندان آیت الله طالقانی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸، در تهران شهرت یافت که اندکی پیش از آن، هنگام اشغال محل هیئت نمایندگی اسرائیل توسط نمایندگی سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین، در آنجا اسنادی بدست آمد که از وجود روابط محرمانه بین یزدی و قطب زاده و غده ای دیگر از اطرافیان خمینی با سرویسهای جاسوسی خارجی حکایت میکرد. مقامات فلسطینی بلافاصله با فرزندان طالقانی تماس گرفتند و اسناد را بدانها دادند، ولی ”کمیته“ انقلابی که مکالمات تلفنی این مرکز را کنترل میکرد، آنها را در موقع بیرون آمدن بازداشت کرد و اسناد رسوا کننده را بزور از دستشان بیرون آورد.“^۱

”در دسامبر ۱۹۷۷، ”جیمز بیل“ استاد دانشگاه تکران در تهران با آیت الله طالقانی تماس گرفت. در تابستان ۱۹۷۸، ریچارد کاتم در پاریس با آیت الله خمینی ملاقات کرد، و هم او اولین کسی بود که دریافت منزل دکتر بهشتی ستاد اصلی تهیه و انتشار و توزیع نوارهای نطقهای خمینی در سایر برنامه ریزیهای انقلابی در ایران است. تامس ریکس استاد دانشگاه جرج تاون با صادق قطب زاده تماسهای منظم داشت. هنری پرکت نیز شخصا از دوستان نزدیک مهدی حائری یکی از استادان دروس اسلامی دانشگاه جرج تاون بود. این حائری، به معرفی ”آرمین میر“ سفیر اسبق آمریکا در ایران به ”بیل میلر“ معرفی شده بود و با کمیته اطلاعاتی سنا از طریق یک عضو وزارت امور خارجه آمریکا همکاری میکرد.“^۲

”میان رهبران درجه اول سیاست آمریکا در آن موقع، ”آندریو یانگ“ رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد بیش از همه ”خمینی زده“ بود. وی طی یک سخنرانی در واشینگتن اظهار داشت که نهضت خمینی تحت تأثیر مستقیم آموزشی آمریکا بوجود آمده است و از آن نیز الهام میگیرد، و در زمینه عملی توسط بیست و پنج یا پنجاه هزار دانشجوی اداره میشود که از زمان تحصیل در دانشگاهها و دیگر مراکز

۱ - نقل از کتاب La Chute du Shah، نوشته فریدون هویدا، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۲۳۵.

۲ - از کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۲۰.

آموزش عالی این کشور اعتقاد کامل به موازین دموکراسی آمریکائی پیدا کرده اند، و اضافه کرد که بر این اساس ما نباید از اینکه اینها شروع به درک قدرت خود کرده اند ییمی بدل راه دهیم. چیزیکه میتوانم با اطمینان بگویم این است که هدفها و آرمانهای انقلاب ایران اصالتاً همان آرمانها و هدفهای سایر نهضت های حقوق بشر است، و وقتی که این انقلاب درست "جایفتد" همه جهانیان درخواهند یافت که خمینی از زمره قدیسین عصر ما بوده است".^۱

"پرفسور ریچارد کاتم استاد دانشگاه پیتسبرگ و مشاور بسیار مورد احترام وزارت امور خارجه آمریکا که متخصص "ایدئولوژی اسلامی" شناخته شده بود، منظمأ اطمینان میداد که آیت الله خمینی بهیچوجه خواستار حکومت نیست و در بازگشت به ایران به حجره درس خودش باز خواهد گشت".^۲

"آمریکا نه تنها در سیاست پشتیبانی از شاه اشتباه کرده است، بلکه اصولاً از زمان انقلاب کبیر فرانسه بعد آمریکا همیشه کشوری ضدانقلابی بوده است. باید متوجه باشیم که جمهوری اسلامی الزاماً و ماهیتاً نه یک رژیم ضد آمریکائی است و نه یک رژیم متعصب مذهبی، و بالعکس تمام قرائن نشان میدهد که این رژیم در جریان تبدیل به یک "نظام قانونی کاملاً دموکراتیک" است".^۳

"علیرغم آشوبهای کنونی ایران، بسیاری ایرانیان غیرروحانی که از این دوران بعنوان "زیباترین لحظه تاریخ اسلام" نام میبرند. این انقلاب که صرفاً بر تاکتیکهای مسالمت آمیز بنیاد نهاده شده، سرمشق تازه ای را از یک انقلاب صلحجویانه و بدون خونریزی به همه جهانیان ارائه کرده و در آینده نیز میتواند سرمشقی از یک حکومت کاملاً انسانی، که خود ما بدان احتیاج مبرم داریم، به تمام کشورهای جهان سوم عرضه بدارد".^۴

"نهضت خمینی در واقع ادامه نهضتی است که از بیش از یک قرن

۱- همانجا، ص ۲۱۱.

۲- همانجا، ص ۱۲۹.

۳- Richard Falk استاد دانشگاه پرینستون، در New York Times، ۲۸ ژانویه ۱۹۷۹.

۴- همانجا، ۱۹ فوریه ۱۹۷۹.

پیش‌بینی‌شده "یک تغییر بنیادی" در ایران در جریان است، تا این کشور را از یک استقلال واقعی، از سازمانهای آزاد، و از تجدید حیات ارزشهای فرهنگی ایرانی و اسلامی برخوردار سازد.^۱

"خمینی مسلماً به آن اندازه‌ای که مطبوعات و رسانه‌های بین‌المللی او را بد نشان داده‌اند آدم نابایی نیست."^۲

"خبرگان وزارت امور خارجه آمریکا، تا به آخر نیز حکومت خمینی را امری تلقی نکردند که خود بخود مضر به منافع آمریکا باشد. تا دسامبر ۱۹۷۹ هنوز به اصرار خواسته میشد که با دولت آیت‌الله خمینی روابط عادی سیاسی برقرار گردد، و برنامه کمکهای وسیع نظامی بدان از سر گرفته شود، و حتی مأمور ویژه‌ای از آمریکا به شهر مقدس قم اعزام گردد"^۳.

"به واشینگتن اطلاعات ضد و نقیضی رسیده بود که آیت‌الله خمینی فطرتاً مرد ملایم و معتدلی است، و اگر هم گاهی سرسختی کند میتوان او را براه آورد. همین نظریات غلط، به سیاست‌سازان حکومت کارتر اجازه داده بود که نظر خوشبینانه‌ای نسبت به بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله به ایران داشته باشند"^۴.

"من هیچ دلیلی نمی‌بینم که در میان رهبران کنونی ایران یک احساس ضدآمریکائی وجود داشته باشد، و دلیلی هم نمی‌بینم که وجود چنین احساسی مانع برقراری روابط دوستانه ما با قسمت اعظم از آنها شود. بالعکس، فکر میکنم صحیح‌تر باشد که بگوئیم احساسات ضدآمریکائی اخیراً در ایران فروکش کرده است و شاید فقط بقایای

۱ - Richard Cottam استاد دانشگاه پرینستون. در کتاب Debacle تذکر داده شده است که از وی بعنوان جانشین احتمالی ویلیام سالین برای احراز پست سفیر ایالات متحده در تهران یاد میشد.

۲ - "اسناد لانه جاسوسی آمریکا، سند محرمانه شماره ۸، مورخ ۱۵ اوت ۱۹۷۹ از سفارت ایالات متحده در تهران به آقای هنری پرکت رئیس اداره ایران در وزارت امور خارجه آمریکا، جلد شانزدهم اسناد، چاپ تهران، ۱۳۶۰، ص ۴۰.

۳ - Carter and the Fall of the Shah، نشریه مخصوص Washington Quarterly، شماره بهار ۱۹۸۰، ص ۲۱.

۴ - همانجا، ص ۳۹.

مختصری از آن وجود داشته باشد^۱.

"نه تنها هیچکس از کارگردانان سیاست آمریکا در مورد ایران، کتابها و نوشته های خمینی را نخوانده بود، بلکه آنها حتی از اظهارات و بیانات پیاپی او در نوفل لوشاتو نیز آگاهی درستی نداشتند. رهبران آمریکائی گاه بگاه این اظهارات را بطور "الکترونیک" میشنیدند، ولی هیچوقت در باره آن ها فکر نمیکردند. در مقابل، با سماجت لجوجانه ای بر این عقیده ماندند که اعضای جبهه ملی - که خواستهای خود را همواره بجای واقعیت ها میگذاشتند - حق دارند، و همین اعتقاد را نیز در باره نطقهای بخشنامه ای چند تن از هواداران خمینی داشتند.

آیا چنین اشتباه در درک واقعیتها موردی استثنائی در سیاست خارجی ما است؟ یا حقا باید ما را در باره یک مسئله بنیادی به فکر وادارد، یعنی از خود پرسیم که آیا در آینده نیز، یک حکومت دیگر آمریکا در مواجهه با چنین بحرانهای خواهد توانست بهتر از آنچه حکومت کارتر در مورد ایران کرد گلیم خودش را از آب بیرون بکشد؟ در این مورد واقعا خوش بینی زیادی نمیتوان داشت^۲.

"سالیون سفیر آمریکا در تهران، بر این عقیده بود که سارش بین ارتش و آخوندها کاملا ممکن است، زیرا خمینی و نیروهای مسلح هر دو ضدکمونیست هستند. از طرف دیگر افسران بالنسبه جوانتر هوادار غربند. در نتیجه روابط اقتصادی با غرب ادامه خواهد یافت، و خمینی نیز در بازگشت به ایران نقشی همانند گاندی ایفا خواهد کرد، و انتخاباتی صورت خواهد گرفت که موجبات استقرار رسمی یک حکومت جمهوری اسلامی هوادار غرب را فراهم خواهد ساخت. در واشینگتن در همین موقع استادان "اسلام شناس" دانشگاههای و مقامات دولتی از خمینی و از جبهه ملی که مجموعه ای بود از سیاستمداران بی خاصیت پیرو مصدق (که بعدها خمینی با کمال آسانی آنها را کنار گذاشت) ستایش میکردند. از جمله این خیالبافیهای دانشگاهی، مقاله ای بود که آقای ریچارد فالدک در شماره بهار

۱ - Harold Saunders معاون وزارت امور خارجه آمریکا، در کمیسیون امور خارجه مجلس سنا، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹.

۲ - نقل از کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۳۳.

۱۹۷۹ مجله "سیاست خارجی" نوشت و در آن به خوانندگان خود اطمینان داد که اطرافیان خمینی همگی متعهد به مبارزه با تمامی اشکال اختناق و سرکوبی هستند، و اصولاً قانون اساسی خمینی توسط میانه روهائی تهیه شده است که شدیداً به حقوق افراد و حقوق اقلیت ها اعتقاد دارند. آقای فالک این اطمینان را نیز میداد که اصولاً عدالت اجتماعی در ذات جمهوری اسلامی نهفته است و خمینی درست مشابه آن حقوقدانان روشنگری عمل میکند که در خود ایالات متحده برداشتهای تازه و بسیار مترقیانه تری را از مسائل قضائی ارائه میکنند.^۱

۱ - هل از گزارش Disastrous Years: when U.S. Foreign Policy Fumbled and Stumbled، نوشته Elie Kadourie، در مجله Encounter، نوامبر ۱۹۸۴، ص ۲۴.

کتاب سوم

مردی در برابر تاریخ

قضاوتی که در گرماگرم حوادث در باره یک رهبر میشود، غالباً در دادگاه تاریخ بکلی تغییر میکند. بسیاری کسانی که از این دادگاه بازنده بیرون می‌آیند، و در عوض کسانی هستند که در آن براتب برنده تر میشوند. محمد رضا شاه از رهبرانی بود که در میان داورهای ضد و نقیض و غالباً خصمانه دیده از جهان فروست، اما بی تردید تاریخ وی را در جمع آن رهبرانی خواهد نهاد که با گذشت سالها پیوسته بزرگتر میشوند.

Richard Nixon در کتاب "رهبران"

آنجا که فقط برای میهنم بلندپروازی میکردم، مرا با بی انصافی متهم به ارضاء جاه طلبی های شخصی میکردند. مگر من نمیدانستم که بهنگام عملی شدن همه این طرحهای درازمدت دیگر خودم زننده نخواهم بود؟ من برای خودم هیچ نمیخواستم، و کمال آرزویم فقط این بود که همه پیش بینی های لازم برای تأمین آینده ایران انجام گیرد، وحدت و تمامیت ایران تضمین شود، و ایرانیان بصورت مردمی مرفه و سر بلند پا به قرن بیست و یکم بگذارند. هدف من سیاست مالیخولیائی بازگشت به قرون وسطی نبود، نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی بود.

محمد رضا شاه پهلوی، در کتاب "پاسخ به تاریخ"

... که ای نیکبخت این نه شکل من است،
ولیکن قلم در کف دشمن است...
سعدی

هفت سال پس از مرگ محمد رضاشاه پهلوی، اکنون دیگر حق قضاوت واقعی در باره او، مانند قضاوت در باره کلیه رهبران خوب و بد دیگر تاریخ جهان، بیش از آنکه با معاصران او یعنی با دوستان یا دشمنان دوران خودش باشد با تاریخ است، و داوری تاریخ معیارها و ضوابطی جدا از حسابگرها، غرض ورزیها، خرده حسابها، کینه توزیها، عقده ها، خصومتها یا سودجوئیها و چاپلوسیها و حق شناسیهای خصوصی داشته است و دارد. در دادگاه تاریخ، داورهای معاصران چه خوب و چه بد، گاه بیش یا کم تعدیل میشود، گاه نیز بکلی تفسیر جهت میدهد و به رنگی دیگر درمی آید.

روزگاری ژاندارک را به تهمت جادوگری به شعله های آتش سپردند، و امروز وی را بعنوان یکی از چهره های مقدس تاریخ جهان میستایند. روزگاری نیز استالین را پدر ملت و چراغ فروزان راه خلقها خواندند و امروز حتی در کشور خودش از او بصورت ستمگری بزرگ نام میبرند. امیر کبیر را بنام مفسد فی الارض رگ زدند، و امروز او برای همه ما از بزرگترین خدمتگزاران تاریخ ایران است، و دژخیمان او که از این راه صدارت عظمی یافتند به زیاله دان تاریخ فرستاده شدند، در انتظار آنکه دیر یا زود "رهبر کبیر" دیگری نیز که ملتی زودباور را با سراب بهشت روانه دوزخ کرده است بدانان پیوندد.

سبب این است که قضاوت تاریخ، بخلاف داوری مردمان، بصورت "انتخابی" صورت نمیگیرد، بصورت "تمام عیار" صورت میگیرد، یعنی بر مبنای مجموع آنچه بدست یک رهبر انجام گرفته است، و نه بر مبنای موارد خاص و انتخاب شده ای که همیشه میتواند براساس نوع انتخاب و نظر شخصی انتخاب کنندگان خوب یا بد باشد. آنچه برای تاریخ مطرح است ترازنامه نهایی سود و زیان کسی است که به داوری آمده است، و این کار طبعاً وقتی صورت میتواند گرفت که این ترازنامه بسته شده و اقلام

قطعی سودها و زیانها در آن مشخص شده باشند.

در رسیدگی به چنین ترازنامه ای، مملکت دآوری در باره یک رهبر سیاسی یا نظامی، همان ملاکی نیست که در مورد یک قدیس یا یک زاهد یا یک فیلسوف، یا یک نویسنده یا سخنور و یا هنرمند بکار میرود، زیرا که نه تنها قدیسین نمیتوانند کشوری را اداره کنند، شاه سلطانحسین ها هم نمیتوانند. انگشت نهادن بر موارد معینی از کارهای یک رهبر سیاسی بمنظور تجلیل یا تخطئه او، و نادیده گرفتن موارد دیگر کارهای وی، یا مغرضانه است و یا جاهلانه، و در هیچیک از این دو صورت واقع بینانه نیست.

این نه تنها قانون ثابت تاریخ است، بلکه از آن بالاتر، قانون الهی است که بموجب نص قرآن دادگاه روز رستاخیز نیز بر همان ملاک انجام میگیرد:

”پس در آنروز (روز محشر) همه مردمان در حضور پروردگار خود به حساب ایستند، و خوب و بد اعمالشان در ترازوی عدل سنجیده شود. هر کس که بقدر ذره ای کار خیر کرده باشد پاداش آنرا ببیند، و هر کس هم که باندازه ذره ای مرتکب شر شده باشد بکیفر آن برسد، و چون همه اینها سنجیده شود نامه اعمال هر کس را بدستش دهند. آنکس که نامه را بدست راستش دهند از سعادت ابدی خود شادمان شود، و آنکس که نامه را از پس سر دریافت کند از تیره روزی بخاورد خود فغان بردارد.“^۱

تاریخ ایران آکنده از خاطره پادشاهان و زمامدارانی است که هر چند کارنامه آنان موارد قابل ایراد فراوان دارد، نامشان جاودانه در فهرست بزرگمردان تاریخ این کشور ضبط شده است. در برابر پادشاهان و زمامدارانی دیگر نیز هستند که هر چند موارد ایراد بسیار کمتری در کارنامه خود دارند، نه در تاریخ ایران جایی ارزنده دارند و نه نسلهای ایرانی جز با بی اعتنائی و گاه با بیزاری از آنها یاد میکنند، زیرا که اینان اگر کار

۱- قرآن، سوره مطففین، آیه ۶.

۲- قرآن، سوره زلزال، آیه های ۷ و ۸.

۳- قرآن، سوره انشقاق، آیه های ۷ تا ۱۲.

مغنی زیادی نگورده اند، کار مثبتی نیز نکرده اند، ولو آنکه در زمان خورشید از جانب کاسه لیسان و آستان بوسان به عرش اصلی رسانیدم شده باشند. کافی نیست که زمامدار مفلوک چون شاه سلطان حسین از جانب شیخ المحدثین عصر خود "سید سلاطین زمان، سرور خواقین دوران، خاقان فرشته حشم، شباغت نژاد آتش بار، ملجاء الاکاسره و ملاذ القیصره، سلطان الاعظم والخاقان الاکرم" لقب گرفته باشد، و زمامدار حقیر دیگری چون فتحعلیشاه از طرف محدث بزرگوار دیگر عنوان "شاهنشاه جم جاه، مملکت سپاه گردون یارگاه، خدیو زمان، قبله سلاطین جهان، که سپهر بر طنین طنطنه کشورگشائی چون او نشنیدم" دریافت داشته باشد، تا دآوری نهائی تاریخ و قضاوت نهائی ملت نیز جای بلندى را که شایسته آن نبوده اند بدیشان بدهند.

حماسه ای که در نخستین سال قرن چهاردهم شمسی در ایران آغاز شد و تا نزدیک به پایان سال ۱۳۵۷ ادامه یافت، یکی از پربارترین مصول تاریخ چند هزار ساله این سرزمین بود، حماسه ای که اگر ناتمام نمانده بود، پایه های یک ایران سرفراز و آباد و پیشرو را در جهان پر آشوب و متحول امروز و فردا برای دیر زمانی استوار می ساخت.

بگذاریم آنها که نمیخواهند واقعتهای روشن را ببینند، این واقعتهای را نبینند. آنها هم که میبینند ولی دانسته و خواسته در قلب حقایق میکوشند، بکار خود مشغول باشند، و آنهایی نیز که در هر حال "روشنفکرانه" تق میزنند، همچنان تق بزنند. اینها نه دیروز در تکوین این جامعه سهمی داشتند، و نه فردا در تکوین حماسه ای نو سهمی خواهند داشت. اینان فقط بکار ویران کردن میخوردند، و این کار را هم کردند. ولی ویرانگران دیروز سازندگان فردا نمیتوانند بود.

بجای اینها، مآجرای آنچه را که گذشت از زبان صحف تاریخ بشنویم، و از زبان تاریخ نگارانی که از دور، و بی حب و بغض و حسابگری شخصی، بدین مآجران نگریسته اند:

۱ - ملا محمد باقر مجلسی، در مقدمه کتاب "زاد المعاد".

۲ - ملا احمد نراقی، در مقدمه کتاب "معراج السعاده".

"منطقه پهنای میان دریای خزر و اقیانوس هند که ایران نام دارد، از دهها سال پیش صحنه رقبت غول آسای انگلیسها و روسها بود، تا بجایی که در سال ۱۹۱۹ از طرف ایران با لندن قراردادی بسته شد که بموجب آن اختیار امور دارائی و ارتش ایران به انگلیسها واگذار میشد، و در ۱۹۲۱ ارتش سرخ روسیه نیز حق اخالت قانونی در ایران را بدست آورده بود. وقتی که رضاشاه زمام امور کشورش را بدست گرفت، ایران عملاً مستعمره ای بود که نیم به لندن و نیم دیگر آن به مسکو تعلق داشت. با اینهمه وی با اراده آهنینی که وجه مشخص او بود، کم به کم ثبات کشورش بست. ارتشی ملی بوجود آورد و نظام وظیفه اجباری و عمومی برقرار کرد. حقوق غیرقانونی "اشغالگران" روسی و انگلیسی را ملغی کرد و توانست به ملت خود احساس هویت واقعی ملی بدهد و او را از عقیده های حقارت دیرینه آزاد سازد. وی از آمیختگی و همکاری نزدیک طبقات مختلف اجتماعی، اشراف، میرزاها، مالکان بزرگ، بازرگانان، پیشه وران، روشنفکران، روستائیان، اقلیتهای مختلف مذهبی و نژادی، ملتی یکپارچه ساخت و برای تسجیل این واقعیت نام سنتی "پرس" یا "پرشیا" را به نام ملی و تاریخی "ایران" که نمایانگر وحدت جغرافیائی و تاریخی این سرزمین بود تغییر داد، و برای نام خانوادگی خود عنوان "پهلوی" را که از تاریخ باستانی ایران ریشه میگرفت برگزید. او نیز، همانند آتاتورک در ترکیه به نو سازی کشور خود و رهبری جامعه ایرانی از دوران قرون وسطانی به جهان قرن بیستم همت گماشت، و از زمره کوششهایی که در این باره انجام داد مبارزه با واپسگرانی طبقه آخوندها بود، هر چند که این مبارزه از جانب او با قاطعیتی بسیار کمتر از آنچه آتاتورک در ترکیه نشان داد صورت گرفت."

هنگام روی کار آمدن رضاشاه، وضع جامعه ایرانی پس از پانزده سال حکومت "مشروطه پارلمانی" بچه صورت بود؟ حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، یکی از معتبرترین و بیطرفترین رجال سیاسی و فرهنگی پایان عصر قاجار، در تاریخ مفصل و معروف خود "حیات یحیی" در این

... و اما اوضاع و احوال عمومی در امسال (۱۳۲۶ هجری قمری) که در میرسد، کار ملک و ملک بیست‌هفت دهم و یوهم است. بیشتر اوقات به کشمکش میان دولت و ملک میگذرد. نه دستورها تمام شده، نه بودجه از مجلس گذشت، نه پرگرام وزارتخانه‌ها تنظیم شده، نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیہ‌های قانونی ایجاد شده. می‌گفتیم همه اقدامات برای احقاق حق و داشتن عدلیه بوده، افسوس که عدلیه تا امروز از تمام اوقات گذشته بذتر است و هیچ‌وجه صلاحیت احقاق حق نمودن ندارد. نگارنده چون از حقیقت حال عدلیه باخبرم و از کار کاغذسازان و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تقلبات و گسلائی عدلیه، مداخله روحانی نمایان در اجرائیات امور قضائی و نفوذ نام آقا سید عبداللہ بهبهانی در امور عدلیه برای احترام احکام صادر شده از محضر خودش آگاه هستم، بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم. هرچه بیشتر مردم را دیندار سخنان ایشان را میشنوم بیشتر حس می‌کنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره منحور و نابود شده، گوینا مفرغ مترگ بر سر همگی نشسته، یأس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است. جمعی از ستمکاران سراق و سروران قوم شده به یغماگری پرداخته و قوه فاسد که قرن‌ها بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل میداده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانیان ستمکار بعد از آن همه انقلاب بعد از آن همه فداکاری، بعد از همه قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال کته در راه آزادی ملت واقع شده، بعد از همه سعی جمیل که در راه کوتاه کردن دست این دو قوه فاسد بکار رفته، به‌تورقی قبیح سر از تمام صورت‌های گذشته حکمروائی مینمایند... کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی کشته حکومت ایلاتی است شدیدتر از دوره‌های استبدادی شده و مردم ناچارند به قوای اجنبی متوسل گردند که سیاست اجنبی هم همین‌آرژو را دارد و حسن استقبال میکند بلکه خود وسایل آنرا نیز فراهم می‌آورد... "دواشر دولتی از کشوری و لشکری، پانده‌ای خراب است که"

براستی نبود نشان برای آسایش مردم از بودن بهتر است. اشخاص قدیم که لقب بی اطلاع و کهنه پرستند سر کارها مانده و یک عده از جوانهای نیم تحصیل کرده و یا روزی چند زنگ مدرسه دیده هم بهر وسیله بوده است خودشان را به اداره های دولتی داخل کرده اند و بر وجود هیچکدام آنها غیر از اتلاف مال ملت و افزودن مشکلات برای مردم نتیجه ای مترتب نمیشد. بالجملة اوضاع دوائر دولتی در مرکز و ولایات شرم آور شده است.

و اما وضع ملیون و احزاب سیاسی، اشخاصی هستند غیررسمی بنام آقا و آقا زاده، سردست، مشروطه چی، حزب ساز، وزیر تراش، کابینه آور، کابینه انداز. این جمع در هر کار دخالت کرده برای این و آن واسطه شغل و کار شده مداخل و معاش میکنند و از اینگونه مردم خیلی زیاد دیده میشوند. با تهدید معزولی دادن به وزرای منصوب و نوید وزارت دادن به منتظرالوزاره ها دخلی میکنند و حوزه هایشان گرم بوده بر اعتبارات خود می افزایند و در آلت شدن در دست بیگانگان هم در صورتی که برای مقاصد آنها سودی داشته باشد پاک ندارند. این است که برای هریک از رجال دولت که تمولی دارند و میتوانند نمکی به آتش سیاست مابان بپاشند طرفدارانی پیدا شده که سنگ وزارت و یا ریاست آنها را به سینه میزنند.

رئیس تازه دولت هم مجبور است هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند، چه هر کار محتاج است به پول و پول را بانک شاهی باید به دولت بدهد، البته با اجازه سفارت انگلیس که کدام پول را بانک شاهنشاهی ایران باید به دولت بدهد، یعنی اینکه پول خود ایران را که در بانک شاهی است بانک مزبور بی اجازه سفارت نمیدارد، و بدان میماند که سفارت انگلیس خرج و دخل دولت را بد گفته دیگران کنترل نموده باشد. هزار افسوس و باز هم هزار افسوس!

"نامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته. با هر کس سخنی از اصلاحات گفته شود بغیر از نمیشود و کار گذشته یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است بجوای شیشه نمیشود... زمامداران امور همانها هستند که بودند. خالی بودن خزانه همان است که بود. نه دولت را قوتی

است و نه ملت را اتفاق و همتی، و بالجمله نه زر داریم و نه زور، و در دست اجانب مقهور، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند^۱..

”پادشاه جوان ما سلطان احمد شاه قاجار بی علاقه به مملکت است، و میگوید - چنانکه نگارنده از زبان برادرش که او خود از وی شنیده بود شنیدم - دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند. پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت و آنجا زندگانی نمود.

پیش از اینکه شاه به فرنگستان مسافرت نماید کاری که در سلطنت خود میکرد در عیدها سلام نشستن و امضاء کردن قوانین و احکام آنها در موارد خیلی لازم بود، زیرا بواسطه احتراز از میکروب به قلم و کاغذ تا میتوانست دست نمیگذاشت. گاهی سفرای خارجه را هم بطور رسمی یا غیررسمی^۲ پذیرفت و گاهی با رئیس دولت صحبتی میداشت بی آنکه دخالتی در کارهای جاری مملکت داشته باشد، در صورتیکه در رسیدگی به کارهای شخصی خود مخصوصاً در آن قسمت که مربوط به عایدات باشد کمال مراقبت را داشت و دارد^۳.

”عمده وجوه نقدینه دارندگان اعم از شخص پادشاه و رجال دولت و حتی روحانی نمایان مشمول در بانک شاهی ایران و انگلیس جمع شده است و در این وقت باقتضای سیاست استعماری انگلیس بانک مزبور در داد و ستد را بروی خلق بسته است. بانک شاهی روح و جان اقتصادی این ملت را در قبضه قدرت خود گرفته است و تمام راههای داد و ستد خارجی را بسته، و در اینوقت که بحران شدید اقتصادی روی داده است بصلاح دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شعبه های خود را در ولایتها جمع کرده و نقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است در صورتیکه هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است^۴..

”افسوس که سیاست این مملکت بواسطه بی لیاقتی زمامداران امورش آمیخته شده است با سیاستهای بیج در پیچ خارجی که هر دست

۱ - همانجا، ص ۲۷۶.

۲ - همان کتاب، جلد چهارم، ص ۱۷۷.

۳ - همانجا، ص ۲۰۴.

خیانتکاری را می‌خواهی قطع نمایی زیر آن دست یک یا چند دست قوی بیگانه دیده می‌شود که نه ملت مرعوب را جرئت قطع نمودن آنها است و نه وسائل قطع آنها بواسطه فقدان زور و زر کافی مهیا است، و همه برمیگردد به نبودن مرد، یک مرد توانا که قد علم نموده بیش از هر کار قوای صالح فکری را در وجود علاقمندان به اصلاحات اساسی هر قدر هم ضعیف باشد تمرکز داده با تشکیل قوه نظامی مختصری طرق و شوارع را امن نموده راه بهانه جونی را بروی بیگانگان ببندد، و وسایل اصلاحات اساسی مملکت را بوجود چند صد نفر معلم کامل وطن دوست فراهم آورد، نه معلم طبابت بلکه معلم جراحی برای دریدن و دوختن^۱.

”مجلس دائر شد با نمایندگانی که بیشتر آنها لیاقت برای آن مقام نداشتند و نظامنامه انتخابات آنها را به قوت ملاکی و رعیتداری یا به نفوذ روحانیت انتخاب کرده بود و یا آنکه طرفداران اجانب بودند و به تحریک اجانب به کرسی نمایندگی نشستند. بدیهی است از چنین مجلسی با اختلافات دستجات مختلف که اغلب از روی غرضهای خصوصی تشکیل شده و اساس درستی ندارد امید خیر و صلاحی نمیتوان داشت“^۲.

دو شخصیت بلندپایه آمریکائی که در همان هنگام در ایران خدمت میکردند، مورگان شوستر مستشار مالی آمریکائی در ایران و کالدول وزیر مختار ایالات متحده در تهران، در ”خاطرات“ منتشر شده خود این تابلو تاریک را تکمیل کرده اند:

”در یک حکومت مشروطه، قاعده احترام به نظر اکثریت و مراعات لازم اتفاقی به جهت سیاست حقوق ییت اکثریت و اقلیت در شعب قانونی دولتی امر بسیار لازمی است. ولی ایرانیان آدمهای غریبی هستند، و چون در اصول مملکت دموکراسی بی تجربه اند همینکه یکمرتبه خط انفصال سیاسی میانشان مرتسم گردید فوراً رقابت شدید بلکه عناد شخصی بین فرقه اعتدالی که از حیث عدد دارای اکثریت بود و حزب دموکرات که معدودی بودند شروع شد“^۳.

۱ - همان کتاب، جلد سوم، ص ۲۵۱.

۲ - همانجا، ص ۲۸۱.

۳ - Morgan Shuster در کتاب ”اختناق ایران“، ترجمه از انگلیسی توسط موسی شوشتری، چاپ تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۷۲.

”در طبقه حکام، پول جمع کردن و خدمات دولتی خود را بهانه قرار دادن، شیوع کامل طبقه امرا واقعا ناخلف بودند، نه خودشان قدرت جلوگیری از تقلب دولتی را داشتند و نه راضی میشدند که دیگری درین مورد اقدام کند، مبادا ازین بابت ضرر موهومی به خود آنها یا به دوستانشان برسد“^۱.

”هیئت وزیران و مأمورین طبقه بالای قوه مجریه که در زمان مأموریت خود در ایران با آنها تماس داشتم باستانی خیلی کمی داشتند اثر خوبی در من نگذاشتند، زیرا بسیاری از ایشان هرچند مردمان تربیت یافته و بسیار زیرکی بودند، ولی عموماً خودپسند و مغرض و فقط در فکر منافع شخصی خود بودند“^۲.

”صدها هزار نفر از مردم در این مملکت بطور منظم از گرسنگی و وبا و حصبه میمیرند. روح مردم این کشور واقعا از فرط رنج کشیدن بکلی فلج شده است“^۳.

”در ۱۴ سال اول مشروطیت، یعنی تا سال ۱۳۳۸ قمری، ۳۷ کابینه پیاپی در ایران تشکیل شد، یعنی بطور متوسط هر چهار ماه یک دولت تازه بر سر کار آمد. در این دولتها مهره ها همیشه همانهایی بودند که بودند، ۱۶ تن بدفعات رئیس الوزراء شدند و ۵۴ تن هرکدام از یک تا هشت نوبت به وزارت رسیدند، و تمامی این نخست وزیران و وزیران به استثنای دو نفر، از اشراف یعنی دوله ها و سلطنه ها بودند“^۴.

”آخرین کابینه دوران مشروطیت پیش از رضاشاه کابینه مشیرالدوله بود که اول آبان ۱۳۰۲ استعفا کرد، و این شصت و ششمین کابینه دوره مشروطه پارلمانی ایران بود که تا آن تاریخ از عمر آن فقط هیجده سال میگذشت“^۵.

۱ - همانجا، ص ۲۷۸.

۲ - همانجا، ص ۲۷۹.

۳ - A. Caldwell در کتاب Memoirs، چاپ نیویورک، ۱۹۱۸.

۴ - دکتر عزت الله همایونفر، در مقاله ”شاه یا وزیر“، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۳ اسفند ۱۳۶۳.

۵ - علی اصغر شمیم، در کتاب ”ایران در دوره سلطنت قاجار“، چاپ تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۹۶.

"شیخ" آذیخواه و مجاهد در تبریز و همکار ستارخان و باقرخان، نام آذربایجان به "آزادستان" تغییر داد. او کاغذها و کلیه اوراق رسمی را با همین مارک چاپ کردند، بر مبدعها و در مکاتبات خود با تهران مطلب رسمی شناخته شدن این دولت "آزادستان" را مطرح کرد، و این جلوه‌ای از تمایلات تجزیه طلبی او و مقدمه سقوطش بود^۱.

"قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز کار روحانیت بود. قیام میرزا کوچک خان نیز از روحانیت بود، منتها در عمل تغییر کرد"^۲.

"مجلس چهارم که در اواخر سلطنت احمدشاه تشکیل شد، اکثریتش در اختیار آخوندها بود. بهمین جهت از همان آغاز رسمیت خود به مبارزه با اعضای حزب دمکرات که تجددخواه بودند و با نفوذ همه جانبه روحانیون در امور مملکت مخالفت میورزیدند پرداخت، بطوریکه سرانجام توانست این حزب را تعطیل کند و روزنامه‌های آنرا نیز از انتشار باز دارد. امور دادگستری در اختیار آخوندها قرار گرفت و مدارس جدید یکی پس از دیگری بسته شد. در سراسر ایران ملاحها به مبارزه سرسختانه علیه روشنفکران و طرفداران مشروطیت و "بهانی‌ها" پرداختند و به بهانه‌های مختلف حکم حد و تعزیر و حبس دادند و حتی فتوای تکفیر صادر کردند.

محمد رضا شاه در چند کتاب خود (مردان خود ساخته، مأموریت برای وطن، پاسخ به تاریخ) دورنمای جالبی را از ایران سالهای بعد از جنگ جهانی اول، نقل از رجال سالخورده آن دوره و بخصوص خاطره گفتگو با پدر خویش در باره آن دوران ترسیم کرده است: |

"زندگی در محیط سیاسی و اجتماعی ایران بصورت کابوس وحشتناکی درآمده بود. دولت مرکزی آنقدر ضعیف بود که حتی بر پایتخت نیز تسلط کافی نداشت. از ارتش و ژاندارمری خبری نبود. چند سربازی که در اختیار دولت بودند حقوقی نمیگرفتند، و گاه بگاه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد. فرماندهان این سربازان در شمال روسها بودند و در

۱ - از همان کتاب، ص ۵۰۱.

۲ - روح الله خمینی، در کتاب "کشف الاسرار".

جنوب انگلیسها، قدرت در اختیار مالکان بزرگ و سرکردگان ایلات و یاغیان گردنه ها و راهزنان شهرها بود. انگلیسها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفت خیز توافق کرده و آنرا تحت سلطه خود داشتند.

"در آن هنگام ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. خزانه دولت چنان تهی بود که گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی از یک شخصیت خارجی از صرافان یا تجار بازار قرض بگیرند. خارجیان تمام خدمات عمومی از قبیل نفت، شیلات، پست و تلگراف، گمرکات و بانکها را تحت نظر و اداره خود داشتند. صنعت و کشاورزی و تجارت در شرایط قرون وسطانی قرار داشت. وضع بهداشتی ایرانیان از هر جهت دلخراش بود. حد متوسط زندگی از سی سال نیز کمتر بود و مرگ و میر کودکان به سطحی بسیار بالا میرسید. کمبود غذا و شرایط نامطلوب بهداشتی و درمانی باعث شده بود که ایرانیان که ذاتا نژادی قوی و بزمند بودند در بدترین وضع ممکن بسر میبردند. بسیاری از اپیدمی ها در ایران بصورت بومی درآمده بود. بموازات این وضع، بیسوادی و جهل و فقر نیز بشدت رواج داشت. تنها یکصدم مردم ایران خواندن و نوشتن میدانستند، و در سرتاسر مملکت فقط یک مدرسه متوسطه وجود داشت. از امتیازات و مواهب تمدن غربی که قسمتی از آنها حتی در امپراتوری عثمانی و هندوستان وجود داشت در ایران مطلقا خبری نبود: نه راه آهن، نه جاده شوسه، نه برق، نه تلفن. همه اینها برای ایرانیان رؤیائی بیش نبود. ناگفته نباید گذاشت که گرچه این انحطاط تا حد زیادی از طعنف و نادانی ایرانیان مخصوصا مسئولان حکومتی و قدرتمندان داخلی ناشی میشد، اما مسئول اصلی آن سیاستهای خارجی بودند.

"پدرم غالبا خاطرات این دوران را برایم تعریف میکرد. میگفت که چگونه دولت مرکزی عملا فاقد هر قدرتی بود. رؤسای ایلات و گردنکشان بر قسمتهای مختلف کشور حکومت میکردند. نه قانون بر مملکت حاکم بود، نه نظم. نه ارتش وجود داشت و نه قوای تأمینیه. اشرار مسلح خود دادگاههای مخصوص داشتند و به میل خویش "عدالت" را اجرا میکردند، در حالیکه رسما سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود که اکثرشان دستخوش فساد بودند. دادگاههای کنسولی به امور دعاوی خارجیان رسیدگی میکردند، زیرا این خارجیان مشمول قوانین داخلی کشور

نمیشدند. حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب در تاریکی از خانه خارج شوند به علت فقدان مطلق امنیت وجود نداشت، و کسی که مثلاً به دنبال پزشک از خانه خارج میشد با انواع خطرات حتی خطر مرگ مواجه بود. وضع خطوط مواصلاتی چنان هفشوش و راهها بقدری ناامن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. پیش از تولد من، پدرم بطوریکه حکایت میکرد آنچنان از پریشانی وضع مملکت آشفته و نومید بود که چند بار کوشیده بود در جنگهای داخلی خودش را در معرض گلوله قرار دهد، و هر بار بطور معجزه آسا نجات یافته بود.

”کشور دچار هرج و مرج و قحطی و مردم گرفتار گرسنگی بودند، و در عوض فئودالها و خانهای ایلات و مالکان بزرگ با همدستی آخوندهای متنفذ پیوسته قدرت بیشتری کسب میکردند، چنانکه در آن واحد جنگلی ها در شمال و شیخ خزعل در جنوب و عمال قشقانی در فارس و گردنکشان متعدد در اصفهان با حمایت کنسولگریهای انگلیس به چپاول مردم مشغول بودند. بازار تعزیه و عزاداری رونق بیسابقه داشت و شیوع تریاک غوغا میکرد. فقر و بیماری و درماندگی تمامی کشور ایران را در بر گرفته بود، و بیماریهای مختلف، منجمله ایبدمی وبا که در آن سالها روی به ایران آورده بود در سرتاسر مملکت کشتار میکرد.“^۱

”شکست انقلاب مشروطه به علت “دیکتاتوری رضاخان” نبود، “دیکتاتوری رضاخان” به علت شکست انقلاب مشروطه بود. انقلاب مشروطه در همان اوج پیروزی خود در جریان مجلس دوم شکست خورد. در سال ۱۲۹۹ که رضاخان سردار سپه در صحنه ظاهر شد، دوازده سال از مجلس دوم میگذشت، و درین فاصله حکومت سرکری از موجودیت بازایستاده بود. حکومتهای خودمختار آذربایجان و گیلان اعلام شده بودند و خانهای عشائر بر کردستان و فارس و خوزستان و بلوچستان تسلط یافته بودند. انگلیسها در پی جدا کردن “اندامهای سالم” از پیکر پاره پاره ایران بودند، و احمد شاه جواهراتش را بسته و آماده فرار بود. چیزی از انقلاب نبود که نیروهای نادانی و واپسگرانی و فرصت طلبی و بیگانه پرستی باقی

۱ - محمد رضا شاه پهلوی: مأموریت برای وطنم، فصل اول.

در چنین محیط و چنین شرایطی بود که حماسه ایران نو با سلطنت رضاشاه اول آغاز شد. ولی من در اینجا قصد تاریخ نگاری ندارم، بخصوص که اینکار را پژوهندگانی با صلاحیت بسیار پیش از من، چه در داخل و چه در خارج ایران انجام داده اند. فهرستی که در سال ۱۳۵۵ توسط یک محقق سابقه دار ایرانی بر اساس مدارک موجود در کتابخانه کنگره آمریکا در باره دوران رضاشاه کبیر برای کتابخانه پهلوی تهیه شد (و نسخه ماشین شده ای از آن هم اکنون در اختیار من است) به تنهایی شامل ۴۹۰ صفحه و عناوین و مشخصات ۴۸۲ کتاب و مقاله تحقیقی است که به زبانهای مختلف در باره او انتشار یافته است.

بجای تمام مطالب تاریخی، در اینجا فقط مطلب کوتاهی را از یک نشریه فارسی خارج از کشور نقل میکنم و بحث مربوط به رضاشاه پهلوی را با آن پایان میدهم، زیرا خیال میکنم یک مطلب کوتاه میتواند به اندازه یک کتاب قطور گویای ماهیت راستین این حماسه آفرینی تاریخ ایران باشد:

”برای درک ماهیت حادثه سرنوشت ساز سوم اسفند در تاریخ معاصر ایران، کافی است شرایط آنروز مملکت را بررسی کنیم. در ۱۲۹۹ در حالی که تکانهای انقلاب بلشویکی هنوز احساس میشد، و استعمار انگلیس هنوز اصول معاهده تحمیلی ۱۹۱۹ خود با و شوق الدوله را رها نکرده بود، ایران بسرعت بسوی قطعه قطعه شدن میرفت. در کرانه های جنوب باختری خزر، ”جمهوری جنگی“ آمیزه ای از آرمانخواهی و سرگشتگی خونبار عرضه میکرده. در بخشی از خوزستان شیخ خزعل میکوشید تا فاصله خود را از مرکز بیشتر و بیشتر کند. در بلوچستان استعمار به بهانه حفظ خطوط تلگراف مناطقی وسیع را عملاً در اشغال خود داشت. چندین قدرت خارجی از حقوق ویژه ”کاپیتولاسیون“ در ایران برخوردار بودند. مملکت چیزی بنام ارتش نداشت و قدرتهای استعماری هرگاه اراده میکردند با نیروئی محدود به اعمال فشار دست میبازیدند. فئودالیسم، بیسوادی، فقر، بیماری، هرج و مرج و جهت گم کردگی

۱ - داریوش همایون، در کتاب ”نگاه از بیرون“، چاپ آمریکا، ۱۹۸۴، ص ۲۰۳.

ملی افق آینده ایران را تیره و تار میکرد، و نخبگان سیاسی مملکت شرق در فساد و تن در دادن به کلیت، مال میاندوختند و به ریش زمانه میخندیدند. از مشروطیت سایه ای بیش نمانده بود، سایه ای برای بازی نقشهای پوچ بر دیوار. انقلاب مشروطه آرمانهای بزرگ سیاسی را مطرح کرده بود، اما تحقق و حفظ این آرمانها بدون زیربنای اقتصادی و اداری و نظامی لازم از قلمرو خیال فراتر نمیرفت. بهترین و دموکراتیک ترین قانون اساسی بدون زیربنای اقتصادی و اداری و نظامی لازم، یا بلا اجرا میماند و یا دیر یا زود نقش بر دیوار میشود. رضاشاه با تقویت حکومت مرکزی، ایجاد ارتش، لغو کاپیتولاسیون، تأسیس دادگستری، پی ریزی تعلیمات اجباری، ایجاد دانشگاه و فرهنگستان، اعزام محصل به خارج، سازمان دادن به دستگاه دیوانی و کمک به شکل گیری آگاهی ملی و تاریخی ایرانیان، فهرستی درخشان از خدمات به یادگار گذارده است.^۱

”پدرم از آغاز اقتدار، به ساختن نظم داخلی و تحکیم مبانی وحدت و تمامیت کشور پرداخت. رؤسای بعضی از قبائل همجوار با چاههای نفت جنوب، قبلاً در مقابل دریافت و تملک تعدادی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس به خدمت انگلیسها درآمده و مأمور تضمین امنیت منطقه شده بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها را داد و قبائل جنوب و جنوب شرقی ایران را تحت اختیار دولت مرکزی درآورد. البته او در آن هنگام از امکانات زیاد برخوردار نبود، و حتی یکبار گفت: کاش هزار تنگ از یک نوع در اختیار داشتم.“

”کیست که نداند کار پدر من و کار من در این کشور محدود به ساختن بیمارستان و مدرسه نبوده است؟ قدری مطالعه کنید و ببینید که قبل از پدر من وضع این مملکت چه بوده است؟ به خوزستان نمیشد رفت، زیرا اختیار آنجا در دست دولت نبود. به خراسان از راه روسیه سفر میکردند. همینطور به آذربایجان، حتی در همین تهران در ساعت پنج بعد از ظهر در کوچه ها نمیتوانستند آزادانه رفت و آمد کنند. در دو فرسخی تهران نایب حسین کاشی و امثال او مردم را لخت میکردند. از تهران کسی

نمی‌توانست به مازندران برود، و تازه بفرض هم که میرفت چه می‌دید؟ یک مشت سنگلاخ و یک منطقه آکنده از پشه مالاریا. مملکتی که در سال ۱۹۰۷ به دو قسمت تقسیم شده و نیمی به شمالیها و نیمی دیگر به جنوبیها تعلق گرفته بود. مملکتی که در ۱۹۱۹ موضوع قرارداد تحت‌الحمایگی آن مطرح بود که البته بجائی نرسید. چنین مملکتی را پدر من تحویل گرفت، و وقتی که رفت مملکتی را تحویل داد که در سراسر آن نظم و آرامش و امنیت و ترقی کار حکمفرما بود. اینها چیزهایی است که در تاریخ ثبت شده است و ادعای من نیست^۱.

”در مقام تجهیز ارتش ایران، پدرم یک لشکر پیاده نظام و یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد... پس از آن نیروی هوایی و نیروی دریایی ایران را بنیاد نهاد. گروهی از افسران و فرماندهان و مربیان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی نیز برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه اعزام شدند. به موازات اینها وی اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. درآمد گمرکات ایران که در اداره بلژیکیها بود به تأدیه دیون خارجی اختصاص یافته بود. ژاندارمری تحت فرمان افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند. امتیاز انتشار اسکناس و امتیاز تلگراف کشور در اختیار انگلیسها بود. و همه اینها بتدریج لغو شد.“

”آن نوجوانان پانزده و شانزده ساله ای که اخیراً مجسمه‌های رضاشاه را در شهرهای مختلف ایران پائین آوردند مسلماً نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرده بود تا ایران را نجات دهد، شهرهای تازه بسازد، مدارس نو بنیاد نهد، دانشگاه و بیمارستان ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چه رنج‌ها در راه احداث بنادر و راهها، ایجاد نخستین مراکز تولید برق، تأسیس بانک ملی ناشر اسکناس، ساختمان راه آهن سراسری ایران، و استقرار حاکمیت ایرانی بر ثروتهای ملی متحمل شده بود.“

”باید پذیرفت که اگر پدرم به مداخلات روحانیون در امور سیاسی

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه ماهانه با مدیران و سردبیران مطبوعات ایران، ۳ تیر ۱۳۳۸.

پایان نمیداد، در کوششهای ترقیخواهانه خود با دشواریهای بی‌مراتب بیشتر روبرو میشد، و سالیان دراز طول میکشید تا ایران بتواند در شمار کشورهای پیشرفته جهان در آید.

در طول بیست سال حکومت و شانزده سال سلطنت رضاشاه، ایران راه بسیار درازتری از این فاصله زمانی، یعنی راه میان قرون وسطی و قرن بیستم را پیمود. اگر امکان تهیه فهرستی کوتاه از کارهایی بزرگ باشد، میتوان در زمره کارهایی که در این مدت کوتاه صورت گرفت از موارد زیر نام برد:

پایان ملوک الطوائفی و یاغیگری در خوزستان و فارس و بلوچستان و کردستان و لرستان و ترکمن صحرا، انحلال قزاقخانه و ایجاد ارتش منظم و نظام وظیفه عمومی، الغاء کاپیتولاسیون، تثبیت قانونی مرزها، ایجاد دادگستری مدرن، ایجاد راه آهن سرتاسری و راهها و بنادر و نوسازی شهرها، کشف حجاب بانوان و شرکت آنها در امور اجتماعی، تأسیس دانشگاه و مدارس امروزی، اعزام دانشجویان به خارج، تأسیس بانک ملی ایران، استقلال گمرکات، ایجاد نیروی هوایی و نیروی دریایی، پایه ریزی صنایع داخلی، تأسیس سازمانهای شیر و خورشید سرخ، انجمن آثار ملی، تربیت بدنی و پیشاهنگی، تمام این کوششها - که بلااستثناء با مخالفت آخوندها مواجه شد - با موفقیت بسیار انجام گرفت.

شاید نموداری از شالوده فکری حاکم بر همه اینها را در این گزارش فرمانده نیروی دریایی ایران منعکس میتوان یافت:

"چهل و چهار سال پیش، در ساعت نه صبح چنین روزی اعلیحضرت رضاشاه کبیر در لنگرگاه بوشهر قدم بر عرشه اناو شاهنشاهی پلنگ نهاد و در میان غرش تویها که موجودیت نیروی دریایی ایران را اعلام میداشت با خوشحالی گفت: "ما پیر شدیم، ولی ایران جوان شد." و شامگاه همانروز در بالکن عمارت فرمانداری بوشهر در حالیکه متفکرانه به ناوگان ایران مینگریست اظهار داشت: میدانید به چه فکر میکنم؟ به سالهای گذشته میاندیشم، آنوقت که ایران در این نقاط کوچکترین نفوذی نداشت و وقتی که یک کشتی جنگی خارجی در این سواحل لنگر میانداخت، یک مشت مردم لاغر و گرسنه دست گدائی بسوی "صاحبها" دراز میکردند و مأموران بیچاره دولت مجبور بودند بنده وار کمر خدمت در

مقابل ملاحهای ساده خارجی بیندند. ولی حالا خود کشور است که صاحب اصلی خودش است. حالا دیگر ایرانی میتواند در مملکت خود آقا باشد، خلیج فارس را محافظت کند و به خارجی "صاحب" نگوید، میتواند سرش را بلند نگاه دارد..."^۱

در شهریورماه ۱۳۲۰، در پیامدهای تلخ جنگ جهانی دوم که به حمله نظامی به خاک ایران و اشغال آن توسط نیروهای مشترک انگلستان و اتحاد شوروی انجامید، رضاشاه بنفع فرزندش از سلطنت کناره گرفت و به جلالی اجباری از وطن رفت. مدتی بعد از آن، آتونی ایدن نخست وزیر وقت انگلستان در مجلس آن کشور اظهار داشت که ما خودمان باصط سقوت رضاشاه شدیم، زیرا که سیاست وی با منافع ما تطبیق نمیکرد. و چنین بود که محمد رضاشاه پهلوی، در یکی از بدترین شرائط ممکن زمام رهبری کشورش را در دست گرفت:

"فرمان تاریخ، کار بنیادی تجدید ساختمان ایران را بر شالوده ای که رضاشاه استوار ساخته بود، در مقیاسی بسیار گسترده تر بهمه فرزندش محمد رضاشاه محول کرد، که میبایست رسالت و پیام پدر را دنبال کند. وی در طول سالها در این راه از همتخوانی واقعی گذر کرد. در شرائط ناگواری که جنگ دوم جهانی و پیامدهای ناخوشایند آن برای کشورش پیش آورده بود، با بحرانهای بیابی سیاسی و اجتماعی دست و پنجه نرم کرد و حتی چندین بار شخصا به پای مرگ رفت. ولی علیرغم همه این مشکلات، توانست یک برنامه عظیم تجدید حیات ملی را در کشورش بموزد اجرا درآورد که باحتمال قوی بارزترین و موفق ترین نمونه نوع خود در تمام جهان سوم بود. در این راه وی همانند پدرش و همانند آتاتورک، ملت خود را غالباً با اعمال قدرت بسوی پیشرفت راند. اصلاحاتی که او انجام داد همه در راه سازندگی صورت گرفت. اصلاحات ارضی، کوشش گسترده در راه تعمیم سوادآموزی، تشکیل سپاههای دانش و بهداشت و آبادانی، ملی

۱ - دریادار کمال حبیب الهی فرمانده نیروی دریائی، سخنرانی در ۱۴ آبان ۱۳۵۳، بناسبت سالروز تأسیس نیروی دریائی ایران، نقل از کتاب "توفان در ۵۷"، نوشته سیاوش بشیری، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، جلد دوم، ص ۱۹۶.

کردن جنگلها و مراتع و آبها، سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها، اعطای حقوق کامل مدنی به زنان، اصلاحات اداری، و بموازات اینها پایه ریزی یک زیربنای نیرومند اقتصادی و صنعتی برای کشور، همه اینها تنها قسمتی از این برنامه فراگیر "نوسازی ایران" بود. در زمان او بود که ایران از اقتصاد آهنگری به اقتصاد کامپیوتری قدم گذاشت. شعار همیشگی او این بود که "کارهائی که باید بشود خیلی زیاد و وقت بسیار کم است".

هیچکس در آن هنگام نمیتوانست فکر کند که کشوری با داشتن رهبری چنین آینده نگر و برخوردار از حیثیت عظیم جهانی، برخوردار از روابط بین المللی گسترده و با اقتصادی شکوفا به فاجعه ای دچار شود که در کوتاه زمانی شیرازه آنرا از هم بپاشد. ولی این وضعی بود که ظاهراً بدلیل همین موفقیتها و پیشرفتها بوجود آمد، زیرا که تجددطلبی شاه و نوآوریهای او هر روز بر شمار دشمنان سرسخت داخلی و خارجی وی میافزود. بازاری ها دیگر نمیتوانستند با شیوه های سنتی خود درآمدهائی بادآور داشته باشند. مالکان بزرگ از بابت از دست دادن املاکشان ناراضی بودند. "روشنفکران" نیز مثل همیشه و مثل همه جا از فقدان آزادیهای دموکراتیک شکایت داشتند، بی آنکه شرائط و امکانات زمانی و مکانی جامعه خود را در نظر گیرند. بدتر از همه روحانیون شیعه بودند که نفوذ نامحدود گذشته و امتیازات بیحد و حصر خویش را با اصلاحات شاه بیش از پیش در خطر میدیدند و ازین راه دشمنان سوگند خورده شاه و برنامه های او شده بودند^۱.

ایرانی که محمد رضا شاه از پسر تحویل گرفت، ایرانی بود که زیربنای استقلال و یکپارچگی و حاکمیت ملی آن استوار شده بود، ولی از نظر ساختمان زیربنای اقتصادی و آموزشی خود در مراحل اولیه کار بود، و آنچه را هم که انجام گرفته بود طوفان جنگ جهانی دوم برهم ریخت. دوران آشفته گی و بی ثباتی حاصل از این طوفان تا دو دهه بعد ادامه یافت.

این مدت در صحنه جهانی دوران تحولی بنیادی، یعنی انتقال عصر

۱ - Arthur Conte در کتاب Dictateurs du vingtième siècle، چاپ پاریس،

۱۹۸۵، ص ۲۸۰ و ۳۸۱.

استعمار کلاسیک به عصر استعمار نو بود. در این دو دهه، امپراتوریهای بزرگ و کوچک پیش از جنگ جهانی دوم یکی پس از دیگری از هم پاشیدند، و سازمانی بنام سازمان ملل متحد بصورت بزرگترین پارلمان بین المللی تاریخ بوجود آمد که تعداد کشورهای مستقل عضو آن که در هنگام تأسیس سازمان ۵۱ بود، امروز به ۱۶۱ رسیده است.

با اینهمه، و علیرغم ظهور بیش از یکصد کشور مستقل از سرزمینهای استعمارزده گذشته در صحنه سیاسی جهان، سنت تقسیم جامعه جهانی به دو گروه مجزای اربابان و گلابیاتورها از میان نرفت. فقط جنبه سیاسی و نظامی پیشین جای خود را به جنبه اقتصادی سپرد، و نیروهای نظامی مستعمراتی و کشتیهای توپدار آنان همراه نایب السلطنه ها و کمیسرهای عالی و فرمانداران، جای خود را به شرکتهای چندملیتی و مدیر عامل های محلی آنها دادند. منطق "رسالت مستعمراتی" نیز جای خود را به منطق آراسته تر "حقوق بشر" داد، هم چنانکه کشتیهای توپدار جای خود را به رسانه های گروهی عصر حاضر سپردند.

بدین ترتیب عصر رضاشاه اول عصر اوج جهانی استعمار بود که در آن هنگام در حد اعلای قدرت و وسعت بود، و بهمین جهت اساس سیاست او نیز میبایست تأمین استقلال و تثبیت حاکمیت سیاسی کشورش باشد، در حالیکه عصر محمد رضاشاه عصر اوج گیری "استعمار نو" بود که بخلاف استعمار کلاسیک خطری رسمی و آشکار برای استقلال و حاکمیت سیاسی کشورها ایجاد نمیکرد، ولی در جای آن بر دست اندازی همه جانبه بر اقتصاد آنها متکی بود. البته این وضع وضعی نخواستہ نبود، بلکه دنباله روی عملی از همان سنت برخورداری دنیای صنعتی و شروتمند عصر استعمار از سرزمینها و مردم تحت فرمانشان بود، که فقط شکل آن تغییر کرده بود.

در چنین شرائطی، نقش اصلی محمد رضاشاه با از سر گزینیدن بحرانهای سیاسی نخستین سالیان بعد از جنگ - که در آن تمامیت ارضی ایران دوباره بخطر افتاده بود - و پس از تثبیت مجدد حاکمیت و تمامیت ملی، تلاش برای پی ریزی یک اقتصاد نیرومند در کشورش بود، عاملی که شرط الزامی و حیاتی استقلال و حاکمیت ملی هر کشوری، بزرگ یا کوچک، در عصر نواستعماری امروزی است.

ترازنامه این تلاش بیست ساله وی ترازنامه‌ای کاملاً روشن است، زیرا این ترازنامه مربوط به مسائل اقتصاد و صنعت و آموزش و دیگر فعالیت‌های سازندگی است که همه آنها با رقم و آمار ریاضی سنجیده میشوند، و بنابراین درک سود و زیان آنها دشوار نیست.

آشنائی با چنین ترازنامه‌ای - یا دست کم با کلیات آن - برای هر نوجوان امروز و جوان فردای ایران ضرورت دارد، زیرا که چه از لحاظ آگاهی بر آنچه فاجعه سال ۱۳۵۷ برای کشورش بهبار آورد، و چه از نظر آنچه خود او باید در دوران پس از ظلمت برای تجدید بنای مملکتش انجام دهد، این آگاهی نخستین قدم کار است.

اطلاعات و آمارهای مربوط بدین دوران، پیش از این بطور منظم در گزارشها، اسناد، کتابها و نشریات تخصصی مراکز مختلف پژوهشی داخلی و خارجی و مهمتر از همه در گزارشها و اطلاعات منتشره موسسات مختلف وابسته به سازمان ملل متحد انتشار یافته‌اند. در نقل اطلاعات و آمارهای کلی صفحات آینده، من بخصوص از کتاب Iran, An Economic Profile نشریه انستیتیوی مطالعات خاورمیانه‌ای واشینگتن چاپ ۱۹۷۷، و کتاب Economic Development in Iran چاپ دانشگاه آکسفورد، و بخصوص Iran in the 1980's چاپ ۱۹۷۸، که مجموعه‌ای است از مقالات و بررسیهای تحقیقی ۲۵ کارشناس علمی و اقتصادی و سیاسی ایرانی و بین‌المللی در بازه برنامه‌های عمرانی پنجساله اجرا شده یا در دست اجرا و یا پیش‌بینی شده سازمان برنامه ایران از ۱۹۷۶ تا بعد از سال ۱۹۹۰، و نیز ارقام و اطلاعاتی که خود محمد رضا شاه پهلوی در کتاب "پاسخ به تاریخ" داده است، استفاده کرده‌ام.

آن دسته از خوانندگان من که مایل به کسب اطلاعات بیشتری در این زمینه باشند طبعاً میتوانند با سازمانهای مربوطه وابسته به سازمان ملل متحد یا دانشگاههای اروپا و آمریکا تماس بگیرند. در غین حال به آنها تئیکه خواهان آشنائی کاملتر با نوع و تاریخچه زمانی فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی این دوران هستند، مراجعه به مجموعه "گاهنامه عصر پهلوی" را که اخیراً در پنج جلد در پاریس به چاپ رسیده است توصیه میکنم. نسخه اصلی این مجموعه، با سه سال کار دسته جمعی گروهی از پژوهشگران، در سال ۱۳۵۶ توسط کتابخانه پهلوی به چاپ رسید ولی پیش

از توزیع و فروش، کلیه نسخه های چاپ شده آن در نخستین روزهای "انقلاب شکوهمند" توسط پاسداران جمهوری اسلامی - در مقام وارشان شایسته سعد وقاص و کتابسوزهای او - به آتش سپرده شد و تنها یک دوره از آن از این "پاکسازی" اسلامی جان بدر برد که اکنون متن تازه ای از این نسخه بوسیله یک موسسه انتشارات فارسی تجدید چاپ شده است. در این گاهنامه شرح روز بروز فعالیتهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران را تا پایان سال ۱۳۵۵ میتوان یافت.

● رقم اعتباراتی که به برنامه های هفت ساله و پنج ساله عمرانی از سال ۱۳۲۸ بعد اختصاص داده شده بود، از ۲۱ میلیارد ریال برای برنامه هفتساله اول (۱۳۲۸-۱۳۳۴) به ۷۰ میلیارد ریال برای برنامه هفتساله دوم (۱۳۳۴-۱۳۴۱)، ۳۹۰ میلیارد ریال برای برنامه پنج ساله سوم (۱۳۴۲-۱۳۴۶)، ۸۱۰ میلیارد ریال برای برنامه پنجساله چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۱)، ۴,۶۹۹ میلیارد (تزدیک ۵ میلیارد) ریال برای برنامه پنجساله پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) ترقی یافت. رقم اخیر که بزرگترین بودجه عمران و سازندگی تمام تاریخ ایران بود، ۳,۱۱۸/۶ میلیارد را در بخش دولتی و ۱,۵۸۰/۴ میلیارد را در بخش خصوصی شامل میشد.

تقسیم بندی این بودجه شامل رشته های ذیل بود: کشاورزی و منابع طبیعی، منابع آبی، انرژی و الکتریسیته، صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، معادن، حمل و نقل، نساجی، رشته های مخابراتی، جهانگردی، آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، بهداشت، توسعه شهری، توسعه روستائی، خانه سازی، محیط زیست، توسعه منطقه ای، رفاه اجتماعی، پرورش بدنی. من باب نمونه، ۲۳۷ میلیارد ریال به امور بهداشتی و خدمات پزشکی، ۵۵۱ میلیارد ریال به آموزش و پرورش، و ۹۲۵ میلیارد ریال به خانه سازی اختصاص داشت.

برای برنامه پنجساله ششم که میبایست سالهای ۱۳۵۷ تا آغاز ۱۳۶۲ را شامل شود، طبق طرحهای تنظیم شده ۶,۱۸۲ میلیارد (بیش از ۶ میلیارد) ریال پیش بینی شده بود، که البته این برنامه هیچوقت عملی نشد، در صورتیکه درست همین برنامه ششم "برنامه سرنوشت" بود، زیرا در پایان آن میبایست تمام تشکیلات زیربنائی، اعم از اقتصادی، صنعتی،

عمرانی، آموزشی، بهداشتی و غیره آماده فعالیت اساسی خود شده باشند، و در برنامه پنج ساله هفتم (۱۳۶۲ - ۱۳۶۶) بهره دهی کامل از آنها آغاز شود.

طبق همین برآوردها و محاسبات، رقم محصولات تولیدی کشور در آغاز برنامه های عمرانی ششم، هفتم و هشتم (که هیچکدام اجرا نشد) بدینقرار بود:

درآمد سرانه سالانه، که در سال ۱۳۴۲ فقط ۱۹۵ دلار بود، در سال ۱۳۵۱ به ۵۵۰ دلار و در ۱۳۵۶ به ۱,۶۰۰ دلار رسید، یعنی در مدت ۱۵ سال ۸ برابر شد. در همین مدت درآمد ناخالص ملی (GNP) از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۴۲ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در ۱۳۵۶ رسید، یعنی در همین مدت ۱۵ سال ۱۳ برابر شد. رشد سالانه صنعتی ایران از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ به ۲۰ درصد، یعنی بزرگترین رقم رشد جهانی بالغ گردید. باید تذکر داد که عوائد نفتی فقط ۴۰٪ از تولید ناخالص سالانه را شامل میشد.

طبق پیش بینی ها، میبایست در چهار برنامه ششم تا دهم (سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۶) درآمد سرانه سالانه در ایران از ۱۶۵۰ دلار به ۶,۶۸۵ دلار در سال برسد. بر مبنای همین محاسبات، جمعیت ایران که در سال ۱۳۵۶ نزدیک سی و پنج میلیون نفر بود بیست سال بعد به قریب ۵۴ میلیون نفر بالغ میشد.

● صنعت فولاد هسته مرکزی برنامه های عظیم صنعتی شدن ایران بود. در سال ۱۳۵۶ در مجتمع ذوب آهن و فولاد اصفهان قریب دو میلیون تن فولاد تولید میشد و میبایست میزان تولید فولاد در کشور تا سال ۱۳۶۴ به ۸ میلیون تن در سال برسد، و تا سال ۱۳۷۲ با شروع کار مجتمع های تازه اصفهان و بندر عباس و اهواز، این رقم به ۱۵ میلیون تن افزایش یابد، و بدین ترتیب ایران یکی از بزرگترین تولید کنندگان فولاد در جهان شود.

آنچه در این مورد اهمیت خاص داشت تربیت سالانه ۷,۰۰۰ مهندس و مدیر و کارگر صنایع مختلف دیگر در این مراکز بود، و این دستاوردی بود که بگفته کارشناسان جهانی، ارزش آن برای مملکت کمتر از

ارزش تولید و فروش خود فولاد نبود.

● صنعت آلومینیوم در مجتمع اراک ۴۲,۰۰۰ تن تولید سالانه و در مجتمع ساوه ۳۰,۰۰۰ تن تولید سالانه داشت، و طبق طرحهایی که در دست اجرا بود میبایست این تولید به ۳۰۰,۰۰۰ تن در سال برسد.

● ایران در همان موقع سالانه بیش از ۱۰ میلیون تن سیمان تولید میکرد که میبایست در پایان برنامه ششم این رقم به ۱۸ میلیون تن برسد. در سراسر کشور ۸۰,۰۰۰ واحد صنعتی هرکدام دارای چند صد تا چند هزار کارگر مشغول کار بودند. شهر صنعتی البرز در نزدیکی قزوین بتنهائی ۱۲۵ واحد تولیدی مدرن صنعتی داشت که با سرمایه کلی ۲۰ میلیارد دلار بوجود آمده بود و در حدود ۲۰۰ نوع محصول صنعتی مختلف در آن تولید میشد. تبریز بسرعت بصورت یک مجتمع عظیم تهیه پمپ، کمپرسور، تراکتور، کامیون، اتوبوس، متتهای حفاری و سایر رشتههای این صنایع درمیآمد، که در آنها نیز مانند مجتمعهای آهن و فولاد هزاران کارشناس و مهندس و مدیر و کارگر حرفه ای تربیت میشدند.

● تولید محصولات پنبه ای و الیاف مصنوعی ۹۰۰ میلیون متر در سال بود. در سال ۱۳۵۴، ۲۹۰,۰۰۰ کارگر در صنایع نساجی کار میکردند و برای برنامه ششم با ۴۱ میلیارد ریال سرمایه گذاری تازه، ۱۲۰,۰۰۰ شغل تازه در نظر گرفته شده بود.

● تولید سالانه کاغذ در سال ۱۳۵۴، ۱۵۰,۰۰۰ تن، تولیدات چوب و صنایع وابسته بدان در همان سال ۹۵,۰۰۰ تن، محصول شکر ۷۲۰,۰۰۰ تن، تولید سالانه کفش ۱۱۰ میلیون با اشتغال ۲۰,۰۰۰ کارگر بود که ۴۰ میلیون جفت از آن در هر سال صادر میشد. صنعت قالیبافی در سال ۱۳۵۶ یازده میلیون متر مربع قالی تولید کرده بود. صنایع داروسازی با سرمایه گذاری سالانه ۱۶ میلیارد ریال در جریان تأمین کلیه نیازهای داروئی مملکت بود. رقم سرمایه گذاری در صنایع نساجی جمعا در سال ۱۳۵۷ به ۲۰۷ میلیارد ریال رسیده بود.

● مجتمع مس سرچشمه، با پشتوانه ای از ۱/۲ میلیارد تن ذخیره مس که آنرا در مقام عظیم ترین یا یکی از عظیم ترین ذخائر مس جهان قرار داده بود، میبایست در سال ۱۳۵۸ رسماً افتتاح و بهره برداری شود. تولید سالانه این مجتمع برای قبل از پایان برنامه ششم، یعنی در سال ۱۳۵۹، ۱۵۰,۰۰۰ تن و سود خالص این واحد روزانه ۱۰ میلیون دلار پیش بینی شده بود. این مجتمع در بدو ایجاد خود از نظر اهمیت ششمین واحد تولید مس جهان بود، ولی شاه با توجه به مرغوبیت فوق العاده نوع معدن و ارزانتر تمام شدن قیمت تولید آن بعلت استخراج در عمق کم، بارها اظهار داشته بود که روزی آنرا بصورت بزرگترین مجتمع مس جهان درخواهد آورد. شرائط مناسب تولید و بهره برداری این معدن میتوانست موجب شود که ایران قیمت مس را از نظر بازار جهانی (که اکنون در دست شرکتهای انگلیسی است) در اختیار خود بگیرد.

● برای استخراج و تولید فسفات (با ذخیره تضمین شده یک میلیارد تن بمنظور استفاده بنیادی از آن در اجرای طرحهای بزرگ پتروشیمی بندر شاهپور)، سرب، روی، نقره، آهن، کرومیت، طلا، کوبالت در مناطق مختلف خراسان، سیستان، بلوچستان، کرمان، طرحهای وسیعی در دست اجرا بود. طرحهای دیگری برای استفاده از معادن غیرفلزی (گچ، خاک سرخ، خاک نسوز، طلق، پنبه کوهی و غیره) در زیراب، شاهرود، کرمان در مرحله اجرا قرار داشت. بهره برداری وسیع از معادن عظیم ذغال سنگ اطراف طبس با میلیاردها تن ذخیره در سطحی معادل ۲۰,۰۰۰ کیلومتر مربع (بیش از نیمی از تمام خاک سویش) از مهمترین طرحهای در دست اجرا بود.

● تولید برق در ایران در فاصله سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶، از ۲/۳ میلیارد کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت رسید، و ظرفیت نصب شده مراکز مولد برق از ۸۵۰ مگاوات به ۷,۵۰۰ مگاوات بالغ شد، که قرار بود در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، ۲,۴۰۰ مگاوات نیز از محل تولید برق نیروگاه های انرژی هسته ای بدان افزوده شود. برنامه

نهانی این بود که طی بیست سال آینده ۲۵,۰۰۰ مگاوات برق اتمی تولید شود.

طبق محاسباتی که توسط کارشناسان شده بود، مصرف متوسط انرژی توسط هر فرد ایرانی میبایست از معادل انرژی ۱,۲۷۴ لیتر نفت در سال ۱۳۵۶، به معادل ۵,۰۶۰ لیتر در سال ۱۳۷۶ برسد. در این سال کارخانه های برق هسته ای جمعاً میتوانند ۲۳,۰۰۰ مگاوات برق تولید کنند که میبایست نیمی از الکتریسیته مورد نیاز کشور را تأمین کند. در سال ۱۳۵۶ دو مجتمع تولید انرژی هسته ای با ظرفیت کلی ۱۲۰۰ مگاوات در بندر بوشهر در دست ساختمان بود، و ساختمان دو مجتمع دیگر به ظرفیت ۹۰۰ مگاوات در کنار رود کارون در شمال اهواز بزودی آغاز میشد. قراردادهای مربوط به ساختمان چهار مجتمع دیگر برای تولید انرژی هسته ای با ظرفیت کلی ۴,۸۰۰ مگاوات امضا شده بود، و مذاکرات مربوط به نصب هشت رآکتور هسته ای دیگر در جریان بود، بطوریکه تا سال ۱۹۹۷، یعنی اندکی پیش از پایان قرن حاضر، ایران صاحب ۱۶ مجتمع عظیم انرژی هسته ای برای تهیه الکتریسیته میشد.

در همین حال، برنامه هائی برای استفاده از سایر منابع انرژی (خورشیدی، گیاهی، حیوانی) توسط مراکز تحقیقی کشور در حال تنظیم و اجرا بود. دانشگاه پهلوی شیراز در سال ۱۳۵۴ یک مرکز تحقیقاتی انرژی خورشیدی تأسیس کرده بود، و دانشگاه صنعتی آریامهر نیز در همین زمینه منتها در رشته های تکمیلی آن کار میکرد. در دانشکده های علوم و فنی دانشگاه تهران، و نیز در دانشگاه تبریز، پژوهشهای بسیاری در این زمینه آغاز شده بود. دو طرح ویژه یکی برای ساختمان شهر کوچکی که منحصراً با انرژی خورشیدی اداره شود، و دیگری برای استقرار یک "ایستگاه خورشیدی" با نیروی ۱۰ مگاوات در عرض ده سال تصویب و آماده اجرا شده بود.

بعوازت اینها، تحقیقات وسیعی در زمینه استفاده از انرژی بادی و انرژی "ژئوترمال" و ذغال سنگ نیز بخصوص در دانشگاه پهلوی شیراز آغاز شده بود. برای آزمایشهای مربوط به انرژی بادی پنج استان شرقی کشور مناسب تشخیص داده شده بود، و جالب این بود که در این مورد بخصوص این آزمایشها بر سابقه تاریخی استفاده از نیروی باد در همین

مناطق که شواهد آن در مورد سالهای ۶۴۴ و ۹۱۵ میلادی در سیستان وجود داشت متکی بود.

”ما دو نیروگاه بزرگ تولید برق هسته‌ای از مجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاه‌هایی که بهره‌برداری از آنها ایران را به صورت یک قدرت واقعا صنعتی درمی‌آورد. هر یک از این دو نیروگاه نهصد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین قرار بود به کمک فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متری تهران، برقی شدن خطوط آهن تهران به بندر شاهپور، ساختمان شاهراه تهران به جنوب، و تأسیس مرکز پژوهشهای اتمی تهران را به مرحله اجرا درآوریم. مؤسسه اتمبیل سازی پژو و شرکت ایران ناسیونال قراردادی بسته بودند که پس از سال ۱۹۸۳ مشترکا سالانه یکصد هزار اتمبیل تولید و قسمتی از آنرا صادر کنند. شش هواپیمای ایربوس و همچنین فرستنده‌های متعدد موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. مؤسسات خانه سازی فرانسوی در تهران و شیراز به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی و غیره نیز قراردادهای و سفارشهای بزرگی داشتند. شاید بیش از همه در این رهگذر ایالات متحده آمریکا از وضع موجود ایران زیان دیده باشد، زیرا ما با آن کشور یک قرارداد بازرگانی پنج ساله امضا کرده بودیم که رقم مبادلات سالانه آن ده میلیارد پیش‌بینی شده بود.“

”بموجب لایحه قانونی تأسیس سازمان انرژی اتمی ایران (در اواخر ۱۳۵۲) این سازمان موظف شده بود ایران را در مدتی کوتاه به مقام یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی هسته‌ای در آسیا برای استفاده‌های غیرنظامی برساند. از همین رو همکاری در زمینه بهره‌برداری از نیروی هسته‌ای محدود به یک یا دو کشور صنعتی نشده بود. قرارداد با فرانسه شامل تأسیس پنج نیروگاه از بیست نیروگاه انرژی هسته‌ای مورد نظر ایران بود، که هزینه آن ۵ تا ۷ میلیارد دلار برآورد شده بود، و میبایست در عرض ۳ تا ۵ سال ساخته شود. در عین حال بموجب قانون تأسیس سازمان

انرژی اتمی ایران، این سازمان مسئول استفاده از نیروی برق هسته‌ای در صنایع و کشاورزی و خدمات و ایجاد کارخانه‌های شیرین کردن آب دریا و تأمین سوخت اتمی و مواد رادیوآکتیو و بهره‌برداری از آنها بود^۱.

● عوائد ایران از بابت نفت، از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۵۶، از ۲۰۰ میلیون دلار در سال به ۲۰ میلیارد دلار رسید، یعنی ۱۰۰ برابر شد. کارگردان و عامل اساسی این جهش بیسابقه در بهای جهانی نفت شاه ایران بود، و این "انقلاب صنعتی" که جهان صنعتی را به لرزه انداخت در کنفرانس ویژه سازمان اوپک در تهران، در سال ۱۹۷۳ با رهبری قاطع او صورت گرفت - که البته بهای بسیاری سنگین آنرا نیز خود وی پرداخت.

● در رشته فعالیتهای اساسی مربوط به نفت، میباید اختصاصاً از صنعت نوظهور پتروشیمی ایران یاد شود که شاه در نظر داشت آنرا بصورت بزرگترین مجتمع پتروشیمی جهان درآورد. این صنعت، که "صنعت جهان فردا" نام گرفته است، با بنیانگذاری "شرکت کود شیمیائی شیراز" در سال ۱۳۴۲ آغاز شد، و در سال ۱۳۵۶ سالانه ۴۰,۰۰۰ تن آمونیاک و اسید نیتریک، ۳۰,۰۰۰ تن نیترات دامونیوم، ۵۵,۰۰۰ تن "اورئا" تولید میکرد. طرح تازه‌ای در این سال برای تولید سالانه ۵۰,۰۰۰ تن کود شیمیائی در دست اجرا بود، باضافه طرحهای دیگری بمنظور افزایش ظرفیت سالانه تولید "اورئا" به ۵۵۰,۰۰۰ تن، آمونیاک به ۴۴۰,۰۰۰ تن، اسید نیتریک به ۲۲۰,۰۰۰ تن، نیترات دامونیوم به ۲۷۵,۰۰۰ تن. همه این طرحها میبایست تا سال ۱۳۶۰ بمرحله اجرا درآمده باشد.

پس از نصب و استقرار مجتمع کود شیمیائی شیراز، پنج مجتمع پتروشیمی "فوق مدرن" دیگر نیز مشغول کار شدند، و چهار مجتمع دیگر در دست ساختمان بودند. این مجتمع‌ها در شیراز، بندر شاهپور، خارک، آبادان و اهواز برپا شده یا در حال برپا شدن بودند. عوائد صادرات محصولات پتروشیمی ایران که در سال ۱۳۵۶ قریب ۴۰۰ میلیون دلار بود، میبایست در پایان برنامه پنجساله ششم یعنی در سال ۱۳۶۱ به

۳,۷۰۰ میلیون دلار بالغ شود.

● در سال ۱۳۴۵، گاز طبیعی ایران که چهل سال در دسترس بود، شرکت "بریتیش پترولیوم" آتش زده شده بود، بموجب قراردادی که با اتحاد شوروی منعقد شد، بدان کشور فروخته شد. طبق قرارداد مربوط بدین فروش، یک شاه لوله ۲,۰۰۰ کیلومتری با ۴۰ اینچ قطر ساخته شد تا گاز جنوب ایران از آن راه به شوروی انتقال داده شود. یک خط فرعی نیز از این لوله به شیراز کشیده شده بود، و لوله ای هم از سرخس به مشهد ساخته شده بود. ساختمان شاه لوله تازه ای بین اهواز و شوروی در دست اقدام بود. طبق قرارداد با اتحاد شوروی ایران سالانه ۴۷۰ میلیارد فوت مکعب گاز بدان کشور تحویل میداد، و دولت شوروی متعهد شده بود که قسمتی از این گاز را از جانب ایران به کشورهای آلمان غربی، فرانسه، اتریش و چکوسلواکی انتقال دهد. درآمد سالانه متوسط ایران از این بابت ۳۸۰ میلیون دلار برآورد شده بود.

● در فاصله سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۶ سه میلیون هکتار به سطح زیر کشت مملکت افزوده شد. اگر طبق برنامه هائی که در مرحله اجرا قرار گرفته بود این سطح زیر کشت به ۱۲ میلیون هکتار میرسید، ایران نه تنها از نظر کشاورزی خودکفا میشد، بلکه میتوانست کمبود بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس را نیز جبران کند. طبق آخرین آمارها کشاورزی ایران در سال ۱۳۵۶ سالانه ۵,۵۰۰,۰۰۰ تن گندم، ۱,۲۵۰,۰۰۰ تن جو، ۱,۰۰۰,۰۰۰ تن برنج، ۵۰۰,۰۰۰ تن پنبه، ۴,۰۰۰,۰۰۰ تن چغندر، ۶۵۰,۰۰۰ تن چای تولید میکرد. پانزده سال پیش از آن رقم تولیدات ایران در همه این رشته ها کمتر بود، و با وجود این بسیاری از آنها را وارد نمیکرد و حتی صادر کننده برخی از آنها نیز بود. علت این بود که نه تنها جمعیت مملکت در این فاصله زیادتر شده بود، بلکه بخصوص بر اثر بهبود شرائط و امکانات مالی بیشتر، مصرف این مواد بسیار افزایش یافته بود.

● پیش از سال ۱۳۴۲ پنج سد بزرگ و کوچک در کشور ساخته

۵. پس از آن تاریخ هشت سد بزرگ بر این رقم افزوده شد که مجموعاً ظرفیت دریاچه‌های زیر این سدها به ۱۳ میلیارد مترمکعب بالغ گردید و امکان آبیاری ۸۰۰,۰۰۰ هکتار اراضی مزرععی از جمله ۴۰۰,۰۰۰ هکتار اراضی تازه را تأمین کرد. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱,۰۸۴ مگاوات بالغ میشد. هنگامیکه شاه ایران را ترک کرد پنج سد بزرگ دیگر در دست ساختمان بود که تنها یکی از آنها یعنی سد رضاشاه کبیر بر روی شط کارون میتوانست ۱۵۰,۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی را مشروب کند و ۱,۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. با ساختمان دو سد دیگر بر شط کارون، که در دست بررسی بود، میزان تولید برق در این مجموع به ۳,۰۰۰ مگاوات بالغ میشد. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده از آبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود. طرح مهم دیگری که در زمینه تأمین منابع آب در دست انجام و اتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا در ساحل خلیج فارس بود که میبایست به مدد نیروی برق حاصل از نیروگاههای اتمی تحقق یابد. قرار بود آب حاصل از این طرح، هم به مصارف شهری و خانگی و رفع کمبود آب در شهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشور برسد و هم به مصارف صنعتی و کشاورزی. هدف نهایی و درازمدت این بود که سطح اراضی زیر کشت از ۲/۷ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسد.

● "کشاورزی ایران در پانزده ساله پیش از ۱۳۵۷، رشد سالانه‌ای بین ۴,۵٪ تا ۶٪ داشت، و با وجود افزایش تقریبی ۳٪ جمعیت در هر سال، و افزایش سالانه ۱۰٪ تا ۱۲٪ مصرف مواد غذایی، در تمام این پانزده سال نه کمبودی از لحاظ غذایی پیش آمد، نه مسئله جیره بندی مطرح شد، در حالی که در شش سال گذشته با وجود اینکه ایران بیش از ۷ برابر زمان شاه از نظر قیمت، و نزدیک به ۴ برابر آن از نظر مقدار، مواد غذایی از خارج خریداری کرده، مملکت دچار جیره بندی و شبه قحطی و کمبودهای غذایی فراوان است.

آیا ایران یک مملکت کشاورزی است؟ و آیا میتوان بدون صنعتی شدن دارای یک کشاورزی پیشرفته شد؟
هیچ کشوری را نمیتوان الزاماً کشاورزی یا غیرکشاورزی نامید.

اسرائیل توانسته است چند تکه برهوت خشک را بصورت مراکز مهم تولید زراعتی درآورد، در صورتیکه در اتیوپی مردم روی زمینهای حاصلخیز از گرسنگی میمیرند، طبقه بندی کشورها به زراعتی و صنعتی یکی از اختراعات استعمار نو بود که در سالهای اخیر به شکلی تازه و با ظاهر علمی از سوی "باشگاه شروتمندان" عرضه شده است. طبق نظریه این باشگاه میباید در تقسیم بین المللی کارها، ایالات متحده و کانادا و کشورهای اروپای غربی و ژاپن امر تولید صنعتی را بعهده بگیرند، و دیگر کشورها مواد خام مورد نیاز را تأمین کنند.

استعداد طبیعی ایران برای کشاورزی، با توجه به مساحت و ساخت آن، کمتر از انگلستان است، اما تا بحال کسی پیدا نشده است که بگوید انگلیسها باید صنعت را رها کنند و به کشاورزی بچسبند، در حالیکه ظاهراً ایرانیان باید مسیر عکس این را برگزینند.

اصولاً پیشرفت کشاورزی بدون پیشرفت صنعت غیرممکن است، یعنی کسانی که میگویند در ایران نباید به پیشرفت صنعت اولویت داد خود بخود کشاورزی ایران را نیز به عقب ماندگی محکوم میکنند. کشاورزی پیشرفت ماشین آلات میخواهد، کود شیمیائی میخواهد، سد و شبکه آبیاری میخواهد، راه آهن و جاده برای توزیع محصول میخواهد، انبار و سردخانه میخواهد، نظام اعتباری متری میخواهد، تعاونی های کشاورزی میخواهد، و همه اینها را فقط از راه توسعه صنعتی میتوان بدست آورد. از این گذشته، کشاورزی پیشرفته بازار میخواهد، هم برای مواد غذایی و هم برای مواد خام مورد نیاز کارخانه ها. این بازارهای مورد نیاز را تنها از راه رشد صنعتی و گسترش شهرنشینی میتوان ایجاد کرد. اگر ایالات متحده دارای یک بنیه صنعتی نیرومند نمیبود، کشاورزی در حال حاضر نمیتوانست تنها با داشتن ۵٪ جمعیت جهان نه فقط تمام نیازهای کشورش را تأمین کند، بلکه یک صار کننده تمام جهان نیز باشد. یکی از مهمترین هدفهای استعمار نو در شایع کردن این افسانه که علت اصلی سقوط شاه عدم توجه به کشاورزی و تکیه بر صنایع بود همین است که ما را به عقده زراعتی بودن مبتلا کند.

آینده ایران، هر چه باشد، یک رژیم ملی و مترقی چاره ای جز توجه فوری به ضرورت صنعتی کردن کشور نخواهد داشت. کشاورزی ما حتی

اگر از بحران کنونی با حداقل آسیب دیدگی بدر آید، نمیتواند هر سال یک تا یک میلیون و نیم شغل تازه‌ای را که جمعیت رو به افزایش ایران لازم دارد ایجاد کند. با یک اقتصاد ناسالم چاره‌ای بجز وابستگی به امپریالیسم شرق با غرب نخواهد بود^۱.

● در سال ۱۳۵۵، ۲۵ بانک مختلف با ۷,۴۰۰ شعبه در ایران مشغول کار بودند، و ۱۰ بانک نیز اختصاص به توسعه منطقه‌ای داشتند. پنج بانک درجه اول (ملی، صادرات، سپه، عمران، تهران) ۷۵٪ از این شعبه‌ها را در اختیار خود داشتند، در حالیکه ۵ بانک مرکزی دیگر (ایرانیان، تجارت خارجی، ایران و انگلیس، ایران و خاورمیانه، ایران و هلند) فقط دارای ۲٪ شعبه بودند. در نظر بود از سال ۱۳۵۵ بیست و هفت بانک دیگر توسعه منطقه‌ای نیز شروع بکار کنند. سرمایه‌های بانکها از ۷۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسیده بود، و در هر شهر کوچک یا بزرگ کشور اقلاً یک بانک مشغول کار بود. سرمایه بانک ملی ایران به تنهایی در فروردین ۱۳۵۵، ۱۶ میلیارد ریال بود. این بانک ۱,۵۷۸ شعبه در داخل و خارج کشور با ۱,۲۷۶ میلیارد سرمایه در گردش داشت و ۲۲ شعبه از این شعب در مراکز مهم اقتصادی جهان فعالیت میکرد. بانک صادرات ۲,۹۰۰ شعبه در داخل و خارج کشور داشت.

بانک تعاون روستائی ۳۶/۸ میلیارد ریال سرمایه داشت که برای وام به کشاورزان تخصیص داده شده بود. بیش از دو سوم این وامها به تعاونیهای روستائی و بقیه آنها به کشاورزان خصوصی تعلق میگرفت. بانک توسعه کشاورزی ایران که در ۱۳۴۷ تأسیس شده بود با ۱۰ میلیارد ریال سرمایه مسئول دادن اعتبارات لازم برای کمک به تهیه کود شیمیائی و مکانیزه شدن کشاورزی و فروش تولیدات آنها بود. در سال ۱۳۵۵ این بانک ۱/۲۵ میلیارد ریال برای انجام ۱,۹۶۰ پروژه اعتبار داده بود.

بانک رهنی ایران که در سال ۱۳۱۷ تأسیس شده بود مسئول کمک

۱ - از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۵ آذر ۱۳۶۳.

به فعالیتهای خانه سازی بود، و بانک رفاه کارگران نیز که در ۱۳۴۹ ایجاد شده بود دومین بانک کشور در همین زمینه بشمار میرفت. این بانک که قسمتی از سرمایه آنرا سازمان بیمه دولتی ایران پرداخته بود ویژه کمک به کارگران برای ساختن خانه و رفع دیگر نیازمندیهای آنان بود.

بانک ساختمانی در سال ۱۳۵۴ تأسیس شد و کارش کمک به فعالیتهای مراکز بازرگانی مخصوصاً مجتمع های جهانگردی بود. بانک دیگری بنام "سرمایه گذاری ساختمانی ایران" در سال ۱۳۵۵ با سرمایه ۱۵ میلیارد ریال برای کمک به تأسیسات بازرگانی ساختمانی ایجاد شده بود.

● در برنامه پنجساله چهارم ساختمان بیش از ۲۹۰,۰۰۰ مسکن منظور شده بود، که با پایان ساختمان آنها تعداد خانه ها و آپارتمانهای مسکونی که توسط دولت ساخته شده بود به ۱/۸۷ میلیون رسید. رقم سرمایه گذاری در این ساختمانها (اعم از دولتی و خصوصی) از ۱۳۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰، به ۱۷۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱، ۲۲۳ میلیارد ریال در ۱۳۵۲، ۳۵۵ میلیارد ریال در ۱۳۵۳، ۶۲۷ میلیارد در ۱۳۵۴، ۸۷۰ میلیارد در ۱۳۵۵ رسید.

● بر اثر مقررات مربوط به تشویق و تضمین سرمایه گذاریهای خارجی، رقم این سرمایه گذاریها در ۱۳۵۶ معادل ۲۲ میلیارد ریال بود که قسمت اعظم آن در صنایع پتروشیمی، داروسازی، الکترونیک، کاناوچوک و معادن توسط مؤسسات ژاپنی، آلمانی، انگلیسی، نروژی، آمریکائی و فرانسوی سرمایه گذاری شده بود. ژاپن بتهائی ۴۰٪ این سرمایه گذاریها را داشت.

● در سال ۱۳۵۵ طول جاده های کشور به ۵۶,۰۰۰ کیلومتر رسیده بود که این رقم شامل ۲۰,۰۰۰ کیلومتر جاده اسفالت شده، ۱۸,۰۰۰ کیلومتر جاده غیراسفالتی، ۱۸,۰۰۰ کیلومتر جاده شوسه و اتومبیل رو بود. در نوروز ۱۳۵۶ این رقم به ۶۰,۰۰۰ کیلومتر رسید. در همان ضمن طول راه های آهن کشور به ۴,۵۲۵ کیلومتر بالغ شد. در برنامه های پنج ساله ششم و هفتم توسعه بسیار زیاد جاده ها و خطوط آهن

در نظر گرفته شده بود. با اضافه برنامه بسیار "جاه طلبانه" و مدرن الکتریکی شدن کلیه راههای آهن در دست تنظیم و اجرا بود.

● در سال ۱۳۵۶، ۱۸ فرودگاه (منجمله دو فرودگاه بین المللی در تهران و آبادان) در کشور مشغول کار بود، و تقریباً همه خطوط هوایی مهم جهان از فرودگاه مهرآباد استفاده میکردند. طبق برنامه تنظیم شده، میبایست علاوه بر فرودگاه بسیار بزرگ تازه ای در تهران فرودگاه بین المللی بزرگی در اصفهان نیز ساخته شود. هواپیمائی ملی ایران که در سال ۱۳۴۰ با چند هواپیمای کوچک DC 2 و DC 3 و ۷۰۰ کارمند فنی و یک "ناوگان هوایی" مجهز به مدرن ترین انواع هواپیمای مسافرتی جهان منجمله بوئینگ های ۷۰۷، ۷۲۷، ۷۳۷، ۷۴۷ (جمیجت) بود. در سال ۱۳۵۶ بیش از دو میلیون نفر در سراسر جهان با هواپیمای "ایران ایر" مسافرت کردند، و ۱۴,۳۸۲ تن کالا با همین هواپیمای حمل و نقل شد. شبکه هوایی "هواپیمائی ایران" ۹۰,۰۰۰ کیلومتر را در بر میگرفت، و برای سال ۱۳۶۰ حمل سه میلیون مسافر ایرانی و یک میلیون مسافر خارجی توسط هواپیمای این شرکت پیش بینی شده بود. "هما" پروازهای مستقیم و بدون توقف به بسیاری از شهرهای اروپا و نیز مسکو و نیویورک و پکن و توکیو داشت. این پروازها اضافه بر این نقاط سراسر خلیج فارس و خاورمیانه و افریقای شمالی را نیز شامل میشد. تقریباً نیمی از تمام مسافرتهاى هوایی تهران به اروپا از راه ۲۳ پرواز منظم هواپیمائی ملی ایران در رقابت با ۲۳ شرکت هواپیمائی مهم دیگر جهان انجام میگرفت.

● کلیه بندرهای ایران (خرمشهر، بندر شاهپور، بوشهر، بندر عباس، بندر شاه، بندر پهلوی، نوشهر) در سال ۱۳۵۶ در جریان گسترش وسیع بودند. بندر شاهپور در این هنگام ۶ بارانداز داشت که میبایست در برنامه هفتم، با ایجاد ۱۴ بارانداز دیگر، رقم آنها جمعاً به ۲۰ بارانداز با ظرفیت سالانه تخلیه ۵ میلیون تن کالا برسد. بندر عباس در جریان تجهیز به ۲۰ اسکله تازه بود که میبایست این بندر را بصورت یکی از بزرگترین مراکز بازرگانی دریائی درآورد. مقدمات ساختمان سه اسکله بازرگانی اضافی در چاه بهار و ۴ اسکله اضافی در نوشهر نیز فراهم شده بود.

ظرفیت کلی شبانروزی بنادر ایران میبایست در سال ۱۳۵۹ به ۶۰ میلیون تن در سال برسد. همچنین پیش بینی شده بود که بنادر دریای خزر از طریق شاهراه آبی "ولگا - دون" در اتحاد شوروی با دریای بالتیک مرتبط شود که کشتیهای با ظرفیت کمتر از ۵,۰۰۰ تن بتوانند از آن راه عبور کنند. بندر پهلوی میبایست با ۴ اسکله و یک راه خوب ارتباطی مجهز شود. بندر تازه ای نیز در کرانه دریای خزر در دست ساخت است. پایانه نفتی جزیره خارک که تا چند سال پیش از آن اصولاً وجود خارجی نداشت، بصورت بزرگترین مرکز نفتگیری سراسر جهان با امکان پهلوی گرفتن نفتکشهای غول پیکر در دست ساختمان بود. از ماهشهر، نزدیک بندر شاهپور، یعنی بزرگترین بندر صادراتی نفت ایران، سالانه ۱۵ میلیون نفت صادر میشد. با ساختمان ۵۷ بارانداز و اسکله تازه در بنادر جنوبی ایران و توسعه بنادر دریای خزر، ظرفیت حمل و نقل غیرنفتی کشتیرانی ایران میبایست از ۱۲ میلیون تن در سال ۱۳۵۵، به ۲۹ میلیون تن در ۱۳۵۹ برسد. در سال ۱۳۴۹ این ظرفیت جمعا ۳/۵ میلیون تن بود.

شرکت کشتیرانی آریا که در سال ۱۳۴۵ تشکیل شده بود رفت و آمد منظم میان بنادر ایران با اروپا و خاور دور و آمریکا و خلیج فارس داشت. این شرکت دارای ۳۴ کشتی تجارتي متعلق به خود و ۲۰ کشتی کرایه ای بود که ظرفیت کلی آنها به ۷۵۰,۰۰۰ تن بالغ میشد. در دهه ۱۳۵۰ شرکت آریا دو شرکت فرعی دیگر بنام شرکت کشتیرانی ایران و مصر و خط کشتیرانی ایران و هند تشکیل داد، که تنها در سال ۱۳۵۴ یک میلیون تن کالا از ایران صادر کرد. شرکت ملی نفتکشهای ایران وابسته به شرکت ملی نفت و شرکت کشتیرانی آریا و ایران اکسپرس لاین نیز صاحب هفت نفتکش به ظرفیت کلی ۶۷۰,۰۰۰ تن از جمله دو نفتکش غول پیکر آذرباد (با ظرفیت ۲۳۷,۰۰۰ تن) و خارک (با ظرفیت ۲۸۵,۰۰۰ تن) بود، و در نظر بود سه نفتکش ۱۲۵,۰۰۰ تنی تازه نیز خریداری شود. خط "ایران اکسپرس" که در سال ۱۳۵۳ تأسیس شد بین خلیج فارس و بنادر شرقی آمریکا کار میکرد و در سال ۱۳۵۴ خطوط خود را به خاور دور نیز گسترش داد.

● شرکت اتوبوسرانی ایران ۲,۷۰۰ اتوبوس شامل ۱,۵۰۰

اتویوس، ۵۰۰ مینی بوس، ۴۵۰ "دایبل دکرز" و ۲۳۰ "استاندهای" رد اختیار داشت و در ۱۵۰ جاده بین تهران و نقاط مختلف کشور فعالیت میکرد.

● در سال ۱۳۵۵ طرح بزرگ ایجاد متروی تهران به منظور ساختن ۶۳ کیلومتر راه آهن زیرزمینی در زیر شهر تهران با هزینه ۹۰ میلیارد ریال (۱/۳ میلیارد دلار وقت) با فرانسه بامضاء رسید. بموجب این قرارداد میبایست تمام شبکه متروی تهران در ظرف نه سال با ظرفیت حمل و نقل ۳۲۰,۰۰۰ نفر در ساعت ساخته شود، و طرحهای مربوط به ساختمان آن طوری تهیه شود که بتواند تا ۱۴۳ کیلومتر توسعه یابد.

● در سال ۱۳۵۴ سازمان پست ایران جمعاً ۶۰۰ میلیون نامه پستی را توسط ۲۷۰ مرکز شهری و ۸۶۵ مرکز روستائی توزیع کرده بود، و این رقم در پایان برنامه پنجساله پنجم (۱۳۵۷) به یک میلیارد نامه رسید. هدف نهائی برنامه پستی، تحویل کلیه نامه ها در عرض ۲۴ ساعت در مناطق شهری و در کمتر از ۹۶ ساعت در دورترین نقاط کشور بود.

● در آغاز برنامه پنجساله چهارم، جمعاً ۱۸۰,۰۰۰ تلفن در ایران وجود داشت که ۶۰٪ آنها در تهران و بقیه در سایر شهرها نصب شده بود. در سال ۱۳۵۴ این رقم به ۳۰۰,۰۰۰ و در ۱۳۵۶ به ۸۰۰,۰۰۰ رسید. در این سال، ۵۵ شهر ایران از امکانات "مکالمه از راه دور" برخوردار بودند. در سال ۱۳۵۴ یک قرارداد ۵۰۰ میلیون دلاری برای نوسازی و توسعه سیستم تلفنی ایران بر مبنای ۲۰۰ مرکز مخابرات تلفنی در تمام ایران به امضاء رسید. طبق این قرارداد میبایست ظرفیت شبکه تلفنی ایران در عرض چهار سال سه برابر شود، و تعداد تلفنهای کشور در ۱۳۵۹ به ۲,۰۰۰,۰۰۰ برسد. تلفن "راه دور" با استفاده از ماهواره های مخابراتی توسعه بسیار یافت، یعنی ۱۸,۰۰۰ کیلومتر طول را با ظرفیت مخابراتی ۳۲,۰۰۰ تلفن شامل شد که میبایست تا سال ۱۳۵۹ این رقم به ۴۲,۰۰۰ برسد. این شبکه مخابرات ماهواره ای با ۱۵۶ شهر در ارتباط بود و در عین حال تهران را به مرکز مخابرات اسدآباد ارتباط میداد.

در زمینه مخابرات تلگرافی، تعداد کلمات مخابره شده که در سال ۱۳۴۱، ۵/۵ میلیون بود، در ۱۳۵۵ از ۱۰ میلیون فراتر رفت. در آن هنگام، ۵,۶۰۰ دستگاه کامپیوتر سیستم مخابره تلکس را که با ۱۸۰ واحد بین ایران و اروپا و آمریکا و ژاپن در ارتباط مستقیم بود اداره میکرد.

● در سال ۱۳۵۵ در حدود ۶۰۰,۰۰۰ جهانگرد خارجی به ایران آمدند که تعداد آنان نزدیک به پنج برابر ده سال پیش از آن بود. در همین سال رقم تورست های داخلی به ۶ میلیون نفر رسید. جهانگردان خارجی در این سال ۱۳۵ میلیون دلار ارز وارد کشور کردند که ۳۹/۶٪ بیش از دو سال پیش از آن بود، و شش برابر و نیم ده سال پیش از آن. ۴۶/۶٪ این جهانگردان از اروپا، ۱۷/۱٪ از کشورهای خاورمیانه، ۱۵/۷٪ از جنوب شرقی آسیا، ۱۳/۹٪ از آمریکای شمالی و جنوبی، ۶٪ از اقیانوسیه و آسیای جنوبی بودند. از زمره کشورهای غربی، ۷۰,۰۰۰ جهانگرد از آمریکا، ۵۳,۰۰۰ نفر از بریتانیا و ۴۵,۵۰۰ نفر از آلمان فدرال بودند.

در برنامه عمرانی پنجم برای افزایش تعداد جهانگردان خارجی از قریب نیم میلیون نفر به قریب یک میلیون نفر، برنامه ریزی دقیقی شده بود. طبق همین برنامه ها، میبایست ترتیب افزایش تعداد توریستهای داخلی نیز از چهار میلیون نفر به هفت میلیون نفر داده شود، از جمله این برنامه ها افزایش تعداد تختخوابهای هتل ها و متل ها از ۲۸,۰۰۰ تخت در آغاز برنامه پنجم به ۹۰,۰۰۰ در برنامه ششم بود. سرمایه گذاری دولت در امر جهانگردی از معادل ۵۲ میلیون دلار در برنامه چهارم به معادل ۲۰۰ میلیون دلار در برنامه پنجم افزایش یافت و پیش بینی شده بود که سرمایه گذاری خصوصی نیز بموازات آن از معادل ۱۱۰ میلیون دلار به معادل ۲۲۰ میلیون دلار برسد. کمک دولت به ساختمان هتلها و متلها منظمآ رو به افزایش بود. این کمکها ۶۰٪ هزینه ها را شامل میشد، و همزمان با آنها کمک به ۴۷ سازمان خصوصی نیز برای پیشرفت این برنامه ها پیش بینی شده بود. برای سال ۱۳۵۷، ۱۸۰ طرح دولتی و ۴۷ طرح خصوصی در دست اجرا بود که ساختمان ۱۴۷ هتل و متل تازه با ظرفیت کلی ۲۴۰,۰۰۰ اتاق را شامل میشد تا بدین ترتیب تسهیلات

جهانگردی دست کم سه برابر شود. سازمان ملی جهانگردی ایران در ۱۳۴۲ تأسیس شده بود و بعداً بصورت وزارت اطلاعات و جهانگردی در آمد.

● رادیو تهران که در سال ۱۳۱۹ با پخش ۵ ساعت برنامه هر روز بر روی موج های کوتاه و متوسط با قدرت ۳۰ کیلووات شروع به کار کرده بود، در سال ۱۳۵۵ با بیش از ۳۰ فرستنده و قدرت ۵,۶۵۰ کیلووات نیرومندترین مرکز فرستنده رادیونی خاورمیانه بود. دوازده شهر دیگر کشور نیز دارای فرستنده های مستقلی بودند که برخی از آنها (رادیوهای اهواز، قصر شیرین، زاهدان) تمام خاورمیانه و کشورهای همجوار را زیر پوشش خود داشتند. در اواسط ۱۳۵۶، تعداد رادیوهایی که مورد استفاده مردم بود از چند صد دستگاه در تمام کشور به بیش از ۳ میلیون دستگاه رسیده بود.

ایران نخستین کشور آسیای غربی بود که سرویس پخش تلویزیونی دایر کرد. این کار اولین بار در سال ۱۳۳۷ در تهران توسط یک مؤسسه خصوصی انجام گرفت که بعداً مرکزی دیگر در آبادان ایجاد کرد. ولی از سال ۱۳۴۱ تلویزیون ملی ایران نیز رسماً شروع به کار کرد. این مرکز تلویزیونی تدریجاً پانزده مرکز تولید و انتقال در تهران، آبادان، اردبیل، بندر عباس، اصفهان، کرمان، کرمانشاه، شیراز، مهاباد، مشهد، رشت، رضائیه، سنندج، تبریز، زاهدان، باضافه یازده مرکز واسطه و ۷۰ مرکز ماکروویو و "رله" بوجود آورد. در پایان سال ۱۳۵۵، تلویزیون رنگی نیز آغاز به کار کرد. شماره پستهای گیرنده تلویزیون در آغاز همین سال به یک میلیون بالغ شده بود که نیمی از آنها در تهران بود.

● در سال ۱۳۵۰ بیش از ۲۵۰ روزنامه و مجله در ایران منتشر میشد که دو تا از آنها، اطلاعات و کیهان، بزرگترین روزنامه های خاورمیانه بودند و تیراژشان به هفتصد هزار رسیده بود. این دو مؤسسه نشریات خاص هفتگی و ماهانه و سالانه و نشریاتی نیز برای خارج از کشور داشتند. تعداد کتابهای چاپی نیز منظمآ رو به افزایش بود. در سال ۱۳۵۶، ۳۵۰۰ کتاب تازه توسط کتابفروشیها بچاپ رسید و در همان سال دانشگاه تهران در حدود ۳۰۰ کتاب و بنگاه ترجمه و نشر کتاب در حدود ۲۰۰

کتاب منتشر کردند ایران در تمام این موارد از این نظر مقام پیشگام خاورمیانه داشت.

● در آغاز دهه ۱۳۵۰، وضع عمومی اقتصاد ایران بطور کلی چنین بود:

- حدود ۴۰٪ از نیروی انسانی فعال در بخش کشاورزی، ۳۰٪ در بخش صنایع و معادن، ۳۰٪ در بخش خدمات کار میکردند.
 - سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی ۱۶٪، سهم صنعت و معدن ۴۵٪ (۲۵٪ نفت و ۲۰٪ سایر منابع معدنی) و سهم خدمات ۳۹٪ بود.
 - رشد سالانه تولید ناخالص ملی به قیمتهای ثابت ۱۱ تا ۱۲٪ بود، و این رشد در سالهای بعد تا ۴۰٪ هم رسید.
 - رشد صنعت در طول برنامه چهارم ۱۲٪، رشد کشاورزی ۴٪، رشد خدمات ۱۴/۲٪ بود.
 - درآمد سرانه سالانه ۱,۷۰۰ دلار با رشد ۸٪ در سال به قیمتهای ثابت بود. این رقم در سالهای بعد به ۲,۵۰۰ دلار رسید.
 - رشد عمومی صنعتی شدن کشور ۲۰٪ سالانه بود.
- ایران در این دوره صرفاً متوجه مسائل زیربنایی نبود و اگر کار نیروگاههای اتمی و تکمیل شبکه راههای فرعی به پایان میرسید زمینه برای صنعتی شدن کامل کشور آماده میشد. بررسیهای فراوان داخلی و خارجی روشن میکند که راهی را که ایران طی چهل سال برای صنعتی شدن پیمود کسورهای چون فرانسه و آلمان و انگلستان در یک قرن و نیم طی کرده بودند. علت این سرعت، یکی امنیت و ثبات بود و دیگری حداکثر بهره گیری از منابع مالی و شتاب برای ایجاد یک اقتصاد جانشین نفت.
- بر اثر رشد سریع تولید داخلی، احتیاج به نیروی انسانی کارشناس افزایش یافت و این نیاز روز بروز افزایش بیشتری را میطلبید. طی برنامه پنجم، ۱/۴ میلیون نفر به بازار کار اضافه میشدند. تمامی این افراد که یک میلیون نفر آنها کارگران ماهر و افزارمند بودند بایستی آموزش میدیدند. عده کارگران بخش کشاورزی نیز بسبب مکانیزه شدن آن رو به فزونی میرفت. در عین حال حدود ۱۰ میلیون نفر که در بازار کار موجود بودند احتیاج به افزایش مهارتها داشتند. به علت مکانیزه شدن کشاورزی

تدریجاً از رقم نیروی انسانی در بخش کسب و کار کاسته می‌شود، و بهمین سبب سیصد هزار شغل غیرمولد حذف و بهمین مقدار شغل مولد در بخش کشاورزی ایجاد شد. در بخش صنایع ۷۴۰,۰۰۰ شغل، در بخش ساختمانی ۳۲۰,۰۰۰ شغل و در بخش خدمات ۴۰۰,۰۰۰ شغل در برنامه پنجم پدید آمد، و در عین حال ۱۰۰,۰۰۰ شغل غیرمولد در این سه بخش حذف شد و بهمین مقدار شغل مولد در صنایع و ساختمان و خدمات ایجاد گردید. همه اینها روند صنعتی شدن و در نتیجه نیاز شدید به ادخال تکنولوژی و آموزشهای حرفه‌ای تازه را اعلام میداشت، که ایران در آن زمان دست اندر کار آن شده بود.

در آستانه برنامه ششم (که متوقف ماند) پیش‌بینی‌های مربوطه طبق گزارشی که همانوقت توسط کارشناسان انتشار یافت چنین بود:

«از خطوط اساسی برنامه عمرانی ششم (برای سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲)، پافشاری بر توسعه هماهنگ و بهم پیوسته رشد بخشهای مختلف اقتصاد و اجتماع و ایجاد یک شبکه گسترده قطب‌های کشاورزی و مراکز صنعتی است که یک سیستم جامع ترابری و ارتباطات آنها را بهم پیوند دهد، تکمیل قطبهای کشاورزی در مناطق دشت مغان و قزوین و خوزستان، افزایش ظرفیت صنعتی پتروشیمی و ابزارسازی، استخراج منابع آب، حفاظت منابع طبیعی و استفاده مجدد منابع و توسعه تکنولوژی بومی و محلی بمنظور کاهش وابستگی به منابع خارجی، از این نظر دارای اولویت خاص است. انتظار میرود در برنامه ششم، ساخت آموزشی تازه‌ای مورد تأکید قرار گیرد که با نیازهای فزاینده و پیچیده نیروی انسانی در زمینه‌های تازه‌ای چون انرژی هسته‌ای و الکترونیک و ابزارهای دقیق سازگار باشد.

پیش‌بینی میشود که درآمد ناخالص ملی ایران تا سال ۱۳۶۱ با قیمتهای جاری از ۱۹۰ میلیارد دلار فراتر رود. بدین ترتیب با وجود افزایش جمعیت کشور که در آن تاریخ از مرز ۴۲ میلیون نفر خواهد گذشت، درآمد سرانه سالانه از ۱,۸۹۰ دلار با قیمتهای جاری، خواهد گذشت.

این انتظار وجود دارد که کشاورزی نقش فعالی را در کل تولید کشور ایفا کرده و نه تنها غذای کافی برای جمعیت بهراتب بیشتری را تأمین نماید، بلکه مواد خام مورد نیاز بخش صنعتی را نیز فراهم سازد.

بهر حال علیرغم رشد قاطع و سریع، سهم نسبی کشاورزی ممکن است در حد ده در صد از درآمد ناخالص ملی تثبیت گردد، و امید می‌رود کمتر از یک پنجم کل نیروی کار را بخود مشغول دارد. انتشار می‌رود با کشاورزی مکانیزه و عمقی و آبیاری گسترده، سطح زیر کشت ایران از حد $\frac{3}{5}$ میلیون هکتار در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، به $\frac{5}{5}$ میلیون هکتار در پایان برنامه ششم افزایش یابد.

بدیهی است صنعت همچنان ستون فقرات اقتصاد ایران خواهد بود. قریب یک سوم درآمد ناخالص ملی از این محل تأمین شده و قریب چهل درصد از نیروی کار نیز توسط آن جذب خواهد شد. با برآوردهای کنونی، ۱۵ میلیون تن فولاد و یک میلیون تن آلومینیوم و سیصد هزار تن مس در سال تولید خواهد شد. همچنین تولید اتومبیل متجاوز از یک میلیون در سال، تولید دستگاههای یخچال و تلویزیون متجاوز از ۳ میلیون، و تولید پارچه بیش از $\frac{1}{5}$ میلیارد یارد خواهد بود. انتظار می‌رود ارزش افزوده از مرز ۶۰ میلیارد دلار بگذرد.

بخش خدمات نیز با برخورداری از رشدی فعال، بیش از ۴۰٪ درآمد ناخالص ملی را تشکیل داده و بهمان نسبت نیروی کار را جذب خواهد کرد. خدمات اجتماعی و خدمات صنعتی و بیمه و ترابری و بانکداری در طول برنامه ششم گسترش خواهند یافت. انتظار می‌رود در اواسط دهه آینده ایران استفاده کننده عمده از ماهواره های مخابراتی در زمینه ارتباطات دور باشد.

همچنین انتظار می‌رود پیشرفتی بنیادی در زمینه خدمات اجتماعی و رفاهی و کیفیت زندگی همه افراد ایرانی حاصل شود. هدف این است که در گروه سنی ۶ تا ۴۵ ساله تا آخر قرن حاضر یسودی بکلی ریشه کن شده و همه این افراد از امکان خواندن و نوشتن برخوردار گردند، و تا اواخر این سده تقریباً تمامی فارغ التحصیلان آموزشگاههای ابتدائی به دبیرستانها یا مدارس حرفه ای روی بیاورند. تا سال ۱۳۶۲ شماره دانش‌آموختگان دانشگاهها سالانه ۸۰,۰۰۰ نفر خواهد بود، و ۱۰۰,۰۰۰ نفر در هر سال به دریافت مدرک فوق دیپلم نائل خواهند شد.

پوشش خدمات و مراقبتهای اساسی پزشکی حتی المقدور تمامی جمعیت کشور را در بر خواهد گرفت، و بدین منظور برنامه های مربوط به

بهداشت، منجمده تغذیه مناسب، گسترش خواهند یافت. پیش بینی میشود که حد متوسط "امید زندگی" در ایران از سطح ۴۰ سال در سالهای دهه ۷۰ به سطح ۷۰ سال و بیشتر یعنی سطح کنونی بیشتر کشورهای پیشرفته برسد. بر اساس طرحهای برنامه ششم، بیمه های اجتماعی تمامی افرادی را که بدان احتیاج دارند شامل خواهد شد، و مزایای بازنشستگی کارمندان بخش خصوصی را نیز در بر خواهد گرفت. بتدریج مزایای حقوق ایام بیکاری یا از کارافتادگی، و بیمه عمر، به تعداد بیشتری از افراد تعلق خواهد یافت.

انتظار میرود امر مسکن نیز دستخوش تحولی اساسی شود، زیرا حق داشتن خانه شخصی اصل و راهنمای سیاست مسکن منظور شده است. بر این روال، چنین برنامه ریزی شده است که هر سال حداقل برای هر هزار نفر ۱۰ واحد مسکونی ساخته شود. در بخش صنعت سیاست حداقل دستمزد در تطبیق با هزینه زندگی و افزایش سهم کارگران از سود کارخانه ها بمنظور تضمین شرائط زندگی بهتری برای طبقه کارگر مورد توجه خاص این برنامه قرار گرفته است.

موضوع مهمی که در این برنامه ریزی مورد توجه قرار گرفته، این است که کوشش برای دستیابی بدین هدفها به ارزشها و سنتهای ملی و فرهنگی ایرانی آسیب نرساند، و طرحهای پژوهش و توسعه ملی به صورتی تنظیم شوند که در جذب تکنولوژی جدید، توازن لازم میان پیشرفتهای "اجتماعی و اقتصادی" و تواناییها و ظرفیت های فنی محفوظ بماند. انتظار میرود در آغاز یک صدم و بعد بتدریج درصد بیشتری از تولید ناخالص ملی به امور پژوهشی اختصاص یابد. بر مبنای تجارب کشورهای پیشرفته صنعتی کوشش خواهد شد از ناپسامانیهای روحی و اخلاقی جوامعی که با وجود پیشرفتهای فراوان تکنولوژیک و مادی، جوامعی سرد و بیروح هستند احتراز شود.

نظام نوین "ناسیونالیسم مثبت" ترکیبی از اقتصاد آزاد و اقتصاد هدایت شده در رشته های معینی از بخشهای دولتی و خصوصی است. چنین پیشرفتی تا حدود زیاد به تداوم اصلاحات اداری و آموزشی که اکنون در دست اجرا است بستگی دارد. فلسفه سیاسی یاری و هدایت دولت در بخش خصوصی و دخالت مستقیم دولت در صنایع بنیادی، نیاز به سازمان

اداری بهتری از نظر کارآئی و صلاحیت دارد، و دستیابی به چنین صلاحیت و کارآئی نیز تا حد زیادی به کلاسهای درس، کتابخانه ها، آموزشگاهها، تسهیلات پژوهشی و وجود تأسیسات عالی آموزشی مربوط است. وظیفه عمده همه این سازمانها، آموزش و پرورش نسل جوان و رو به رشد ایران برای مشارکت در زندگی سیاسی و مادی کشور، چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی است.

اینها است کلیات مسائلی که در طرح خطوط اصلی برنامه ششم عمرانی کشور، در این هنگام که برنامه عمرانی پنجم آخرین مراحل اجرایی خود را میگذرانند مورد توجه ویژه مسئولان این برنامه ریزی قرار دارد.

● برای برنامه های پنجساله ششم (۱۳۵۷-۱۳۶۲)، هفتم (۱۳۶۲-۱۳۶۷)، هشتم (۱۳۶۷-۱۳۷۲) پیش بینی های مربوط به بخش بنیادی اقتصاد کشور چنین بود:

محصولات کشاورزی: ۳۶۲ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۴۶۲ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۵۹۰ میلیارد ریال در برنامه هشتم.
صنایع و معادن: ۷۵۰ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۱,۴۴۵ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۲,۵۱۲ میلیارد ریال در برنامه هشتم.
نفت و گاز: ۱,۴۴۰ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۱,۵۹۰ میلیارد ریال در هر یک از برنامه های هفتم و هشتم.
سازمانهای مختلف عمرانی و خدمات: ۱,۳۰۵ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۴,۰۰۰ میلیارد ریال در برنامه هشتم.

● "به احتمال قریب به یقین نسبت افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران در این سالها در تمام دنیا بی نظیر بود. بودجه آموزش و پرورش که در برنامه عمرانی سوم کشور (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵) ۴۵ میلیارد ریال بود، در برنامه چهارم عمرانی (۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱) به ۱۷۲ میلیارد ریال رسید و در برنامه پنجم عمرانی (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) به ۵۵۱ میلیارد ریال بالغ شد. این رقم برای برنامه ششم عمرانی کشور که میبایست در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ مورد اجرا قرار گرفته باشد، ۲,۵۰۰ تا ۲,۷۰۰ میلیارد ریال پیش بینی شده بود. بر اساس روند آماری موجود در پایان برنامه ششم

میبایست تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان کشور به ۱۳,۷۰۰,۰۰۰ تن یعنی ۴۰٪ بیش از رقم سال ۱۳۵۷ بالغ شود^۱.

”بر اثر اجرای اصل آموزش رایگان برای دانش‌آموزان و دانشجویان ۷,۴۰۰,۰۰۰ نفر از آموزش رایگان بهره‌مند شدند که نزدیک به ۶ میلیون نفر از تغذیه رایگان در مدارس برخوردار بودند. این رقم میبایست در پایان سال ۱۳۵۷ به ۸ میلیون نفر برسد“^۲.

”در سطوح مختلف تحصیلی ایران در سال ۱۳۵۶، ۹,۱۲۰,۰۰۰ نفر مشغول تحصیل بودند، و بجز آنها ۷۲۵,۰۰۰ نفر نیز در ۲۶,۰۰۰ کلاس شهری و روستائی بیکار با ییسوادی تحصیل میکردند“^۳.

”در زمینه آموزش ابتدائی و سوادآموزی، علاوه بر آموزش رسمی، کار سپاهیان دانش بسیار شمریخش بود. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶، بیش از یکصد هزار پسر و دختر سپاهی به کار آموزش روستائیان پرداختند، و این تلاش میبایست همچنان ادامه یابد.

ایران در آن موقع بیش از ۹/۵ میلیون نفر دانش‌آموز و دانشجو داشت. رشد آموزش و پرورش از نظر کمیت در دهه اول انقلاب سفید، یعنی از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۲، در کودکانها ۱۷۳۷٪، در تحصیلات دبیرستانی ۱۲۵٪، در آموزشهای فنی و حرفه‌ای ۱۱۰۶٪، در دانشسراها و مراکز تربیت معلم ۳۲۸٪، در کلاسهای مبارزه با ییسوادی و سوادآموزی حرفه‌ای ۷۹٪ بود. تعداد دانشگاهها و مدارس عالی در سال ۱۳۵۴ به ۱۶۰ واحد میرسید. تصویر ایران تصویر تمام عیار کشوری رو به توسعه بود که زیربنای اقتصادی و اجتماعی خود را سریعاً تغییر میدهد و از اقتصاد سنتی به اقتصاد صنعتی روی می‌آورد“.

بطور کلی در سال ۱۳۵۶، ایران بیش از ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ دانش‌آموز و در حدود ۲۰۰,۰۰۰ دانشجو داشت که در ۲۰ دانشگاه و ۱۳۵ آموزشگاه عالی تحصیل میکردند. با ادامه این روند، میبایست ییسوادی در نزد افراد کمتر از چهل سال در مدتی کمتر از ده سال ریشه کن شود“.

۱ - پاسخ به تاریخ، ص ۱۴۸.

۲ - همانجا.

۳ - همانجا، ص ۱۵۰.

۴ - همانجا، ص ۱۴۳.

"در آخرین سال رژیم شاه، تعداد مدرسه‌روهای ایران - از کودکان گرفته تا دانشگاه - در حدود ۱۲ میلیون تن برآورد می‌شد. با این حساب که هر ساله نزدیک به یک میلیون کودک ایرانی به سن آموزش می‌رسند، تعداد مدرسه‌روها پس از شش سال جمهوری بایستی اکنون در حدود ۱۸ میلیون تن باشد، اما آمار خود وزارت آموزش و پرورش جمهوری نشان می‌دهد که این رقم برای سال تحصیلی آینده از ۱۲ میلیون نفر هم کمتر خواهد بود، و براساس همین رقم است که بودجه وزارت آموزش و پرورش را تهیه کرده‌اند. بعبارت دیگر نزدیک به ۶ میلیون کودک ایرانی در حال حاضر از تحصیل محروم شده‌اند و حتی شانس کوچک بسر کردن و قرائت قرآن را هم ندارند. در رژیم گذشته، ایران با همه فعالیت‌هایی که در تهیه کادر معلم و دبیر به عمل آمده بود در حدود ۱۲۰,۰۰۰ دبیر و آموزگار کم داشت. در دوران جمهوری نه تنها معلم و دبیر جدیدی تربیت نشده است، بلکه طبق آمار وزارت آموزش و پرورش در حدود ۴۵,۰۰۰ معلم از نزدیک به ۲۹۰,۰۰۰ نفر معلمان قبلی نیز به شکل‌های گوناگون، از اخراج و بازخرید و بازنشستگی زودرس گرفته تا استعفا و ترک خدمت و ترک کشور، از سیستم آموزش و پرورش کشور کنار رفته‌اند."^۱

"در زمینه سیاست‌های آموزشی، نگاهی به آلمان صد سال پیش بی‌فایده نیست، آلمان در آن هنگام پیشگام انقلاب دوم صنعتی (صنایع الکتریکی و شیمیائی سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰) بشمار می‌رفت، و یک نیروی کار ماهر پرورش داده بود که می‌توانست در صف اول کشورهای صنعتی قرار گیرد و سطح علمی آن به جایی رسیده بود که بسیاری از دانشمندان آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی، دانشگاه‌های آلمان را گذرانده بودند. مقایسه ارقام آلمان ۱۸۸۵ و ایران ۱۹۷۸ در پرتو این واقعیات بسیار گویا است.

جمعیت آلمان در آن موقع ۴۷ میلیون نفر بود، و جمعیت ایران در ۱۹۸۷، ۳۶ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۷/۵ میلیون نفر دانش‌آموز

۱ - از مقاله "تصویر تاریک آموزش و پرورش" در هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲ اسفند ۱۳۶۳.

دبستانی داشت و ایران در ۱۹۷۸، ۷ تا ۷/۵ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۲۳۸,۰۰۰ دانش‌آموز و دبیرستانی داشت، و ایران در ۱۹۷۸، ۲ تا ۳ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۳۱,۰۰۰ دانشجوی دانشگاه و آموزش عالی داشت و ایران در ۱۹۷۸، ۳۰۰,۰۰۰ نفر (در داخل و خارج).
 "طبق سرشماری سال ۱۳۳۵، ۱۴/۹٪ از ایرانیان در آن هنگام باسواد بودند و از چهار میلیون نفر کودکان لازم‌التعلیم فقط ۱,۷۲۰,۰۰۰ نفر توانستند در آن سال به مدرسه راه یابند. طی بیست سالی که از آن تاریخ گذشت، میزان افزایش تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان در مقاطع مختلف تحصیلی، ۱۳۵۰٪ برای کودکان، ۵۶۰٪ برای دبستانها، ۲۶۳٪ برای دوره های راهنمایی، ۳۳۱٪ برای دبیرستانها، ۱۵۵۰٪ برای آموزشگاههای حرفه ای و فنی، ۹۲٪ برای مدارس سپاه دانش بود. تعداد کل دانش‌آموزان و دانشجویان کشور طی همین مدت از یک میلیون و نیم نفر به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسید. باید افزود که به احتمال قریب به یقین میزان افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران طی این مدت، در تمام دنیا بی نظیر است. این بودجه در فاصله سالهای ۱۹۶۳ (آغاز برنامه عمرانی سوم) و ۱۹۷۸ (آغاز برنامه عمرانی ششم که متوقف ماند) از ۴۵ میلیارد ریال به ۲,۷۰۰ میلیارد ریال رسید."

● تلاش پیگیر و گسترده ای در حفظ و توسعه و فرهنگ و هنر ایرانی در همه رشته های تاریخی، فرهنگی و هنری آن صورت گرفت و بدین منظور وزارتخانه مستقلی بنام وزارت فرهنگ و هنر ایجاد شد که در مدت پانزده سال فعالیت خود برنامه وسیعی را در این زمینه بمورد اجرا گذاشت. چه کیفیت و چه کمیت این فعالیتها در هیچ کشور دیگر خاورمیانه از نظر وسعت و موفقیت نظیر نداشت. در همان ضمن دفتر مخصوص شهبانو و بخش فرهنگی دربار شاهنشاهی و وزارت علوم و آموزش عالی نیز قسمتهای دیگری از این فعالیتهای هنری و پژوهشی را اداره میکردند. همه این مراکز در فعالیتهای خود از تأیید و پشتیبانی قاطع شخص اول مملکت برخوردار بودند.

۱ - داریوش همایون، در کتاب "نگاه از بیرون"، چاپ واشینگتن، ۱۹۸۴، ص ۱۸۵.

”در تاریخ ما، در زندگانی ملی ما، در همه چیز ما، فرهنگ همواره نقشی سرنوشت ساز داشته است. البته من خودم نمیتوانم در این باره حق مطلب را ولو با نوشتن یک کتاب کامل ادا کنم، زیرا که در این رشته تخصصی ندارم، تنها میتوانم بشما بگویم که فرهنگ در طول قرون متمادی، یعنی در خلال سه هزار سال تاریخ، همواره روح و هستی ایران بوده است. اگر این فرهنگ نقشی واقعا بزرگ نداشت، نمیتوانست در کشاکش آنهمه حوادث پایدار بماند. آنچه در تمام این فراز و نشیب ها ملت ما را زنده نگاه داشته، همین واقعیت است که فرهنگ ملی با خون و هستی هر فرد ایرانی عجین شده است. اگر ملت ایران هنوز ملتی زنده است بخاطر این است که پیوند فرهنگی او با گذشته، با سرزمین و یا میهنش دست نخورده مانده است“^۱.

بمنظور نگاهبانی و مرمت آثار باستانی در سراسر کشور، تا پایان سال ۱۳۵۳، ۱۱۳۵ اثر تاریخی و باستانی در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید و انجمنهای حفظ این آثار در شهرها و بسیاری از بخشها و روستاها تشکیل شد. خانه ها و ابنیه، و مراکز مهم تاریخی که در مالکیت اشخاص بود و بیم خرابی آنها میرفت خریداری شد، که تپه هگمتانه در همدان، معبد آناهیتا در کنگاور، اراضی و آثار باستانی پاسارگاد، بقایای شهر ساسانی بیشاپور فارس، کاخ مکشوفه هخامنشی در شوش از آن جمله بود. در تعیین محدوده بافت قدیمی شهرهای اصفهان، یزد، دزفول، ساوه، قزوین، سمنان، کاشان و چند شهر باستانی دیگر اقدام شد. تا پایان سال ۱۳۵۳ بیش از ۳۰۰ بنای تاریخی توسط سازمان ملی حفاظت آثار باستانی و ۷۶۱ انجمن محلی حفظ این آثار در سراسر کشور تعمیر و مرمت گردید. بجز موزه بزرگ ”ایران باستان“ که در زمان رضاشاه بزرگ تأسیس شده بود، ۲۱ موزه در نقاط مختلف کشور ایجاد شد که موزه مردم شناسی، موزه تخت جمشید، موزه پارس شیراز، موزه کاخ گلستان، موزه هنرهای ملی، موزه هنرهای تزئینی، موزه هنر مدرن، موزه شهید، موزه صبا، موزه عباسی، و موزه های آذربایجان، رضائیه، کرمان،

۱ - محمد رضاشاه پهلوی در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

اصفهان، قزوین، کاشان، شوش، آستان قدس، میاندوآب، خوی، بندرعباس، آبادان، گرگان، رشت، هفت تپه از جمله آنها بودند.

علاوه بر کتابخانه ملی ایران که یکی از مهمترین کتابخانه‌های خاورمیانه بود، کتابخانه‌های عمومی متعددی در سراسر ایران ایجاد شدند که تا پایان سال ۱۳۵۳ تعداد آنها به ۳۱۵ رسید. کتابخانه پهلوی بصورت یکی از بزرگترین کتابخانه‌های تمام جهان، بریاست عالی‌ه شخص محمد رضا شاه پهلوی در دست ایجاد بود بدین منظور که کلیه آثار چاپی و خطی ایران قدیم و جدید در آن گردآوری شود و بموازات آن این کتابخانه بصورت مرکز جهانی پژوهشهای مربوط به تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران در آید.

همراه با این فعالیتهای فرهنگی، فعالیتهای گسترده‌ای در همه رشته‌های هنری انجام گرفت. احیا و توسعه هنرهای دستی ایرانی، هنرهای سنتی، فرش بافی، گلیم بافی، صنایع دستی، زری بافی، نقره سازی، قلم زنی، خاتمکاری و منبت کاری، کاشی سازی، میناسازی، مینیاتور، سازهای زهی و غیره قسمتی از این برنامه‌های اجرا شده بود. هنرمندان هنرهای دستی ایران مدالهای طلا و نقره متعدد در نمایشگاههای جهانی گرفتند و بازارهای مکاره و هفته‌های جهانگردی برای نمایش و فروش این آثار ترتیب یافتند.

در رشته فرهنگ عامه، در ۵۲۶ روستا و در نواحی ایلی نشین جنوب و غرب و دیگر مناطق ایران مراکز فرهنگ عامه برای بررسی و ثبت ترانه‌ها و گویش‌های محلی بصورت نوار و فیلم و پژوهشهای علمی در باره آنها، ایجاد شد. ۱۷ نمایشگاه مردم شناسی در نواحی مختلف کشور و چندین نمایشگاه در خارج از کشور تشکیل گردید. کتابخانه مخصوص فرهنگ عامه با چندین هزار کتاب فارسی و خارجی در مسائل مردم شناسی و جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی و فولکلور ایرانی ایجاد شد.

در رشته موسیقی، کوششی چشمگیر صورت گرفت. انجمن فیلارمونیک ایران برنامه وسیعی را برای حفظ و اشاعه موسیقی سنتی ایران بمورد اجرا گذاشت. ۲۳ مرکز آموزش موسیقی در شهرستانها با همکاری هنرمندان محلی ایجاد شدند.

تا سال ۱۳۵۵، ۱۱۴۴ فیلم سینمایی در ایران تهیه شد که برخی از

ایران و سایر رشته‌های مطالعات ایران‌شناسی بود. ۳۵ جلد از این
دائرة المعارف جمعاً در ۱۲,۰۰۰ صفحه تا به امروز به چاپ رسیده است، و
انتشار این مجموعه علیرغم مشکلات مالی و بخصوص علیرغم
کارشکنیهای دائمی مراجع سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی، همچنان
ادامه دارد.

● "اصل شانزدهم انقلاب به تأمین خدمات پزشکی و درمانی جهت
زنان باردار و نوزادان اختصاص یافته بود که مجموعاً هر سال حدود صدها
هزار تن از مزایای این اصل بهره‌مند میشدند. اعلام و تصویب و اجرای
این اصل گامی دیگر در راه تحقق طب ملی و تأمین موجبات و وسائل
درمان برای همگان بود. بهر حال اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی در
زمینه پیش‌گیری بیماریهای ساری و انجام تلقیح‌های ضروری و بهسازی و
پاکسازی محیط زیست آغاز گردید.

تصمیم بر آن بود که برای هر یک از شهروندان دفترچه درمانی خاص
تهیه گردد که در آن همه سوابق و اطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج
باشد و به این ترتیب کار تلقیح و دریایی بیماریها و درمان آنها تسهیل گردد.
من همواره کوشش برای تأمین بهداشت عمومی و گسترش خدمات
درمانی را از هدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم. گرچه خوانندگان
ایرانی این سطور غالباً با اسامی و مشخصات سازمانهایی که ذکر میکنم
آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها را به منظور تجلیل از خدماتشان
ضروری میدانم:

نخست شیر و خورشید سرخ ایران که قدیمی‌ترین سازمان خدمات
درمانی و بهداشتی و امداد کشور ما محسوب میشود. دیگر سازمان
شاهنشاهی خدمات اجتماعی و بنگاه حمایت مادران و نوزادان و بنیاد
پهلوی. هر سه این سازمانها در زمینه درمان، مبارزه با بیماریهای
همه‌گیر، گسترش خدمات بهداشتی، تأمین سلامت گروههای مختلف و
اجتماعی، خدمات امدادی، بهسازی و نوسازی محیط زیست، خدمات
وسیع و متنوعی را به عهده داشتند.

مؤسسات دیگری که هریک به نوبه خود در کار بهداشت و درمان
فعالیت داشته و به اجرای برنامه‌های دولت کمک و یا آنها را تکمیل

الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکند، حال آنکه این رقم در ایران در بعضی موارد حتی به صد درصد اصل حقوق میرسید، و کوشش بر آن بود که میزان مقرری بازنشستگی از حداقل مصوب حقوق و دستمزد کمتر نباشد و با نوسانهای شاخص هزینه زندگی منطبق گردد^۱.

● "پدرم دستگاه قضائی ایران را بکلی نوسازی کرد و قوانین مدنی و جزائی و تجاری جدیدی متناسب با شرایط بنیادی امروز با الهام از قوانین اروپائی بتصویب رسانید. از آن پس دستگاه قضائی ایران از مداخلات و نفوذ واپسگرایانه و سودجویانه روحانیون بدور ماند. ولی این قوانین غالباً مشکل روستائیان را که بیشترشان از نعمت سواد محروم و فاقد توانائی مالی کافی بودند و نمیتوانستند در مقابل دستگاه دادگستری از حقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند حل نمیکرد. مسائل اینان غالباً بسیار ساده بود و بیشتر به حصه زمین آنان و اختلافاتشان با همسایگان بر سر تعیین حدود اراضی و استفاده از حق آب و یا مالکیت دامها محدود بود. در مورد این دعاوی کوچک میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند و از خدمات وکلای دادگستری استفاده نمایند و مراحل مختلف قضائی را بگذرانند. برای پاسخگویی بدین مشکل بود که خانه های انصاف در روستاها و شوراها و داورى در شهرها ایجاد شد. اساس کار خانه های انصاف بر حل و فصل مسائل و دعاوى کوچک از طریق کدخداهای و اطلاعات محلی بود. تعداد این خانه ها در پایان سال ۱۳۵۶ به ۱,۳۵۷ رسید که نزدیک به ۱۹,۰۰۰ روستای کشور در حیطه عمل و صلاحیت آنها قرار داشتند. در پایان سال ۱۳۵۶ تعداد کل پرونده هائی که در خانه های انصاف بدانها رسیدگی شده و فیصله یافته بودند از ۳ میلیون تجاوز کرده بود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایران نیز مجموعاً ۲۸۳ شورای داورى فعالیت میکردند، که تا آن هنگام بیش از ۷۵۰,۰۰۰ پرونده توسط آنها رسیدگی و حل و فصل شده بود.

تشکیل خانه های انصاف یک ابتکار انقلابی و موفق و یک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضاات منتخب مردم در امور قضائی، جلوه ای از

سیاست کلی مشارکت مردم در رهبری امور عمومی بود که من همواره بدان توجه فراوان داشتم. ابتکار تشکیل خانه انصاف و شوراهای داوری پاسخ من به تاریخ در زمینه قضائی بوده است.^۱

● "میدانیم که تا چهل سال پیش زنان ایران در یک زندگی کاملاً قرون وسطائی بسر میبردند، و در جامعه ای که حتی اکثریت قریب به اتفاق مردان آن نیز اسیر جهل و بیسوادی و نابسامانیهای مختلف بودند، طبعاً زن ایرانی از ابتدائی ترین حقوق انسانی خود محروم بود. برای درک عمیق این واقعیت کافی است تذکر داده شود که حتی پس از انقلاب مشروطیت ایران که بسیاری از افکار و اصول آزادیخواهانه جهان متمدنی را به جامعه ایرانی راه داد، در قسمتی از قانون انتخابات مجلس شورای ملی عیناً چنین تصریح شده بود: "کسانی که از حق انتخاب کردن محرومند عبارتند از: نسوان، کسانی که فاقد رشدند و تحت قیمومت شرعی هستند، ورشکستگان بتقصیر، متکدیان و اشخاصی که به وسائل پیشرفته تحصیل معاش مینمایند، مرتکبین قتل و سرقت و سایر مقصرین که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند".^۲

"طی ۱۵ سال اخیر زنان ایران در کلیه شئون زندگی، حرفه ای، صنعتی و اجتماعی با توفیق کامل شرکت کردند و نشان دادند که برای تقبل همه مسئولیتهای در سطوح مدیریت، کفایت و لیاقت دارند. در این پانزده سال زنان ما به مقامهای وزارت، سفارت، معاونت وزارتخانه، وکالت، سناتوری، استادی دانشگاهها و سایر مناصب و مقامات مهم مملکتی، حتی نیروهای مسلح، دست یافتند و به شایستگی از عهده انجام وظائف و مسئولیتهای خود برآمدند. دختران جوان ما سهمی بزرگ در مبارزه با بیسوادی و کامیابیهای تردیدناپذیر سپاه بهداشت داشتند. بیم آن است که بازگشت به خرافات و پیش داوریهای چند سال پیش، تحمیل مجدد جادر به زنان و سلب حقوق و امتیازات قانونی آنها، سبب

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۱۴۱ تا ۱۴۴.

۲ - از پیام محمد رضا شاه پهلوی به کنگره بزرگداشت آغاز سال جهانی زن، تهران، ۱۴ دی ۱۳۵۳.

شود که بانوان ما نتوانند چنانکه باید و شاید وظائف خود را در زمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند. بدیهی است اگر نیمی از جمعیت یک کشور از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم بماند، نیم دیگر نیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی و تکامل دست یابد.

سالهای طولانی لازم آمد تا زنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی و سیاسی کسب کنند، در صورتیکه در کشور ما بانوان تنها در مدت چند سال از حقوقی برابر با مردان در همه شئون برخوردار شدند^۱.

"تا سال ۱۳۴۳ زنان یعنی نصف جمعیت مملکت طبق قانون انتخابات جزو محجورین، ورشکستگان به تقصیر و دیوانگان بودند، با منشور جدید خوشبختانه این ننگ زائل شد، نصف جمعیت مملکت ایران مانند نصف دیگر آن وارد اجتماع شد و مسئولیتها را قبول کرد. اکنون می بینیم که تمام زنان ما در کارهای مسئولیت دار کارشان را با شرافت و نزاکت و انضباط انجام میدهند. البته اتحاد نامقدس سیاه و سرخ میل دارد جمعیت مملکت نصف بشود، نصفی که نه فقط بدرد نخورد، بلکه انگل اجتماع نیز باشد، و مادرانی باشند که بر روح و فکر فرزندان شان خاک مرده بپاشند"^۲.

● "سیاست نظامی" خود را به این شرح برای شما خلاصه میکنم:

ما در منطقه‌ای زندگی میکنیم که امروز مهمترین منطقه استراتژیک جهان است. یکبار در یکی از نوشته‌های شما خواندم که این منطقه مرکز ثقل مبارزات جهانی است، و من در این مورد با شما هم عقیده هستم. در این منطقه که کشور ما قسمتی از آنرا تشکیل میدهد، ثروتی در اختیار ما است که به حفظ آن علاقه داریم. نقش و سیاستی هم در پیش گرفته ایم که این نقش و سیاست، و این ثروت، بدون تأمین قدرت نظامی حفظ نخواهد شد. قدرت نظامی که ما پایه گذاری میکنیم علیه هرگونه تهدیدی است که ما را هدف قرار دهد. البته با تهدید ضعیفتر از قدرت خودمان مواجه نیستیم، در برابر تهدید قدرت همسطح خود مقاومت میکنیم، ولی در مورد

۱- پاسخ به تاریخ، ص ۱۶۳.

۲- از پیام محمد رضا شاه پهلوی به "کنگره زنان ایران"، تهران، ۸ اسفند ۱۳۵۶.

تهدیدات آنهایی که برتر از قدرتمان هستند معتقدیم که قدرت مسلح نوعی قفل پشت در خانه است که برای مدت زمانی مقاومت میکند، و این مدت به ما و دوستانمان و هر کسی که بخاطر منافع خود قصد کمک به ما را داشته باشد فرصت کافی برای رساندن کمک میدهد. این اساس سیاست دفاعی ما است^۱.

"در باره اینکه چرا ما به خرید مقادیر زیادی اسلحه مبادرت میورزیم، باید بگویم بهمان دلیل این کار را میکنیم که فرانسه یا آلمان غربی یا انگلستان خرج تسلیحات خود میکنند. آیا این کشورها در معرض خطر هستند؟ بهرحال تجارب سی ساله بمن آموخته است که در دنیای امروز به هیچ کس جز خود نمیتوان اعتماد داشت، زیرا در هر لحظه ممکن است اتفاقی بیفتد که انتظارش نمیرفته است^۲."

"قدرت نظامی ما با توسعه اقتصادی کشورمان هماهنگ است و نمیتواند جز این باشد، زیرا هیچیک از این دو بدون دیگری معنی ندارد. شرایط ما در این مورد شرایط ژاپن نیست^۳."

"توجه خاص ما امروز روی نیروی هوایی است. من میخواهم آسمان ایران به گونه ای حمایت شود که تجاوز به آن غیرممکن باشد. باید ما وسیله سرنگون کردن هواپیمای متجاوز را در دسترس یا سیصد کیلومتری خاک ایران داشته باشیم. قصد من قوی بودن در منطقه ای است که در آن زندگی میکنیم، منطقه ای که ثروت و مصالح و امنیت کشور ما در آن قرار دارد^۴."

"آرزو دارم روزی بیاید که ما حتی یک دینار برای تسلیحات نظامی خودمان خرج نکنیم و همه این پول را به مصارف لازمتر کشورمان برسانیم. ولی تا روزی که این آرزو به مرحله عمل درنیاید، ما حق نداریم در تأمین دفاع مملکتمان کمترین تعلل و قصوری بکنیم^۵."

۱- در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، در کاخ نیاوران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۲- در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، ۲ ژوئن ۱۹۷۵.

۳- محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با Le Monde، ۳ مارس ۱۹۷۶.

۴- محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، نیاوران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۵- از کتاب Iran in the 1980's.

"شاه که قصد داشت ارتش ایران را به پای نیرومندترین ارتشهای جهان برساند در صدد تحصیل پیشرفته‌ترین سلاحها برآمد. بیرون رفتن انگلستان از خلیج فارس که به علت مشکلات مالی آن کشور انجام گرفت، شاه را بر آن داشت که کشورش جای خالی بریتانیا را پر کند، بهمین جهت اعلام داشت که ایران با دخالت کلیه نیروهای خارجی در منطقه مخالف است، و مصمم است با تمام قوا با جایگزینی هر قدرت بیگانه دیگر بجای انگلستان مخالفت کند".^۱

"در ده ساله اخیر، شاه به پیروی از سیاست مستقل ملی خود منابع تهیه سلاح را متنوع کرده بود. یک صنعت ملی تسلیحات نیز مخصوصاً در زمینه ساختن مهمات ایجاد شده بود. بر مبنای طرحهایی که در جریان اجرا بود، شمار نفرات ارتش ایران در آغاز دهه ۱۳۶۰ میبایست به ۷۶۰,۰۰۰ نفر رسیده باشد، با ۳,۴۰۰ تانک، و توپخانه ایران میبایست همان قدرت آتش را داشته باشد که توپخانه اتحادیه اتلانتیک شمالی NATO دارد. نیروی هوایی ایران میبایست در سال ۱۹۸۲ دارای ۷۸ هواپیمای F14، ۲۵۰ هواپیمای فانتوم، ۱۰۰ هواپیمای F51، ۱۰۰ هواپیمای F15، ۱۶۰ هواپیمای F16، ۲۴ هواپیمای مخصوص سوختگیری در فضا، ۵۷ هواپیمای حمل و نقل نظامی C130، و چند صد هلیکوپتر باشد. در همین تاریخ میبایست نیروی دریایی ایران ۴ رزمناو هشت هزار تنی موشک انداز، ۱۲ ناوشکن ۳,۰۰۰ تنی، ۱۲ ناو جنگی بسیار تندرو، ۳ زیردریایی، ۵۰ هلیکوپتر دریایی، یک ناوگان نیروبر، کشتیهای سوخت رسانی و خواربار رسانی و غیره داشته باشد، بطوریکه طبق نوشته شاه این ناوگان دریایی بتواند نه تنها خلیج فارس، بلکه تا حدود مرزهای اقیانوس هند را نیز در پوشش حفاظتی خود داشته باشد.

بر این مبنا، میتوان به آسانی علل نگرانی غرب مخصوصاً محافل آمریکائی مخالف شاه را از تقویت روزافزون این نیروی نظامی مقتدر، چه از نظر نتایج منطقه‌ای آن و چه از لحاظ آثاری که به قول خود آنها ممکن بود بلندپروازیهای شاه بوجود آورد، دریافت، در حالیکه نگرانی واقعی آنها

۱- احمد میرفندرسکی وزیر امور خارجه پیشین ایران، در سخنرانی در باره سیاست خارجه ایران، مشهد، ۲۵ نوامبر ۱۹۸۴.

حقاً میبایست این باشد که از میان رفتن این نیرو و فرماندهان آزموده آن چه کمک موثری به جلوگیری از توسعه طلبی شوروی میتواند بکند؟^۱

پژوهشگری یونانی که فعالیت های دانشگاهی خود را در آلمان فدرال انجام میدهد، و بعلمت مایه گیری از فرهنگ ملی خود طبعاً مسائل مربوط به کشورهای کهن و الزامات اجتماعی و فرهنگی آنها را در تحولات عصر نو بهتر درک میکند، اخیراً در تحلیل واقع بینانه ای در باره شکست برنامه های شاه در کتابی که به زبان آلمانی منتشر کرده چنین نوشته است:

” در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۸، نخست وزیر ایران اعلام کرد: دولت ایران بعنوان نیرومندترین کشور خلیج فارس برای امنیت و ثبات این منطقه اهمیت حیاتی قائل است، و بر این اساس حاضر نیست به هیچ دولت خارج از منطقه اجازه دخالت در دفاع از این امنیت را بدهد. خروج بریتانیای کبیر از در نباید منجر بدان شود که ایالات متحده از پنجره وارد شود.

محمد رضا شاه پهلوی مصمم بود با خروج نظامی انگلستان از خلیج فارس، وظیفه قدرت مسلط بر خلیج را ایران بعهده بگیرد، و در این راه حتی مسکو نیز بعلمت آنکه خواهان عدم نفوذ آمریکا در خلیج فارس بود از وی حمایت میکرد. در اکتبر ۱۹۷۱ یعنی شش ماه پس از خروج انگلستان، شاه آئین بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را برگزار کرد تا بازگشت ایران را به عنوان یک قدرت بزرگ به صحنه سیاست جهانی اعلام دارد. پس از آنکه برنامه های ایران برای تبدیل این کشور به یک قدرت مسلط منطقه ای روشن شد آمریکا نیز این نقش تازه ایران را عملاً پذیرفت، با این امید که ایران میتواند جای خالی انگلستان را در خلیج فارس و اقیانوس هند پر کند و از این راه مانع نفوذ شورویها شود. بدین ترتیب همه شرائط منطقه ای و جهانی برای قبول ایران بعنوان قدرت برتر خلیج فارس آماده شده بود، اما درست در همین هنگام جیمی کارتر با سیاست خود به طرز نفرت انگیزی به این طرح و به ایران و به شاه خیانت کرد. در نتیجه پس از سقوط رژیم شاه در فوریه ۱۹۷۹، خلیج فارس دچار وضعی وخیم تر از دوران خروج انگلستان در سال

۱ - نقل از کتاب L'Iran 1940-1980 نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۱.

۱۹۷۱ شد، و آمریکا با این مشکل اساسی روبرو گردید که دیگر دولتهای دوست او در منطقه بی لیاقتی شرم‌آور واشینگتن را در مورد ایران به فراموشی سپارند و خلاء قدرتی که در منطقه خلیج فارس بوجود آمده است به نحو دیگری پر شود^۱.

● "جالبترین موفقیت ایران عصر شاه، بی تردید سیاست خارجی آن بود، که عملاً قلمرو انحصاری شاه و میدان عمل شخصی او بشمار می‌آمد. از مهمترین موفقیت‌های ایران در این زمینه، ایجاد روابط دوستی و همکاری با بلوک شرق بموازات دوستی و همکاری با جهان غرب و برقراری یک موضع مستقل و متوازن در این زمینه دشوار بود.

از سال ۱۹۶۴، روابط ایران و اتحاد شوروی به صورت روزافزونی در حال توسعه بود. شوروی دریافت بود که ایران کشوری باثبات است و تصمیم دارد برای دفاع از امنیت خودش به شرق متکی باشد. بدین جهت تصمیم به همکاری با آن گرفت و مبادلات اقتصادی و فرهنگی دو کشور بصورتی چشمگیر توسعه یافت، چنانکه شوروی، همانند آمریکا و یا بازار مشترک اروپا، تبدیل به یک طرف اقتصادی بزرگ ایران شد.

چندین طرح اقتصادی غول‌آسا، منجمله مجتمع ذوب‌آهن اصفهان با ظرفیت سالانه ۶۰۰,۰۰۰ تن (که میبایست در ۱۹۸۱ دو برابر شود)، و سد رود ارس با ذخیره گاه عظیم آب، و طرح ارسال گاز طبیعی ایران به مناطق جنوبی شوروی از طریق بزرگترین لوله انتقال گاز در دنیا (که در اکتبر ۱۹۷۰ گشایش یافت و قرار بود لوله دومی نیز کشیده شود تا اجرای قرارداد "ایران - شوروی - اروپای غربی" در زمینه گازرسانی بطور کامل امکان یابد)، همه با همکاری شورویها به اجرا در آمد. تذکر این واقعیت لازم است که برخلاف دولتهای اروپای غربی که دوست و متحد سنتی ایران بشمار میرفتند و با این وجود در حساسترین لحظات از پشت به ایران خنجر زدند، اتحاد شوروی تا آخرین روزهای انقلاب بیطرفی رسمی خویش را در بحران ایران حفظ کرد و دستگاههای خبری این کشور عملاً تا روز سقوط

۱ - Gregor Manousakis در کتاب "راهنمای نفتی - منطقه بحرانی و امنیت اروپا"، Wege zum Öl. Das Krisengebiet Nahost als Faktor europäischer Sicherheit، چاپ Koblenz، ۱۹۸۴، ص ۱۱۵ تا ۱۱۷.

شاه از حمله بدو خودداری کردند.

این سیاست همکاری با اتحاد شوروی نتیجه دیگری نیز داشت و آن این بود که ایران با قاطعیت از استقرار پایگاههای آمریکائی در خاک خویش خودداری کرد. بعلاوه در ده ساله اخیر از اتحاد شوروی تسلیحات و ساز و برگ فراوانی برای ژاندارمری ملی خود و برای بخشی از ارتش زمینی خویش خرید.

سیاست همکاری و دوستی با شوروی طبعاً همکاری با اقمار این کشور را نیز در پی داشت: رومانی، لهستان، مجارستان، چکوسلواکی، بلغارستان، روابط صنعتی و بازرگانی گسترده ای با ایران یافتند و در برنامه های عمرانی و سازندگی ایران شرکت مؤثر جستند. ایجاد کارخانه های ماشین سازی اراک توسط چکها، و مجتمع تراکتورسازی تبریز توسط رومانی ها، نمونه ای از این همکاریهای شمریخش است.

این سیاست مانع نزدیکی چشمگیر ایران با چین توده ای نشد، چنانکه هواکروثونگ کفیل رئیس جمهوری چین آخرین رئیس کشوری بود که در زمان شاه بصورت رسمی به ایران سفر کرد، و بطوریکه شاه در "پاسخ به تاریخ" مینویسد به شاه توصیه کرد که در مقابل انقلاب با قاطعیت ایستادگی کند. توصیه ای که متأسفانه شنیده نشد.^۱

بدیهی است که اجرای این سیاست، ایران را از دفاع سرسختانه از منافع ملی خود بازنمیداشت. نمونه ای از این واقعیت را "هلن کسار دانکوس" کارشناس برجسته مسائل شوروی و استاد تاریخ اتحاد شوروی در انستیتی مطالعات عالی دانشگاه پاریس در تازه ترین کتاب خود بنام "نه صلح و نه جنگ" که در آوریل ۱۹۸۶ انتشار یافته است، چنین اراشه کرده است:

"شاه برای مقابله با نفوذ شورویها در افغانستان به دولت "محمد داود" پیشنهاد کرد که کمک وسیع ایران را به دولت او جانشین کمکهای اتحاد شوروی کند و بجای تسهیلات حمل و نقل نیز که شورویها در اختیارش میگذارند یک بندر آزاد در سواحل جنوبی ایران در اختیار

۱ - هوشنگ نهاوندی در *Anatomie d'une révolution*، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص

افغانستان بگذارد، بعلاوه کوشید تا در اختلافات مرزی افغانستان میانجیگری کند. در آخرین سالهای حکومتش - یعنی در سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ - محمد رضا شاه آشکارا اجرای طرح بزرگی را در باره تشکیل یک فدراسیون کشورهای مسلمان هم مرز شوروی در نظر داشت، و این در هنگامی بود که بالا رفتن بهای بین المللی نفت دورنمای مساعدی برای اجرای این گونه برنامه های بلندپروازانه فراهم آورده بود. در این مورد ایران و عربستان سعودی - دو کشور نفتی درجه اول اوپک - میکوشیدند تا نقش بزرگتری از مسئولیت منطقه ای را برای خود کشورهای منطقه تأمین کنند^۱.

... "سیاست واقع بینانه شاه در مورد رابطه با جهان غرب و با جهان شرق، در مورد رابطه ایران با جهان سوم نیز با موفقیت بکار گرفته شد. یکی از نتایج این سیاست قراردادی بود که در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس الجزائر برای پایان دادن به اختلافات دیرینه مرزی ایران و عراق (که از یادگارهای دوران استعمار بود) بین شاه و صدام حسین امضاء شد.

در خلیج فارس شاه اصل تعیین سرنوشت بحرین را از جانب مردم خود این جزیره پذیرفت، و به نتیجه آن نیز گردن نهاد. سیاست شاه نسبت به کشورهای غیرمتعهد جهان سوم سیاست دوستی، همکاری و نزدیکی هرچه بیشتر بود. در سال ۱۹۷۴ ایران با استفاده از عوائد نفتی فراوان خود پا به دوران کمک اقتصادی به کشورهای در حال توسعه گذاشت، که هند و پاکستان و مصر و سوریه و سنگال و اردن از جمله بهره گیران ممتاز آن بودند. در سازمان اوپک، شاه که خود از بنیانگذاران سازمان بود عملاً بصورت رهبر واقعی این سازمان در آمد^۲.

"پیش از انقلاب، ایران تمام اختلافات خود را با کشورهای دیگر حل کرده بود و عملاً در همه آنها از احترام و حیثیت عمیقی برخوردار بود. بجز سه کشور کوبا، لیبی و یمن جنوبی، ایران با همه ممالک جهان رابطه سیاسی داشت. در سالهای آخر حکومت شاه، ایران کشوری بود واقعاً

۱ - Héléne Carrère d'Encausse در کتاب *Ni paix, ni guerre*، چاپ پاریس، ۱۹۸۶، ص ۲۰۳.

۲ - نقل از کتاب *Anatomie d'une révolution* نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۵۸.

نیرومند، محترم، مرفه، با نقش مؤثر در صحنه بین‌المللی، و با وزن سیاسی و حیثیتی شاید زیاده از حد که گاه به همین جهت مایه دردسر میشد. در این سالها ایران نه تنها خود را کاملاً شایسته مقام کشور اول منطقه میدانست، بلکه در سطح جهانی نیز به اعزاز مقامی بالاتر از مقام یک کشور متوسط چشم دوخته بود. نیروی نظامی این کشور، قدرت اقتصادی آن، خلافت و هوشمندی مسئولان امور آن، همه میتوانستند بدان اجازه چنین بلندپروازی را در مسیر اجرای یک سیاست مستقل ملی که سیاست مورد تأکید شاه بود - از نوع سیاست مستقل ژنرال دوگل که شاه او را سرمشق برای خود کرده بود، همچنانکه آتاتورک سرمشق پدرش بود - بدهند.^۱

"ایران، متحد وفادار و قابل اعتماد غرب، با اتخاذ یک سیاست واقع‌بینانه "حسن همجواری" (که از الزامات ژئوپلیتیک بود) در مورد اتحاد شوروی، این ابرقدرت بزرگ را نیز در جرگه دوستان خود درآورد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲، بموجب یک تبادل یادداشت دیپلماتیک ایران متعهد شد که در هیچ شرائطی در خاک خود اجازه استقرار پایگاههای موشکی خارجی و سازمان دادن به یک تجاوز بیگانه را علیه شوروی ندهد. با این اطمینان، مسکو در نصب یک مرکز جاسوسی خبری آمریکا در شمال ایران چشم خود را بست و موضوع را بروی خود نیاورد. حتی به سخن پراکنشهای رادیوی مخفی بزیان فارسی که ظاهراً مرکز آن بلغارستان بود پایان داد. رسانه‌های گروهی شوروی بخلاف سازمانهای روابط خبری جهان غرب، تا هنگام خروج شاه از ایران هیچ انتقاد مستقیمی از او نکردند.

از آغاز دهه ۱۹۶۰، همکاریهای اقتصادی و فنی دو کشور توسعه بسیار یافته بود. ایران در عین آنکه جداً با هرگونه نفوذ ایدئولوژیک و مخرب شوروی مخالفت میکرد، منطقه امنی در مجاورت این کشور بشمار میرفت. بالنتیجه تا زمانی که قدرت قانونی شاه پای برجا بود، مسکو روابط حسن تفاهم را میان دو کشور حفظ میکرد و حاضر بود برنامه‌های نهائی توسعه طلبی خود را بنفع تاکتیک همکاری یا قدرت مرکزی تهران فدا کند.^۲

۱ - از همان کتاب، ص ۵۹.

۲ - از همان کتاب، ص ۵۹.

بسیار رهبران و سیاستمداران بلندپایه خارجی، در نوشته‌هایی که پس از درگذشت شاه منتشر شده است و بنابراین شائبه خوشامدگویی در آنها نمی‌رود، بر این آگاهی^۱ و احاطه کسب نظیر محمد رضا شاه در مسائل سیاست جهانی انگشت نهاده‌اند، که من بعنوان نمونه به نقل دو اظهار نظر اکتفا می‌کنم:

”در طول سالهای پیاپی، برای من فرصتهای متعددی پیش آمد که با شاه ایران گفتگو کنم، و باید صادقانه بگویم که در هر یک از این تبادل نظرها، وی را از نظر درک و تحلیل تحولات امور بین‌المللی و جهت‌گیری‌های آن از برجسته‌ترین زمامدارانی یافتیم که در همه زندگانی سیاسی خویش با آنان دیدار کرده بودم“^۲.

”واقعیت این است که شاه در مورد سیاست خارجی بسیار مطلع و در عین حال بسیار علاقمند بود. طی سالیان دراز، وی با بسیاری از رهبران جهان تماس‌های شخصی برقرار کرده و عملاً در نقش گرداننده سیاست کشور خویش عمل کرده بود. در این زمینه او کلیه گزارشها و اسناد وزارت امور خارجه را که روزانه در اختیارش گذاشته میشد بدقت می‌خواند و مورد توجه قرار میداد. برای همه ما نمایندگان دولتهای خارجی در تهران، تبادل نظر با شاه در زمینه مسائل سیاست بین‌المللی بسیار لذت بخش بود“^۳.

مجموع این فعالیتهای گسترده اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، علمی و فنی، بهداشتی، سیاسی، نظامی، ورزشی، هنری، سراسر ایران را در سالهای اخیر بصورت یک کارگاه وسیع سازندگی درآورده بود. در طول سالها، تقریباً روزی نبود که کار تازه‌ای آغاز نشود، یا کار آغاز شده‌ای برحله بازدهی نرسد، یا مدرسه‌ای، بیمارستانی، درمانگاهی، استادیومی، کارخانه‌ای، بندری، ایستگاهی، فرودگاهی، شاهراهی، کتابخانه‌ای، موزه‌ای، گشایش نیابد.

”وسعت فعالیتهای سازندگی ما بقدری است که حتی در مورد

۱ - Richard Nixon، در کتاب Leaders، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲.

۲ - Sir Anthony Parsons، در کتاب The Pride and the Fall، چاپ لندن، ۱۹۸۴، ص ۲۱.

ساده‌ترین کارها با کمبود نیروی انسانی مواجه هستیم. از این رو از پاره‌ای از کشورهای دوست نیروی انسانی ماهر وارد میکنیم، منجمه از پاکستان، هند، فیلیپین و کره جنوبی. بهمین مناسبت مقدم آن دسته از برادران مصری خودمان را که مایل باشند در بنای کشور دوست و برادرشان با ما همکاری نمایند جداً گرامی میداریم^۱.

”میپرسید که احساس من بهنگامی که سنگ زیرینای یک کارخانه یا یک سد تازه را نصب میکنم، یا هنگامی که در گشایش طرحهای مربوط به رفاه اجتماعی شرکت میکنم چیست؟ واقع این است که من در همه این موارد همچنانکه در هنگام گشایش یک کارخانه برق یا یک مرکز تازه رفاهی یا یک بیمارستان و یا یک مدرسه، خودم را از موهبت و نعمتی خاص برخوردار می‌بینم، زیرا چنین مراسمی را تشریفات صرف تلقی نمیکنم، بلکه آنها را نشانی از پیروزی کوششهای خلاقه ملت ایران بحساب می‌آورم. در آن لحظات هر باره تصویری از یک ایران آباد و مرفه و سعادت‌مند را در نظر می‌آورم، و از این بابت نه تنها روحا الهام میگیرم، بلکه از نظر جسمی نیز خودم را جواتر احساس میکنم“^۲.

”ما امروز سعی در خرید تکنولوژی پیشرفته داریم، ولی نمیخواهیم مانند دیگران ساختمانهای لندن و پاریس و نیویورک را خریداری کنیم. سرمایه ما در خارج از ایران عموماً در کار تکنولوژی سرمایه‌گذاری شده است. چرا ما قسمتی از سهام ”کروپ“ را خریداری کرده‌ایم؟ این کار بخاطر سود مالی نبوده، بلکه هدف ما بدست آوردن تکنولوژی کروپ بوده“^۳.

”هر جوان ایرانی فردا، باید از لحاظ بهداشت و تحصیل و روحیه سالم و جسم سالم، در موقعیتی باشد که باو اجازه دهد دروسش را بفراخور استعداد خویش به بهترین وجهی بیاموزد. اگر خیلی با استعداد باشد برود به بالاترین رشته‌های تحقیقاتی و علمی، ولی کسی هم که می‌رود در رشته‌های عملی، نباید هیچ نوع احساس حقارتی بکند، زیرا هم او و هم آن

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با روزنامه مصری الاهرام، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.

۲ - در مصاحبه با نشریه هفتگی ”جوانان“، ۲۶ تیر ۱۳۵۴.

۳ - در مصاحبه با Olivier Warren، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

دیگری هر دو ایرانی هستند^۱.

”پیش‌بینی من این بود که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال بر مشکلات ناشی از کمبود کادرهای لازم برای اداره امور فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانند طی چهار سال چهار دوره فارغ‌التحصیل به جامعه تحویل دهند، و تعداد زیادی متخصصین فنی در سطوح پائین‌تر نیز میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال میبایست تولید فولاد کشور به ۱۰ میلیون تن در سال بالغ شود. تولید سالانه فولاد فرانسه ۲۵ میلیون تن است و این هدف تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تأسیسات عظیم بندری چاه بهار و نیز تأسیسات بندر عباس پایان می‌رسید، و حتی کشتیهای پانصد هزار تنی میتوانند در آنجاها پهلو گرفته یا در خشکی تعمیر شوند. باز هم در همین مدت برنامه‌های بزرگ دیگری چون توسعه خطوط آهن و ساختمان شاهراههای سراسری به شمر می‌رسید“^۲.

”ایران بزودی صاحب جمعیتی بیشتر از فرانسه خواهد شد، با درآمد سرانه‌ای که جزو بالاترین درآمدهای سرانه در سطح جهانی خواهد بود. جامعه ایرانی جامعه‌ای خواهد بود که در آن همه مردم سهم خود را در سیر بجانب ترقی ایفا خواهند کرد. من ایران را در آخر قرن بیستم آن ایرانی مبینم که با همه وجودم برای ساختن آن کار میکنم. هر چند که میدانم خودم دیگر در آن موقع زنده نخواهم بود“^۳.

”بموازات همه این پیش‌بینی‌ها، یادآوری میکنم که هیچ کشوری نباید از پیشرفت ایران احساس خطر کند و نگران باشد. اما اگر هنوز با نظر بدگمانی بما نگرسته شود باید گفت که بیگمان دستهای بیگانه و منافع بیگانه‌ای در میان است“^۴.

شاه، که کوشش بسیار میشد او را ”غرب زده“ و دنباله‌رو بی‌تقد و شرط جهان غربی جلوه دهند، در میدان عمل درست بالعکس در حدی

۱ - در مصاحبه با K.R. Karanjia، تهران، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶.

۲ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۳۰.

۳ - در مصاحبه با مجله کویتی السیاسه، ۲۵ ژانویه ۱۹۷۷.

۴ - در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ

تعصب آمیز ستایشگر و مدافع فرهنگ و هویت ملی بود:

”ما مصمم هستیم هویت ملی خودمان را سرسختانه حفظ کنیم، و از روح ایرانی و فلسفه ایرانی زندگی مصممانه پاسداری نمائیم. معنی این پاسداری این است که از یکطرف به سه هزار سال سنتهای ملی خودمان وفادار باشیم، و از جانب دیگر با قاطعیت راه خویش را به جانب پیشرفت و استقرار یک جامعه مدرن و صنعتی، با سطح عالی فکری و اجتماعی، ادامه دهیم. البته برای این کار وقت زیادی در پیش نداریم.“

”برای ما وصول به تمدن پیشرفته عصر حاضر، در درجه اول مستلزم انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر بود، ولی عقیده داشتیم که برای اینکار باید هویت ملی خود را سرسختانه حفظ کنیم. عقیده داشتیم که باید ایرانی بهمانیم تا بتوانیم از پیشرفتهای دیگران بهتر بهره گیریم.“

”بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، پیش از هر چیز یادآوری تاریخ کشور ما به جهانیان، و در عین حال یادآوری همین گذشته به ملت ایران بود. وقتی که ملتی در طول هفته ها و هفته ها سخن از افتخارات و موفقیتهای گذشته اش بشنود، طبیعی است که با امید و اعتماد بیشتری در ساختن آینده خود سرمایه گذاری خواهد کرد.“

در راه دفاع از این هویت ملی، وی غالباً به مصاحبه کنندگان غربی خود طعنه میزد:

”تازه خوب که فکر کنید خواهید دید که حتی جمهوریهای پر و پا قرص هم با فکر سلطنت ییگانه نیستند. منتها ملت آمریکا بجای یک سلطان، ده ها سلطان نفت و اتمی و صنایع الکتریکی و حتی سلطان های سیگار و موز و نارنگی دارد، که شیوه کار هیچکدامشان شسته و رفته تر از سلطانهای واقعی نیست. می بینید که حتی این ملت کاملاً جمهوریخواه نیز از زرق و برق سلطنت بدش نمی آید.“

۱ - همانجا.

۲ - پاسخ به تاریخ، ص ۱۷۹.

۳ - در مصاحبه با Olivier Warin، در کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶، ص ۱۳۵.

۴ - همانجا.

مروری به مصاحبه‌های فراوان محمد رضا شاه با روزنامه گاران، مفسران و سردبیران مطبوعات مهم جهان که منظمآ برای دیدار و مذاکره با او به تهران می‌آمدند، بیش از هر چیز این واقعیت را روشن میکند که وی، در هر مورد که پای حیثیت و غرور ملی یا مصالح کشورش بمیان می‌آمد، ریزه کاریهای عادی را کنار میگذاشت و با صراحت و گاه نیز با پرخاشجونی با آنان سخن میگفت:

” شما غریبه‌ها ثروت بیهساب خود و رفاه فراوان خویش را بر نفت بسیار ارزاقیمت پایه گذاری کرده اید بی آنکه در این میان به حقوق و منافع مشروع صاحبان این نفت توجهی کنید یا حتی برای کشورهای فقیر جهان کمترین محلی از اصراب قائل شوید. دوازده سال از تأسیس کنفرانس بازرگانی و توسعه سازمان ملل متحد (U.N.C.T.A.D.) میگذرد. در همه این مدت، کشورهای عضو این کنفرانس که همه ممالک پیشرفته صنعتی را شامل میشوند، برای ممالک فقیر و محروم چه کرده اند؟ شما میگویم که هیچ کاری نکرده اند.“

” ظاهراً در گزارش محرمانه ”سیا“ برای سال جاری آمده است که شاه بیش از پیش بصورت آدم بلندپرواز و خطرناکی در می‌آید. بعد از همه اطلاعات ناشناخته ای که اخیراً در باره فعالیت‌های ”سیا“ انتشار یافته است، نگران این نیستید که یکروز - یعنی موقعی که سیاست شما با منافع خاص آمریکا تطبیق نکند - کوشش کنند تا همانطور که انگلیسها با پدوتان کردند شما را برگزار کنند؟

” البته این کار غیرقابل تصور نیست، ولی مشکل است. بدیهی است میتوانند مرا با ترتیب دادن یک سوء قصد از میان ببرند، زیرا چنین کاری همیشه ممکن است، ولی این هیچ مسئله ای را حل نخواهد کرد.“

” در مورد نجات آذربایجان از سلطه ارتش سرخ شوروی، تصور واهی نکنید. آمریکائیها صریحاً بمن گفته بودند که بخاطر ایران با روسها جنگ نخواهند کرد. اسناد محرمانه کاخ سفید و وزارت امور خارجه

۱ - Anthony Sampson در کتاب The Seven Sisters, The Great Oil Companies and the world They Made، چاپ نیویورک، ۱۹۷۵، ص ۲۹۲.

۲ - در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶، ص ۱۲۰.

آمریکا نیز که همین چند ماه پیش بموجب مقررات قانونی اجازه انتشار آنها داده شد، بصراحت حاکی است که اگر کار آذربایجان به بن بست میکشید آمریکا حاضر نبود بخاطر مسئله ایران با روسها وارد نبرد شود^۱.

"مگر در آمریکای ثروتمند فقر وجود ندارد؟ اگر در باره Slum های (زاغه نشین ها) آمریکائی بررسی بیشتری کنید، خواهید دید که وضع آنها چندان بهتر از زاغه های ما نیست. با این تفاوت که زاغه های ما خیلی زود از میان خواهند رفت"^۲.

"بفرض هم همه آنچه وسایل ارتباط جمعی شما غریبه ها در باره شکنجه در ایران میگویند راست باشد، فراموش نکنید که ما همه این شیوه های "پیشرفته" شکنجه را از خود شما آموخته ایم. "ظرافت کاری" های شکنجه اختراع ما نبوده است، اختراع سازمانهای پلیسی جهان شما بوده است که ما در آن درس آموخته ایم. چطور است که هیچوقت این وسائل روابط جمعی از شیوه های "روانی" که خود شما برای دستیابی به اطلاعات متهمین بکار میبردید چیزی نمیگویند؟"^۳

در موردی که پای "غرور ملی" بمیان می آمد، شاه بکلی آشتی ناپذیر میشد، و یکی از این موارد، مسئله پافشاری کشورهای عرب در تغییر نام "خلیج فارس" به "خلیج عربی" بود:

"شما ضمن صحبت خودتان دو بار کلمه "خلیج" را ذکر کردید، ولی نامی ازینکه این خلیج کدام خلیج دنیا است نبردید. آیا این خلیج نام ندارد؟ بگذارید از شما بپرسم: وقتی که در مدرسه درس میخواندید این خلیج را چه مینامیدید؟ نه تنها در سالهای دور، بلکه در همین اواخر هم آنرا "خلیج فارس" میگفتید. من خودم یکبار که نطق جمال عبدالناصر را از رادیو میشنیدم، شنیدم او باوجود سخن گفتن از قومیت عربی، چندین بار اظهار داشت: "از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس". چطور شد که ناگهان هم جغرافیا و هم تاریخ را تغییر دادید و نام فارسی این خلیج را از

۱ - همانجا، ص ۱۰۸.

۲ - همانجا، ص ۱۷۳.

۳ - همانجا، ص ۲۱۲.

یاد بردید و اسمش را خلیج عربی گذاشتید؟ آیا واقعیت‌های تاریخ و جغرافیا را میتوان به این آسانی تغییر داد؟ آیا مثلاً پاکستان میتواند نام اقیانوس هند را اقیانوس هند و پاکستان بگذارد یا به سادگی آنرا "اقیانوس" بنامد؟^۱

"شما که میخواهید نام خلیج فارس را عوض کنید آیا میتوانید نژاد و ملیت مردمی را که سراسر شمال این خلیج مال آنهاست نیز عوض کنید؟ آیا این تغییر نام به قدرت نظامی یا اقتصادی ایران خاتمه خواهد داد؟ هنگامی برای شما عوض کردن یک نام ریشه دار تاریخی مورد پیدا میکند که منظور خاصی داشته باشید، و من میخواهم این منظور را بفهمم. چند سال پیش، جمال عبدالناصر در یکی از سخنرانیهای خود صراحتاً این خلیج را خلیج فارس نامید و نه خلیج عربی، اما اندکی بعد از آن متوجه شدم که روزنامه تایمز لندن اصطلاح خلیج عربی را مطرح کرد، و بدنبال آن اعراب نیز متفقاً همین نام را در مورد خلیج فارس بکار بردند."^۲

"کسانی هستند که چه در گذشته و چه اکنون خواسته اند اعراب را از ایران دور نگهدارند. در غیر اینصورت روشهای خصمانه بیدلیل و بی مجوزی را که از سوی اعراب مشاهده میشود چگونه میتوان توجیه کرد؟ روش کلی شما اعراب، چه در سازمان ملل متحد و چه در خارج از این سازمان نسبت به ایران روشی خصمانه است. شما هیچ فرصتی را برای بد کردن به ما نیافته اید که از آن بطور رایگان استفاده نکرده باشید."^۳

در اظهارنظر در مسائل داخلی نیز، وی غالباً با همین روشنی انگشت بر مشکلات میگذاشت:

"کدام اسلام؟ این اسلامی که "ملاها" در گذشته ارائه میدادند؟ برای این افزائی نفوذ و قدرت نمیتوانست جز بر روی جهل و نادانی دیگران پایه گذاری شود، لذا کوشش داشتند تا مردم را در همین حالت جهالت نگاه

۱ - در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، تهران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۲ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، تهران، ۲۲ شهریور ۱۳۵۴.

۳ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با مدیر مجله الحوادث، چاپ بیروت، ۳ آذر ۱۳۵۲.

دارند. البته این کار دشوار نبود، زیرا در آئین ۹۰ تا ۹۹ درصد از افراد ایرانی بیسواد بودند، که در مقابل آنهایی که خودشان را به اصطلاح باسوادهای معهود کشور میدانستند - و تمام سوادشان چند کلمه عربی بود که غالباً خودشان هم معنی آنها را نمیفهمیدند - دهانشان از تعجب باز میماند. این وضع برای ملاها کمال مطلوب بود و بهمین جهت طبعاً میبایست ادامه مییافت.^۱

”خوب میدانم که با بودن آخوندها و روحانی نمایان قشری امکان اصلاحات وجود ندارد. من و پدرم باندازه کافی از این افراطیون مذهبی آزار دیده ایم. اصولاً هیچ کشوری در جهان نیست که تحت نفوذ متعصبین مذهبی قرار داشته باشد و کشوری عقب افتاده و محروم نباشد. برای اقدام به اصلاحات، باید اول ملاها و روحانی نمایان افراطی را سر جای خودشان نشاند.“^۲

”احترام من به دیانت مانع آن شد که در برابر دروغ پردازان شدت عمل بخرج دهم، زیرا نمیتوانستم باور کنم که کسی به اینهمه دروغ و فریب گوش فرا دهد. جنبه معنوی و اخلاقی فاجعه امروز ایران مسلماً کمتر از نتایج اقتصادی آن نیست.“^۳

غالباً به شاه ایراد گرفته اند که بر اثر اجرای برنامه های اقتصادی او، کسانی بجهت ثروتهای بزرگ اندوخته اند که یا حاصل سودجویی های بیقاعده در مؤسسات اقتصادی تحت اداره آنها و یا سوء استفاده های نامشروع است، و این اعتراض در هر مورد غالباً اعتراضی وارد است. ولی شاه خود بدین مشکل توجه داشت و از این بابت بسیار ناراضی بود، و مخالفت خود را نیز پنهان نمیداشت:

”بر اثر رشد سریع اقتصاد ایران گروه کوچکی از سرمایه گذاران ما بسیار ثروتمند شده اند، ولی این وضع نمیباید و نمیتواند ادامه پیدا کند، و ادامه هم پیدا نخواهد کرد.“^۴

۱ - در مصاحبه با Olivier Warin، در کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

۲ - در همانجا

۳ - The Shah's Story. An Autobiography، چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۲۲۹.

۴ - در مصاحبه با K.R. Karanjia، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶.

اصل هیجدهم "انقلاب سفید" - که متأسفانه خیلی دیر اعلام شد و حق بود که در همان آغاز اعلام شش اصل نخستین وضع شده باشد - مترجه همین مشکل بود، و شاید تذکر این نکته ضروری باشد که اجرای سختگیرانه همین اصل بود که بازار و مقاطعه کاران و بازرگانان بزرگ و بانکداران و بسیاری از آنها را که راه ادامه غارتگریشان تدریجاً مسدود میشد به دشمنی با شاه کشانید و خیلی از آنها را روانه آستان بوسی خمینی کرد:

"در همین روزهای آتش و خون، کسانی چون خیامی، رضائی، نیکپور و دیگر سرمایه داران معروف، دوان دوان خود را به درگاه خمینی میرسانیدند تا به نعلین بوسی او مشرف شوند، و هرکدام پیشنهاد تقدیم مبالغ هنگفتی پول به وی میکردند."

"پدر من با چپاولگران با قدرت و خشونت عمل کرد. ولی من بر این عقیده بودم که نسل جدید که با دنیای مدرن در تماس بیشتری است داوطلبانه تغییر روش خواهد داد و خودش فساد را ریشه کن خواهد کرد، و دیگر نیازی به اعمال زور و خشونت نخواهد بود، خیلی متأسفم که بگویم در این مورد اشتباه کردم و باید بیشتر شدت عمل بخرج میدادم."

دیدگاههای شاه به آینده کشورش محدود نمیشد، آینده جهان را نیز دربر میگرفت، زیرا که میدانست در دنیای نابسامان و آماده انفجار، هیچ کشوری نمیتواند "جزیره امنیتی" برای خود باشد.

میان همه زمامداران جهان، در سالهای دهه ۷۰، کمتر کسی را میتوان یافت که باندازه محمد رضا شاه بر ضرورت تعدیل و نظم اقتصادی غیرعادلانه کنونی جهان تأکید نهاده باشد، و این درست آن چیزی بود که نه شنیدنش خوشایند کارگردانان جهان پیشرفته در "دنیای بزرگان" بود و نه اینان - علیرغم همدردیهای زیادی برخی از آنان - کمترین آمادگی برای انجام کاری در این مورد داشتند. کنفرانسهای "شمال و جنوب" نیز که گاه

۱ - هفته نامه پیام، چاپ لندن، اول دی ۱۳۶۳.

۲ - در مصاحبه با Marvin Zonis، ۱۹۷۵، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۰ آبان ۱۳۶۴.

و یگانه تشکیل میشد، بهمین سبب منظمأً با شکست مواجه میشد. با اینهمه شاه، نه بعنوان یک زمامدار انقلابی یا هواخواه کمونیسم و یا حتی چپگرا، بلکه بعنوان یک رهبر واقع بین از جهان سوم، که هم با قوانین خودخواهانه و سودپرستانه جهان ثروتمند شمال و هم با دشواریها و نیازهای حیاتی دنیای فقیر جنوب آشنائی داشت، بر این ضرورت تأکید میکرد، و این تأکید او، گاه لحن هشدارهای apocalypse مییافت. همانند "نتراداموس" که سال ۱۹۹۹ را سال پایان جهان دانسته بود، شاه نیز هشدار میداد که اگر کوششی واقعی برای تعدیل وضع ناپساومان سه میلیارد نفر مردم گرسنه و محروم جهان سوم بکار نرود، احتمالاً "جهان ما تا پایان قرن حاضر منفجر خواهد شد". آنچه را که امروز کارگردانان جمهوری بدروغ در باره جانبداری از "مستضعفان" میگیرند - در همان حالیکه ۱۰ میلیارد دلار دارائی همین مستضعفان را بابت گروگانگیری به "مستکبران" باج سیل میدهند و سرمایه نفت همین مستضعفان را نیز برایگان تقدیم "دوستان عرب" یا سوداگران بین المللی مرگ و یا اسلحه فروشان اسرائیلی میکنند - او در صورت واقعی میگفت، در حالیکه هیچ نفی از این بابت نمیرد، و در برابر دشمنیهای فراوانی را بر میانگینفت.

"آرزو کنیم که در سال ۲۰۰۰ میلادی یک دنیای درگیر در مشارکت، و نه دچار مخالفت، وجود داشته باشد. اگر ما به تنش زدائی و همزیستی معتقد باشیم، و اگر بخواهیم باین هدف برسیم، باید مسئله تقسیم جهان به دو گروه ملتهای توانگر و ملتهای تنگدست حل شده باشد. بدین منظور تمام ملتهای جهان، بخصوص ملل پیشرفته، باید در راه افزایش سطح زندگی مردمی که امروز عقب مانده نامیده میشوند بکوشند. وظیفه جهان پیشرفته شتاب بخشیدن به عمران کشورهای عقب مانده است. چنین روشی سیاست تازه ای را بر پایه صلح و همکاری، برخلاف سیاست فعلی جنگ سرد و ویرانگری بنیادان می آورد. جهان سال ۲۰۰۰ باید یک دنیای واحد باشد تا در آن ابناء بشر در چهارچوب یک مشارکت بین المللی کنار هم زندگی کنند، هر چند که شاید خود ما نتوانیم شاهد تحقق این رویای شیرین باشیم".

”باید همه ما درک کنیم که سرانجام به جهانی نو و نظامی تازه متکی بر انصاف و همکاری بیشتر و مبتنی بر این اندیشه که جهان غیرقابل تقسیم است نیاز داریم. نمیتوان خوشبخت زیست در حالیکه سایرین بدبخت و محروم از همه چیز باشند. ما خواهان نابودی دنیای پیشرفته نیستیم، ولی باید ببینیم برای ایجاد همکاری تازه و لازم بین دنیای غنی و دنیای فقیر، یعنی بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، چه نظام تازه‌ای باید وجود آوریم؟“^۱

”باید کشورهای صنعتی درک کنند که عصر تحصیل درآمدهای بیحساب از جیب ملل محروم بسر آمده است. باید کمریندها را محکمتر کنند و فرزندان خانواده‌های مرفه که در هر وعده غذا خوراک فراوان دارند، اتومبیل دارند، و بسیار چیزهای دیگر دارند در باره مسئولیتهای جهان صنعتی خود بیشتر بیندیشند.“^۲

”چنانچه تا پایان قرن حاضر کشورهای کم رشد معادله تازه‌ای نداشته باشند احتمالاً جهان ما منفجر خواهد شد. این منطقی نیست که همچنان ۱۰٪ از مردم دنیا ۹۰٪ از تمام ثروتهای آنرا زیر نفوذ خود درآورند. غرب میباید دریابد که مسئله تقسیم مجدد ثروتها مطرح نیست. شرکتهای چند ملیتی به هنگام بهره‌کشی از منابع دیگران همیشه چندان آینده نگر نبوده‌اند، در صورتیکه درست همین آینده‌نگری است که میباید آمریکا و اروپای غربی و ژاپن داشته باشند.“^۳

”آنچه در درون یک جامعه برای تعدیل بیعدالتیهای طبقاتی و اجتماعی میگردد، میباید در مورد همه جامعه بشری نیز صادق باشد. عبارت دیگر روابط کشورهای فقیر دنیا میباید از نوع همان روابطی باشد که در داخل این کشورهای پیشرفته بین طبقات غنی و فقیر وجود دارد. همان تفاهمی که در درون یک کشور جستجو میشود، باید در مقیاس جهانی نیز جستجو شود.“^۴

”یکسال و نیم پیش، مقارن نخستین افزایش بهای نفت، من

۱ - در مصاحبه با مجله آلمانی Quick، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۴.

۲ - در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران ایرانی و بین‌المللی تهران، ۲ دی ۱۳۵۲.

۳ - در مصاحبه با سردبیر مجله Blitz، چاپ هندوستان، ۱۳ فروردین ۱۳۵۳.

۴ - پاسخ به تاریخ، ص ۲۰۱.

پیشنهاد کردم که یک صندوق بین المللی با شرکت ۱۲ کشور تولید کننده نفت و ۱۲ کشور صنعتی ثروتمند تأسیس شود که هریک از آنها حدود ۱۵۰ میلیون دلار در آن سرمایه گذاری کنند، ولی در عین حال ۱۲ کشور جهان سوم نیز بنمایندگی از طرف همه این کشورها در این صندوق عضویت داشته باشند. یعنی در مجموع ۳۶ کشور بعنوان هیئت مدیره این صندوق، کلیه طرحهائی را که از جانب کشورهای در حال توسعه پیشنهاد میشود مورد بررسی قرار دهند. این نخستین پیشنهادی بود که برای شرکت دادن خود این کشورها با حقوق مساوی در تصمیم گیری این هیئت مدیره مطرح میشد. البته برای این بررسی ها از اطلاعات و تجارب سایر سازمانهای مالی بین المللی نیز استفاده میشد. ولی این طرح عملی نشد، زیرا که برخی از کشورهای صنعتی مایل به قبول آن نبودند. پیشنهاد فعلی من این است که از همکاری این کشورها صرف نظر شود، و کشورهای تولید کننده نفت خودشان یک مالیات معین - مثلاً ده سنت برای هر بشکه - بر عوائد نفتی خود وضع کنند که در صندوق واریز شود^۱.

در کتاب حاضر، من بدفعات مطالب مختلفی را از نوشته ها یا گفته ها و یا مصاحبه های "سر آتونی پارسوتر" آخرین سفیر بریتانیا در ایران شاهنشاهی نقل کرده ام، و در موارد متعدد نیز اظهار نظرهای او را مورد انتقاد قرار داده ام، ولی باید بموازات این انتقادهای، تصریح کنم که یکی از اصیلترین و اصولی ترین تحلیلهائی را که تا به امروز از جانب صاحب نظران صلاحیتدار، چه ایرانی و چه خارجی، در باره ایران قرن حاضر یعنی ایران آغاز قرن و ایران عصر پهلوی انجام گرفته است، در کتاب همین "آتونی پارسوتر" بنام "غرور و سقوط" میتوان یافت، که در سال ۱۹۸۴ در لندن انتشار یافته است. برداشتهای این کتاب و قسمت اعظم مطالب آن موافق با محمد رضا شاه نیست، و بسیاری از این مطالب نیز اصولاً با نظری صریحاً مخالف نوشته شده است. بر این ضابطه، میتوان با قاطعیت گفت که در نتیجه گیری نهائی کتاب آنچه ملاحظه میکنید بوده، "سمپاتی" شخصی به رضاشاه یا به محمد رضا شاه نبوده است، بلکه اراده

یک تحلیل واقع بینانه از تاریخ معاصر ایران بوده است.
با ارائه این جو فکری غیردوستانه که میان شاه و سفیر وجود داشت، اکنون نتیجه گیری نهائی سرآتونی پارسوتز را در کتاب "غرور و سقوط" برایتان نقل میکنم:

"در تمام این کتاب، من در اشاره به حوادث ایران در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ کلمه "انقلاب" را بکار بردم، زیرا وسعت آن زلزله سیاسی که در آن زمان در ایران روی داد، اگر بیشتر از دو انقلاب بزرگ تاریخ اروپای جدید یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه نبود، لااقل برابر با آنها بود.

باوجود این، با تحلیل عمیقتری در این باره اکنون میتوانم بر این عقیده باشم که از چهار قرن پیش تا باامروز تنها یک انقلاب واقعی در ایران صورت گرفت، و آن انقلابی بود که بدست رضاشاه آغاز شد و بدست محمد رضاشاه ادامه یافت، زیرا در تعبیر من مفهوم یک انقلاب از میان رفتن یک نظم کهنه اجتماعی و جانشین شدن آن توسط یک نظم تازه و کاملاً مخالف با نظام قدیمی است، و این درست همان کاری بود که بدست رضاشاه انجام گرفت. وی "بافت اجتماعی - سیاسی" کهنه ایران را بکلی تغییر داد. ارتشی مدرن با معیارهای امروزی بوجود آورد که عنصر اصلی استقرار امنیت و استحکام سازمان کشوری بود. قدرت ارجاعی طبقه روحانیون را تضعیف کرد و قدمهای نخستین را بجانب تبدیل سیستم کهنه و سنتی اقتصاد بازار به یک اقتصاد مدرن صنعتی برداشت، و برای اولین بار در ایران بعد از اسلام یک دولت نیرومند مرکزی با سازمان و خدمات حکومتی دنیای جدید بوجود آورد. پس از او فرزندش در ایجاد بسیار وسیعتر، و با شتابی بسیار بیشتر، بخصوص در پانزده ساله اخیر سلطنت خود، یعنی در دورانی که توانست خودش را از کارشکنی های مالکان بزرگ و فئودالها و خان های ایلات و سایر مخالفان سنتی تجدد و ترقی خلاص کند این اصلاحات را گسترش بخشید، و ایران را از صورت یک کشور عقب مانده کشاورزی به صورت کشوری با اقتصاد و سرویسهای مصرفی پیشرفته و صنایع بنیادی و برخوردار از آموزش عمومی و خدمات پیچیده بهداشتی درآورد.

"بر این اساس، آنچه در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ در ایران انجام

گرفت در واقع یک انقلاب نبود، بلکه یک "ضدانقلاب" بود که برای بازگرداندن آن ساختار قرون وسطانی که شصت سال پیش از آن رضاشاه با آن به مبارزه برخاسته بود صورت گرفت... و این "ضد انقلاب" ظاهراً ترانست هدف دشوار بازگرداندن چرخ زمان را به عقب، بمدت لااقل شصت سال، و استقرار یک رژیم ضدانقلابی مشابه رژیم ایران قرن هیجدهم تحقق بخشید، همان کاری که در فرانسه بعد از انقلاب صورت گرفت، و همان کاری که اگر ضد انقلابی های روسیه پیروز شده بودند در روسیه شوروی انجام میگرفت.

"با این همه برای من بسیار سخت است که باور کنم دستاوردهای بزرگ شصت ساله ایران و پیشرفتهای انقلابی که زاده تحولی بنیادی بود برای همیشه از میان رفته باشد، زیرا این تحول بنیادی یعنی ظهور یک اقتصاد مدرن و پیشرو، بنیانگذاری بخشهای بزرگی از صنایع امروزی، پیدایش یک جامعه سازنده و مصرف کننده، آزادی زنان، ریشه کن شدن ناامنی در شهرها و روستاها، آزادی روستائیان از قیود کهن ارباب و رعیتی، برقراری خدمات تازه اجتماعی، آموزش همگانی و غیره و غیره، چنان به سود بخشهای وسیعی از قشرهای مختلف ایران بود که با هیچ معیاری قابل انکار نبود.

* * *

تاریخ نشان خواهد داد که با کسی که
خودش را یکسره وقف مملکتش کرده و
با تمام وجود خویش به آینده ملتش دل
بسته بود چه رفتاری شد؟

محمد رضاشاه پهلوی،
در کتاب "پاسخ به تاریخ"

محمد رضاشاه، با تلخکامی بسیار، با اندوهی سنگین و با رنج
روحي طاقت فرسا و کمرشکنی که مزید بر رنجهای جانکاه جسمانی او شده
بود، دور از وطن دیده از جهان فرویست، ولی مسلماً عقده و کینه ای از
مردمی که وی ۳۷ سال پادشاه آنها بود همراه نبرد، هر چند که بیگمان از

نامپاسی بسیاری از آنان سخت آزرده خاطر بود. وی در روزهایی که بگفته تقریباً عموم سیاستمداران و صاحبان نظران میتوانست بقیمت ریختن خون عده ای از این مردم نظم را برقرار کند و تخت و تاج خویش را نگاه دارد، از اینکار سر باز زده بود، و کسی که چنین کرده باشد، نمیتواند از مردمش کینه ای همراه ببرد. او بارها این سخن "کریستن سن" دانشمند ایران شناس عالیقدر دناکاری را در کتابهای خود نقل کرده و در مصاحبه های خویش نیز مورد استناد قرار داده بود که "در فرهنگ تاریخی ایران، شاه بهمان اندازه که فرمانروا است پدر و معلم نیز هست". و هیچ پدری از فرزندانش، ولو فرزندان ناخلف و حق ناشناس، در نهایت امر کینه ای بدل نگیرد.

آخرین احساس شاه، در آخرین روزهای حیاتش، و مسلماً در آخرین لحظاته، ترکیبی از نومیدی و امید، از نگرانی در باره حال و آرزو در باره آینده ملتش بود. نمیتوانست و نمیخواست فکر کند که تاریکی کنونی ظلمتی دیرپا باشد، و همه دستاوردهای فروغ در این ظلمت غرقه شده باشند. در پس تاریکی امروز به روشنائی فردا نظرداشت، و تنها پرسشی که برایش مطرح بود درازای این دوران ظلمت بود. آخرین نیایش او این بود که هر چه زودتر امید و رونق و رفاه و سربندی به دیار مقدس او بازگردد.

بهتر است بجای توضیح بیشتر، رشته کلام را به خود او، در آخرین گفته هایش و آخرین نوشته هایش واگذار کنم:

"اگر بسیاری از ارزشهای ملی ایرانیان اکنون تحت الشعاع روح عوام فریبی و نفاق و انتقام قرار گرفته اند، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در آینده ای نزدیک زندگی از سر خواهند گرفت. تنها سئوالی که برایم مطرح است این است که بازگشت به روشنائی چه اندازه طول خواهد کشید و ایرانیان تا کی گرفتار سراب خواهند بود؟"^۱

"من اکنون برای سرنوشت میهنم سخت نگرانم و اشک و خون میریزم. متأسفانه همه آنچه پیش بینی میکردم تحقق یافت، ولی ای کاش در این پیش بینی اشتباه کرده بودم، و ایران دچار این ویرانی و ایرانیان

دست به گریبان این بحران مرگبار نمیشدند^۱.
"امروز، دور از خاک مقدس وطن، برای پادشاه ایران در اثبات
حقشناسی خود نسبت به فداکاران و جانبازان و جانباختگان وطن جز دعا به پیشگاه
خداوند راهی نمانده است. بدین جهت برای آسایش خاطر همه رنجدیدگان
ایران و برای نجات میلیون‌ها ایرانی که در میهن خود با درد و غم دست
بگریبانند بدرگاه قادر متعال دعا میکنم. تسلی خاطر مادران داغدیده‌ای
را که فرزندان‌شان جان باخته‌اند از او مسئلت دارم. میخواهم که جوانان
نومید و راه گم کرده ما را به راه راست هدایت کند. از خدای ایران
میخواهم که رونق و رفاه و آزادی و سربلندی را به سرزمین مقدس ما
بازگرداند. فریب خوردگان را بیدار و آگاه سازد و نفرت و کینه را از
دل‌هایشان بزداید".

فهرست مراجع

این فهرست فقط شامل مشخصات کتابها و مطبوعاتی است که در نگارش مطالب کتاب منظمأ مورد استفاده بوده اند و از ذکر منابعی که تنها در موارد خاصی بدانها استناد شده خودداری شده است. مشخصات این دسته از منابع را در حواشی صفحات مربوطه در خود کتاب میتوان یافت

منابع فارسی

آدمیت، فریدون: امیر کبیر و ایران، تهران، موسسه انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸.

آهنچیان، جلال: طرح سقوط یک پادشاه، لس‌آنجلس، ۱۹۸۲.

آریامنش، کورش: ناسیونالیسم ایرانی و سجده بر بت‌کده اعراب. نشریه سازمان جنبش ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان ایران، پاریس، ۱۳۶۱.

اسناد لانه جاسوسی آمریکا: مجموعه متن‌های گراور شده انگلیسی و ترجمه فارسی اسناد ضبط شده در سفارت آمریکا در تهران در ماجرای گروگان‌گیری، تنظیم و ترجمه و چاپ توسط "دانشجویان مسلمان پیرو خط امام"، در ۵۶ جلد. نشریه دفتر انتشارات اسلامی، تهران، چاپ سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۵.

اوستا: گاتها و یشت‌ها. ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود، تجدید چاپ از روی چاپ اصلی سال ۱۳۰۷ در بمبئی توسط کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۴۶.

ایران در عصر پهلوی: گزارشی از فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و هنری، در ۳ جلد. نشریه سازمان نمایشگاههای بین‌المللی ایران، تهران، ۱۳۵۵.

امیر علائی، شمس‌الدین: در راه انقلاب و دشواریهای مأموریت من در فرانسه، نشریه سازمان انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۲.

ایزدی، دکتر علیمحمد: نجات، چاپ ونکوور (کانادا)، ۱۹۸۳.

بازرگان، مهدی: انقلاب ایران در دو حرکت، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

بازیابی ارزشها، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

شش نامه سرگشاده، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

شورای انقلاب و دولت موقت. سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۵۹.

نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

نهضت آزادی ایران، یادنامه بیستمین سالگرد، نشریه سازمان انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

باهنر، محمد جواد: مقالاتی از دوران خفقان، نشریه سازمان انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱.

بحثی در باره مرجعیت و روحانیت: تألیف مشترک سید محمد حسین طباطبائی، سید ابوالفضل موسوی، مجتهد زنجانی، مرتضی مطهری، مهدی بازرگان، محمد بهشتی، محمود طالقانی، مرتضی جزائری، نشریه شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۲.

بختیار، تیمور: سیر کمونیسم در ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۶، تهران، ۱۳۳۶.

براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران: اعترافات تلویزیونی رهبران حزب توده، نشریه مرکز فرهنگی اسلامی در اروپا، رم، ۱۹۸۴.

بررسی سفر هایزر به ایران: نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

برنامه کوتاه مدت و درازمدت جمهوری اسلامی از دیدگاه امام:
رهنمودهای ولایت فقیه. نشریه سازمان فجر اسلام، تهران،
۱۳۵۹.

بطحاتی، محمد: ایرانستان، لندن، ۱۳۶۲.

بنی صدر، ابوالحسن: خیانت به امید، ترجمه فارسی از متن فرانسه،
پاریس، ۱۳۶۱.

صند. مقاله. نشریه سازمان انتشارات پیام آزادی، تهران،
۱۳۵۹.

تعمیم امامت. نشریه سازمان انتشارات امام، تهران،
۱۳۵۷.

کیش شخصیت، پاریس، ۱۳۵۵.

بهشتی، سید محمد حسین: شناخت. نشریه سازمان انتشارات سید جمال،
تهران، ۱۳۶۱.

بی آزار شیرازی، عبدالکریم: رساله نوین امام خمینی در باره مسائل
اقتصادی، ترجمه و توطیح، نشریه موسسه انجام کتاب،
تهران، ۱۳۵۹.

پاینده، ابوالقاسم: نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت محمد، با
ترجمه فارسی آنها. نشریه سازمان انتشارات جاویدان، چاپ
شانزدهم، تهران، ۱۳۶۱.

پشتون، ر: ایران در آتش، ۲ جلد. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، وین
(اتریش)، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

حرکت با جبر. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، وین، ۱۳۶۰.

پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ: اسلام در ایران، از هجرت تا پایان قرن نهم
هجری. ترجمه از روسی توسط کریم کشاورز، نشریه
انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰.

تفضیل الایات القرآن الحکیم: تالیف ادوارد موتیه، ترجمه از فرانسه به
عربی توسط محمد فواد عبدالباقی، ترجمه از عربی به
فارسی توسط شیخ مهدی الهی قمشه‌ای استاد دانشگاه
تهران، نشریه کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۴۴.

تولد دیگر در اسارت. اسلام و اسیران. اسیران عزاقی و عطوفت جمهوری
اسلامی، نشریه اداره پژوهش وزارت ارشاد اسلامی، تهران،
۱۳۶۲.

تقوی، دکتر خلیل خان اعلم الدوله: مقالات گوناگون، تهران، ۱۳۲۲.

جبهه ملی ایران: کتاب سیاه، لندن، ۱۳۶۰.

جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام. ترجمه از متن عربی توسط علی جواهر
کلام، نشریه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۳.

جزئی، بیژن: تاریخ وقایع سی ساله اخیر ایران. نشریه انتشارات مازیار،
تهران، ۱۳۵۸.

جلالی، بهمن: روزهای خون، روزهای آتش. گزارش مصور از پیروزی
انقلاب اسلامی ایران. انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۵۸.

جمالی، منوچهر: سلطنت، امامت، جمهوریت، نشریه انتشارات ملی،
کالیفرنیا، ۱۹۸۲.

جمشید: اندیشه سیاسی خمینی، قدرت جوئی از راه دین. چاپ اوتاوا
(کانادا)، ۱۳۶۰.

جمشیدی، ایرج: مصاحبه با امام خمینی. برگزیده مصاحبه های مطبوعات
و خبرگزاریهای خارجی. نشریه سازمان انتشارات و تبلیغات
اُکتیبه، تهران، ۱۳۵۷.

جویینه، بهرام: تشیع و سیاست در ایران، ۲ جلد. نشریه سازمان جنبش
ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان و روشن بینان
ایران، چاپ آلمان فدرال، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

توطئه گران. مجموعه مقالات. نشریه سازمان جنبش
ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان ایران، چاپ
آلمان فدرال، ۱۳۶۱.

حاج سیاح، محمد علی: خاطرات دوره خوف و وحشت، تهران، ۱۳۴۶.

حاج سید جوادی، علی اصغر: از اعماق. نشریه سازمان انتشارات علمی،
تهران، ۱۳۵۷.

حلاج، حسن: تاریخ تحولات اجتماعی در قرون معاصر، تهران، ۱۳۷۷
هجری قمری.

خلخالی، شیخ صادق: خاطرات تبعید. سازمان انتشارات راه امام، تهران،
۱۳۵۸.

کوروش دروغبین و جنایتکار، تهران، ۱۳۶۰.

خلیل الله مقدس: مبارزه با فاشیسم مذهبی، مجموعه مقالات،
پاریس، ۱۳۶۰.

خلیلی، اکبر: گام به گام با انقلاب، نشریه صدا و سیما جمهوری اسلامی
ایران، تهران، ۱۳۶۰.

خمینی، روح الله: توضیح المسائل، با اضافات مسائل جدید، نشریه ندای
اسلام، مشهد، ۱۳۵۷.

کشف الاسرار، محل و تاریخ انتشار نامعلوم.

تحریر الوسیله، نجف، ۱۳۵۲.

نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء، مجموعه دروس
آیت الله خمینی در باره ولایت فقیه، تهران، ۱۳۵۶.

پیامها و سخنرانیها، نشریه انتشارات نو، تهران، ۱۳۶۱.

امام و جنگ. مجموعه سخنان آیت الله خمینی در باره
جنگ، تقدیم به لشکریان امام زمان، نشریه وزارت ارشاد
اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.

خط امام، کلام امام. سازمان انتشارات نور، تهران،
۱۳۶۰.

درخشش، محمد: باروت انقلاب. سازمان انتشارات نور، تهران، ۱۳۵۸.

هشتاد سال بسوی سراب. نشریه جامعه معلمان ایران، چاپ
آمریکا، ۱۳۶۲.

طاعون جانشین طاغوت، تهیه و تنظیم از هیئت تحریریه
مهرگان ارگان جامعه معلمان ایران، ۱۳۶۰.

دستغیب شیرازی، سید عبدالحسین: معراج. نشریه کتابخانه مسجد جامع
عتیق، شیراز، ۱۳۵۳.

معاد. نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق، شیراز، ۱۳۵۴.

اتوحد. نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق، شیراز،
۱۳۵۴.

دشتی، علی: ۲۳ سال رسالت. چاپ عکسبرداری شده از روی متن اصلی،
چاپ آلمان فدرال، ۱۹۸۵.

دفتر سیاسی پاسداران انقلاب اسلامی ایران: متناقضین خلق رو در روی
خلق، تهران، ۱۳۶۰.

دوانی، علی: نهضت روحانیون ایران، تهران، ۱۳۶۰.

دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی: حیات یحیی، ۴ جلد، نشریه سازمان‌های
انتشارات عطار و فردوسی، تهران، ۱۳۶۲.

رئیس‌نیا، رحیم: از مزدک تا بعد، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

رائین اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، نشریه موسسه داورپناه،
تهران، ۱۳۴۷. چاپ عکس برداری شده از روی متن
اصلی، آلمان فدرال، ۱۹۸۴.

اسناد خانه سدان. نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،
۱۳۵۸.

فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ۳ جلد، نشریه موسسه
تحقیق رانین، چاپ رم (ایتالیا)، ۱۹۶۸.

راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر، نشریه
سازمان انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱.

رحیمی، مصطفی: در باره جمهوری اسلامی، مجموعه مقالات، نشریه
انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۷.

رضائی، محسن: تکنیکها و تاکتیکهای انقلاب، شماره ویژه مجله پیام
انقلاب، نشریه پاسداران جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

روایت فتح: مجموعه گزارشهای مربوط به عملیات ثامن الائمه، طریق
القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، نشریه وزارت
ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.

روحانی، فؤاد: صنعت نفت در ایران بیست سال پس از ملی شدن، نشریه
سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۶.

روشن ضمیر، مونیکا: نفوذ سیاسی انگلیس در دریای قاجار، نشریه ستاد
بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۵۷.

زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت. نشریه سازمان مطبوعات
امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.

زندگی نامه نایب الامام خمینی، ۲ جلد، نشریه سازمان انتشارات پانزدهم
خرداد و دوازدهم محرم، تهران، ۱۳۵۷.

سروش، دکتر عبدالکریم: دکماتیسیم نقابدار. نشریه انجمن اسلامی دانشجویان
در آمریکا و کانادا، چاپ هیوستون (آمریکا)، ۱۹۸۱.

شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران: نشریه دفتر
مرکزی مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۸.

شریعتی، علی: با مخاطبهای آشنا. نشریه حسینییه ارشاد، چاپ آخن
(آلمان فدرال)، ۱۳۵۶.

بازگشت به خویشتن، نشریه سازمان انتشارات حسینییه
ارشاد، چاپ آخن، ۱۳۵۷.

تشیع علوی و تشیع صفوی، نشریه کتابخانه دانشجویی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۲.

شفق، دکتر رمضانزاده: خاطرات مجلس، دموکراسی چیست؟ تهران،
۱۳۳۴.

شمیم، علی اصغر: ایران در دوره سلطنت قاجار. نشریه کتابخانه ابن سینا،
تهران، ۱۳۴۲.

شوستر، مورگان: اختناق ایران. ترجمه از متن انگلیسی توسط ابوالحسن
موسوی شوشتری، نشریه بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه،
تهران، ۱۳۴۴.

شومر، داود: سقوط شاهنشاهی ایران، نشریه شرکت سهامی انتشارات
اورینتال، چاپ کالیفرنیا، ۱۹۸۲.

شیخ الاسلامی، جواد: سیمای حقیقی احمدشاه قاجار، تهران، ۱۳۵۳.

شیخ آقا بزرگ تهرانی: میرزای شیرازی. نشریه وزارت ارشاد اسلامی،
تهران، ۱۳۶۲.

شیخ بهاء الدین عاملی: جامع عباسی. چاپ عکسبرداری شده از نسخه سال ۱۳۱۹ هجری. سازمان انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۵۴.

صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران از آغاز عهد اسلامی، فصول مربوط به وضع سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران، نشریه کتابفروشی ابن سینا، چاپ سوم، ۱۳۳۸.

حماسه سرائی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا آغاز قرن چهاردهم هجری، نشریه موسسه انتشاراتی امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲.

طاهری، ابوالقاسم: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. نشریه شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۹.

طباطبائی، سید محمد حسین: شیعه در اسلام. با مقدمه دکتر سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸.

طرفداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: چهره منافقین، تهران، ۱۳۶۰.

عبدالرحمن: غرب و شاه ایران. کانادا، ۱۳۶۰.

فاضل، جواد: معصوم چهارم، در مجموعه "معصومین چهارده گانه" نشریه موسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۳۶.

فیض الاسلام: ترجمه و شرح نهج البلاغه. خطبه ها، نامه ها و سخنان کوتاه حضرت علی. متن عربی و ترجمه فارسی. نشریه سازمان مهرآئین، تهران، ۱۳۴۵.

قاسمی، ابوالفضل: سیر الیگارشوی در ایران. نشریه سازمان انتشارات ایران،
چاپ برلین غربی، ۱۳۶۰.

قاسمی، فرهنگ: از رضاخان تا رضاشاه. نشریه بنیاد مصدق، پاریس،
۱۹۸۲.

قرآن، با ترجمه نوبت اول از "کشف الاسرار" میبدی، نشریه انتشارات ابن
سینا، تهران، ۱۳۵۱.

قره باغی، عباس: حقایق در باره بهران ایران، نشریه سازمان چاپ و
انتشارات سهیل، پاریس، ۱۳۶۲.

کتاب محراب: میعاد با طالقانی. آثاری منتشر نشده از ۱۹ نویسنده و
گفتگو با طالقانی. نشریه انتشارات سبز، تهران، ۱۳۵۹.

کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل)، ترجمه
رسمی از متون اصلی عبرانی، کلدانی، آرامی و
یونانی، توسط انجمن پخش کتب مقدسه. متن
عکسبرداری شده از چاپ اصلی سال ۱۹۰۲، لایدن،
۱۹۸۰.

کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، نشریه سازمان انتشارات امیر کبیر،
تهران، ۱۳۵۷.

شیعیگری، چاپ عکسبرداری شده از روی نسخه اصلی،
نشریه سازمان انتشارات شهباز، پاریس، ۱۳۶۱.

کشاورز، فریدون: من کمیته مرکزی حزب توده را محکوم میکنم، نشریه
جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۳۶۱.

کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق: الرویه - ساقی، متن
عربی و ترجمه و شرح فارسی از ... اسم رسولی
محلای. نشریه سازمان انتشارات علمیه اسلامی، تهران،
۱۳۵۰.

کی استوان، حسین: سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم. نشریه
سازمان انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۲۷.

کیه‌زا، جولیتو: هدف، تهران. تهاجم کارتر و وقایع پشت پرده، ترجمه از
ایتالیایی توسط هادی سهرابی. نشریه سازمان نشر نو،
تهران، ۱۳۶۲.

گاتها: سرودهای زرتشت. ترجمه و تفسیر مویس فیروز آذرگشپ. نشریه
سازمان انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۵۱.

گلدتسیهر، اپگناز: درسهائی در باره اسلام. ترجمه دکتر علینقی منزوی،
نشریه سازمان انتشارات کمانگیر، تهران، ۱۳۵۷.

لاکهارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه. ترجمه از انگلیسی توسط دکتر
اسماعیل دولتشاهی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران، ۱۳۴۴.

مجموعه مقالات و اشعار روزشمار انقلاب: نشریه وزارت فرهنگ و
آموزش عالی جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۵۹.

مجلسی، ملا محمدباقر: بحارالانوار. سازمان انتشارات دارالکتب
الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲.

زادالمعاد. سازمان انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران،
۱۴۰۳ هجری قمری.

محمد رضا شاه پهلوی: مجموعه نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶. یازده جلد، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷.

مأموریت برای وطنم. ترجمه از متن انگلیسی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

انقلاب سفید، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۴.

بسوی تمدن بزرگ، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۷.

پاسخ به تاریخ، ترجمه از متن فرانسه، نشریه هفته نامه ایران آزاد، پاریس، ۱۳۵۹.

هشدارهای ناشنیده. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، چاپ آلمان فدرال، ۱۳۶۰.

محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ۸ جلد. نشریه کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۲۸-۱۳۳۳.

مصدق و موازنه منفی: بحثی در فلسفه جنبش ملی ایران، نشریه سازمان هواداران جبهه ملی سوم، چاپ کالیفرنیا، ۱۳۵۱.

مصدق و نهضت ملی ایران: سلسله تحقیقات تاریخی قرن اخیر، نشریه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، چاپ آخن، ۱۳۵۷.

مطهری، مرتضی: نهضت‌های اسلامی در صد سناله اخیر. نشریه موسسه صدرا، قم، ۱۳۹۸ هجری قمری.

امدادهای غیبی در زندگی بشر. تهران، ۱۳۴۲.

معرفی ریاکاران و فرصت طلبان سیاسی: نشریه پاسداران مشروطیت ایران، فرانکفورت، ۱۹۸۵.

مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، کودتای ۱۲۹۹، انقراض قاجاریه و سلسله پهلوی. سازمان انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۸.

ملک، حسین: دگردیسی ملایان، نموه ملارشیم در ایران. پاریس، ۱۳۶۰.

جانشین رژیم آخوندی چه خواهد بود؟ پاریس، ۱۳۵۹.

به کجا میرویم؟ نشریه نهضت مقاومت ملی ایران، پاریس، ۱۳۶۱.

ملکراده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۷ جلد. نشریه کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۲۷ - ۱۳۳۵.

ملکی، خلیل: دو نامه، تهران، ۱۳۵۸.

ملکی، ناصر: اسرار و عوامل سقوط ایران: آخوندیسم. نیویورک، ۱۳۵۹.

ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ جلد. تهران، ۱۳۲۴ - ۱۳۳۲.

نزیه، حسن: کدام قانون اساسی؟ کدام مشروطه؟ نشریه روزنامه "ایران آزاد"، ارگان جبهه ملی ایران در اروپا، چاپ آلمان فدرال، ۱۳۵۸.

سخنرانی بمناسبت یادبود مصدق، ۱۲ اسفند ۱۳۶۰، چاپ
پاریس، ۱۹۸۱.

نصر، سید تقی: ابدیت ایران. تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۵.

نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس: نشریه سازمان
انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۵۶.

نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، نشریه
موسسه بنیاد، تهران، ۱۳۴۴.

نویان، ت: ایران، فردائی از پس دیروز. نشریه انتشارات سهند، پاریس،
۱۳۶۴.

هدایت، مهدیقلی: خاطرات و خطرات. توشه ای از تاریخ شش پادشاه و
گوشه ای از دوره زندگی من. نشریه کتابفروشی زوار، تهران،
چاپ دوم، ۱۳۴۴.

همایون، داریوش: دیروز و فردا. سه گفتار در باره ایران انقلابی. چاپ
آمریکا، ۱۹۸۱.

نگاه از بیرون. نشریه ایران و جهان، چاپ آمریکا، ۱۹۸۳.

یزدی، ابراهیم: آخرین تلاشها در آخرین روزها. مطالبی ناگفته پیرامون
انقلاب اسلامی ایران. نشریه انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۳.

- Abrahamian, Ervand: Iran between Two Revolutions. Princeton University Press, Princeton, 1982.
- Afkhami, Gholam-Reza: The Iranian Revolution; Thanatos on a National Scale. Washington, D.C., The Middle East Institute, 1985.
- Agee, Philipp: Journal d'un agent secret. Dix ans dans la CIA. Paris, 1976.
- Alem, Jean-Pierre: Le Proche-Orient arabe. Paris, P.U.F., 1977.
- Algar, Hamid: Islam and Revolution; Writings and Declarations of Imam Khomeini. Berkeley, Mizan Press, 1981.
- Allman, T.D.: Unmanifest Destiny. New York Doubleday & Company, 1986.
- Arnaud, Pascal: La dette du tiers-monde. Paris, Editions "La Découverte", 1984.
- Amin, Samir, Faire, Alexandre; Massiah, Gustave: La crise de l'impérialisme. Paris, Editions "La découverte", 1975.
- Amiri, Abbas & Twitchell, Hamilton A., (editors): Iran in the 80'S. Tehran: Institute for International Politics and Economic Studies, 1978.
- Amnesty International: Annual Reports. London, 1978, 1979, 1980, 1981, 1982, 1983, 1984, 1985.
- Chine. Les prisonniers d'opinion et la peine de mort en République populaire de Chine; Paris, EFAI-AIP, 1984.

La torture, instrument de pouvoir, fléau à combattre.
Paris, Editions du Seuil, 1984.

Law and Human Rights in the Islamic Republic of Iran. A
report covering events with in the seven month period
following the Revolution of February 1979. London, 1980.

Les "disparus". Rapport sur une nouvelle technique de
répression. Paris, Editions du seuil, 1981.

Les assassinats politiques. Rapport sur la responsabilité
des Etats. Paris, Editions du seuil, 1983.

Amuzegar, Jahangir: Iran; An Economic Profile. Washington D.C., The
Middle East Institute, 1977.

Amuzegar, Jahangir & Fekrat, Ali: Iran; Economic Development under
Dualistic Conditions. Chicago, Chicago University
Press, 1971.

Annuaire du Tiers-Monde; droit et politique. Paris, Editions Le
Monde, avec le concours du CNRS, 1981.

Anquetil, Gilles: La terre a bougé en Iran. Paris, Editions Hachette,
1979.

Bakhash, Samuel: The Reign of the Ayatollahs. London, 1984.

Ball, George: The Past has another Pattern. Memoirs. W.W. Norton &
Company. New York & London, 1982.

Balta, Paul & Rulleau, Claudine: L'Iran insurgé. 1789 en Islam? Paris,
Editions Sindbad, 1979.

Banani, Amin: The Modernization of Iran, 1921-1941. Stanford University Press, 1961.

Barnet, Richard: Dirty Tricks and the Intelligence Underworld. New York, Simon & Shuster, 1975.

Behn, Wolfgang: The Iranian Opposition in Exile. An annotated bibliography of publications from 1341/1962 to 1357/1979, with selective locations. Wiesbaden, Otto Harrassowitz 1979.

Islamic Revolution or Revolutionary Islam in Iran. A selected and annotated bibliography of Political publications from the Overthrow of the Shah until his Death. Berlin, Adiyok, 1980.

Behrang: Iran, le maillon faible. Paris, Editions François Maspero, 1979.

Benyamin, Bernard & Chatenay, Philippe: Le chemin de Qom. Paris, Editions Ramsay, 1982.

Bernheim, Nicole: Les années Reagan. Paris, Editions Stock, 1984.

Berthelot, Jacques & Ravignan, François: Les sillons de la faim. Textes rassemblés par le Groupe de la Déclaration de Rome. Paris, Editions l'Harmattan, 1980.

Berthet, Dominique & Bonnet, Henri: Les institutions financières internationales. Paris, P.U.F., 1976.

Bertram, Christophe ed.: La menace soviétique. Préface d'Hélène Carrère d'Encausse. Paris, Editions Berger-Levrault, 1982.

- Bertrand, Claude-Jean: Les médias aux Etats-Unis. Paris, P.U.F., 1981.
- Boszat, M.: Der Staats Hitlers. München, 1969.
- Billing, Michael: L'internationale raciste. De la psychologie à la "science" des races. Paris, Editions François Maspero, 1981.
- Bosch, Vila & Reichert, R.: La revolución islamica irani en el renacimiento universal del Islam. Cuadernos de Historia del Islam. Universidad de Granada. Granada, 1980-81.
- Braillard, Philippe: L'imposture du Club de Rome. Paris, P.U.F., 1982.
- Braillard, Philippe & Senarclens, Pierre: L'impérialisme. Paris, P.U.F., 1980.
- Brzezinski, Zbigniew: Power and Principle; Memoirs of the National Security Adviser, 1977-1981. New York, Farrar ed., 1983.
- Calcagno, Alfredo Eric & Jakobowicz, Jean-Michel: Le monologue nord-sud; du mythe de l'aide à la réalité du sous-développement. Paris, Editions Le Sycomore, 1981.
- Carfantan, Jean-Yves & Condamines, Charles: Qui a peur du tiers-monde? Rapports Nord-Sud. Les faits. Paris, Editions du Seuil, 1980.
- Carré, Olivier: Le mouvement national palestinien. Paris, Gallimard & Julliard, 1977.
- Carré, Olivier & Michaud, Gérard: Les Frères musulmans. Paris, Gallimard & Julliard, 1983.

Carrère d'Encausse, Hélène: L'empire éclaté. La révolte des nations en U.R.S.S. Paris, Flammarion, 1978.

Le Grand Frère. L'Union Soviétique et l'Europe soviétisée. Paris, Flammarion, 1983.

Ni paix, ni guerre. Paris, Flammarion, 1986.

Carter, Jimmy: Keeping Faith. Memoirs of a President. New York, Bantam, 1982.

Colby, William: Honourable Men. My life in the CIA. New York, Simon and Shuster, 1978.

Conflit Irako-Iranien. Paris, Institut d'études et de recherches des Editions du Monde Arabe, 1981.

Conte, Arthur: Les dictateurs du XXème siècle. Paris, Robert Laffont, 1984.

Cottam, Richard: Goodbye to America's Shah! Foreign Policy Review, Spring 1979.

Nationalism in Iran. Pittsburgh, University of Pittsburgh Press, 1979.

Crozier, Michel: Le mal américain. Paris, Editions Fayard, 1980.

Debouzy, Marianne: Travail et travailleurs aux Etats-Unis. Paris, Ed. La Découverte, 1984.

Debray, Régis: Les Empires contre l'Europe. Paris, Gallimard, 1985.

Déclaration de Berne: Traces dans la nuit. Lausanne, 1981.

De la Gorce, Paul-Marie: L'état de jungle; Réflexions sur l'histoire de ce temps. Paris, Editions Balland, 1982.

Deschamps, Hubert: La fin des empires coloniaux. Paris, P.U.F., 1976.

Douglas, William: The Court Years, 1939-1957. Wintage Book, New York, 1976.

Dowlatsahi, Janine: La Reine et moi. Genève, Editions J.M.D., 1980.

Dreyfuss, Robert: Hostage to Khomeini. New York, New Benjamin Franklin House Publishing Company, 1981.

Dumont, René: La croissance... de la famine! Une agriculture repensée. Paris. Editions du Seuil, 1980.

Durand-Berger, Claude: Le défi soviétique. Paris, Editions Jean Picollec, 1979.

Durand, Daniel: La politique pétrolière internationale. Paris, P.U.F, 1978.

Erard, Pacal & Mounier, Frédéric: Les marchés de la faim. L'aide alimentaire en question. Paris, Editions La Découverte, 1984.

L'état du monde. Annuaire économique et géopolitique mondial. Paris, Editions La Découverte, 1984 et 1985.

Firouz, Prince M.: L'Iran face à l'imposture de l'histoire. Paris, Editions de l'Heme, 1971.

Fischer, Michael: Iran, From Religious Dispute to Revolution. Cambridge, Harvard University Press, 1980.

Forbis, William H.: *Fall of the Peacock Throne. The Story of Iran.* New York, Harper and Row, 1980.

Freemantle, Brian: *CIA, the Honourable Company.* London, Michael Joseph/Rainbird Ed., 1983.

Galeano, Eduardo: *Las veñas abiertas de America latina.* Madrid, Siglo veintiuno de España Editores, 1971.

Géopolitique des Islams. *Hérodote*, Paris, 4ème trimestre, 1984.

Ghertman, Michel: *Les multinationales.* Paris, P.U.F., 1982.

Ginger, Serge: *Nouvelles lettres persanes. Journal d'un français à Téhéran, 1974-1980.* Paris, Editions Anthropos, 1981.

Goodell, Grace: *How the Shah De-Stabilized Himself. Policy Review,* The Heritage Foundation, Spring, 1981.

Graham, Robert: *Iran; The Illusion of Power.* New York, St. Martin's ed. 1979.

Grapin, Jacqueline: *Forteresse America.* Paris, Editions Grasset & Fasquelle, 1984.

Great Events of the 20th Century. New York, The Reader's Digest Association Inc., 1979.

Green, J.: *Revolution in Iran; The Politics of Countermobilization.* New York, Praeger, 1982.

Gresh, Alain & Vidal, Dominique: *Les 100 portes du Proche-Orient. Les dates, les chiffres, les noms, les faits, les textes.* Paris, Editions "autrement", 1986.

Haghighat, Chapcur: Iran; la révolution islamique. Paris, Editions Complexe, 1979.

Iran; la révolution inachevée et l'ordre américain. Préfaces de Claude Julien et Paul Vieille. Paris, Editions Anthropos, 1980.

Halliday, Fred: Iran; Dictatorship and Development. New York, Penguin Books, 1979.

Haykal, Mohamed H.: Iran; the Untold Story. An Insider's Account of America's Iranian Adventure and its Consequence for the Future. New York, Pantheon Books, 1982.

Heikal, Mohamed: Khomeini et sa révolution. Paris, Editions Jeune Afrique, 1980.

Herz, Martin: ed. Contacts with the Opposition. Washington, D.C., 1980.

Hoveyda, Fereydoun: The Fall of the Shah. London, Weidenfeld Ltd, 1979.

Hudson, Michael: The Economic Strategy of American Empire. New York, 1972.

Huyser, General Robert F.: Mission to Tehran. London & New York, 1972.

Iran 1984. Publié par "Peuples méditerranéens", avec le concours du Centre National des Lettres. Paris, 1984.

Iran, une première république. Le Grand Satan et la Tulipe. Oeuvre collective de Mortéza Kotobi, Farhad Rad-Serecht,

Daniel Simon, M.A. Moezzi, Claude Simon, François Chasséré, Samir Sayegh, Laurence Bessis, Evelyne Chevalier. Publié par l'Institut Supérieur de Gestion. Edition S.A., Paris, 1986.

Jalée, Pierre: le pillage du tiers-monde. Paris, Editions François Maspero, 1981.

Jansen, G.H.: Militant Islam. New York, Harper & Row Publishers, 1979.

Johansen, Robert C.: The National Interest and the Human Interest. An analysis of the Foreign Policy. Preface of Richard Falk. Princeton, Princeton University Press, 1976.

Jordan, Hamilton: Crisis. The Last Year of the Carter Presidency. New York, G.P. Putnam's Sons, 1982.

Kadourie, Elie: Disastrous Years. When U.S. Foreign Policy Fumbled and Stumbled. Encounter, nov. 1984.

Karanjia, R.K.: The Mind of a Monarch. London, George Allen & Unwin Publishers Ltd., 1977.

Kadourie, Elie & Haim, S. editors: Toward a Modern Iran. London, Frank Cass, 1980.

Keddie, Nikki R.: Roots of Revolution; An Interpretive History of Modern Iran. New Haven, Yale University Press, 1981.

Keddie, N.R. & Hooglund, E., editors. The Iranian Revolution and the Islamic Republic. Proceedings of a Conference. Washington, D.C., Middle East Institute, 1982.

Keddie, Nikki R. ed.: Religion and Politics in Iran. New Haven, Yale University Press, 1983.

Khaznar, Saleh: Quand le Shah n'est pas là. Lyon, Editions Fédérop, 1980.

Kissinger, Henry: White House Years. 2 vol. Boston, Little, Brown and Co., 1979.

Kravetz, Marc: Iran: Nox. Paris, Editions Grasset et Fasquelle, 1982.

Kuniholm, Bruce: The Origins of the Cold War in the Middle East; Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece. Princeton, 1979.

Lappé, Frances Moore & Collins, Joseph: L'industrie de la faim. Par delà le mythe de la pénurie. Montreal, Editions l'Étincelle, 1978.

Laya, Jean-Marie: Les secrets des multinationales. Lausanne, Editions du Grand-Pont, 1980.

Le-Chah raconte l'Iran. Historia, décembre 1967.

Leeden, Michael A. & Lewis, William H.: Carter and the Fall of the Shah; the Inside Story. Washington Post Quarterly, Washington, D.C., 1980.

Debaets. The American Failure in Iran. New York, Knopf, 1981.

Lenczowski, George: Iran under the Pahlavis. Stanford, 1978.

Lernoux, Penny: In Fanks We Trust. New York, Anchor Press/Doubleday, 1984.

Levinson, Charles: Capital, Inflation and the Multinationals. London.
George Allen & Unwin Ltd., 1971.

Lewis, Bernard: The Muslim Discovery of Europe. New York &
London, 1982.

Liniger-Goumaz, Max: ONU et Dictatures. De la démocratie et des
droits de l'Homme, Paris, Editions L'Harmattan, 1984.

Lissakers, Karin: Money and Manipulation. The American Hostages in
Iran. Foreign Policy Review, n. 41, Fall 1981.

Malar, Christian & Rodier, Alain: Reza Pahlavi. Le fils du Shah, de
l'exil à la reconquête. Paris, Editions Plon, 1986.

Manousakis, Gregor: Wege zum Öl. Das Krisengebiet Nahost als
Faktor europäischer Sicherheit. Koblenz, 1984.

Mende, Tibor: De l'aide à la recolonisation. Paris, Editions du Seuil,
1975.

Mercillon, Patrick: Israël-Israël, 100 ans de guerre pour la Terre
Sainte. Nancy, Editions EPA, 1977.

Michel, Henri: Les fascismes. Paris, P.U.F., 1977.

Moures, Michel: Dictionnaire encyclopédique de l'histoire. 8 vol.
Paris, Editions encyclopédiques Bordas, 1978.

Mouvement de la Résistance Iranienne: Iran, plaidoirie pour les droits
de l'homme. Paris, 1982.

Marenches, Comte Alexandre de; Ockrent, Christine: Dans le secret
des princes. Editions Stock, Paris, 1986.

Nahavandi, Houchang: L'Iran 1940-1980. Crise, révolution et tragédie. Paris, Editions IREP, 1981.

Iran: Deux rêves brisés. Paris, Albin Michel, 1981.

Iran: Anatomie d'une révolution. Paris, Editions S.E.G.E.P., 1983.

Le grand mensonge. Dossier noir de "l'intégrisme" islamique. Paris, Nouvelles Editions Debresse, 1984.

Naipaul, V.S.: Among the Believers; An Islamic Journey. New York, Knopf, 1981.

Nations-Unies: La situation sociale dans le monde. Paris, Editions Economica, 1983.

Nazari, Hassan: Der ökonomische und politische Kampf um das iranische Erdöl. Köln, Ed. Peter Millard & Co. 1971.

Newberg, P.: The Politics of Human Rights. New York, 1981.

New York Times Magazine: America in Captivity. Points of Decision in the Hostage Crisis. Special Issue, New York, 1981.

Nixon, Richard: The Real War. New York, Warner Book, Inc., 1980.

Leaders. New York, Warner Book, Inc., 1982.

Nodinot, Jean-François: 22 Etats arabes, une Nation. Paris, Editions du Sorbier, 1980.

Nyerere, Julius: Third World Negotiating Strategy. Third World Quarterly, London, avril 1979.

Pahlavi, Mohammad-Reza: Mission for My Country. London, Hutschinson, 1961.

The Shah's Story. An Autobiography. London, Michael Hoseph Ed., 1980.

Answer to History. New York, Stein & Day, 1980.

Parsons, Anthony: The Pride and the Fall. Iran 1974-1979. London, 1984.

Piazzzi, Giuseppe & Mistretta, Giorgio ed.: Prigionieri dell'Islam. Testimonianza degli ostaggi americani. Milano, Editoriale Domus, 1981.

Powell, Jody: The Other Side of the Story. New York, William Morrow and Company Inc., 1984.

Radjavi, Kazem: La révolution iranienne et les Moudjahédines. Préface de Maxime Rodinson. Paris, Editions Anthropos, 1983.

Radji, Parviz: In the Service of the Peacock Throne. The Diaries of the Shah's Last Ambassador to London. London, H. Hamilton, 1983.

Ramazani, Rouhollah: Who Lost America? The Case of Iran. Middle East Journal, Winter 1982.

Rancourt, Denis: CIA; les services secrets américains. Paris, Editions Internationales Alain Sanké, 1978.

- Richard, Yann: Le shi'isme en Iran. Imam et Révolution. Paris, Editions Maisonneuve, 1980.
- Rochot, Philippe: La grande fièvre du monde musulman. Paris, Editions Le Sycomore, 1981.
- Rouleau, Eric: Les Palestiniens, d'une guerre à l'autre. Paris, Editions La Découverte/Le Monde, 1984.
- Rouquié, Alain: L'Etat militaire en Amérique latine. Paris, Editions du Seuil, 1982.
- Roux, Jean: Du tiers-monde au tiers-mondisme. Paris, 1978.
- Rozitzke, Harry: The CIA's Secret Operations. New York, Reader's Digest Press, 1977.
- Rubin, Barry: Paved with Good Intentions. The American Experience and Iran. New York & Oxford, Oxford University Press, 1980.
- Sablier, Edouard: Iran, La poudrière. Les secrets de la révolution islamique. Paris, Robert Laffont, 1980.
- Saint-James, Fred: Au nom de Dieu clément et miséricordieux. Paris, Editions Mercure de France, 1983.
- Salinger, Pierre: America Held Hostage. The Secret Negotiations. New York, Doubleday, 1981.

Salmán, Zahrâ: Critique et passion de la révolution iranienne. Paris, 1983.

Sampson, Anthony: The Seven Sisters. The Great Oil Companies and the World they Made. New York, Brantam Books, 1975.

Sauvage, Léo: Les américains; enquête sur un mythe. Paris, Editions Mazarine, 1983.

Schlesinger Jr, Arthur M.: The Imperial Presidency. New York, 1974.

Schoenbrun, David: America Inside-Out. New York, Mc Graw Hill ed., 1984.

Semkus, Charles: The Fall of Iran 1978-1979. A Historical Anthology. New York, 1979.

Servan-Schreiber, Jean-Jacques: Le défi américain. Paris, Editions Denoël, 1967.

Le défi mondial. Paris, Editions Fayard, 1980.

Shuster, William Morgan: The Strangling of Persia. New York, the Century Company, 1912.

Sick, Gary: All Fall Down. America's Tragic Encounter with Iran. New York, Random House, Inc., 1985.

Smith, Terence: America in Captivity. Points of Decision in the Hostage Crisis. Why Carter admitted the Shah. New York Times Magazine, Special Issue, 1980.

Sowell, William: The International Economics and Politics of Race. An International Perspective. New York, 1984.

Stefinger, Robert: Les marchands de peur. Paris, Editions Alain Lefevre, 1980.

Stemple, John: Inside the Iranian Revolution. Bloomington, Indiana University Press, 1981.

Strahn, Rudolf H.: Pourquoi sont-ils si pauvres? Faits et chiffres sur les mécanismes du sur-et-sous-développement. Neuchâtel, Ed. de La Baconnière, 1981.

Sullivan, William H.: Mission to Iran. New York, W.W. Morton & Co., 1981.

Telli, Andrew: CIA, Inside Story. New York, 1978.

Taheri, Amir: The Spirit of Allah. London, 1985.

U.S. State Department. President Carter News Conference on Iran. Current Policy, n° 115, November 28, 1979.

U.S. Congress. House. Subcommittee on Evaluation. Permanent Select Committee on Intelligence. Iran: Evaluation of U.S. Intelligence. Performance Prior to November 1978. Washington, D.C., 1979.

U.S. Congress. House. Committee on Standards and Official Conduct. Report of the Staff of Alleged Mis - conduct by

Members of the House of Representatives involving the
Former Government of Iran. Washington, D.C., 1979.

U.S. State Department. Attorney General Benjamin Civiletti Oral
Argument on Iran. Presented to International Court of
Justice. Current Policy, n° 110. December 10, 1979.
Washington, D.C., 1980.

Vance, Cyrus: Hard Choices. Critical Years in America's Foreign
Policy. New York, Simon & Shuster, 1983.

Vaziri, Chahrokh: Le mouvement démocratique en Iran. Le coup d'Etat
de 1979 et l'Etat clérical. Lausanne, centre d'Etude et de
documentation iranienne, 1983.

Vernoux, Joseph: L'Iran des mollahs. La révolution introuvable.
Préface de Lionel Jospin. Paris, Editions Anthropos,
1981.

Waldheim, Kurt: Weltpolitik im Glasspalast. Düsseldorf, 1985.

Warin, Olivier: Le lion et le soleil. Entretiens avec le Shah d'Iran.
Paris, Editions Stock, 1976.

Washington Quarterly: Special number Issue: Carter and Iran, from
Idealism to Disaster. Autumn 1980.

Wright, Denis: The Persians amongst the English. London, 1985.

Zamân: Pour une autre histoire iranienne. Boulogne-Billancourt, 1978.

Zamân: Iran, histoire et révolution. Paris, Editions Le Sycomore, 1980.

Zonis, Marvin: Iran. A Theory of Revolution from Accounts of the Revolution. World Politics, July 1983.

Zorgbibe, Charles: Les politiques étrangères des grandes puissances. Paris, P.U.F., 1984.

روزنامه ها و مجلات فارسی

۱ - نشریات داخل کشور

- آهنگر (مجله)
- آیندگان (روزنامه)
- اطلاعات (روزنامه)
- انقلاب اسلامی (روزنامه)
- بامداد (روزنامه)
- بسوی آینده (مجله)
- پاسدار اسلامی (مجله)
- پیام انقلاب (مجله)
- جمهوری اسلامی (روزنامه)
- جنبش (روزنامه)
- دفترهای سیاسی جنبش (مجله)
- راه زینب (مجله)
- رسالت (روزنامه)
- رستاخیز خلق (مجله)
- زن روز (مجله)
- سروش (مجله)
- شجاعت (مجله)
- صف (مجله)

عروة الوثقی (مجله)
کیهان (روزنامه)
کیهان فرهنگی (مجله)
مجاهد (روزنامه)
مردم (روزنامه)
نوید آینده (مجله)

۲ - نشریات خارج از کشور

آهنگر در تبعید (انگلستان)
اخبار ایران (آلمان فدرال)
اصغر آقا (انگلستان)
القبای (فرانسه)
انقلاب اسلامی در هجرت (فرانسه)
ایران آزاد (فرانسه)
ایران آزاد (آلمان فدرال)
ایران پست (انگلستان)
ایران تایمز (آمریکا)
ایران تربیون (آمریکا)
ایران زمین (آلمان فدرال)
ایران و جهان (فرانسه)
ایران نامه (آمریکا)
پردیس (آمریکا)
پست ایران (انگلستان)
پیوند (آمریکا)
روزگار نو (فرانسه)
ره آورد (آمریکا)
سام (انگلستان)
سنگر (کانادا)
قیام ایران (فرانسه)
کار (فرانسه)

کیهان (انگلستان)
مجاهد (فرانسه)
نجات ایران (فرانسه)
نهضت (فرانسه)
نقاب (فرانسه)

روزنامه ها و مجلات عربی

اکبر (مصر)
الاهرام (مصر)
الجمهوریه (الجزائر)
الحوادث (لبنان)
الشراع (لبنان)
الصیاد (لبنان)
القبس (کویت)
المجله (انگلستان)
المستقبل (فرانسه)
المناظر (قبرس)
الوطن (کویت)

روزنامه ها و مجلات غربی

Afrique-Aie (France)
Amérique latine (France)
Canard enchaîné (France)
Courrier de l'UNESCO (France) ...
Dossiers de l'histoire (France)
Evénement (France)
Express (France)
Figaro (France)
Figaro Magazine (France)

Geo (France)
Géopolitique (France)
Hebdo Magazine (France)
Histoire (France)
Histoire Magazine (France)
Historama (France)
Historia (France)
Humanité (France)
Journal de Genève (France)
Le Matin (France)
Le Monde (France)
Le Monde diplomatique (France)
La Suisse (Suisse)
Libération (France)
Nouvel Observateur (France)
Politique étrangère (France)
Politique Internationale (France)
Quotidien de Paris (France)
Revue d'Etudes Palestiniennes (France)
Terre d'Europe (Belgique)
Tribune juive (Belgique)
Vie actuelle (France)
Vie protestante (Suisse)
V S D (France)

• • •

Blitz (India)
Business Week (USA)
Catholic National Reporter (USA)
Christian Science Monitor (USA)
Columbia Journal of World Commerce (USA)

This is America (France)
Time (USA)
Times (UK)
U.S. News and World Report (USA)
U.S. Today (USA)
Washington Post (USA)
Washington Quarterly (USA)
Weekly Review (USA)

• • •

Bild (Germany)
Bunte (Germany)
Frankfurter Allgemeine Zeitung (Germany)
Kurrier (Austria)
Neue Zürcher Zeitung (Switzerland)
Spiegel (Germany)
Stern (Germany)
Welt (Germany)

• • •

Corriere della Sera (Italia)
Espresso (Italia)
Europeo (Italia)
Gente (Italia)
Paese Sera (Italia)

• • •

Correio de Povo (Brésil)
El Pais (Espagne)
Prisma (Cuba)
Voja (Brési!)

• • •

Telegraaf (Hollande)

Daily Graphic (Ghana)
Daily Telegraph (UK)
Economist (UK)
Encounter (USA)
Financial Times (UK)
Forbes (USA)
Fortune (USA)
Guardian (UK)
International Commerce (USA)
International Herald Tribune (France)
Institutional Investor Magazine's County Credit Ratings (US
Islamic Studies (UK)
Jerusalem Post (Israel)
Kabul News (Afghanistan)
Kivuni Journal of Judaism and Zionism (Israel)
Life (USA)³
Los Angeles Herald Examiner (USA)
Los Angeles Times (USA)
Middle East Journal (USA)
Monthly Review (USA)
Moscow News (USSR)
NACLA Newsletter (USA)
Newsweek (USA)
New York Times (USA)
Observer (UK)
Philadelphia Inquirer (USA)
Reader's Digest (USA)
Science for People (USA)
Sunday Times (UK)
Tel-Aviv Times (Israel)